

چاپ ششم

نقدی برای تمام فصول

گفتگوی اکبر گنجی
با عبدالله نوری

به پیوست متن استیضاح
عبدالله نوری در مجلس پنجم

فرهنگ عمومی



نقدی برای تمام فصول

گفت‌وگوی اکبر گنجی با عبدالله نوری

به‌پیوست متن استیضاح
عبدالله نوری در مجلس پنجم



انتشارات طرح نو

خیابان خرمشهر (آپادانا) ــ خیابان نوبخت
کوچه دوازدهم ــ شماره ۱۴ تلفن: ۸۷۶۵۶۳۴

نقدی برای تمام فصول (گفت‌وگوی اکبر گنجی با عبدالله نوری) ● مدیر هنری و طراح جلد: بیژن صیفوری ● حروفچینی و صفحه‌آرایی: حروفچینی هُما (امید سیّدکاظمی) ● چاپ: مازیار

نوبت چاپ: چاپ اوّل ۱۳۷۸، چاپ دوّم ۱۳۷۸، چاپ سوّم ۱۳۷۸، چاپ چهارم ۱۳۷۸، چاپ پنجم ۱۳۷۹، چاپ ششم ۱۳۷۹ ● شمارگان: ۵۰۰۰ جلد ● قیمت: ۱۲۵۰ تومان ●

شابک: ۳ـ۹۶ـ۵۶۲۵ـ۹۶۴ ISBN: 964-5625-96-3

نوری، عبدالله
نقدی برای تمام فصول / گفت‌وگوی اکبر گنجی با عبدالله نوری؛ به‌پیوست متن استیضاح عبدالله نوری در مجلس پنجم. ــ تهران: طرح نو، ۱۳۷۸.
۲۴۶ ص. ــ (فرهنگ عمومی)
چاپ پنجم: ۱۳۷۹
۱. نوری، عبدالله ــ مصاحبه‌ها. ۲. نوری، عبدالله ــ دفاعیه‌ها و ردیّه‌ها. الف. گنجی، اکبر، مصاحبه‌کننده. ب. عنوان.

۹۵۵ / ۰۹۲۰۹۲۴ DSR ۱۶۷۰ / ۷ ن ۹ ن
۱۳۷۸

فهرست

تراژدی تاریک‌اندیشان،
کمدی خیال‌اندیشان

آزادی عمومی هنگامی به‌خطر می‌افتد که آزادی اندیشهٔ افراد را محدود سازند... و آدمیان را به‌سبب عقایدشان مجازات کنند چنان‌که گویی داشتن عقیده‌ای خاص جنایت است... قوانین دولتی باید تنها دربارهٔ أعمال مردمان داوری کند و عقیده و سخن از کیفر مصون بماند... آزادی نه‌تنها برای خداپرستی و پارسایی مردمان و آرامش جامعه زیان ندارد بلکه از میان بردن آزادی سبب می‌شود که آرامش جامعه و خداپرستی آدمیان نیز از میان برود.

اسپینوزا

یک ــ دو ماه و نیم پس از استیضاح و رأی عدم اعتماد مجلس، با عبدالله نوری به‌گفت‌وگو نشستم. در آخر از او پرسیدم:

نیروها و گروههای جبههٔ دوم خرداد، دفاع شما در روز استیضاح را بسیار ضعیف تلقی کردند. همه انتظار یک دفاع سیاسی از آرمانهای جنبش دوم خرداد را داشتند. اما فاصلهٔ زیادی بین آن دفاعیه و سخنان چندین‌ماههٔ وزارت شما احساس می‌شد. شایعه‌ای که پس از آن پخش شد، این بود که گویی توافق پنهانی بین شما و جناح راست صورت گرفته و آنها به‌شما قول داده‌اند اگر شما کوتاه بیایید به‌شما رأی اعتماد خواهند داد. آیا این مسأله درست است؟

وی پاسخ داد:

این‌که دفاعیه بسیار ضعیف بود، عبارت تندی است. نه، متفاوت بود. دفاع من بخشهای مختلفی داشت. بخش مربوط به‌آزادی، تشنج و امنیت بسیار جدی بود و مشابه سخنان قبلی من بود و از نظر استحکام منطقی فاصله‌ای با قبل نداشت

و من مطلقاً از آرمانهای توسعهٔ سیاسی کوتاه نیامدم و حاضر نشدم مشارکت سیاسی شهروندان را فدای وزارت خودم کنم.

در خصوص توافق قبلیِ ادعاشده اگر صحت می‌داشت دوطرفه بود. نمی‌شود یک طرف در مجلس هر چه دلش خواست بگوید ولی من دفـاعم را ضـعیف ارائه کنم. اینها نشان می‌دهد که توافقی در کار نبود. منتها متأسفانه در بعضی از سخنان به‌ناروا این را القا کردند که صحبتهایی شده که راه‌حلی پیدا شود. مـن همانجا گفتم این دروغ محض است و من با هیچ‌کس مـعامله نکـردم و اهـل معامله هم نیستم. این نوع مباحث حکایت از حرکتی غیر اخلاقی داشت.

تفاوت دفاع و سخنان قبلی در این بود که دوستان بسیاری تأکید جدی داشتند که دفاع به‌گونه‌ای نباشد که من با سه‌ـچهار رأی کم و زیاد حذف شوم و تلقی جامعه، دولت و شخص آقای خاتمی این باشد که اگر عبدالله نـوری مـلایمتر سخن می‌گفت برای دولت مشکل پیش نمی‌آمد. مهمترین فشار از این ناحیه بر من وارد شد و من خوشحالم از این‌که ملایم حرف زدم تا برای دوستان روشن شود طرف مقابل اصلاً کاری به‌این شیوه‌ها ندارد، آنها کار خود را می‌کنند. اگر با اندیشه یا فکری مخالف باشند آن‌را حذف می‌کنند. خوشبختانه این دستاویزی به‌دست نیروهای خودی نداد که بگویند نوری به‌گونه‌ای سخن گفت که حذف شود و برای دولت مشکل ایجاد کند. این برای من مهم بود که تلقی جـامعه و مسؤولان این نباشد که من می‌خواهم با چوب لای چرخ گذاشتن و شهادت‌طلبی برای دولت جناب آقای خاتمی، مشکل ایجاد کنم. لذا مصلحت جمعی بر این قرار گرفت که دفاع ملایم باشد.

در پاسخ عبدالله نوری نکتهٔ مهم و انکارناپذیری وجود دارد: «من خوشحالم از این‌که ملایم حرف زدم تا برای دوستان روشن شود طرف مقابل اصلاً کاری به‌ایـن شیوه‌ها ندارد، آنها کار خود را می‌کنند. اگر با اندیشه یا فکری مـخالف بـاشند آن‌را حذف می‌کنند».

نزاع عبدالله نوری، به‌نمایندگی از سوی جبههٔ دوم خرداد، با جناح مقابل، به‌چالش بر سر مردمسالاری و آزادیخواهی بازمی‌گردد. این دو تلقی به‌دو روایت مـختلف از دین، حکومت، ولایت فقیه، مردم، سعادت و... معتقد و ملتزم‌اند. عبدالله نـوری در لباس نمایندهٔ مجلس پنجم در تاریخ ۱۳۷۵/۸/۲۰ در سـمینار آزادی در دانشکـدهٔ

اقتصاد، سخن گفت. نوری در آن سخنرانی برمبنای اصل ۱۷۷ قانون اساسی نشان داد که رأی مردم بر رأی تمام مراکز و نهادها و مقامها تفوق دارد. او گفت:

جالب است توجه داشته باشیم که در این‌جا پیش‌بینی شده که اگر زمانی اصلاح در قانون اساسی نیاز بود اشخاصی که در قانون ذکر شده، شورای بازنگری را تشکیل می‌دهند. بعد از این‌که شورای بازنگری نظریاتش را جمع‌بندی کرد و اصلاحاتش را در مورد قانون اساسی مطرح کرد، این مصوبات به‌تأیید رهبری می‌رسد ولی بعد از این‌که به‌تأیید رهبری رسید به‌عنوان تغییر در قانون اساسی تلقی نمی‌شود و حتماً باید رأی اکثریت مطلق مردمی را که در انتخابات برای اصلاح قانون اساسی شرکت می‌کنند داشته باشد و... این نشان‌دهندهٔ حساسیتی است که نسبت به‌رأی ملت و نظر مردم در قانون اساسی نشان داده شده است.[1]

ذکر این نکتهٔ ساده باعث واکنش راست افراطی شد. لذا در سرمقاله‌ای زیر عنوان «مقصود چیست؟» نوشتند:

دیروز حجت‌الاسلام والمسلمین آقای عبدالله نوری در سمینار آزادی که از سوی انجمن اسلامی دانشجویان دانشکدهٔ اقتصاد دانشگاه تهران برگزار شده بود اظهاراتی داشتند که با توجه به‌سوابق روشن ایشان در پیروی از امام راحل(س) و آشنایی با نظرات آن بزرگوار، اظهارات ایشان، غیر منتظره و تعجب‌آور به‌نظر می‌رسد. جناب آقای عبدالله نوری در بخشی از سخنان خویش دربارهٔ جایگاه ولایت فقیه در قانون اساسی می‌گوید: «به‌عنوان مثال در مورد تغییر قانون اساسی اگر ولی فقیه بر تغییر قانون تأکید کرد اما مردم آن‌را تأیید نکردند قانون عوض نمی‌شود[...] طرح مسألهٔ فوق به‌چه انگیزه و برخاسته از کدام ضرورت بوده است و آقای نوری با پیش کشیدن این موضوع در پی پاسخ به‌کدام معضل و دغدغهٔ موجود بوده‌اند؟ و آیا طرح این مسأله علاوه بر آن‌که برداشتی غلط است، یک بحث انحرافی نیست؟ خاطرهٔ تاریخی مردم ما آن روزها را فراموش نکرده است که در پیروی امام راحل(س) از امام اشاره بود و از مردم بسر دویدن، ولی در همان حال، گروه موسوم به‌انجمن حجتیه، این بحث انحرافی را پیش می‌کشیدند که آیا امام خمینی، یکی از ائمهٔ معصومین است؟ و آیا بایستی بر این باور باشیم که ائمهٔ اطهار(ع) سیزده تن هستند؟ ... علت طرح آن مسائل

۱. هفته‌نامهٔ مبین، ۱۳۷۵/۸/۲۸.

انحرافی از سوی انجمن حجتیه معلوم بوده و هست ولی طرح این‌گونه موضوعات از طرف برادر دلسوز و محترمی مانند حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالله نوری که انتظار می‌رود با افکار بلند حضرت امام(س) آشنایی داشته باشند، تعجب‌آور و غیر منتظره است.[۱]

به‌جای نقد سخن، از راه روانکاوی، انگیزه‌های انحرافی سخنران کشف می‌گردد و از راه نقد و طرد انگیزه، سخن نقد و انکار می‌شود. آنگاه می‌نویسد:

تذکر این نکته را ضروری می‌دانیم که خبرگان، ولی فقیه را منصوب نمی‌کنند بلکه به‌دلیل خبره بودن و آگاهی از مسائل، ولی فقیه را کشف کرده و به‌مردم معرفی می‌کنند و به‌یقین حجت‌الاسلام والمسلمین جناب آقای نوری از این «نکتهٔ بدیهی» اطلاع کامل دارند و احتمالاً سخن دیروز ایشان از روی بی‌دقتی و کم‌توجهی بوده است. بدیهی است که خدای نخواسته کمترین احتمال سیاسی‌کاری نیز دربارهٔ ایشان مصداق ندارد. مردم عادی نیز به‌خوبی می‌دانند که کار خبرگان، انتخاب ولی فقیه نیست چرا که با این مسأله از دیرباز آشنا هستند. به‌عنوان مثال، در مسأله تقلید آمده است که مقلد برای یافتن مرجع تقلید اعلم، به‌دو شخص عادل و آگاه مراجعه می‌کند. طبیعی است که این اشخاص به‌خاطر آگاهی و خبره بودن خویش، مرجع تقلید اعلم را به‌جوینده معرفی می‌کنند و این معرفی به‌مفهوم آن نیست که آنان مرجع تقلید را به‌مرجعیت می‌رسانند و این مسأله بدیهی‌تر از آن است که نیازی به‌توضیح داشته باشد.[۲]

درواقع دو قرائت مختلف از نظریهٔ ولایت فقیه در مقابل یکدیگر می‌ایستند:

اول. نظریهٔ کشف.

دوم. نظریهٔ نصب یا انتخاب.

عبدالله نوری مشروعیت حاکم را ناشی از رأی و نافذ بودن حکم او را ناشی از انتخاب مردم می‌داند. برخی از دلایل این رویکرد در گفت‌وگوی اول ذکر شده است.

کشفی یا نصبی دانستن ولی فقیه، آثار و نتایج بی‌شمار در بر دارد: در اولی اختیارات و وظایف مندرج در اصل یکصد و دهم قانون اساسی، حداقل (کف) اختیارات اوست و مشروعیت قانون اساسی و کلیهٔ نهادها، ناشی از مشروعیت الهی

---

۱. حسین شریعتمداری، مقصود چیست؟ کیهان، ۱۳۷۵/۸/۲۱.
۲. پیشین.

ولی فقیه است. اما در دومی، اصل یکصد و دهم حداکثر (سقف) اختیارات را بیان می‌دارد و ولی فقیه نه‌تنها هیچ قدرت و اختیاری فراتر از اصل یکصد و دهم ندارد، بلکه در صورت ناتوانی یا فقدان یکی از شرایط، از مقام خود برکنار خواهد شد (اصل یکصد و یازدهم).[۱]

اعتقاد به‌مردمسالاری، قراردادی و انتخابی دانستن کل نظام سیاسی و دستگاه حکومت و حق‌مداری؛ نوری را در دوران تصدی وزارت کشور به‌سوی اجرای پروژهٔ توسعه سیاسی راند. این اقدام واکنش تمامت‌خواهان را برانگیخت. محافظه‌کاران که نتایج دوّم خرداد را غیر قابل قبول می‌پنداشتند، مجری اصلاحات سیاسی را استیضاح کردند تا با برکناری او، پروژهٔ توسعهٔ سیاسی را در نطفه خفه کنند. عبدالله نوری به‌گونه‌ای آرام و صلح‌جویانه، امّا مدلل، از آرمانهای دوم خرداد و اقدامات خود دفاع کرد. ولی جناح راست که از قبل تصمیم به‌برکناری او گرفته بودند، با رأی عدم اعتماد، وی را از وزارت کشور بیرون راندند. او بسرعت دست به‌کار شد و در کمتر از شش ماه روزنامهٔ خرداد را منتشر کرد. این‌بار دادگاه ویژهٔ روحانیت دست به‌کار شد و

---

۱. در آیین‌نامهٔ اجرایی اصل ۱۱۱ قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان رهبری آمده است:
به‌منظور اجرای اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی، خبرگان از میان اعضای خود هیأت تحقیقی را مرکب از هفت نفر برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می‌نمایند تا به‌وظایف مذکور در این قانون عمل نماید. افراد هیأت باید فراغت کافی برای انجام وظایف محوله داشته باشند و شاغل سمتهای اجرایی و قضایی از جانب مقام رهبری نبوده و از بستگان نزدیک وی نیز نباشند. هیأت موظف است هرگونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل ۱۱۱ در محدودهٔ قوانین و موازین شرعی تحصیل نماید، بررسی کند و در صورتی که لازم بداند با مقام رهبری در این زمینه ملاقات نماید.
هیأت تحقیق موظف است پس از بررسی و تحقیق در مورد مسائلی که در رابطه با اصل یکصد و یازدهم پیش آمده، گزارشهای لازم را به‌هیأت و در صورت مصلحت در اختیار نمایندگان قرار دهد.
در صورت بررسی و ضرورت، هیأت رئیسه در اولین فرصت اقدام به‌تشکیل جلسهٔ مجلس خبرگان می‌نماید. جلسات خبرگان در این خصوص سرّی است. پس از ارائهٔ گزارش هیأت تحقیق به‌مجلس خبرگان، مقام رهبری در خصوص گزارش ارائه‌شده، حق دفاع از خود را خواهد داشت. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به‌اصل یکصد و یازدهم، آرای دوسوم نمایندگان منتخب می‌باشد. هرگاه رهبر به‌تشخیص خبرگان از انجام وظایف رهبری ناتوان شود از مقام خود برکنار می‌شود.
هیأت تحقیق همچنین موظف است با هماهنگی مقام رهبری به‌تشکیلات اداری آن مقام توجه داشته و با آن مقام در جلوگیری از دخالت عناصر نامطلوب در تشکیلات مذکور مساعدت نماید. (دکتر سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، حاکمیت و نهادهای سیاسی، ص ۶۰ـ۶۱).

مرتباً نوری را جهت پاسخگویی به‌دادسرا فراخواند. نوری در اسفندماه ۱۳۷۷ داوطلب شورای شهر تهران گردید و با رأی قاطع مردم به‌عنوان نفر اوّل برگزیده و به‌ریاست شورای شهر تهران انتخاب شد. وقتی نوری برای شرکت در انتخابات مجلس ششم، از شورای شهر استعفا داد، دادگاه ویژهٔ روحانیت بر سرعت کار خود افزود و دو ماه قبل از ثبت نام محاکمهٔ وی را آغاز کرد. نوری در این‌باره می‌نویسد:

متفکران و احیاگران مسلمان قرن حاضر شادمان از این‌که دادگاههای تفتیش عقیده در تاریخ اسلام سابقه ندارد و در اسلام هیچ‌کس به‌دلیل افکار متفاوت و متعارض مجازات نمی‌شود، و با تکیه بر چنین تاریخ متفاوتی، زندگی سعادتمندانه، آزادانه و صلح‌آمیز در ذیل حکومت دینی را به‌مسلمانان وعده می‌دادند. امروز وعدهٔ اندیشمندان مسلمان در جمهوری اسلامی آزمون و نقد خواهد شد و بسیاری از محاکمات سیاسی و عقیدتی دادگاه ویژهٔ روحانیت برگهای منفی این آزمون خواهد بود که هزینهٔ سنگین جبران آن‌را بر عهدهٔ ملت و نظام جمهوری اسلامی خواهد گذاشت.[1]

آنچه امروز به‌وقوع می‌پیوندد، یادآور عملکرد «کلیساهای قرون وسطی» است. امام خمینی بشدت نگران تکرار رفتار ارباب کلیسا در قرون وسطی در حوزه‌های دینی ما بود و «خون دلی» که از این بابت خورد با هیچ امری قابل قیاس نبود:

عده‌ای مقدس‌نمای واپسگرا همه چیز را حرام می‌دانستند و هیچ‌کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دستهٔ متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختیهای دیگران نخورده است... به‌زعم بعض افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش ببارد والّا عالِم سیاس و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه داشت. و این از مسائل رایج حوزه‌ها بود که هرکس کج راه می‌رفت متدین‌تر بود. یاد گرفتن زبان خارجی کفر و فلسفه و عرفان گناه و شرک به‌شمار می‌رفت. در مدرسهٔ فیضیه فرزند خردسالم مرحوم مصطفی از کوزه‌ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می‌گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می‌یافت، وضع روحانیت و حوزه‌ها، **وضع کلیساهای قرون وسطی** می‌شد.[2]

---

۱. شوکران اصلاح، دفاعیات عبدالله نوری، طرح نو، ص ۱۴.
۲. امام خمینی، صحیفهٔ نور، ج ۲۱، ص ۹۱.

دو ــ نگاهی گذرا به‌دادگاه تفتیش عقیده و نزاعهای دینی حوزهٔ مسیحیت که به‌تکفیر و اعدام بسیاری انجامید، تا حدودی «وضع کلیساهای قرون وسطی» را روشن می‌کند.

مراد از «تفتیش عقاید» که در نوشته‌های فارسی‌زبانان در یکصد سال اخیر از آن به‌نام «انگیزیسیون»[1] نیز یاد شده، اِعمال اختیارات قضایی توسط روحانیان مسیحی در قرون وسطا و اعصار بعدی است به‌منظور کشف و مجازات ارتداد و عقاید مخالف تعالیم سخت‌کیشان. برخلاف پندار عمومی، تفتیش عقاید به‌طور کامل با اصول و روشها و قوانین و نمادهای آن در قرن سیزدهم میلادی به‌وجود نیامد، بلکه باید گفت گام دیگری در سیر تحولی درازی بود که از نهصد سال پیش از آن در قرن چهارم میلادی آغاز شده بود. در سیصد سال اول مسیحیت هیچ اثری از تعقیب و آزار رسمی به‌وسیلهٔ مقامات کلیسا نبود، و حتی کنستانتین امپراتور روم طی فرمانی در ۳۱۳ میلادی بانی دوره‌ای از تساهل و تسامح رسمی شد که دیرزمانی به‌درازا نکشید، و بزودی در عصر دو امپراتور بعدی قوانینی با سرعت شگفت‌انگیز برای کیفر مرتدان وضع شد. ارتداد مشمول تبعید و مصادرهٔ اموال و نفی حقوق وارثان نسبت به‌ماترک مرتد و حتی اعدام شد، منتها برخلاف دوران بعدی در قرون وسطا، فقط شامل کفر یا ارتداد جلی می‌شد و هنوز اختلاف تعبیر و قرائت از تعالیم دینی ــ یا به‌اصطلاح، جرائم وجدانی ــ را در بر نمی‌گرفت.

از اواسط قرن دهم تا قرن دوازدهم میلادی، چند مورد اعدام مرتدان به‌وسیلهٔ سوزاندن یا خفه کردن در فرانسه و ایتالیا و انگلستان به‌وقوع پیوست، ولی تقریباً همهٔ این مجازاتها به‌دست مقامات کشوری صورت می‌گرفت، و کشیشان جز از نظر پرسش از اصول ایمانی، دخالتی در آن نداشتند و اساساً قواعد عملی مشخصی برای این کار در کلیسا وجود نداشت. از اوایل قرن دوازدهم کلیسا شروع به‌تدوین قوانین و آیین‌نامه‌های مشخص کرد، و پاپها و پادشاهان دست در دست هم هریک برای حفظ منافع خویش کیفرهای شدیدی وضع کردند که حتی به‌اعدام می‌انجامید. از آن‌پس، کلیسا بسرعت دست بالا را گرفت و رأساً با شدت و خشونت وارد عمل شد. برای اطمینان بیشتر و همچنین تحکیم مرجعیت و اقتدار خویش، پاپ به‌تفویض

1. Inquisition

اختیار به‌کشیشان محلی اکتفا نکرد، و از طرف خود راهبانی را از سلسله‌های رُهبانیِ دومینیکن و فرانسیسکن به‌عنوان مفتش به‌نقاط مختلف ایتالیا و فرانسه و آلمان می‌فرستاد. مأموران پاپ به‌هر جا که می‌رسیدند مردم را جمع می‌کردند و از آنان می‌خواستند در صورت داشتن عقاید ارتدادی به‌آن اعتراف کنند، و اگر مرتدی می‌شناسند او را بشناسانند. ضرب‌الاجلی به‌مدت یک ماه می‌دادند، و پس از آن تفتیش و محاکمه به‌طور رسمی آغاز می‌شد. پس از چندی، دادگاهی در هر منطقه برای تفتیش عقاید به‌وجود آمد که محل آن معمولاً صومعهٔ متعلق به‌سلسلهٔ محلی دومینیکن یا فرانسیسکن بود، و پادشاهان فرانسه شهریه‌ای از خزانهٔ خود برای مفتشان مقرر داشتند. مفتشان یا قضات هر ناحیه را رؤسای سلسلهٔ محلی پیشنهاد می‌کردند که می‌بایست به‌تصویب پاپ برسد، و او در هر زمان اختیار داشت قضات را عزل کند. قضات اختیار مطلق داشتند، و با حضور دو تن (خواه کشیش و خواه افراد غیر روحانی) به‌بازجویی می‌پرداختند، و پس از مشورت با سرشناسان محلی که می‌توان گفت در مقامی شبیه هیأت منصفه بودند، مبادرت به‌صدور حکم می‌کردند. بارها حقوقدانان غیر روحانی کوشیدند به‌محاکم تفتیش عقاید بقبولانند که حق دارند مدارک و پرونده‌ها را ببینند، ولی محاکم هرگز تن به‌این کار ندادند. حتی اسقفهای محل و متهمان و وکلایشان در حقیقت از سهم واقعی در دادرسی محروم بودند.

دادرسی به‌صورت سرّی انجام می‌گرفت و به‌منتها درجه استبدادی و دلبخواهی بود، و هدف از آن بیش از احراز جرائم مشخص، کشف گرایشهای فکری متهم بود. هنگامی که در ۱۲۵۲ میلادی یکی از مفتشان یا دادرسان به‌قتل رسید، قاتل نه به‌جرم قتل، بلکه به‌جرم ارتداد و معاندت با تعالیم رسمی کلیسا و مخالفت با دادگاه تفتیش عقاید محاکمه و محکوم به‌اعدام شد. سوابق تقوا و پرهیزکاری متهمان و عمل به‌احکام دینی به‌هیچ‌وجه در دادگاه مسموع نبود، و دادگاه خود را مکلف به‌رعایت آیین دادرسی نمی‌دید. ناگهان متهم احضاریه‌ای دریافت می‌کرد و به‌صرف سوءظن زندانی می‌شد. فرض بر مجرمیت بود نه بر برائت. قاضی در آنِ واحد در مقام شاکی و بازجو و دادستان و دادرس انجام وظیفه می‌کرد. عدم حضور در دادگاه فرض مجرمیت را تقویت می‌کرد. متهم حق داشت شرح اتهامات خود را کتباً مطالبه کند، ولی اسامی شهودی که علیه او شهادت داده بودند مخفی نگاه داشته می‌شد، و او هرگز پی نمی‌برد که چه کسی به‌او تهمت زده یا محکمه چه وزن و اهمیتی برای تهمتهای او

قائل است. فقط از او می‌پرسیدند به‌عقیدهٔ خودش چه کسانی با او دشمن بوده‌اند و علت دشمنی‌شان چیست. قاضی نه‌تنها شهادت زنان، بلکه اطفال و محرومان از حقوق اجتماعی و مرتدان را علیه متهم می‌پذیرفت، ولی گواهی آنان را به‌نفع وی قبول نداشت. اگر شاهدی به‌ضرر متهم شهادت می‌داد و بعد اظهارات خود را پس می‌گرفت، به‌جرم شهادت کذب به‌مجازات می‌رسید، ولی اظهارات اولیه‌اش علیه متهم همچنان صحیح و معتبر تلقی می‌شد و در حکم دادگاه مؤثر بود. هرکسی از دادن شهادت خودداری می‌کرد، خود نیز مرتد شناخته می‌شد. اگر متهم اقرار می‌کرد و حاضر به‌معرفی همه کسانی از جمله دوستان و افراد خانواده‌اش می‌شد که در ارتداد با او شریک بودند، مجازاتش تخفیف پیدا می‌کرد. اگر اقرار نمی‌کرد و بازجویی می‌بایست ادامه یابد، از روشهای مختلف روانی و جسمانی برای اخذ اعتراف از جمله شکنجه استفاده می‌شد. روش شکنجه به‌اختیار مفتشان بود، و کلیهٔ اقرارهای اخذشده در اتاق شکنجه بعداً می‌بایست در محضر دادگاه به‌تأیید «آزادانهٔ» متهم برسد.

وکلای مدافع متهمان عملاً خود نیز متهم به‌ارتداد می‌شدند، چون اگر به‌افکار ارتدادی معتقد نبودند چگونه ممکن بود از مرتد دفاع کنند؟ بازجویی امکان داشت به‌تشخیص بازجو مدتها بدون وقفه یا به‌تناوب ادامه پیدا کند تا متهم هرچه بیشتر از دیگران نیز به‌عنوان شریک جرم نام ببرد. تبرئه وجود نداشت. همهٔ متهمان به‌درجات مختلف محکوم می‌شدند. بعدها به‌مفتشان اختیار تبدیل مجازاتها به‌جریمه داده شد که این، به‌اضافهٔ مصادرهٔ اموال که بعد به‌آن خواهیم پرداخت، به‌صورت منبع درآمد هنگفت برای دادگاهها و پاپها و شاهان درآمد. زندان دو درجه داشت: حبس در سیاهچالها در غل و زنجیر با کمی نان خشک و آب، و زندانهای بزرگتر و تحمل‌پذیرتر که ثروتمندان را در آنها جای می‌دادند. شمار بسیار زیادی از زندانیان سیاهچالها بزودی از مشقت جان می‌دادند، و حبس در آنها فی‌الواقع به‌منزلهٔ اعدام بود.

مجازات حبس ابد و اعدام معمولاً با مصادرهٔ اموال توأم بود، و شاهان و مقامات کلیسا و پاپ همه در این کار منافع مستقیم داشتند. پاپ از اموال منقول و غیر منقول مصادره‌شده حتی بیرون از سرزمینهای واقع در قلمرو خویش سهم می‌برد، و از این غنائم طبعاً بهره‌ای نیز به‌مفتشان و قضات دادگاههای تفتیش عقاید می‌رسید. دادگاههای مزبور چون بورژوازی، یعنی طبقهٔ صنعتگر و بازرگان و تحصیلکردهٔ شهرنشین را مزاحم کار خود می‌دیدند، شدیدترین فشارها را متوجه آنان ساختند، و در جنوب

فرانسه و جمهوریهای ایتالیا تقریباً آن طبقه را با مصادره‌های خودسرانه نابود کردند. مصادرهٔ اموال در تاریخ سیاسی و اقتصادی اروپا در قرون وسطا بسیار مهم است. تصمیمات دادگاههای تفتیش عقاید در این زمینه منشأ عدم اطمینان و نگرانی دائم بود. مردم از این‌که در نقاط مشکوک به‌وجود مرتدان با کسی وارد معامله شوند پرهیز داشتند، زیرا هر قرارداد و معامله‌ای که بعداً معلوم می‌شد با اشخاص مرتد انجام گرفته است از درجهٔ اعتبار ساقط بود. همچنین هیچ امنیتی در ارث وجود نداشت. بسیاری از کسان حتی پس از مرگ محاکمه می‌شدند و ماترکشان به‌مصادره می‌رفت. حتی اتفاق می‌افتاد که دادگاههای تفتیش عقاید نه‌تنها متهم، بلکه فرزندان و نوادگان او را نیز از حقوق اجتماعی و انتصاب به‌مقامات رسمی محروم می‌کردند.

تفتیش عقاید که در اساس ابزاری برای سرکوب دگراندیشان و مخالفان خشکی و تعصب و فساد کلیسا بود، قرنهای پیاپی در اروپای غربی و بالکان سیطره داشت، و بعضی از آثار شوم آن حتی تا سدهٔ نوزدهم باقی بود، و طبعاً مجتهدان کلیسا پیوسته می‌کوشیدند دامنهٔ آن‌را وسیعتر کنند تا امور بیشتری مانند جادوگری و کیمیاگری و فلسفه و تحقیقات علمی را نیز شامل شود. در فرانسه تفتیشگران دیکتاتور مطلق بودند و به‌زندان می‌انداختند و شکنجه و اعدام و مصادره می‌کردند و به‌هر کس دلشان می‌خواست حمله می‌بردند و به‌زنده و مرده رحم نمی‌کردند، و مردم را چه در شهرها و چه در روستاها در دام خبرچینی و اتهامات متقابل و وحشت و سوء ظن به‌اسارت انداخته بودند. از جمله کسانی که قربانی دادگاههای تفتیش عقاید شدند، عارفانی بودند که فقر پیشه کرده بودند و حرص و آز مقامات کلیسا را تقبیح می‌کردند. عده‌ای از آنان در فرانسه و اسپانیا و سایر نقاط محاکمه و سوزانده شدند. در فرانسه یکی از توّابان که در قرن سیزدهم به‌مقام تفتیشگری رسیده بود، به‌مدت شش سال از ولایتی به‌ولایت دیگر سفر می‌کرد و هر جا که می‌رسید عده‌ای از افراد تنگدست بخت‌برگشته را بدون محاکمه محکوم می‌کرد و آنان را به‌شعله‌های آتش می‌سپرد. در ایتالیا چون پاپ در بخشهایی از آن سرزمین، هم دارای عالیترین مقام روحانی بود و هم در ادارهٔ مملکت زمام حکومت را در دست داشت، هر گونه مخالفتی را حمل بر ارتداد و فساد عقیده می‌کرد و مخالفان را به‌این جرم به‌کیفر می‌رسانید. در آلمان مقامات دولتی و کلیسایی معتقد بودند به‌جای دادگاههای منصوب پاپ، خودشان باید به‌حساب مرتدان برسند، و لذا گاهی اختلاف نظرهایی بین آنان و پاپ بروز می‌کرد، ولی

به‌هرحال سرکوب جریان داشت و تفتیشگری به‌نام کُنراد ماربورگی در نیمهٔ قرن سیزدهم در آن کشور مرتکب فجایع هول‌انگیز شد. در بالکان کار اختلاف نظر بین پاپها و مقامات محلی به‌جایی رسید که در ۱۲۳۴ پاپ گرگوری یازدهم فرمان جهاد داد، و سپاهیان او مردم بوسنی را از دم تیغ گذراندند و آن سرزمین را به‌آتش کشیدند و به‌ویرانه‌ای مبدل کردند.

در اسپانیا، بدواً تسامح نسبی بین ادیان و مذاهب مختلف حکمفرما بود، و حتی پس از شکست و رانده شدن ارتش مسلمین از آن سرزمین، مسلمانان و یهودیان نسبتاً در آرامش می‌زیستند. ولی کلیسای کاتولیک رم سخت به‌این وضع بدبین بود، و آن‌قدر به‌شاهان اسپانیا فشار آورد تا سرانجام آنان را راضی به‌برقراری تفتیش عقاید کرد، منتها موفق نشد نفوذی را که رأساً در سایر کشورها به‌دست آورده بود در آنجا کسب کند، و دادگاههای تفتیش عقاید با اتکا به‌قدرت پادشاه تقریباً مستقل از پاپ ولی با سخت‌گیری و خشونت بیشتر در اسپانیا عمل می‌کردند ــ که البته مسألهٔ تقسیم غنائم حاصل از مصادره‌ها بین شاه و مقامات دادگاهها در این مقاومت اهمیت بسزا داشت. مسلمانان و یهودیان یا می‌بایست به‌آیین مسیح درآیند یا از کشور تبعید شوند. تقریباً همهٔ آنان شق اول را پذیرفتند و اکثر به‌بازرگانی و اقتصاد روی آوردند و به‌موفقیت رسیدند. اشراف اسپانیا بشدت از این امر خشمگین بودند، و بنابراین تفتیش عقاید توانست به‌پشتیبانی آنان و دربار تشکیلاتی نیرومند و متمرکز و مقتدر و مستقل از رم بنیاد نهد و با آیین‌نامه‌ای که خود به‌وجود آورد، به‌پرونده‌ها با سرعت و شدت عمل بیشتری رسیدگی کند. یک شورای عالی به‌نام «سوپرِما» در مادرید و دادگاههای محلی در سراسر کشور تشکیل شد. ریاست شورا مادام‌العمر بر عهده مقامی به‌نام «مفتش اعظم» بود. هرگونه تقاضای تجدید نظر می‌بایست به‌مفتش اعظم تسلیم شود، و او از چنان قدرتی برخوردار بود که حتی اسقفها و سراسقفها را به‌بهانهٔ شبهه در اعتقاداتشان به‌محاکمه می‌کشید. اخلاف مسلمانان و یهودیانی که نسلها پیش مسیحی شده بودند و نوادگانشان به‌مقامات بالا رسیده و گاهی حتی به‌سلک اشراف درآمده بودند، پیوسته در مظان اتهام قرار داشتند و برای رفع سوء ظن از خویش می‌بایست برای دستگاه تفتیش عقاید خبرچینی کنند.

قدرت تفتیش عقاید در اسپانیا به‌حدی بود که می‌توان آن‌را دولتی در دولت نامید. تفتیشگران، یعنی‌همان قضات دادگاههای تفتیش عقاید، به‌هیچ‌وجه مالیات نمی‌پرداختند،

هیچ حسابی به‌کسی در مورد اموال مصادره‌شده پس نمی‌دادند، حق حمل سلاح را برای خود و عاملانشان محفوظ می‌داشتند، و هرکسی را که از هر جنبه‌ای از کارشان انتقاد می‌کرد بدون استثنا به‌اتهام ارتداد به‌دادگاه می‌کشاندند. تاکنون هیچ آیین‌نامه یا مجموعهٔ قواعد مدونی که بر روش کار آن دادگاهها حاکم باشد به‌دست نیامده است، ولی می‌توان به‌چند ویژگی بارز عملیاتشان اشاره کرد. متهم حق داشت وکیل بگیرد، ولی چون وکلا همه از معتمدین و دوستان دادگاه بودند و از دادگاه شهریه می‌گرفتند، این حق معنایی نداشت و توهمی بیش نبود. چون شهودی که علیه متهم شهادت داده بودند نامشان مخفی نگاه داشته می‌شد، او نمی‌توانست در دادگاه آنان را به‌پرسش بگیرد و در شهادتشان شبهه وارد کند. بازجویان متهم را بتفصیل در زمینهٔ عقاید و افکارش بازجویی می‌کردند و هر بخش از گفته‌ها یا نوشته‌های او را ممکن بود مخالف تعالیم دینی و مفسده‌انگیز معرفی کنند. در این راه به‌وفور از شکنجه استفاده می‌شد. مجازات اعدام به‌وسیلهٔ زنده سوزاندن متهم و مصادرهٔ اموال او فراوان بود. توماس تورکمادا در ظرف پانزده‌سالی که در قرن پانزدهم نخست مفتش کل و سپس مفتش اعظم بود، به‌تخمین محتاطانهٔ مورخان بیش از دوهزار نفر را در شعله‌های آتش به‌دیار عدم فرستاد.

دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا با پشتکار عجیب پیوسته درصدد گسترش دامنهٔ عملیات خود بود. در قرن شانزدهم مستعمرات اسپانیا و پرتغال را در قارهٔ امریکا، مانند کوبا و مکزیک و هند شرقی و عموماً کلیهٔ مناطق واقع در غرب دماغهٔ امید نیک، به‌حوزهٔ خویش افزود، و نمایندگانی برای تأسیس دستگاههای مورد نظر به‌امریکای مرکزی و جنوبی گسیل داشت و بی‌رحمی را در آن نواحی به‌حدی رسانید که گاهی پادشاهان اسپانیا ناگزیر از وساطت می‌شدند. در همان ایام و تا قرن هفدهم و حتی هجدهم عدهٔ زیادی از عارفان و اشراقیون و فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی و شاعران و ریاضیدانان و کشیشان را تحت تعقیب قرار داد و بعضاً در آتش سوزانید. از این گذشته، دستگاه تفتیش عقاید در مورد مکتوبات سانسور اکید اعمال می‌کرد و هیچ کتابی بدون مجوز حق چاپ نداشت. در نیمهٔ قرن شانزدهم «سوپرِما» فهرستی از کتب ممنوعه انتشار داد و کسانی را مأمور کرد که از کتابخانه‌های عمومی و خصوصی بازرسی و کتابهای ممنوع را ضبط کنند. هر شخص یا ناشر یا کتابفروشی که از آن قبیل کتابها داشت، به‌اعدام و مصادرهٔ اموال محکوم می‌شد. این ترتیب تا ۱۸۱۲ ادامه داشت.

اینک پس از این مقدمه، چند نمونهٔ مهم از موارد تکفیر را برمی‌شماریم:

۱. یان هُوس (۱۳۶۹ـ۱۴۱۵) اصلاح‌طلب مذهبی بوهمیایی در سال ۱۴۱۵ به‌حکم شورای کنستانس به‌عنوان مرتد در آتش سوزانده شد. در سال ۱۴۱۱، پاپ یوآنس، اعلام کرد آمرزشنامهٔ جدیدی به‌مردم اعطا خواهد شد. هُوس و پشتیبان بزرگش ژروم پراگی به‌مخالفت علنی با فروش آمرزشنامه برخاستند و هُوس پاپ را دزد و غاصب و ضد مسیحی نامید. پاپ متقابلاً هُوس را تکفیر کرد. هُوس در انزوا به‌مطالعات خود ادامه داد و پرستش شمایل و مجسمه، اعتراف سرگوشی و آب و تاب بیش از اندازهٔ مراسم دینی را مردود شمرد. در رسالهٔ خرید و فروش اشیای متبرک به‌روحانیونی که به‌خرید و فروش اشیای مقدس و مقامات کلیسایی می‌پرداختند حمله برد، در خطاهای ششگانه مزد گرفتن کشیشان را برای انجام وظایف مذهبی در هنگام تعمید، تأیید، قداس، ازدواج یا تدفین محکوم کرد. رسالهٔ دربارهٔ کلیسا دفاعیه‌ای است که موجب مرگش شد. در این رساله می‌گوید کلیسا نباید دارای مایملک دنیوی باشد، مجموع رستگاران و نجات‌یافتگان کلیسا را تشکیل می‌دهند، پیشوای کلیسا مسیح است نه پاپ، راهنمای مسیحیان کتاب مقدس است نه پاپ، پاپ از نظر ایمان و اخلاق مصون از خطا و لغزش نیست، تبعیت از پاپی که دستورهایش مطابق قوانین و گفته‌های مسیح باشد واجب است وگرنه شوریدن علیه پاپ خطاکار اصل است و قیام کردن بر ضد او، در حقیقت، اطاعت کردن از مسیح است.

در سال ۱۴۱۴ امپراتور با تضمین جان و امان‌نامه از هُوس خواست تا در کنستانس حضور یابد و به‌طور علنی از عقایدش دفاع کند. هُوس در اکتبر ۱۴۱۴، برخلاف نظر دوستانش، به‌کنستانس رفت. شورا هُوس را به‌زندان افکند و با او در زندان بدرفتاری شد. پس از هفت ماه او را در مقابل شورا حاضر کردند و مطالب کفرآمیز رسالهٔ دربارهٔ کلیسا را در مقابلش نهادند. وی گفت هر رأیی که شورا با استناد به کتاب مقدس رد کند، او پذیرفته و از آن دست خواهد کشید. شورا اعلام کرد کتاب مقدس را همه کس نمی‌تواند تعبیر و تفسیر کند، بلکه این کار به‌عهدهٔ اولیا و پیشوایان کلیساست. از هُوس خواسته شد تمامی مطالب کتابش را صریح و علنی انکار نماید ولی او این حکم را نپذیرفت و گفت پیشوا و مرجع دنیوی یا روحانی وقتی مرتکب گناه و لغزش کبیر شود دیگر حاکم و فرمانروای شرع و قانونی به‌شمار نمی‌آید. به‌وی یک ماه دیگر فرصت داده شد تا عقاید خود را پس بگیرد ولی پاسخ قبلی را تکرار کرد و گفت هر یک از نظراتش را که از روی کتاب مقدس نادرست تشخیص داده شود

پس می‌گیرد. در ششم ژوئیهٔ سال ۱۴۱۵ شورا او را محکوم و نوشته‌هایش را در آتش سوزاندند. لباس روحانیت از تنش درآورده و با هیزم به‌آتش کشیدند. در میان شعله‌های آتش سرودهای مذهبی می‌خواند. چون خبر مرگ هُوس به‌بوهم رسید یک انقلاب ملی برپا شد.

تمام عناصر برجستهٔ اندیشهٔ یان هُوس و جنبش اصلاح دینی در تعلیمات جان وایکلیف[1] (۱۳۲۰ـ۱۳۸۴) وجود داشت: قیام علیه دنیادوستی روحانیان، و خواستاری نظام اخلاقی شدیدتر؛ روی آوردن از کلیسا به کتاب مقدس، از آکویناس به‌آوگوستینوس؛ از اختیار به‌تقدیر ازلی؛ و از رستگاری بر اثر حسن عمل به‌مشیت و توفیق الهی؛ مخالفت با فروش آمرزشنامه، اعتراف محرمانه، و قلب ماهیت؛ پایین آوردن کشیشان از مسند میانجیگری میان خدا و خلق؛ اعتراض بر انتقال ثروت ملی به‌رم، فراخواندن دولت به‌عدم اطاعت از دستگاه پاپها؛ و حمله به‌مالکیت روحانیون بر اموال دنیوی (که راه را بر هنری هشتم هموار ساخت). اگر شورش بزرگ سال ۱۳۸۱ سبب نمی‌شد که دولت از پشتیبانی وایکلیف دست بردارد، جنبش اصلاح دینی احتمالاً همان زمان، یعنی صد و سی سال پیش از آن‌که در آلمان درگیر شود، در انگلستان ریشه می‌بست. یک قرن دیگر باید سپری می‌شد تا اندیشه‌های وایکلیف و هُوس به‌وسیلهٔ لوتر بیان شود و نهضت اصلاح دینی را فراگیر نماید.

در سال ۱۳۸۴، اوربانوس ششم وایکلیف را جهت محاکمه به‌رم فراخواند. اما او در دسامبر ۱۳۸۴ دارفانی را ترک گفت. در لوتر ورث به‌خاک سپرده شد، ولی به‌حکم شورای کنستانس (چهارم مه ۱۴۱۵) استخوانهایش را از گور بیرون آوردند و در نهری که از آن نزدیکی می‌گذشت افکندند.

۲. مارتین لوتر (۱۴۸۳ـ۱۵۴۶) با اعتراض به‌اعطای آمرزش ـ یعنی بخشودگی کیفر گناهان ـ در ازای کمک مالی به‌ساختمان کلیسای عظیم و جدید سنت پتر در رم حرکتی را آغاز کرد که به‌نهضت پروتستان یا اصلاح دینی مشهور گشت. تا سال ۱۵۲۰ او چهار آیین از آیینهای هفتگانهٔ کلیسا را انکار کرد و تنها غسل تعمید، عشای ربانی و توبه را معتبر شمرد. لوتر آرا و عقاید خود را در سه کتاب خطاب به‌بزرگان آلمان، کلیسا در اسارت بابلی و آزادی انسان مسیحی بسط داد.

---

1. John Wyclif

مارتین لوتر وقتی نهضت اعتراضی خود را آغاز کرد، سمت و سوی آن نهضت معطوف به «اصلاح کلیسا» بود. او به‌سنت دیرینهٔ کلیسا کاری‌نداشت. بلکه به‌آمرزش‌فروشی و سوء استفادهٔ راهبان و اسقفان از کلیسا و حضرت مسیح معترض بود. لذا در آوریل ۱۵۱۸ در رسالهٔ تصمیمات از پاپ لئوی دهم به‌نیکی یاد کرد و خود را مطیع وی خواند:

> گرچه اکنون در کلیسا مردان دانشمند و پاکدامن بسیارند، ولی دریغا که در روزگار ما حتی اینان قادر به‌کمک به‌کلیسا نمی‌باشند. ... اکنون، سرانجام، پاپ عالیقدری چون لئوی دهم بر رأس کلیسا جای دارد که فضل و پاکدامنی و دانش وی مایهٔ خرسندی و افتخار همهٔ مردم نیکدل است. ولی در روزگاری که رشتهٔ امور این‌سان از هم گسیخته است، از دست این مهربانترین مردان، که سزاوار آن است که در روزگار بهتری فرمانروایی کند، بتنهایی چه کاری ساخته است؟ ... ما سزاوار آنیم که پاپهایی چون یولیوس دوم و آلکساندر ششم کلیسا را رهبری کنند. ... خود رم اکنون بیش از هرجای دیگری بر مردان پاک نیشخند می‌زند. در کجای دنیای مسیحی بیش از شهر رم، که اکنون چون بابل گشته است، مردم بهترین اسقفان را به‌باد سخریه می‌گیرند؟ ... پدر متبارک، با آنچه هستم و دارم، خویشتن را بر پاهای مقدس تو می‌افکنم. مرا، به‌مقتضای میل خود، جان ببخش، گردن بزن، فراخوان، معزول بدار، تأیید فرما، و یا توبیخ کن. من فرمان تو را چون فرمان مسیح، که در تو زندگی می‌کند و با زبان تو سخن می‌گوید، بجا خواهم آورد. هرگاه سزاوار مرگ باشم، از آن نیز روگردان نخواهم شد.[۱]

در ژوئن ۱۵۱۹ قرار بود مناظره‌ای بین یوهان اِگ و آندرئاس کارلشتات دوست لوتر برگزار شود. اِگ بر کارلشتات پیروز شد و لذا لوتر مجبور شد پا به‌میدان گذارده و خود شخصاً با اِگ مناظره نماید. اِگ می‌دانست که نباید بر سر آمرزش‌فروشی با لوتر چالش کند. از این‌رو مناظره را به‌جای حساسی هدایت کرد: آیا لوتر به‌صلاحیت پاپ و شورای کلیسا در امور دینی و اخلاقی معتقد است یا نه؟ لوتر گفت: «من می‌گویم که شورا گاهی اشتباه کرده است و باز هم ممکن است اشتباه کند... به‌یک آدم

---

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، اصلاح دینی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۴۱۳ـ۴۱۴.

معمولی که به‌کتاب مقدس مسلح باشد، بیش از پاپ و شورا می‌توان اعتماد کرد... ما در برابر کتاب مقدس، رأی پاپ و شورا را قبول نداریم». اِگ تعالیم لوتر را با تعالیم یان هُوس مقایسه کرد. لوتر پاسخ گفت هُوس مؤمن بوده است و بسیاری از پیروان او نیز «آشکارا بسیار مسیحی و انجیلی هستند و کلیسای عام نمی‌تواند حکم به‌محکومیت آنان بدهد».

بدین ترتیب اعتراض معطوف به«اصلاح کلیسا» بر سر انکار آمرزش‌فروشی تا «اصلاح دین» و انکار اقتدار و مرجعیت پاپ بر دنیای مسیحیت و مرجعیت شوراهای عمومی پیش رفت.

اِگ به‌رم بازگشت، گزارشی از نتیجهٔ مناظره به‌دربار پاپ تسلیم داشت، و ضمن آن پیشنهاد کرد که لوتر تکفیر و از کلیسا اخراج شود. پاپ کتابهای لوتر را قدغن کرد و از تمام مسیحیان درخواست کرد که آنها را بسوزانند، و هر که را به‌لوتر پناه دهد یا به‌دفاع و پشتیبانی از او برخیزد، به‌تنبیه تهدید کرد. از اینها گذشته، اعلام کرد که شصت روز پس از رسیدن فرمان به‌آلمان، اگر لوتر توبه نکند و به‌خطای خویش اعتراف نورزد، تکفیر خواهد شد و از کلیسای کاتولیک رم مطرود خواهد گشت. پس از گذشت شصت روز لوتر تکفیر شد ولی امکان دسترسی به‌او وجود نداشت. کاردینال الئاندر نمایندهٔ پاپ ضمن گزارشی وضعیت آن روز آلمان را به‌خوبی به‌تصویر می‌کشد:

> از هر ده نفر آلمانی، نُه نفر می‌گویند «لوترا» و دهمی فریاد می‌زند «مرگ بر پاپ!» و لشکری از جوانمردان و بزرگان آلمان گرد آمده‌اند تا به‌فرماندهی اولریش فن هوتن، آن بزرگمرد دلیر، با پاپ بجنگند. بسیاری از آلمانیها که نمی‌دانند لوتر به‌چه می‌تازد و برای چه می‌جنگد، تنها از آن‌روی که از پاپ دلخوشی ندارند، به‌وی گرویده‌اند. اینان یقین دارند که حتی وقتی سر از فرمان پاپ بازپیچند، باز هم مسیحیان و کاتولیکهای باایمان و خوبی هستند.[1]

لوتر در بهار ۱۵۲۰، در رساله‌ای به‌نام رؤوس مطالب با شدیدترین لحن ممکن، دعاوی کلیسا دربارهٔ مرجعیت و فرمانروایی پاپ را به‌چالش کشید:

---

۱. هری امرسون فاسدیک، مارتین لوتر اصلاحگر کلیسا، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۱۰۴.

اگر رم دارای چنین عقیده‌ای است و با آگاهی پاپ و کاردینالها این عقیده را تعلیم می‌دهد (که امیدوارم چنین نباشد)، در این صورت آزادانه اعلام می‌دارم که ضد مسیح حقیقی در پرستشگاه خدا نشسته و بر رم ــ این بابل نازپرورده ــ فرمان می‌راند؛ و دربار پاپ معبد شیطان است. ... در صورتی که دیوانگی رومیها این‌سان ادامه یابد، چاره‌ای نخواهد بود جز آن‌که امپراتوران، شاهان، و شاهزادگان، برای کوبیدن این لانهٔ فساد، نیروهای خویش را گرد آورند و به‌جای سخن، به‌زور شمشیر آفات جهان را براندازند. ... ما که دزدان را به‌چوبهٔ دار می‌کشیم، راهزنان را با شمشیر به‌جای خود می‌نشانیم، و بدعتگذاران را آتش می‌زنیم، چرا این تبهکاران، این پاپها و کاردینالها، و این هاویهٔ رم را که کلیسای خدا را به‌تباهی کشیده‌اند به‌زور درهم نکوبیم و دستان خویش را در خون آنان نشوییم؟[۱]

در ژوئن ۱۵۲۰ در نامهٔ سرگشاده به‌اشراف مسیحی ملت آلمان دربارهٔ اصلاح مُلک مسیحیت، لوتر از سه حصاری که رُم به‌دور خود کشیده بود انتقاد کرد. حصار اول این ادعا بود که قدرت روحانی برتر از قدرت این‌جهانی پادشاهان و امیران است. حصار دوم به‌دور این اعتقاد کشیده شده بود که فقط پاپ می‌تواند کتاب و متون مقدس را تفسیر کند. حصار سوّم این ادعا بود که فقط پاپ می‌تواند شورای عمومی را فرابخواند، نظریه‌ای که لوتر با استناد بر متن کتاب مقدّس و با استناد به‌تاریخ رد می‌کرد.

در سال ۱۵۲۱ با فشار پاپ، امپراتور وی را به‌قصر فراخواند تا در حضور نمایندگان پاپ در «مجلس شور وُرمس» از عقاید خود دفاع کند. یکی از اسقفها از او پرسید، آیا از همهٔ آنچه در کتابهایت نوشته دفاع می‌کنی یا برخی از آنها را انکار خواهی کرد؟ لوتر پاسخ گفت:

همچنان‌که اعلیحضرت و سروران محترم انتظار دارند، پاسخ خود را ساده و روشن بیان می‌کنم... تا گناه من به‌شهادت «کتاب مقدس» و یا برهانی انکارناپذیر به‌ثبوت نرسد (من مرجعیت پاپ یا شوراهای کلیسایی را قبول ندارم، زیرا نظریات آنان ناقض یکدیگر بوده‌اند)، وجدانم اسیر کلام خدا خواهد بود. من نه می‌توانم و نه حاضرم سخنانم را انکار کنم، زیرا هرآنچه با وجدانم مخالف باشد ناصواب و نامطمئن است. خداوند مرا یاری کند. آمین.[۲]

---

۱. تاریخ تمدن، ج ۶، ص ۴۲۰.

۲. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، اصلاح دینی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۴۳۱.

با ایراد این سخنان، پاپ وی را مرتد و امپراتور او را یاغی شناخت. در روز ۶ ماه مِه، امپراتور قطعنامهٔ جدیدی علیه لوتر مطرح کرد. در این قطعنامه آمده است:

زناشویی را ملوث کرده، اعتراف به‌گناه را از اعتبار انداخته، و جسم و خون خداوند ما را منکر شده است. آیینهای مقدس را به‌ایمان کسی که در این آیینها شرکت می‌جوید، واگذار کرده است. او، با انکار آزادی ارادهٔ انسان، بی‌دین شده است. این مرد دیوسیرت، در نقاب رهبانیت، خطاهای از دین‌برگشتگان پیشین را در مرداب متعفنی جمع کرده و خود نیز خطاهای تازه‌ای بر آنها افزوده است. او منکر این است که پاپ مفتاح آسمانها را به‌دست دارد؛ و مسیحیان را تشویق می‌کند که دست خویش را به‌خون روحانیان بیالایند. تعلیمات وی نتیجه‌ای جز عصیان و سرکشی، تفرق و جدایی، جنگ و کشتار، غارتگری، و نابودی مسیحیت در بر ندارد. او چون جانور درنده‌ای زندگی می‌کند، فرمانهای پاپ را آتش می‌زند، و تکفیر مقامات کلیسایی و قدرت فرمانروایان را خوار و ناچیز می‌شمارد. زیان او برای نظم اجتماع بیش از زیانی است که به‌قدرت کلیسا می‌زند. ما برای آن‌که وی را از کجروی بازداریم، کوشش بسیار کردیم، ولی او جز «کتاب مقدس» معیار و مرجعی برای ایمان خویش نمی‌شناسد و آن‌را به‌دلخواه خویش تعبیر می‌کند. ما بیست و یک روز به‌او مهلت دادیم، که از ۱۵ آوریل آغاز می‌شود. ... پس از انقضای این مدت، کسی مجاز نیست وی را پناه دهد. پیروان او نیز باید محکوم شوند. کتابهای وی باید از خاطره‌ها زدوده شوند.[۱]

در انگلستان، هنری هشتم وقتی یکی از کتابهای لوتر را خواند، خشمگین شد و عده‌ای را مأمور کرد تا آموزه‌های او را نقد کنند. وقتی تأیید آیینهای هفتگانه، با ویرایش تامس مور، منتشر شد، پاپ لئوی دهم برای سپاسگزاری هنری را به‌لقب «پاسدار دین» مفتخر کرد. مارتین لوتر در جزوه‌ای سراپا تحقیر و توهین به‌کتاب سفارشی پادشاه انگلستان پاسخ گفت. هنری دهم، تامس مور را مأمور کرد تا به‌لوتر پاسخ دهد. مور می‌نویسد:

حال که او نوشته است این را پیشاپیش حق خود می‌داند که تاج شاهی را به‌گُه بیالاید، آیا ما پساپس این حق را نداریم که زبان گُه‌گرفتهٔ این دلال هرچه

۱. پیشین، ص ۴۳۲ـ۴۳۳.

پسینی را درخور آن بدانیم که از موضع پیش او موضع پس ما به‌قاطر شاشویی را چندان بلیسد تا خوب بیاموزد که چگونه باید از مفروضات پیشین نتایج پسین را استنباط کند؟[۱]

لوتر در زمان دعوت و گسترش پیام خود از بردباری و تحمل در برابر نظرات دگراندیشانه سخن می‌گفت:

خداوند، جز به‌خویشتن، به‌کسی اجازه نمی‌دهد که بر روح مردم فرمان راند... می‌خواهم این نکته را چنان روشن سازم که همهٔ مردم آن‌را بپذیرند، و اشرافزادگان، شاهزادگان، و اسقفان ما دریابند که با تحمیل عقیدهٔ خاصی به‌مردم چه اشتباهی مرتکب می‌شوند. ... از آنجا که دینداری و بی‌ایمانی اموری خصوصی و وجدانی‌اند، فرمانروایان این جهان باید به‌کار خویشتن بپردازند، کسی را با زور به‌قبول عقیده‌ای وادار نکنند، و مردم را برای قبول هر عقیده‌ای که برای آنان مطلوب و پسندیده است آزاد بگذارند، زیرا ایمان را به‌زور نمی‌توان بر کسی تحمیل کرد. ... ایمان و بی‌ایمانی، هنگامی که بدون اجازهٔ خدا مورد تعرض قرار گیرند، نیرومندتر می‌شوند.[۲]

اما در سالهای آخر عمر و استحکام قدرت، دربارهٔ یهودیان می‌گفت:

آنان را با گوگرد و زفت آتش زنید؛ و هرگاه از دستتان برآید، آتش جهنم بر سرشان فرود آورید... و این را برای تجلیل خداوند ما و مسیحیت انجام دهید تا خدا بداند که ما بحق مسیحی هستیم. خانه‌های آنان را خُرد و خراب کنید. ... کتابهای دعا، «تلمود»ها، و حتی «کتاب مقدس»شان را از آنان بگیرید. ربیهای آنان را، ولو به‌قیمت مرگشان، از تعلیم بازدارید. معابر و راهها را به‌رویشان ببندید. آنان را از رباخواری بازدارید و همهٔ پول و ذخایر نقره و طلایشان را از آنان بازستانید. و هرگاه این اقدامات کفاف نکردند، آنها را چون سگان درنده از خاک آلمان برانید.[۳]

این دو رویکرد حکایت از آن دارند که آیینهای فکری و دینی در مقام تأسیس و اعتراض از رواداری و تساهل و مدارا سخن می‌گویند ولی در مقام استقرار و قدرت،

---

۱. آنتونی کِنی، تامس مور، ترجمه عبدالله کوثری، طرح نو، ص ۶۹.
۲. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۶، اصلاح دینی، ص ۴۹۹.
۳. پیشین، ص ۵۰۰.

جامعهٔ تک‌صدایی را مطلوب می‌یابند و یک روایت از دین را به‌دیگران تحمیل می‌کنند.

۳. تامس مور (۱۴۷۸ـ۱۵۳۵) یکی از کاتولیکهایی بود که به‌نزاع با آموزه‌های لوتر برخاست. در سال ۱۵۲۶ مور دستور داد که محلهٔ آلمانی‌نشین لندن را به‌جست‌وجوی کتابهای کفرآمیز تفتیش کنند. به‌دنبال این تفتیش چهار بازرگان وادار شدند که در میدان سنت پل به‌خطاهای خود اعتراف کنند. اسقف لندن از مور درخواست کرد تا با نوشتن کتابی به‌لوتر و ویلیام تیندال پاسخ گوید. مور در سال ۱۵۲۹ گفت‌وگویی دربارهٔ ارتداد را منتشر کرد و ضمن آن لوتر را «راهبکی نادان و مرتدی هرزه و زناکار... که اندامی از پیکر ابلیس و پیام‌آور رسوای دوزخ است» خواند. مور می‌نویسد «بروشنی آشکار است که او نخست از سر خشم و کین‌توزی به‌پاپ می‌نوشت و سپس انگیزهٔ نوشتن او شهوت هرزگی با راهبه‌ای بود که می‌خواست به‌همسری درآوردش». در پاسخ به‌گفت‌وگوی مور، تیندال رساله‌ای نودهزارکلمه‌ای نوشت که به‌سال ۱۵۳۰ در آنتورپ چاپ شد. مور در پاسخ او رساله‌ای مفصل با عنوان در ابطال پاسخ تیندال نوشت که در حدود پانصدهزار کلمه بود و به‌تدریج منتشر شد. در دورانی که مور لرد چانسلر شد شش مرتد اعدام شدند. مور خود در پیگیری کار سه تن از اینان دست داشت.

تقدیر آن بود که مور به‌دلیل اعتقادات کاتولیکی‌اش سر از دست دهد. هنری هشتم به‌دنبال آن بود که از همسرش، کاترین، جدا شود و با فرد دیگری ازدواج کند. این امر با قوانین کلیسا تعارض داشت. پارلمان در نشست ژانویهٔ ۱۵۳۴ قانونی دربارهٔ جانشینی شاه از تصویب گذراند. در این قانون ازدواج هنری و کاترین خلاف قانون خداوند و یکسره باطل و هرگونه اجازه یا حکم معافیت در آن‌باره نیز بی‌اعتبار اعلام شد. این قانون، جانشینی را حق فرزندان حاصل از زناشویی شاه با ملکه «آن» می‌داشت، نخست، بزرگترین پسر، اگر زاده می‌شد، و در غیر آن صورت شاهدخت الیزابت. مری، دختر کاترین، کنار زده شد. مور برای ادای سوگند احضار شد. او آماده بود که برای جانشینی سوگند یاد کند، زیرا تعیین جانشین را از اختیارات پارلمان می‌دانست، اما سوگند خوردن به‌ابطال ازدواجی که یقین داشت کاملاً مشروع بود، دعوت خداوند به‌تأیید امری نادرست می‌بود. او را به‌زندان انداختند. هفت ماه بعد پارلمان نشست جدیدی برگزار کرد. قانون خیانت جدید امکان اعدام مور را مهیا

می‌ساخت. سرانجام در اول ژوئیهٔ ۱۵۳۵ مور برای محاکمه فراخوانده شد. در کیفرخواست آمده است که مور: «به‌خیانت، بدخواهی و نیرنگبازی، کوشیده است با ابداع شیوه‌های گوناگون و به‌عمل درآوردن آنها، پادشاه فرمانروای ما را از اعتبار، عنوان و نام سرور این‌جهانی کلیسای انگلستان محروم کند».

مور به‌سبب خودداری از تأیید قوانین پارلمانی که برتری پاپ را نفی می‌کرد، اعدام شد. مور رفتن به‌زندان و اعدام را بر تأیید طلاقی که نیمی از روحانیان دنیای مسیحی آن‌را بنا بر نصّ کتاب مقدس و قوانین کلیسا مجاز می‌دانستند، ترجیح داد. در عین حال مور هماهنگ با اومانیستهای هم‌عصر خود از زوال و فساد دستگاه پاپ باخبر بود امّا اعتقاد داشت که برای حفظ ایمان و وحدت جهان مسیحیت است که باید احترام احکام و دستگاه پاپ گذارده شود؛ بدون آنکه از سودای اصلاح آن دست بشوییم. از همین‌روی کتاب یوتوپیای مور نقدی طنزآمیز به‌جهان مسیحیت و دستگاه پاپ است و عزم او را برای اصلاح فساد رو به‌تزاید اربابان کلیسا آشکار می‌سازد. مور قبل از قرائت حکم دادگاه توسط لرد چانسلر، در آخرین دفاع گفت:

> چنین که می‌بینم شما عزم جزم کرده‌اید که مرا (خدا می‌داند چگونه) محکوم کنید، پس اکنون وجدان خود را آزاد می‌بینم که نظر خود را دربارهٔ اتهامم و دربارهٔ قانون شما آشکارا بیان کنم. و از آنجا که این اتهام بر آن قانون پارلمان استوار است که با قوانین خداوند و کلیسای مقدس مخالفت آشکار دارد، یعنی همان کلیسایی که ریاست عالی آن یا هر بخشی از آن به‌موجب هیچ قانونی بر هیچ شاه سپنجی روا داشته نمی‌شود و بحق از آنِ مقام پاپ است و این برتری را منجی ما، آنگاه که بر زمین بود، از دهان خود به‌پطروس قدیس و جانشینان او، یعنی اسقفهای همان دربار پاپ ارزانی داشته، پس این قانون، در عالم مسیحیت، برای محکوم کردن انسانی مسیحی کافی نیست.[۱]

کلیسای کاتولیک به‌مناسبت چهارصدمین سالگرد مرگ مور او را در شمار قدیسان خویش قرار داد.

۴. ژان کالون (۱۵۰۹ـ۱۵۶۴) نویسنده کتاب نهاد دین مسیحی در ۲۸سالگی به‌ژنو رفت، و جز در سالهای ۱۵۳۸ـ۱۵۴۱ که از ژنو تبعید شد، بقیهٔ عمرش را در

۱. آنتونی کِنی، تامس مور، ترجمهٔ عبدالله کوثری، طرح نو، ص ۱۱۴.

آنجا گذراند. چاپ اول کتاب نهاد دین مسیحی به‌زبان لاتینی در سال ۱۵۳۶ و چاپ دوم در سال ۱۵۳۹ منتشر شد. کالون این کتاب را در سال ۱۵۴۱ به‌زبان فرانسه برگردانید. کالون در نخستین چاپ کتاب می‌نویسد: «کشتن کافران کاری است جنایتکارانه و از پا درافکندن ایشان به‌زور آهن و آتش به‌معنای زیر پا نهادن و نفی همهٔ موازین انسانی است». پارلمان یعنی دادگاه پاریس کتاب کالون را به‌هر دو زبان تحریم کرد، و نسخه‌های آن‌رادر ملأ عام در پایتخت فرانسه به‌آتش افکندند. کالون ضمن دیباچهٔ کتاب، «مسیحی‌ترین پادشاه فرانسه» را مخاطب قرار داده و نکاتی را یادآور می‌شود که از وضع دگراندیشان مسیحی در آن دوران حکایت دارد.

اعلیحضرتا، روزی که به‌تألیف این اثر پرداختم در اندیشهٔ نگارش کتابی بودم که به‌پیشگاه ملوکانه تقدیم شود. نیت من صرفاً بیان پاره‌ای از مبانی مقدماتی دین بود که حق‌پژوهان را به‌دینداری واقعی رهنمون شود. ...ولی ملاحظهٔ این‌که کینه‌توزی مردان پلید معینی، در قلمرو اعلیحضرت، به‌عقاید درست مجال خودنمایی نمی‌دهد، مرا در کار خود مصمم‌تر کرد. ...این سند را به‌این امید به‌پیشگاه همایونی تقدیم می‌دارم که اعلیحضرت به‌ماهیت عقیده‌ای که دستاویزی برای دیوانگان شده است تا کشور را به‌آتش و شمشیر به‌آشوب کشند وقوف یابند؛ زیرا از اذعان به‌این حقیقت نمی‌هراسم که رسالهٔ من متضمن خلاصهٔ همان عقیده‌ای است که پیروی از آن، به‌ادعای آنان، درخور کیفر حبس، تبعید، سوختن، و نابودی است. می‌دانم که بدخواهان با حیله و تزویر کوشیده‌اند نیت ما را نزد اعلیحضرت مکروه و نامطلوب جلوه دهند. ولی بجاست اعلیحضرت از روی بزرگواری به‌این نکته توجه فرمایند که هرگاه تهمت و افترا ملاک مجرمیت تلقی شوند، پاکی زبان و کردار از میان رخت برخواهد بست. ...اعلیحضرت شاهد افتراهایی بوده‌اند که هدف آنها تخطئهٔ نیت ما و متهم ساختن ماست به‌این‌که درصددیم اقتدار شاهان را از دست آنان برباییم، محاکم را نابود کنیم، نظام اجتماع و دستگاه حکومت را براندازیم، آرامش و آسایش را از مردم سلب کنیم، نظم و قانون را برهم زنیم، دارایی مردم را از آنان بستانیم، و خلاصه همهٔ شؤون زندگی را مختل کنیم. ...

از این روی، از اعلیحضرت تقاضا دارم به‌نیت و قصد ما، که تاکنون ملعبهٔ اغراض بدخواهان بوده است، توجه مبذول دارند. تصور نفرمایید قصد من تبرئهٔ خویشتن است تا به‌ایمنی به‌وطنم بازگردم، زیرا گرچه نسبت به‌وطن دارای عواطفی هستم که داشتن آن بر هر کسی واجب است، امّا در شرایط کنونی

دوری از وطن مرا نمی‌آزارد. هدف من دفاع از مقصود همهٔ مردان خدا، و در نتیجه مقصود خود مسیح است. ...

آیا باورکردنی است که ما برای برانداختن حکومت اعلیحضرت توطئه بچینیم؟ ما هرگز سخن فتنه‌انگیزی بر زبان نرانده‌ایم؛ روزگاری که در پناه حکومت اعلیحضرت می‌زیستیم صلح‌دوستی ما زبانزد مردم بود، و حتی امروز که در دیار بیگانه بسر می‌بریم برای پادشاهمان و حکومت او از خداوند توفیق و کامیابی استدعا می‌کنیم. ما، به‌یاری یزدان، از «انجیلِ» مسیح چندان بهره برده‌ایم که زندگیمان نمونه‌ای شود برای آنانی که پاکی، بی‌غرضی، نیکخواهی، پرهیزگاری، شکیبایی، و همهٔ فضائل دیگر ما را تخطئه می‌کنند. ...

گرچه اعلیحضرت اکنون از ما روی برتافته‌اند و حتی بر ما خشم می‌ورزند، لیکن ما امید خویش را به‌جلب عنایت اعلیحضرت از دل نرانده‌ایم، و انتظار داریم این عریضه را، که به‌منظور دفاع از مقصود خودمان به‌پیشگاهشان تقدیم می‌داریم، با شکیبایی و متانت مطالعه فرمایند. ولی هرگاه تفتین بدخواهان در اعلیحضرت آنچنان اثر کرده باشد که به‌متهمان اجازهٔ دفاع ندهند، و هرگاه مغرضان بدخواه، با اجازهٔ پادشاه، به‌آزردن مردم با تازیانه، حبس، شکنجه، و آتش‌سوزی ادامه دهند، ما، چون گوسفندی که محکوم به‌ذبح است، به‌شدیدترین تبعیض گرفتار خواهیم شد. در این صورت، چاره‌ای جز این نخواهیم داشت که برای حفظ جان خویش شکیبایی پیشه سازیم، و برای رهایی ستمکشان از پریشانی و مجازات ستمگران، که در ایمنی و خودکامگی بسر می‌برند، به‌خداوند توکل جوییم. آرزو داریم که خداوند پادشاه و تخت فرمانروایی آن اعلیحضرت را بر عدل و دادخواهی استوار سازد.[۱]

کالون می‌خواست ژنو را به‌صورت «کشوری کامل» که حکومتش در دست اولیای دین باشد درآوَرَد. همهٔ مردم را، با تهدید به‌اخراج و نفی بلد، واداشت که به«اعترافنامهٔ به‌ایمان» گردن نهند و نظامی سخت و خشن بر شهر حاکم کرد. کالون، میکائیل سِرْوِه را به‌دلیل عقایدش محاکمه کرد و در آتش سوزاند. کالون قدرت نامحدودی برای عالمان دین قائل بود:

---

۱. ویل دورانت، تاریخ تمدن، اصلاح دینی، ج ۶، ص ۵۵۴ـــ۵۵۵.

جا دارد اکنون از قدرتی سخن برود که واعظان کلیسا، این مبشّران کلام الهی می‌باید از آن بهره‌مند باشند، از آنجا که اینان امانتداران کلام ربّانیند مکلّفند بی‌هیچ واهمه و خوفی در برابر قدرتمداران دنیایی بایستند و وادارندشان عظمت مقام الهی را تمکین کنند و خدمت بگزارند. تکلیف بر ایشان است که از صدر تا ذیل را فرمان دهند. تکلیف بر ایشان است که شریعت الهی را برقرار بدارند و سلطنت شیطان را بر زمین درهم کوبند، گوسپندان را دریابند و گرگان را ریشه برکنند. بندگان مطیع را به هُش دارند و تعلیم دهند و باغیان و ستیزندگان را حکم سخت کنند و نابود سازند. آنان می‌توانند بپیوندانند و بگسلانند. نیروی آذرخش در دستان و قدرت رعد بر زبان ایشان است. امّا اینها همه آنگاه روا باشد که بر موازینِ حکم خدا باشد.[1]

میکائیل سروه[2] (۱۵۱۱ـ۱۵۵۳) نظریهٔ جزمی «تثلیث» را با وحدانیت ذات باریتعالی ناهمساز می‌خواند. سروه کوشش می‌کند تا این نظریه را از کلیسای پروتستان بردارند. سروه در ۲۲ سالگی نظریه‌های خود را در هاگناو[3] منتشر می‌کند. به‌دنبال آن مارتین بوسر[4]، اصلاحگر مذهبی آلمان، بر سر منبر اعلام می‌کند، حق آن است «او را زنده‌زنده شکم بردرند».

سروه پس از چندی زندگی مخفی با نام مستعار، به‌مکاتبه با کالون دربارهٔ عقایدش می‌پردازد تا او را در مبارزه با نظریهٔ تثلیث همرأی خود کند. سروه نقدهای خود را بر حاشیهٔ کتاب نهاد دین مسیحی کالون نوشته و برای او ارسال می‌کند. کالون به‌خشم آمده و می‌گوید: «سروه خویش را بر کتابهای من افکنده و آنها را به‌ناسزاگفتنهایش می‌آلاید همچون توله‌سگی که شیطنت‌ورزانه سنگ به‌دندان می‌گزد... دیگر نزد من، سخنان این شخص ارجی بیش از عرعر خران ندارد».

سروه که اصلاحگریهای لوتر، تسوینگلی و نهاد دین مسیحی کالون را برای جنبش اصلاح دینی کافی نمی‌دید، به‌دنبال «نهادی نو» بود. او کتاب جدیدش را نونهاد دین مسیحی نام نهاد و نمونهٔ چاپ‌نشدهٔ آن‌را جهت استفاده برای کالون ارسال کرد. کالون پس از رؤیت کتاب به‌دوست خود فارل می‌نویسد:

---

۱. اشتفان تسوایگ، وجدان بیدار، ترجمه سیروس آرین‌پور، نشر فرزان روز، ص ۲۶.

2. Miguel Servetus 3. *Hagenav* 4. Martin Bucer

> سروه بتازگی نامه‌ای به‌من نوشته است همراه با مجلّد قطوری از یـاوه‌بافیهای ذهن بیمارش، و با غـروری بـاورنکردنی ادّعـا کـرده است کـه دانسـتنیهایی شگفت‌آور در آن خواهم یافت. او خبر می‌دهد که آماده است اگر مـن بـطلبم، به‌اینجا بیاید امّا من نمی‌خواهم در این‌باره حرفی بگویم، چرا که اگر چنین کند، تا بدان‌گاه که من هنوز در اینجا نفوذی دارم نخواهم گذاشت شهر را زنده ترک کند.[۱]

سروه پس از آن‌که از اغراض کالون آگاه می‌شود، ضمن نامه‌ای به‌او می‌نویسد:

> چون تو بر من این گمان را می‌بری که ابلیسی بیش نیستم، مرا با تو دیگر کاری نیست. نسخهٔ کتابم را بازپس بفرست و به‌سلامت باش، اما تو اگر براستی باور می‌داری که پاپ دجّال است می‌بایستی بر این اعتقاد نیز می‌بودی که پندارهای تثلیث و تعمید که پاره‌ای از آموزه‌های پاپی است جـزمهایی اهـریمنی بـیش نیستند.[۲]

کالون کتاب را بازنمی‌گرداند تا از آن به‌عنوان سند علیه سروه استفاده کند. سـروه کتاب هفتصدصفحه‌ای خود را مخفیانه به‌چاپ می‌رساند. کالون به‌روشهای پلیسی کـل دنیای مسیحیت را علیه سروه می‌شوراند. سروه دستگیر و زندانی اما از زندان گریخته و مخفی می‌شود. وی پس از چندی به‌دلایلی نامعلوم راهی ژنو شـده و در روز یکشـنبه به‌کلیسای سن پیر، محل وعظ کـالون، مـی‌رود. در آن جـمع تـنها کـالون چـهرهٔ او را می‌شناسد. کالون دستور می‌دهد سروه را هنگام خروج دستگیر کنند.

وجه مشترک کالون و سروه آن است که دو روایت مختلف از دین مسیح دارند اما نقطه افتراق آن دو آن است که کالون مخالفان فکری را تحمل نمی‌کند و قـدرت آن‌را دارد که آنان را محاکمه و نابود کند. کالون، سروه را ماهها دست و پا در زنـجیر در سیاهچالی سرد و نمناک محبوس می‌کند. سروه بناچار بـه‌شورای شـهر مـی‌نویسد: «شپش از سر و روی من بالا می‌رود، کفشهایم پاره‌پاره شده است، دیگر نه هیچ لباس دارم و نه زیرجامه‌ای».

دادگاه حکم سوزاندن سروه را صادر می‌کند اما سروه به‌هیچ‌وجه از عقاید خود دست برنمی‌دارد و حاضر به‌توبه نمی‌شود:

---

۱. پیشین، ص ۱۰۶. ۲. پیشین، ص ۱۰۷.

میکائیل سروه! ما تو را محکوم می‌کنیم، زنجیر کنند، و به‌شامپل آورند و زنده بسوزانند، با کتابت و دستنوشته‌های آن. چنان‌که جز خاکستری نماند از تو، روزگار تو می‌باید چنین پایان گیرد، تا دیگران را که هوای جنایتی از این‌گونه در سر می‌پرورانند، سرمشقی کرده باشیم خوانا و هشداردهنده.[۱]

فرمان شورا بامداد روز ۲۷ اکتبر ۱۵۵۳ در جنوب شهر ژنو بر تپهٔ شامپل به‌موقع اجرا نهاده شد.

سوزاندن سروه پرسشهای بی‌شماری را پیشاروی جنبش اصلاح دینی و کالون نهاد. کالون برای توجیه قربانی کردن بی‌رحمانهٔ سروه دفاعیهٔ «در دفاع از درست‌کیشی و تثلیث در برابر سیاه‌اندیشیهای دهشتناک سروه» را می‌نگارد و آن‌را به‌امضای تمامی روحانیون ژنو می‌رساند.

سباستین کاستلیو[۲] (۱۵۱۵ـ۱۵۶۳) دوست سرخوردهٔ سابق کالون در پاسخ او کتاب دربارهٔ کافران را تهیه می‌کند. در این کتاب آرای آگوستین قدیس، کریسوس‌توموس قدیس، هیرونیموس، لوتر، سباستین فرانک، اراسموس و کالون دربارهٔ چگونگی رفتار با کافران گردآوری شده است. کلام کالون، وقتی از تعصب و تعقیب کاتولیکها می‌گریخت، بهترین پاسخ به‌دفاعنامهٔ اوست: «پی‌گشت رانده‌شدگان از کلیسا به‌زور اسلحه و دریغ ورزیدن حقوق انسانی از ایشان نامسیحیگری است و از دین‌برگشتگی».

کاستلیو بر این کتاب پیشگفتاری کوتاه، اما به‌یادماندنی، نوشته که آن‌را بدرستی مانیفست مداراگری خوانده‌اند. کاستلیو می‌نویسد هر کس فهم خود از کتاب مقدس را «مسیحیت راستین» می‌خواند. اما تفسیر درست از کلام الهی کدام است؟ تفسیر کاتولیکی، لوتری، تسوینگلیایی، آنابابتیستی، هُوسی یا کالونی؟ رمزآمیز و رازناک بودن متن دلالت بر آن دارند که هیچ‌کس فهم خود را کلام آخرین نداند و فهمهای دیگر را به‌رسمیت بشناسد و تحمل کند. او دردمندانه می‌نویسد:

آخر چه کسی در زمانهٔ ما به‌مسیح می‌گرود؟ آنگاه که می‌بیند ایمان‌آورندگان به‌او را حلقوم می‌شکافند و به‌آتش و شمشیر خون می‌ریزند، بسی خوف‌آورتر

---

۱. پیشین، ص ۱۳۹.

2. Sebastian Castellio

از راهزنان و آدمکشان... چه کسی رغبت می‌آورد مسیح را خدمت گزارد وقتی ببیند کسانی که بر قهر و قدرت چنگ انداخته‌اند دیگرانی را که با ایشان در نکته‌هایی هم‌آوازی نمی‌کنند به‌نام عیسی مسیح در آتش می‌افکنند و می‌سوزانند، با آن‌که فریاد مظلومانه‌شان از میانهٔ شعله‌ها به‌آسمان برمی‌خیزد که به‌مسیح ایمان می‌ورزند؟[۱]

بناچار در آخر رو به‌مسیح می‌آورد و می‌پرسد:

مسیحا، جهان‌آفرینا، جهان‌پادشاها، آیا اینها را همه تو می‌بینی؟ براستی تو را چه افتاده است. مگر تو دیگرسان شده‌ای یکسر؟ این‌سان دشمن‌خو با خود، این‌سان سنگین‌دل؟ آنگاه که تو در میانهٔ زمینیان بودی لطیف‌جانتر و نیکوسرشت‌تر از تو کس نبود! کس نبود که تسخرزدنها را نرمتر از تو تاب آورد، تویی که ناسزا شنوده، خدو بر رخسار، ریشخند خورده، خار بر سر و بر صلیب، همهٔ آن توهین‌کنندگان و دشنام‌دهندگانت را از حضیض خواری کشیدگی زمزمهٔ دعای خیر بر آسمان برداشتی. براستی آیا اکنون این‌سان دیگر شده‌ای تو؟ التماست می‌کنم و به‌نام مبارک پدر سوگندت می‌دهم: براستی این تویی که روا می‌داری آنانی را که فرموده‌ها و فرمانهایت را چنان‌که در آموزه‌های توست به‌دیده نمی‌گیرند، در آب خفه کنند، پاره‌پاره کنند، شکم بردرند، نمک بر زخمها ریزند، به‌شمشیر قطعه‌قطعه کنند، بر آتش بریان کنند و هر چه پردرنگتر با همهٔ شکنجه‌ها تا مرگ عذاب دهند؟ این تویی؟ براستی تو همهٔ این چیزها را روا می‌داری؟ ای مسیح مقدس آیا اینان براستی خدمتگزاران تو هستند؟ که چنین کشتاری به‌راه انداخته‌اند. اینان که چنین مردمان را زجر می‌کنند و پاره‌پاره می‌کنند؟ وقتی که نام تو را در میان می‌آورند و به‌شهادت می‌گیرندت آیا براستی در معرکهٔ این قصابیهای هولناک حضور داری، آن‌سان که گویی گرسنه و تشنهٔ گوشت و خون آدمیزادگانی؟ آه ای مسیح مقدّس اگر تو به‌چنین چیزها فرمان می‌توانستی داد، شیطان را دیگر چه برجای می‌ماند؟ حاشا. حاشا. که کفر است و ناسزا، گمان بردن که تو همان کارها می‌توانی کرد که او، شیطان. جسارت و فرومایگی می‌طلبد که آدمی چنین نابکاریها را به‌مسیح نسبت کند که تنها خواسته و یافتهٔ ابلیس می‌توانند بود.[۲]

---

۱. پیشین، ص ۱۷۱. ۲. پیشین، ص ۱۷۲ــ۱۷۳.

تحریک کالون برای جمع‌آوری و آتش زدن کتاب به‌جایی نمی‌رسد چرا که کتاب قبلاً منتشر و پخش شده بود. کاستلیو پس از آن ردیهٔ بر ستیزه‌نامهٔ کالون را می‌نویسد. وی می‌پرسد آیا حق تفسیر آزادانهٔ فرد از کتاب مقدس خود یکی از خواسته‌های بنیادین جنبش دین‌پیرایی نبوده است، و پیشوایان این جنبش مگر کاری دیگر کرده‌اند، جز همین کار که تفسیرهای نو را در سخن و در نوشتار، پیش نهاده‌اند و بر کرسی نشانده‌اند؟ پس چرا کالون نابردبارانه تلقی خود از مسیحیت را به‌دیگران تحمیل می‌کند:

کیشها همه آیین خویش را بر کلام خداوندی بنا می‌کنند و همگانشان از آنِ خود را برحق می‌دانند. بنا بر بینش کالون دیگران همه باید تنها از یکی پیروی کنند و خود پدیدار است که کالون ادعا دارد درستی از آنِ آموزه‌های اوست. اما دیگران نیز همین ادّعا را دارند. او می‌گوید دیگران بر خطا هستند، و دیگران نیز همین را دربارهٔ او ادّعا می‌کنند.

کالون مقام داوری را برای خود می‌خواهد. دیگران نیز همچون او همین را می‌خواهند. اینجا چه باید کرد؟ چه کس او را در جایگاه قاضی‌القضات، با حق صادر کردن حکم مرگ دیگران نشانده است؟ او انحصار داوریِ خویشتن را بر چه گواهی استوار می‌کند؟ بر این‌که کلام ایزدی در اختیار اوست؟ امّا دیگران نیز همین را مدعی‌اند. یا بر این‌که آموزه‌های او خلاف برنمی‌دارد؟ خلاف‌نابردار امّا در چشمِ چه کسی؟ به‌دیدهٔ خود او، کالون. امّا براستی اگر حقیقتی که او اعلام می‌کند این‌سان گویا و آشکار است پس چرا این‌همه در باب آن قلم فرسوده است و کتابها پراکنده؟ او چرا تا به‌امروز حتی یک کتاب در این‌باره ننوشته است که زناکاری و آدمکشی کار تباهی است؟ زیرا، این‌گونه چیزها بر همگان چون روز روشن است. کالون اگر براستی همهٔ حقایق معنوی را تا بن و بیخ دریافته است از چه روی دیگران را امان و زمان نمی‌دهد تا چون او به‌آنها پی ببرند. چرا اینان را پیشاپیش فرومی‌کوبد و از ایشان فرصت شناخت حقیقت را می‌ستاند؟[1]

خشونت به‌نام دین از هر نوع خشونت دیگری خونبارتر است:

این تکاتک تعصب‌ورزان نیستند که به‌خودی‌خود خطرناکند بلکه نفس شوم

---

۱. پیشین، ص ۱۸۷ـــ۱۸۸.

تعصب‌گری است که مصیبت می‌آفریند. از این‌رو، تنها انسانهای خونخوار، سختدل، دعوی‌پرست نیستند که باید مرد اهل معنا با آنها مبارزه کند بلکه با هرگونه ایده‌ای نیز که به‌ترور رو می‌کند و وحشت می‌پراکند می‌باید جنگید، زیرا ــ پیش‌نگری پیامبرگونهٔ یک مرد در آستانهٔ جنگی مذهبی که قرنی را درخواهد نوردید ــ هولناکترین خودکامگان، با همهٔ جنگ‌افزارهاشان آن‌قدر خون بر زمین نخواهند ریخت، که شما با تکفیرهای خونبارتان می‌ریزید و در آینده خواهید ریخت. مگر خداوند خود بر زمینیان رحمت آورد و چشم شاهزادگان و امیران و صاحبمنصبان را باز فرماید تا از دست یازیدن به‌این‌همه خونریزشها تن بزنند.[۱]

کالون در بهتانهای یک فرومایه کاستلیو را دزد، بی‌شرف و کافر ملعون خواند و در پایان نوشت: «بادا که خداوند تو را نابود گرداناد، شیطان». کالون به‌روشهای نامقبول کاستلیو را به‌اتهام ارتداد به‌دادگاه می‌کشد تا وی را همچون سروه در آتش بسوزاند. اما کاستلیو سرانجام قبل از آن‌که گرفتار آتش شود، در بیست و نهم دسامبر ۱۵۶۳، در سن چهل و هشت‌سالگی، جان به‌جان‌آفرین می‌سپارد و به‌قول یکی از دوستانش «به‌مدد و لطف الهی از چنگال دشمنانش رهایی می‌یابد».

۵. جوردانو برونو (۱۵۴۸ـ۱۶۰۰) در پانزده‌سالگی، به‌یکی از صومعه‌های کشیشان دومینیکن در شهر ناپل پیوست و سیزده سال از زندگی خود را در آن صومعه گذرانید. از آغاز جوانی از اندیشه‌ها و روشهای خام و ناشیانهٔ زندگی راهبان و کشیشان خشمگین و بیزار بود. وی آیینها و مراسم کشیشان را به‌دیدهٔ تمسخر می‌نگریست. در هجده‌سالگی دربارهٔ یکی از مهمترین اصول مسیحیت، یعنی اصل تثلیث، دچار تردید شد. تمامی زندگی خود را به‌دربدری گذرانید و به‌هر جا پا می‌نهاد متهم به‌الحاد می‌شد. در سال ۱۵۷۶ از ایتالیا گریخت. مدتی از زندگی را در ژنو، مرکز فرمانروایی کالون، گذراند. اما از خشکی و تعصب فرقهٔ کالون، و بویژه جهان‌بینی او که آزادی اراده را انکار می‌کرد و تکیه بر تقدیر الهی داشت، بیزار شد، و مخالفت خود را با عقاید کالون آشکار ساخت، و بر اثر این مخالفت به‌زندان انداخته شد. پس از سالها دربدری در سال ۱۵۹۱ به‌ایتالیا بازگشت. در بیست و سوم مه ۱۵۹۲ به‌زندان

---

۱. پیشین، ص ۱۹۷.

تفتیش عقیده در ونیز فرستاده شد و ماهها مورد بازجویی قرار گرفت تا این‌که در بیست و هفتم فوریه ۱۵۹۳، به‌زندان دادگاه تفتیش عقیده رم منتقل شد. پس از این تا سال ۱۶۰۰ مدت هفت سال بازجویی می‌شد و از او درخواست گردید تا عقاید خود را انکار کند. در چهاردهم ژانویه ۱۵۹۹ او را به‌حضور دادگاه فراخواندند، هشت موضوع بدعت‌آمیزی را که از کتابهایش اقتباس کرده بودند برایش خواندند، و از او خواستند که آن حرفها را پس بگیرد. برونو از عقاید خود دفاع کرد. در چهارم فوریه، کلمنس هشتم و اعضای دستگاه تفتیش افکار به‌این نتیجه رسیدند که آن موضوعات برگزیده آشکارا بدعت‌آمیزند. بدعتهای او مربوط به‌تجسم و تثلیث خداوند بود. در بیست و یکم دسامبر اعلام داشت که حاضر به‌ترک عقاید خود نیست. بالاخره محکمهٔ تفتیش عقاید او را محکوم کرد که «با راحت‌ترین و سهلترین طرق ممکن و بدون خونریزی» کشته شود، یعنی زنده در آتش بسوزد. هنگامی که حکم خوانده شد، برونو به‌قضات چنین گفت:

> شما ای داوران، می‌پندارم از دادن این حکم بیشتر در هراسید تا من از شنیدن آن.

در روز شانزدهم فوریه سال ۱۶۰۰، به‌دستور کلیسای کاتولیک، در رم، در محلی به‌نام بازار گلفروشان دژخیمان او را بر تودهٔ هیزمی نهادند و هیزمها را به‌آتش کشیدند. در واپسین لحظات، هنگامی که صلیبی در برابر او نگه داشتند، با چهره‌ای تلخ و نگاهی آکنده از تحقیر روی از آن برتافت. یک بار در دفاعیات خود خطاب به‌ارباب کلیسا گفت:

> کلیسا حقیقت را با مجازها و اسطوره‌ها و رمزهایی که آنها را مقدس می‌شمرند می‌پوشاند. آدمی با پرستش حجاب نتوانست سر برافرازد و در ورای آن معنا را بنگرد. مردمان با تعالیم کلیسا بیشتر سایه را دیدند تا روشنایی.

آنان که در قرون وسطی مسیحیان دگراندیش را در آتش می‌سوزاندند، جهانشناسی خود را عین «حقیقت» می‌دانستند و جهانشناسیهای معارض را «باطل» و نادرست تلقی می‌کردند. ولی تحولات تاریخی و پیشرفت علم، تصورات آنها را کاملاً «ابطال» و معرفت کشته‌شدگانِ دگراندیش را «تأیید» کرد.

جهانشناسی کلیسا همهٔ پدیده‌ها را از طریق علل غایی یا علل فاعلی به‌خدا بازمی‌گرداند. در این میان علل مادی نادیده گرفته می‌شد و تأکید بر علل مادی کفر و الحاد محسوب می‌شد. جهانشناسی ارسطویی کلیسا با آرای کوپرنیک تعارض داشت و لذا دستگاه پاپ آرای کوپرنیک را برنمی‌تافت. دان کیوپیت می‌گوید:

حدود ۱۵۸۰ میلادی کشیشی از فرقهٔ دومینیکن به‌نام جوردانو برونو با مطالعهٔ آثار کوپرنیک پی می‌برد که چنانچه خورشید در کانون گیتی باشد و زمین در فضا گرد آن بچرخد، دیگر تمایز قدیمیِ جهان خاکی زیرین و جهان آسمانِ برین پذیرفتنی نیست. زمین خود یکی از اجرام فلکی و بخشی از افلاک است. به‌علاوه، وقتی ستارگان را از دو قطب متباین مدار بزرگ زمین در موضع نسبی خود ثابت می‌بینیم، پس گسترهٔ کائنات (همان‌قدر که کوپرنیک خاطرنشان کرد) باید خیلی بیش از آنچه پیش از آن می‌انگاشتیم پهناور باشد. برونو، در حقیقت، گمان برد که کائنات نامتناهی است، و سیارگان مسکون بی‌شماری دور خورشیدهای بی‌شمار می‌گردند. بدین ترتیب، جهان کائنات را دارای خصایصی چون بی‌کرانی، جاودانگی، باروری خلّاقه یافت که تا آن زمان تنها منحصر به‌خدا بود. برونو با ادغام زمین در آسمانها آغاز کرد، و با ادغام خدا و جهان در هم کار خود را پایان داد. جهان هستی، از نظر او، تنها و یگانه وجود لاهوتی مجسّم و خود نمود خدا، می‌باشد، و کلیهٔ تصورات این یا آن وحیِ محلی و مداخلهٔ آسمانی زیادی است.[۱]

۶. گالیله (۱۵۶۴ـ۱۶۴۲) رویدادها را همچون هم‌عصران خود از راه علل غایی توضیح نمی‌داد، وی آنها را برحسب علل فاعلی و به‌تعبیر دقیقتر علل مادی تبیین می‌کرد. به‌اعتقاد او کتاب عظیم طبیعت سراپا به‌زبان ریاضیات نوشته شده است. علم جدید مکانیک می‌تواند طرز کار جهان طبیعی را شرح بدهد و تحلیل بکند و داستان را بی‌کم و کاست بگوید بدون آن‌که نیاز باشد سراغ خداوند برود. بدین ترتیب توضیح جهان از سیطرهٔ کلیسا خارج می‌شد و علم فیزیک از نظارت دین مستقل می‌گشت.

گالیله بشدت با ارسطو خصومت می‌ورزید و متعصبانه از صحت نظریهٔ کوپرنیک دفاع می‌کرد. او می‌گفت اگر روایت کتاب مقدس خلاف نظریهٔ کوپرنیک به‌نظر رسد، باید در این صورت آن‌را صرفاً استعاره شمرد. این رویکرد از نظر ارباب کلیسا توهین به‌مقدسات تلقی می‌شد.

داستان محاکمهٔ گالیله از وقایع عبرت‌آموز تاریخ است. در دفتر دادگاه تفتیش عقیده این مکتوب ثبت است:

---

۱. دان کیوپیت، دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، طرح نو، ص ۲۱ـ۲۲.

به‌تاریخ پنجشنبه بیست و پنجم فوریه سال ۱۶۱۶. کاردینال ملینی به‌پدران محترم روحانی و دستیار قاضی و افسر دربار پاپ اعلام کرد که اِعمال توبیخ از طرف حکمای الهی در مورد قضیه‌های گالیله مبنی بر این‌که خورشید در مرکز عالم قرار دارد و در جای خود ثابت است و زمین در حرکت است و گردش روزانه نیز دارد، به‌مقام پاپ گزارش شد؛ و حضرت پاپ دستور دادند که کاردینال بلارمین گالیله نامبرده را به‌حضور خویش بطلبد و به‌وی توصیه کند که از این عقیده دست بردارد؛ و در صورت استنکاف وی از اطاعت از این امر، افسر دادگاه موظف است در حضور یک سردفتر اسناد رسمی و شهود این حکم را به‌وی ابلاغ کند که به‌طور کلی از تعلیم یا دفاع از این اصول و عقیده و حتی از بحث دربارهٔ آن اجتناب ورزد؛ و اگر به‌اجرای مفاد این حکم تن درندهد باید به‌زندان افکنده شود.[1]

ارباب کلیسا گالیله را ملزم می‌کنند از عقاید کوپرنیکی دفاع نکند و این عقاید را تعلیم ندهد و دربارهٔ آنها به‌بحث هم نپردازد. یعنی از نظر کلیسا آزادی عقیده و بیان لازم و ملزوم یکدیگرند. لذا خطرناکترین امر آن است که کسی عقاید دگراندیشانهٔ خود را تعلیم دهد یا به‌بحث بگذارد و آنها را تبلیغ و ترویج کند.

گالیله در ژانویه ۱۶۳۰ کتاب گفت‌وگو دربارهٔ دو منظومهٔ بزرگ جهان[2] را به‌پایان برد. در فوریهٔ سال ۱۶۳۲ اولین نسخه‌های چاپی گفت‌وگو از طبع خارج شد. در این کتاب گالیله نظریهٔ کوپرنیک را به‌صورت گفت و شنود مورد بحث قرار می‌دهد. سخنگوی مکتب کوپرنیکی پیروزی بی‌اندازه درخشانی به‌دست می‌آورد، و سخنگوی ارسطویی را، که آدمی ساده‌لوح است، سخت دست می‌اندازد. حتی نام این شخص را «ساده‌دل» می‌گذارد، و پاپ اوربانوس هشتم، که سالها با گالیله دوستانه رفتار کرده بود، وقتی می‌فهمد برخی گفته‌های خود او، از زبان «ساده‌دل» بی‌رحمانه مورد تمسخر قرار گرفته است، احساس خفت و خواری می‌کند. در ماه اوت کتاب توقیف گردید و در ماه اکتبر گالیله احضار شد که در دادگاه تفتیش افکار در رم حضور یابد. در فوریهٔ

---

۱. آرتور کوستلر، خوابگردها، ترجمه منوچهر روحانی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ص ۵۵۶ـ۵۵۷.

2. *Dialogue On the Two Chief World Systems*

سال ۱۶۳۳ گالیله خود را به رم رساند و در دوازدهم آوریل اولین بازپرسی از وی در دربار پاپ صورت گرفت. تصمیم به‌تشکیل محاکمات از جانب پاپ اوربانوس هشتم گرفته شد.

در همان زمان برخی رایزنیهای پشت پرده در جریان بود تا پاپ را از محاکمهٔ گالیله منصرف کنند و به‌او نشان دهند که وی قصد توهین به‌مقدسات را نداشته است. گالیله سه سال پس از محاکمه‌اش چنین نوشت:

> از رم به‌من خبر می‌رسد که عالیجناب کاردینال آنتونیو باربرینی و سفیر کبیر فرانسه با پاپ ملاقات کرده و کوشیده‌اند وی را متقاعد سازند که من هرگز کمترین فکری نداشته‌ام که مرتکب چنین رفتار موهنی به‌مقدسات بشوم و حضرت پاپ را آنچنان‌که دشمنان بدخواه من آن حضرت را اغوا کرده‌اند مورد تمسخر قرار دهم که همین امر موجب عموم دردسرهای من شده است.[۱]

کمیسیون تحقیق و دادرسی، گالیله را در سه زمینه مقصر می‌شناخت.

اولاً، قائل نشدن جنبهٔ فرضی برای عقیدهٔ کوپرنیک و تأکید مطلق در مورد متحرک بودن زمین.

ثانیاً، نسبت دادن اشتباهی پدیدهٔ جزر و مد به‌حرکت زمین.

ثالثاً، سکوت مکارانه دربارهٔ امری که به‌وی از طرف دربار پاپ در سال ۱۶۱۶ ابلاغ شده بود.

رأی دادگاه تفتیش عقیده در شانزدهم ژوئن سال ۱۶۳۳ به‌صورت زیر صادر گردید:

> ... پاپ مقدس فرمان داد که گالیله مزبور باید دربارهٔ نیتش (از تألیف گفت‌وگو) با تهدید به‌شکنجه تحت بازپرسی قرار گیرد؛ و اگر استقامت به‌خرج داد در یک مجلس عمومی مجمع کشیشان دربار پاپ احضار شود تا سوگند به‌ترک عقیدهٔ خود یاد کند و اگر مورد درخواست مجمع مقدس کشیشان باشد محکوم به‌زندان گردد و به‌وی حکم شود که دیگر به‌هیچ طریق خواه کتباً خواه شفاهاً به‌بحث دربارهٔ متحرک بودن زمین و ساکن بودن خورشید نپردازد. در غیر این صورت به‌مجازاتهای ارتداد محکوم خواهد گردید. کتاب گفت‌وگوی گالیلئو گالیلئی لینچئی باید ممنوع شود. به‌اضافه، از آنجا که باید عامه بر این‌گونه امور

---

۱. پیشین، ص ۵۸۴.

آگاهی یابند، بنا بر امر پاپ مقدس بایستی رونوشتهایی از رأی دادگاه به‌تمام سفرای دربار پاپ و عموم بازرسانی که با فساد بدعتگذاری مبارزه می‌کنند و مخصوصاً بازرس مقیم فلورانس فرستاده شود که اینان رأی مزبور را در مجلس همگانی و در حضور غالب کسانی که رشتهٔ ریاضیات را حرفهٔ خود قرار داده‌اند قرائت نمایند.[1]

داستان محکومیت گالیله، در تاریخ علم و دین، دو چهرهٔ کاملاً متفاوت از دو نهاد به‌یادگار باقی نهاد: گالیله مظهر روح پژوهش آزاد، تعقل و روشن‌بینی، و کلیسا مظهر ظلم و تاریک‌اندیشی. هر عمل انسانی پیامدهای آگاهانه و عواقب ناخواستهٔ بی‌شماری به‌دنبال دارد. از سویی، وقتی دکارت بنیانگذار فلسفهٔ جدید از محکومیت سرّی گالیله اطلاع یافت، کتاب بزرگ و مهمی به‌نام جهان را که در دست تألیف داشت، از ترس تکفیر کنار گذاشت و جهانیان را از ثمرهٔ نبوغ علمی و ریاضی خویش محروم کرد. «عذرش این بود که کتاب حاوی دو نظریهٔ کفرآمیز است: یکی چرخش زمین، و دیگری لایتناهی بودن جهان».[2] اما نزاع کلیسا با گالیله نه‌تنها در سطح علوم طبیعی و جهانشناسی، که در سطح علم‌الاجتماع هم پیامدهایی در انبان داشت که به‌مرور زمان آشکار گردید. دان کیوپیت در این‌باره می‌گوید:

انقلاب در کیهانشناسی، که گالیله موفقیت آن‌را تضمین کرد، پیامدهای اجتماعی شگرفی داشت، چون از آن‌پس نهادهای بزرگ از قبیل پادشاهی، دین و نظم اخلاقی، دیگر نمی‌توانستند مانند جوامع گذشته دعوی حمایت کیهانی برای خود بکنند. و در درازمدت مردم پی بردند که نظم و اقتدار از پایین به‌بالا می‌رود نه از بالا به‌پایین، و از جامعهٔ بشر ناشی می‌شود نه از جهانی برتر در آسمان. این واقعیت مهم را هم نادیده نگیریم که نخستین انقلاب موفق دموکراتیک در تاریخ جدید در سالیان واپسین عمر گالیله در انگلستان روی داد. اما هیچ‌کس در آن زمان این اندیشه را بروشنی تدوین و تنظیم نکرد و نمی‌توانست بکند. فکری بسیار بکر بود، و باید چندنسلی طول می‌کشید تا مردم بدان توجه یابند. اما فیلسوفان سیاسی نامدار، الگوی پادشاهی را که از جانب خدا بر اتباع خود حق سلطهٔ مطلق داشته باشد، رفته‌رفته کنار نهادند، و

---

۱. پیشین، ص ۵۹۳ـ۵۹۴.

۲. برتراند راسل، تاریخ فلسفهٔ غرب، ترجمهٔ نجف دریابندری، ج ۳، ص ۱۲۳

الگوی دولت قرارداد اجتماعی جدید را جایگزین آن کردند. وقتی اندیشهٔ دولت شهروندی و حکومت انتخابی سرانجام پا گرفت، مردم به‌گذشته نگریستند و به‌وضوح دیدند که اقتدار سیاسی در زمانهای قدیم چگونه اعتبار و قانونیت می‌یافته است ــ و بالاخره فهمیدند که انقلاب در جهان‌بینی ما منجر به‌دگرگونی اجتماعی شگرفی شده است ــ اگرچه گالیله خود بویی از این مطلب نبرده بود.[۱]

۷. باروخ اسپینوزا (۱۶۳۲ــ۱۶۷۷) به‌سبب اختلاف عقیده با عالمان دین یهودی و قصور از حضور در کنیسه از جامعهٔ یهودی رانده شد. همکیشانش کوشیدند او را بر صراط مستقیم نگاه دارند و آماده شدند که اگر گاه به‌گاه در معبد حضور یابد حقوقی سالیانه به‌او بپردازند. اسپینوزا این پیشنهاد را رد کرد و چون یکی از متعصّبان درصدد کشتنش برآمد از آمستردام بیرون رفت و به‌دوستی پناه برد و روحانیون یهود تکفیرش کردند. متن تکفیرنامه به‌شرح زیر است:

شیوخ مجمع روحانیان به‌این وسیله به‌اطلاع می‌رسانند که پس از آن‌که اطمینان کامل حاصل کردند که باروخ اسپینوزا دارای عقاید و اَعمال ناشایستی است، نخست به‌طرق و مواعید گوناگون کوشش کردند تا او را از این راه بد برگردانند. ولی از هدایت او به‌راه راست عاجز شدند و برعکس روز به‌روز اطمینان بیشتری پیدا کردند که وی عقاید کفرآمیز خطرناکی دارد و آن‌را با بیشرمی در میان مردم نشر و تبلیغ می‌کند و بسیاری از اشخاص قابل اعتماد و عادل در حضور اسپینوزای مذکور به‌این امر شهادت دادند. به‌همین جهت کاملاً مجرم شناخته شد. بنابراین، مسأله کاملاً در حضور مجمع روحانیان مطرح شد و همه به‌اتفاق آرا رأی دادند که اسپینوزای مذکور را لعن و تکفیر کنند و او را از قوم اسرائیل قطع و جدا سازند و با لعنتنامهٔ ذیل او را لعن و نفرین نمایند:

بنا به‌حکم فرشتگان و دستور اولیای دین، ما، همهٔ اعضای مجمع روحانیان در حضور کتاب مقدسی که ششصد و سیزده حکم دارد باروخ اسپینوزا را لعن و تکفیر و تفسیق می‌کنیم و او را به‌همان نحو لعنت می‌نماییم که الیشع فرزندان را کرد و تمام نفرینهای مذکور در «**سِفر احکام**» را در حق وی جاری می‌سازیم. لعنت و نفرین باد بر او در شب و در روز، در خواب و بیداری، در حال دخول و

۱. دان کیوپیت، دریای ایمان، ترجمه حسن کامشاد، طرح نو، ص ۶۵.

خروج! خدا هرگز او را نبخشد و نپذیرد؛ آتش خشم و غضب خدا او را فراگیرد و تمام نفرینهای مذکور در «سِفر احکام» را بر او نازل کند، نام او را از آسمانها بزداید! خدا او را به‌علتِ اَعمال زشتش از تمام طوایف اسرائیل براند و نفرین سماوات را که در «سِفر احکام» مذکور است بر او باز کند! و تمام کسانی که به‌خدا ایمان آورده‌اند آمرزیده شوند!

به‌این وسیله به‌اطلاع همه می‌رسانیم که هیچ‌کس نباید با او گفت‌وگو کند، کسی نباید با او مکاتبه داشته باشد؛ هیچ‌کس نباید به‌او خدمتی کند، هیچ‌کس نباید با او در زیر یک سقف بنشیند، کسی نباید بیشتر از چهار ذراع به‌او نزدیک شود. هیچ‌کس نباید نوشته‌ای را که او املا کرده است یا به‌دست خود نوشته است بخواند.[1]

اسپینوزا در فصل بیستم رسالهٔ خداشناختی-سیاسی نشان می‌دهد که در یک کشور آزاد رواست که هر کس آن‌گونه که می‌خواهد بیندیشد و آنچه می‌اندیشد به‌زبان آورد. او می‌نویسد:

فرض می‌کنیم این آزادی سرکوب شود و انسانها را بتوان چنان در قید و بند نهاد که آنها بدون رخصتِ قدرتهای فائقه جرأت اعتراض نداشته باشند. در این صورت مطمئناً هرگز نمی‌توان کاری کرد تا آنان درست آن‌سان که قدرتهای فائقه می‌خواهند بیندیشند. نتیجهٔ ضرور این خواهد شد که آنها همواره چیزی جز آنچه می‌اندیشند بر زبان آورند، و پیامد این امر آن است که شرافت و باور، که کار دولت بی‌آنها پیش نمی‌رود، از میان برود و پست‌ترین نوع دورویی و بی‌شرافتی، که منبع هر رذالتی است و فاسدکنندهٔ اخلاق نیکوست، پرورش یابد. اما کاملاً ناممکن است که بتوان همه را مجبور کرد که در عمل براساس دستور سخن بگویند. هرچه بیشتر آزادی سخن گفتن را از آنها بگیرند، آنها سرسختانه‌تر بر داشتن این حق پافشاری می‌کنند، البته نه همهٔ انسانها، نه حریضان، چاپلوسان و آنانی که فکر ناتوانی دارند و اوج سعادتشان این است که مال بیندوزند و شکمشان را پر کنند، بلکه آنانی که تربیت نیکو و صفای اخلاق و فضیلتهایشان از آنان انسانهایی آزاده ساخته است.[2]

---

۱. ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۱۴۰ــ۱۴۱.

۲. محمدرضا نیکفر، خشونت، حقوق بشر، جامعهٔ مدنی، طرح نو، ص ۸۱ــ۸۲.

۸. سه حادثهٔ مهم تاریخی در تحول فکری ولتر (۱۶۹۴ـ۱۷۷۸) به‌سوی «مدارا» نقش برجسته ایفا کرد. حادثهٔ نخست مربوط به‌حکم مرگ پیر پول سیرون[۱] (۱۷۰۹ـ۱۷۷۷) بود. سیرون پروتستان فرانسوی، از سوی کاتولیکها متهم شد که دخترش را برای آنکه کاتولیک شده است در ژوئیه ۱۷۶۱ کشته است. در سه ژانویه ۱۷۶۱ پیکر وی را در چاهی یافتند. با تلاش ولتر پارلمان تولوز در ۱۷۷۱ حکم دادگاه بدوی را لغو کرد و سیرون را بی‌گناه شناخت. ولتر نوشت: «این مرد را در عرض دو ساعت به‌مرگ محکوم کردند، اما نُه سال طول کشید تا به‌بی‌گناهی وی اذعان کنند».

حادثهٔ دوم به‌اعدام شوالیه دو لا بار[۲] (۱۷۴۷ـ۱۷۶۶) مربوط می‌شد. وی از نجیب‌زادگانی بود که متهم به‌بی‌دینی شد و سر از تنش جدا کردند. «در ۲۸ فوریه ۱۷۶۶، دادگاه آبویل رأی داد که لا بار و د /اتالوند را (هرگاه دستگیر شود)، با شکنجه، به‌معرفی شرکای جرم وادارند؛ محکومان در کلیسای اصلی شهر به‌گناه خویش اعتراف کنند، زبانهایشان بریده شوند، سرهایشان از تن جدا گردند، و اجسادشان، همراه فرهنگ فلسفی ولتر، آتش زده شوند. حکم محکومیت برای تأیید به‌پارلمان پاریس ارسال شد. برخی از نمایندگان پارلمان خواستار کاهش کیفر محکومان بودند؛ اما پاسکیه، عضو "شورای دولتی"، استدلال کرد که برای مهار کردن موج الحاد، که ثبات اخلاقی و اجتماعی را متزلزل ساخته است، محکومان باید به‌کیفرهایی رسند که دیگران را متنبه کند. وی گفت که جنایتکار واقعی ولتر است، اما چون پارلمان به‌او دسترسی ندارد، ناچار است شاگردان وی را به‌جای او کیفر دهد. در برابر دو تن از نمایندگان، که خواستار تخفیف کیفر بودند، پانزده تن رأی دادند که حکم به‌همان صورت اجرا شود. حکم دادگاه را در روز اول ژوئیه ۱۷۶۶ در مورد لا بار اجرا کردند، اما زبان محکوم را نبریدند. لا بار، بی‌آنکه نام دوستان و همفکران خود را افشا کند، به‌سرنوشت تن داد. جلاد، در میان تحسین و هلهلهٔ تماشاگران، سر لا بار را با یک ضربه از تن جدا ساخت».[۳] در نتیجهٔ مبارزات ولتر مجلس ملی (انقلابی) فرانسه از او اعادهٔ حیثیت کرد.

---

1. Pierre Paul Sirven 2. Chevalier de la Barre

۳. ویل دورانت، تاریخ تمدن، عصر ولتر، ج ۹، ص ۸۱۴ـ۸۱۵.

حادثهٔ سوم واقعهٔ سوزاندن کالاس بود. ژان کالاس[1] (۱۶۹۸ـ۱۷۶۲) تاجر پارچهٔ پروتستانی از تولوز، متهم شده بود پسرش را برای آنکه نگذارد بهمذهب کاتولیک بگرود کشته است. جنازهٔ مارک آنتونی پسر بزرگ کالاس در ۱۳ اکتبر ۱۷۶۱ در حالی که بهدار آویخته شده بود، در مغازهٔ پدرش پیدا شد. دستگاه قضایی محل که با هوگنوها دشمنی میورزید، جنجال بهراه انداخت که خانوادهٔ کالاسِ پسر را که قصد داشت بهآیین کاتولیک درآید، عمداً کشتهاند. کالاس ابتدا گفت که یک غریبه او را کشته است ولی بعداً گفت وی خودکشی کرده است. دستگاه قضایی محلی کالاس را در نهم مارس ۱۷۶۲ محاکمه و محکوم کرد. پارلمان تولوز، با اکثریت قلیلِ هشت بهپنج، رأی بهمرگ او پس از بستنش بهچرخ شکنجه داد. در دهم مارس او را بهچرخ شکنجه بستند و پس از خفه کردن، در آتش سوزاندند. در طول شکنجه، و تا حد مرگ، کالاس سوگند میخورد که بیگناه است. پارلمان، که تحت تأثیر چنین تحمل و بردباریای قرار گرفته بود، جرأت نکرد حکم را بهبقیّهٔ افراد خانواده تسرّی دهد، هرچند اگر کالاس گناهکار میبود، آنان نیز میبایست همدست وی بهحساب میآمدند. پس از آن پسر مقتول از سوی کلیسای رم شهید خوانده شد.

پسر کوچک کالاس بهنزد ولتر رفت و او را قانع کرد که پدرش بیگناه بوده است. ولتر هفتادساله با تحریک افکار عمومی کوشید تا حکم را برگرداند. سرانجام شورای پادشاه، تحت فشار افکار عمومی، تصمیم بهتجدید نظر در قضیه گرفت و در سال ۱۷۶۵ کالاس اعادهٔ حیثیت شد. این قضیه نظام حقوقی فرانسه را دگرگون کرد. ولتر رسالهٔ دربارهٔ تسامح را در حین همین ماجرا نوشت. ولتر مقاله را اینگونه آغاز میکند:

> تساهل چیست؟ تساهل نیکترین خصلت آدمی است. ما همه سستیها و خطاهای بسیاری داریم؛ بیاییم و حماقتهای خود را ببخشیم این نخستین قانون طبیعی است [...] روشن است که هرکسی انسانی، یعنی برادر خود را بهدلیل آنکه همعقیده با او نیست سرکوب کند، هیولایی دهشتناک است.

۹. در سال ۱۷۹۳ کانت کتاب دین در حدود عقل محض را دور از چشم کشیش ولنر[2] منتشر کرد. دیباچهٔ کتاب با این جمله آغاز میشود:

> اخلاق... نه نیازمند تصور وجود دیگری بالای سر آدمی است تا او وظیفهٔ خود

1. Calas 2. Wollner

را بشناسد و نه محتاج انگیزه‌ای غیر از قانون تا وی به‌وظیفهٔ خود عمل کند... بنابراین، اخلاق به‌هیچ‌رو به‌خاطر خودش به‌دین نیاز ندارد، بلکه به‌برکت عقل محض عملی، خودبسنده و بی‌نیاز است.[1]

کانت بین دیانت و عقاید مختلف مذهبی فرق می‌گذارد. او می‌نویسد:

دیانت راستین، یکی بیش نیست اما عقیدهٔ مذهبی ممکن است اقسام گوناگون داشته باشد... بنابراین، شایسته‌تر آن است که بگوییم فلان شخص پیرو مذهب یهود یا اسلام یا مسیح است تا این‌که او را متدین به‌این دیانت یا آن دیانت توصیف کنیم.[2]

کانت به‌اخلاق بیش از آداب و رسوم و قواعد خشک احترام می‌گذارد و تعالیم اخلاقی مسیحیت را پاس می‌داشت. او بین «تعالیم مسیح» و «گزارش تعالیم مسیح» فرق می‌نهاد:

من **تعالیم** مسیح را از **گزارشی** که دربارهٔ تعالیم او در دست داریم، فرق می‌گذارم و برای این‌که به‌تعالیم وی دست یابم، بیش از هر چیز می‌کوشم تا **تعلیمات اخلاقی** را از دستورهای انجیل جدا کنم. مسلم این‌که آموزهٔ بنیادی انجیل همانا تعالیم خود مسیح است و دستورهایی که در آن کتاب آمده، فقط ممکن است جنبهٔ تکمیلی داشته باشد... من برای گزارش صاحبان انجیلها و حواریون نهایت احترام را دارم و بر همان راه آشتی که ایشان خبر تاریخی آن‌را داده‌اند یا به‌هر طریقت و وسیلت دیگری که ممکن است در حکمت پوشیدهٔ خداوند نهان باشد، خاضعانه تکیه می‌کنم، زیرا تازه به‌فرض که بتوانم این طریق را معین کنم، به‌هیچ‌رو انسان بهتری نخواهم شد چون این صرفاً وسیلهٔ فعل حق‌تعالی است و ممکن نیست من آنچنان جسور و گستاخ شوم که همین را وسیلهٔ حقیقی رستگار شدن خود بدانم... من آن‌قدر به‌عصری که گزارش صاحبان انجیلها و حواریون در آن صادر شده نزدیک نیستم که به‌اخذ چنین تصمیمهای خطرناک و گستاخانه مبادرت ورزم.[3]

فردریک ویلهلم دوم و کشیشهای دربار تحمل انتشار این عقاید را نداشتند. لذا در سال ۱۷۹۴ فرمان با آب و تابی از دربار پادشاه پروس برای کانت فرستاده شد که در آن چنین آمده است:

---

۱. اشتفان کورنر، فلسفهٔ کانت، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، ص ۳۲۱.
۲. پیشین، ص ۳۲۳.   ۳. پیشین، ص ۳۲۴.

اعلیحضرتِ ما از مشاهدهٔ این‌که شما فلسفهٔ خود را در راه تخریب و تضییع اصول مهم و اساسی کتاب مقدس و مسیحیت به‌کار می‌برید، سخت ناراضی است. از شما می‌خواهیم که بلافاصله در این باب توضیح درستی بدهید و انتظار داریم که در آینده موجبات چنین ناخشنودی را فراهم نیاورید، بلکه چنان‌که وظیفه‌تان اقتضا می‌کند باید استعداد و قدرت خود را به‌کار برید تا مقاصد اجداد ما کاملاً برآورده شود. اگر با این فرمان مخالفت کردید باید منتظر نتایج ناگوار باشید.[1]

کانت در پاسخ نامهٔ امپراتور نوشت:

از این‌پس از هرگونه سخنرانی عمومی دربارهٔ دین طبیعی و نیز دین الهی چه در درسهای خصوصی و چه در نوشته‌ها، چونان وفادارترین رعیت آن اعلیحضرت مطلقاً خودداری خواهم کرد.

در همان زمان کانت در دفتر یادداشت خود نوشت:

پس گرفتن و انکار عقیدهٔ باطنی پستی است؛ اما در عین حال، در موردی مانند مورد کنونی سکوت نمودن وظیفهٔ رعایا است. آنچه انسان بر زبان آورد باید راست باشد؛ اما این بر او لازم نمی‌آورد که همهٔ حقیقت را بی‌پرده بگوید.

کانت در صفحات آخر کتاب دین در حدود عقل محض نکاتی دربارهٔ دادگاه تفتیش عقیده و تساهل بیان کرده که مقبول ارباب کلیسا نبود:

فرض کنیم، به‌مثل، قاضی تفتیش عقایدی را که سخت پایبند ایمانِ قانونی انحصاری خویش است، تا حد [به]شهادت [رساندن] در صورت نیاز، و باید دربارهٔ شخصی که باصطلاح مرتد (اما شهروندی خوب)، و متهم به‌بی‌ایمانی است قضاوت کند. می‌پرسم اگر آن قاضی متهم را به‌مرگ محکوم کند، آیا می‌توان گفت بر طبق وجدان (ولو وجدان خطاکار) خویش قضاوت کرده است یا می‌توان او را به‌بی‌وجدانی محکوم کرد، خواه دچار اشتباه شده، خواه آگاهانه بی‌عدالتی کرده باشد؟ زیرا می‌توان به‌او گفت که در چنین مواردی هرگز نمی‌تواند قطع و یقین داشته باشد که کاملاً عادلانه عمل کرده است. بواقع احتمال دارد او اعتقاد راسخ داشته که ارادهٔ الهی، به‌طرز فوق طبیعی به‌او الهام

۱. ویل دورانت، تاریخ فلسفه، ترجمه عباس زریاب، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۲۵۴.

شده است (شاید بنا بر ضرب‌المثل: **اجبارشان کن که وارد شوند**[1]) و او را اگر نه مکلف، دست‌کم مجاز داشته تا بی‌ایمانی و بی‌ایمان را یکجا از میان بردارد. اما آیا واقعاً او آنچنان به‌حقیقت این حکم الهی و مفهوم آن اعتقاد پیدا کرده که جرأت یافته باشد جان انسانی را این‌چنین بگیرد؟ مسلم آنکه اصولاً جان کسی را به‌سبب عقاید دینی او گرفتن، ناعادلانه است مگر آنکه (اگر بخواهیم حتی دورترین احتمال را نیز به‌حساب بگیریم) اراده‌ای الهی که به‌شیوه‌ای فوق‌العاده به‌قاضی آشکار شده است، فرمانی جز این به‌او داده باشد.

اما اینکه خداوند هرگز چنین اراده‌ای کرده باشد باید تنها متکی بر اسناد تاریخی باشد و هیچ‌گاه قاطعیت مسلم ندارد. نباید فراموش کرد که احکام وحی به‌وسیلهٔ انسانها به‌او منتقل شده و هم آنان نیز آن‌را تفسیر و تعبیر کرده‌اند، و حتی اگر او چنین پندارد که گویا از سوی خدا یکسره بر خود او نازل شده است (مانند فرمانی که به‌ابراهیم رسید تا پسرش را چون گوسفندی قربانی کند) دست‌کم این امکان وجود دارد که در این مورد اشتباهی رخ داده باشد. اما در این صورت او این خطر را پذیرا می‌شود که کاری به‌بالاترین درجهٔ بی‌عدالتی انجام دهد و با این عمل برخلاف وجدان رفتار کند. حکم مسأله، در مورد هر ایمان مستند به‌تاریخ یا شهودی نیز همین است، یعنی همیشه امکان اشتباه در آنها وجود دارد. بنابراین، با توجه به‌اینکه احتمالاً آنچه چنین ایمانی ایجاب می‌کند یا مجاز می‌دارد ناعادلانه است، یعنی متضمن خطر سرپیچی از تکلیف انسانی است که فی‌نفسه و بنفسه متیقن است، پیروی از آن برخلاف وجدان است.

بعلاوه، به‌فرض هم که آنچه معتقدند این‌گونه قانون وحیانی است عملی را واجب بداند، و آن عمل در نفس خودش نیز جایز باشد، باز این سؤال پیش می‌آید که آیا حکمرانان روحانی و معلمان، پس از اینکه فرضاً خودشان به‌آن راسخ پیدا کردند، آیا باید آن‌را به‌عنوان یکی از اصول ایمانی به‌مردم تحمیل کنند و بپذیرانند (و مجازات سرپیچی از آن، محرومیت از مقام و منزلت باشد)؟ اطمینان در این مورد بر هیچ برهانی بجز دلایل تاریخی استوار نیست، و همواره بنا به‌داوری مردم (اگر آن امر مشمول کوچکترین آزمونی شود) امکان مطلق خطایی باقی خواهد ماند که احیاناً به‌واسطهٔ تعبیر و تفسیر آنان یا

۱. compellit interare (انجیل لوقا، چهاردهم، ۲۳).

تأویلهای مشهور قدیمی روی داده است، و، بنابراین، مانند این است که کشیش از مردم بخواهد لااقل باطناً به‌حقیقت چیزی مثل ایمانشان به‌خداوند اقرار کنند، یعنی خدا را شاهد بگیرند و به‌چیزی اقرار بیاورند که یقیناً به‌آن علم ندارند. از این قبیل خواهد بود قبول روزی معین به‌منظور عبادت همگانی ادواری به‌درگاه خداوند به‌عنوان بخشی از دینی که خدا مستقیماً به‌آن امر کرده است، یا ابراز اعتقاد به‌اسراری که فرد غیر روحانی حتی قادر به‌درک آن نیست. در اینجا رهبر روحانی با مجبور کردن دیگران به‌معتقد شدن به‌چیزی که خود او نیز هرگز ممکن نیست به‌آن یقین پیدا کند، برخلاف وجدان رفتار کرده است؛ و، بنابراین، به‌حکم وجدان باید کردار خویش را خوب بسنجد، زیرا در برابر هر سوء استفاده‌ای از این‌گونه ایمان اجباری باید پاسخگو باشد. ممکن است در آنچه بدان ایمان آورده می‌شود حقیقتی باشد، اما در عین حال در خود آن ایمان (یا حتی در اقرار باطنی محض به‌آن) بی‌حقیقتی و بی‌صداقتی است، و این امر فی‌نفسه درخور لعن و نفرین است.[۱]

سه ــ یکی از تفاوتهای اندیشهٔ دوران مدرن با اندیشه‌های دوران ماقبل مدرن آن است که در دوران ماقبل مدرن ارزش اندیشه از فرد بیشتر بود و فرد به‌دلیل اندیشه‌های انحرافی معدوم می‌شد. اما در دوران مدرن ارزش آدمیان دارای پوست و گوشت و خون زمینی از هر اندیشه‌ای بیشتر است و هیچ فردی را نمی‌توان به‌دلیل اندیشه‌هایش محاکمه و مجازات کرد. این دو بینش انسان‌شناسانه، به‌دو نوع تلقی مختلف از «متن» می‌انجامد. تفسیر آگوستین قدیس از انجیل نمونهٔ اعلای اندیشهٔ دوران ماقبل مدرن است. وی لزوم اجبار در گرواندن به‌دین را بر اساس متن کتاب مقدس توجیه می‌کند. در انجیل لوقا (۲۳ــ۱۴ و ۱۶) این تمثیل از زبان عیسی مسیح نقل شده است:

شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود. پس چون وقت شام رسید غلام خود را فرستاد تا دعوت‌شدگان را گوید بیایید زیرا الحال همه چیز حاضر است. لیکن همه به‌یک رأی عذرخواهی آغاز کردند. اوّلی گفت: مزرعه‌ای خریده‌ام و ناچار باید بروم آن‌را ببینم؛ از تو خواهش دارم مرا معذور داری. و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم آنها را بیازمایم؛ به‌تو

---

۱. ایمانوئل کانت، دین در حدود عقل محض (ص ۱۷۵ــ۱۷۶ ترجمهٔ انگلیسی)، ترجمهٔ فارسی از عزت‌الله فولادوند.

التماس دارم مرا عفو نمایی. سیّمی گفت: زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی‌توانم بیایم. پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت؛ آنگاه صاحب‌خانه غضب نموده به غلام خود فرمود: به‌بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور. پس غلام گفت: ای آقا، آنچه فرمودی شد و هنوز باقی است. پس آقا به‌غلام گفت: به‌راهها و مرزها بیرون رفته مردم را به‌الحاح بیاور تا خانهٔ من پر شود.[1]

آگوستین قدیس در تفسیر این عبارتها تأکید را بر روی «مردم را **به‌الحاح** بیاور» می‌گذارد و می‌گوید انجیل از طریق این حکایت به‌مؤمنان فرمان داده است تا ناباوران به‌مسیح را **به‌زور مجبور کنند** بر سر سفرهٔ الهی عیسی بنشینند. این تلقی در کل قرون وسطا بر کلیسای رمی سیطره داشت. آگوستین قدیس می‌نویسد:

بدین‌سان کلام سَن پُل را که اینک می‌آوریم می‌توان بدرستی دریافت: **ما توانایی آن‌را داریم که تمامی نافرمانها را کیفر دهیم؛ نخست به‌شما مهلت می‌دهیم تا ببینیم آیا به‌فرمانبرداری مورد انتظار تن درمی‌دهید، آنگاه از این کار غفلت نخواهیم کرد.** از این‌روست که شاه، در تمثیل ضیافت، نخست جز این نخواست که مهمانان را بیاورند؛ اما سپس دستور داد که مجبورشان کنند، زیرا شاه پس از آنکه به‌او گزارش دادند دستورش اجرا شده، ولی هنوز جای دیگران خالی است گفت: **بروید و هرکس را کنار پرچین خانه‌ها و در جاده‌ها دیدید به‌اجبار بیاورید.** [...] کسانی که کلیسا در کنار پرچین خانه‌ها و در جاده‌ها، یعنی در موضع انشعاب و ارتداد می‌یابد و آنها را با اقتداری که خدا به‌وسیلهٔ شهریارانِ بادین و ایمان و برای رفع نیازهایش به‌او داده، مجبور به‌ورود می‌کند نباید ناله سر دهند که چرا مجبورشان کرده‌اند، بلکه تنها این را باید دریابند که به‌چه کاری مجبور شده‌اند.[2]

در برابر تفسیر آگوستین، تفسیر پیر بیل[3] (۱۶۴۷ـ۱۷۰۶) از کتاب مقدس نمونهٔ تلقی دوران مدرن است. بیل می‌گوید «هر معنای لغوی که متضمن الزام به‌ارتکاب جنایتی باشد نادرست است» در عنوان فرعی کتاب در باب تساهل بیل آمده است:

---

۱. برگرفته از ترجمهٔ فارسی کتاب مقدس، نشر «انجمن پخش‌کتب مقدسه»، براساس ترجمهٔ ۱۹۰۴.
۲. ژولی سادا_ژاندرون، تساهل در تاریخ اندیشهٔ غرب، ترجمهٔ عباس باقری، نشر نی، ص ۹۶.
3. Pierre Bayle

تفسیر فلسفی این سخنان عیسی مسیح که می‌گوید: «مجبورشان کن تا وارد شوند»، تفسیری است که در آن با دلایل بسیار ثابت می‌شود که کاری زشت‌تر از مؤمن ساختنِ اشخاص به‌اجبار نیست؛ در این تفسیر، سفسطه‌های مؤمن‌سازان به‌اجبار و دفاع سن آگوستین از عمل سرکوب رد می‌شود.[1]

بیل تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید حتّی اگر از نصّ متن مقدس آشکارا برآید که باید کسی را زجر داد یا کشت، نباید به‌این کار عمل کرد؛ چون این خطر وجود دارد که دست به‌گناهی زنیم که ممکن است از گناهی که می‌خواهیم بدان کیفر دهیم، بزرگتر باشد. برای مثال مؤمن‌سازان، جنایتهای خود را با استناد به‌معنای لفظی تمثیلها در آیات توجیه می‌کنند. بیل آنان را به‌نفس عمل خود، به‌معنای لغوی سرکوبگریشان احاله می‌دهد. پس تعبیر کتابهای مقدس باید با توجه به‌پیامدهای عملی روش تعبیر برگزیده، صورت گیرد. قاعدهٔ بیل برای ستودن خشونت از کتاب مقدس در تفسیر چنین است:

حتّی اگر دلیلهایی در دست باشد که برمبنای آنها جایی از انجیل را باید تحت‌اللفظی فهمید و تفسیر کرد، باید این کار را نکنیم، زیرا بیم آن می‌رود با این کار جهان را دچار مصیبت ناسزایی کنیم.[2]

بیل در ادامه می‌نویسد:

بدیهی است که در کلام خدا این حکم نیامده که کسی را به‌ضرب چوب و چماق، یا خشونتهایی از این‌گونه به‌پذیرش انجیل مجبور کنیم. به‌همین ترتیب، اگر به‌عبارتی از انجیل برخوردیم که متضمن فرمانی برخلاف این بود، باید یقین داشته باشیم که آن فرمان به‌معنای مجازی به‌کار رفته، نه معنای واقعی.[3]

از این‌روی بیل با رویکردی روشنگرانه قرائتی از کتاب مقدس را مشروع می‌شمارد که هر نوع خشونت با نامعتقدان را نفی کند و قرائت خشونت‌طلبانه از آیات انجیل را با روح دین و عقلانیت مخالف می‌شمارد.

پس کاربرد خشونت در راه القای مذهب به‌نامعتقدان، آشکارا برخلاف عقل سلیم و بداهت طبیعی، برخلاف اصول کلی عقل و در یک کلام برخلاف قاعدهٔ اصلی و نخستین تمیز حق از باطل و نیک از بد است.[4]

---

۱. پیشین، ص ۹۷ـــ۹۸.
۲. محمد رضا نیکفر، خشونت، حقوق بشر، جامعهٔ مدنی، طرح نو، ص ۹۷.
۳. تساهل در تاریخ اندیشهٔ غرب، ص ۱۰۰. ۴. پیشین.

چهارــ برحق دانستن خود و کافر و مرتد خواندن دیگران به‌ظهور دادگاههای تفتیش عقیده و جنگهای پایان‌ناپذیر انجامید. در نهایت همه فهمیدند که سیطره بخشیدن به‌یک دین و بسط قرائت واحد از آن دین به‌سادگی امکان‌پذیر نیست و تاریخ بشریت نشان می‌دهد که تغییر دین امری نادر و استثنایی است. پیروان هر یک از ادیان نیز دین خود را حق مطلق و دین مقابل را باطل می‌انگارند. لذا چاره‌ای جز اعلام آتش‌بس و زندگی مسالمت‌آمیز مؤمنان ادیان مختلف در کنار یکدیگر وجود ندارد. تامس مور می‌گفت اگر تعالیم مسیح و تعالیم محمد در صلح و آرامش موعظه شوند، بی‌گمان مسیحیت بیش از آنچه مرید از دست بدهد، پیرو خواهد یافت و لذا به‌کار بردن زور و اجبار نسبت به‌مسلمانان را بیهوده تلقی می‌کرد.

اما مسألهٔ دگراندیشی در درون یک دین مسأله‌ای غیر قابل قبول بود. پاپ مفسر رسمی دین بود و هر تفسیر دیگری که مورد تأیید دستگاه پاپ نبود، ارتدادآمیز قلمداد می‌گردید و حاملان و مبلّغان آن راهی دیار ابدیت می‌شدند. از این‌رو تامس مور، لوتر و پیروانش را مرتد می‌خواند و دربارهٔ آنان می‌گفت:

> مرتدان از میان ما برمی‌خیزند، از درون ما سر برمی‌آرند، پس مدارا با ایشان از خرد نیست، بلکه از همان آغاز باید سر ایشان به‌قهر کوفته شود. زیرا پیمان بستن با ایشان سودی نصیب مسیحیان نخواهد کرد.[۱]

معاهدهٔ صلح وستفالی[۲] در سال ۱۶۴۸ که به‌جنگهای سی‌ساله خاتمه داد، در حکم پذیرش و تأیید این واقعیت بود که وحدت دینی اروپای مسیحی برای همیشه از دست رفته است و تقسیم آن به‌شماری از مذاهب (ارتدوکس، کاتولیک، لوتری، کالونی، انگلیکان و...) امری مسلم و چاره‌ناپذیر است.

پنجــ رفتار و تجربهٔ ارباب کلیسا برای احیاگران مسلمان عبرت‌آمیز بود. تحقیقی بودن اصول دین، استقلال علم اخلاق از دین (حسن و قبح ذاتی و عقلی)، انتخاب آزادانه و مختارانهٔ مرجع تقلید در فروع دین، قدرت نیافتن فقها و عدم وجود حکومت دینی؛ راه را بر تحمیل و تفتیش عقیده مسدود می‌کرد. مرحوم مطهری با تأکید بر این نکته که در اصول عقاید اسلام «منطقهٔ ممنوعه» وجود ندارد؛ دوخطای عمدهٔ کلیسا را یادآور می‌شوند:

---

۱. آنتونی کِنی، تامس مور، ترجمه عبدالله کوثری، طرح نو، ص ۷۹.

2. Westphalia

خطای عمدهٔ کلیسا در دو جهت دیگر بود: یکی این‌که کلیسا پاره‌ای معتقدات علمی بشریِ موروث از فلاسفهٔ پیشین و علمای کلام مسیحی را در ردیف اصول مذهبی قرار داد و مخالفت با آنها را موجب ارتداد دانست؛ دیگر این‌که حاضر نبود صرفاً به‌ظهور ارتداد اکتفا کند و هر کس که ثابت و محقّق شد مرتد است، او را از جامعهٔ مسیحیّت طرد کند، بلکه با نوعی رژیم پلیسی خشن در جست‌وجوی عقاید و مافی‌الضّمیر افراد بود و با لطایف‌الحیل کوشش می‌کرد کوچکترین نشانه‌ای از مخالفت با عقاید مذهبی در فردی یا جمعی پیدا کند و با خشونتی وصف‌ناشدنی آن فرد یا جمع را مورد آزار قرار دهد.

این بود که دانشمندان و محقّقان جرأت نداشتند برخلاف آنچه کلیسا آن‌را علم می‌داند بیندیشند؛ یعنی مجبور بودند آنچنان بیندیشند که کلیسا می‌اندیشد.[1]

سودا و تمنای حکمرانی کلیساگونه اذهان و قلوب برخی از فقه‌پیشگانِ تمامت‌خواه را آنچنان تسخیر کرده که بناگزیر رفتارهای دستگاه پاپ را بازتولید می‌کنند. ایجاد جامعهٔ تک‌صدایی و بسط و تعمیم قرائت قشری از دین به‌تمامی آدمیان، تنها راه استحکام و دوام قدرت تلقی می‌گردد.

کارل مارکس در هیجدهم برومر لویی بناپارت می‌نویسد:

هگل در جایی، بر این نکته انگشت گذاشته است که همهٔ رویدادها و شخصیتهای بزرگ تاریخ جهان باصطلاح دو بار به‌صحنه می‌آیند. وی فراموش کرده است اضافه کند که بار اول به‌صورت تراژدی و بار دوم به‌صورت نمایش خنده‌دار.[2]

بازتولید تراژدی بزرگ انگیزیسیون در آخر قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم به‌یک کمدی فلاکت‌بار منتهی خواهد شد.

عبدالله نوری عقاید و دیدگاههای خاصی دربارهٔ روابط ایران و امریکا، صلح اعراب و اسرائیل، نهضت آزادی، مصدق، آیت‌الله منتظری، دادگاه ویژهٔ روحانیت، ولایت فقیه و... دارد. دادگاه ویژهٔ روحانیت بیان آن دیدگاهها را جرم می‌داند و لذا وی را محاکمه و محکوم به‌زندان می‌کند. اما مهمتر از این مسائل چند اتهام دیگر است که صد درصد جنبهٔ عقیدتی دارند:

---

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، ج ۱، ص ۴۸۷ـ۴۸۸.
۲. کارل مارکس، هیجدهم برومر لویی بناپارت، ترجمهٔ باقر پرهام، نشر مرکز، ص ۱۰.

الف. نسبیت ارزشها و نسبیت حق و باطل
ب. تعارض عقل و وحی
ج. جدایی دین از سیاست
د. نفی عبودیت
ه. مجاز شمردن سبکهای مختلف زندگی.

فرض کنیم فرد یا گروهی به‌تعارض عقل و وحی، جدایی دین از سیاست، نفی عبودیت، نسبیت ارزشها و نسبیت حق و باطل معتقد باشد و سبکهای مختلف زندگی را مجاز بشمارد. آیا می‌توان آن فرد یا گروه را به‌دلیل آن اعتقادات محاکمه و مجازات کرد؟ آیا با زندانی کردن معتقدان، مشکل فلسفی تعارض عقل و وحی یا نسبیت حقیقت حل می‌شود؟ حل و رفع معضلات فکری و فلسفی وظیفهٔ فیلسوفان است یا تکلیف شرعی محاکم قضایی؟ آیا اگر روزی معتقدان به‌این مقوله‌ها بر کشور و دستگاه قضایی حاکم گشتند، حق دارند افرادی را که به‌این مقوله‌ها اعتقادی ندارند محاکمه و مجازات کنند؟

به‌یاد داشته باشیم که مرحوم مطهری در پایان بخش دادگاههای انگیزیسیون در کتاب علل گرایش به‌مادیگری دردمندانه نوشت:

> مذهب که می‌بایست دلیل هدایت و پیام‌آور محبّت باشد، در اروپا به‌این صورت درآمد که مشاهده می‌کنیم. تصوّر هر کس از دین و خدا و مذهب، خشونت بود و اختناق و استبداد. بدیهی است که عکس‌العمل مردم در مقابل چنین روشی جز نفی مذهب از اساس و نفی آن‌چیزی که پایهٔ اوّلی مذهب است، یعنی خدا، نمی‌توانست باشد. هر وقت و هر زمان که پیشوایان مذهبی مردم ـــ که مردم درهرحال آنها را نمایندهٔ واقعی مذهب تلقی می‌کنند ـــ پوست پلنگ می‌پوشند و دندان ببر نشان می‌دهند و متوسّل به‌تکفیر و تفسیق می‌شوند، مخصوصاً هنگامی که اغراض خصوصی به‌این صورت درمی‌آید، بزرگترین ضربت بر پیکر دین و مذهب به‌سود مادیگری وارد می‌شود.[۱]

دادگاه ویژهٔ روحانیت مدعی است هیچ‌کس را به‌دلیل عقایدش محاکمه نمی‌کند، بلکه افراد به‌دلیل انتشار و بیان عقایدی که مخالف مبانی دین اسلام و آرای امام

---

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، ج ۱، ص ۴۹۱.

خمینی است، محاکمه و مجازات می‌شوند. ولی آنان به‌این نکتهٔ ساده توجه ندارند که آزادی عقیده بدان معنا نیست که افراد مختارند در درون خود هرگونه خواستند بیندیشند و عقاید خاصی را برگزینند اما مجاز نباشند اندیشه‌ها و عقاید خود را آزادانه بیان کنند. آزادی عقیده بدون آزادی بیان معنا و مفهوم ندارد. آزادی عقیده یعنی آن‌که افراد بتوانند آرا و عقاید خود را آزادانه در بازار عقاید بیان کنند تا در عرصهٔ رقابت، مشارکت، گفت‌وگو و نقد، حقیقت رفته‌رفته ظاهر شود.[۱]

ارباب کلیسا نه مجهز به‌علم غیب بودند و نه تکنولوژی‌ای در اختیار داشتند تا به‌درون اذهان نفوذ کنند و از عقاید افراد دربارهٔ جهان هستی و نظام اجتماعی آگاه گردند. آنان پس از بیان و انتشار عقاید و افکار، اندیشمندان را به‌دادگاه تفتیش عقیده می‌کشاندند و آنها را وادار به‌توبه، اعتراف به‌گناه و... می‌کردند. نظام کلیسایی با اِعمال چنان روشهایی آنچنان زندگی را بر مردم تلخ کرد که وقتی معاهدهٔ سال ۱۶۴۸ وستفالی امضا می‌شد، برای اولین‌بار تعبیر سکولاریزاسیون به‌کار رفت و پس از آن «تاریکخانهٔ» ارباب کلیسا بسرعت به‌بایگانی تاریخ فرستاده شد.[۲]

چند قرن بعد، رئیس سازمان امنیت استالین، بریا، با همان شیوه‌ها روشنفکران و نویسندگان را به‌زندان می‌برد و پس از شکنجهٔ فراوان، اخذ توبه‌نامهٔ مکتوب، آنان را تیرباران می‌کرد. ایتساک بابل (۱۸۹۴ـ۱۹۴۰) نویسندهٔ شوروی سابق در ۱۶ مه ۱۹۳۹ توسط سازمان امنیت شوروی بازداشت و در تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۹۴۰ تیرباران شد. بازجویان او را مجبور به‌نگارش توبه‌نامهٔ زیر کردند:

---

۱. جان استوارت میل در این‌باره می‌نویسد: «اگر همهٔ افراد بشر ــ منهای یک نفر ــ عقیدهٔ واحدی داشتند و تنها یک نفر عقیده‌اش با آن باقی بشریت مخالف بود، عمل اینان که صدای آن یک نفر را به‌زور خاموش کنند همان اندازه ناحق و ناروا می‌بود که عمل خود وی اگر فرضاً این قدرت را داشت که صدای نوع بشر را به‌زور خاموش کند. [...] موقعی که جلو انتشار عقیده‌ای به‌زور گرفته شد مخالفان خیلی بیشتر از صاحبان آن عقیده ضرر می‌بینند زیرا اگر عقیده‌ای که به‌زور خاموش کرده‌اند صحیح باشد در این صورت همان کسانی که با آن مخالفند از این فرصت گرانبها که بطلان را با حقیقت مبادله کنند محروم شده‌اند. اما اگر عقیده‌ای اشتباه باشد خفه‌کنندگان آن باز به‌هر تقدیر زیان برده‌اند چون اگر اصطکاک عقاید را آزاد می‌گذاشتند از برخورد حق و باطل به‌هم، سیمای حقیقت زنده‌تر و روشن‌تر دیده می‌شود». (جان استوارت میل، رساله دربارهٔ آزادی، ترجمهٔ جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ سوم، ۱۳۵۸، ص ۵۹ــ۶۰).

۲. میرچا الیاده، فرهنگ و دین، زیر نظر بهاءالدین خرمشاهی، طرح نو، ص ۱۲۴.

کمیسر خلق در امور داخلی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

انقلاب امکان نوشتن را برای من فراهم کرد و راه را برای کاری سعادتمندانه و مفید گشود. فردگرایی فطری، نظریات ادبی خائنانهٔ من و نفوذ تروتسکیستها که از همان آغاز کار ادبی، خود را در میان آنها یافتم، همه و همه من را ناگزیر به‌ترک آن راه انقلابی کرد. نوشته‌هایم هر سال فایدهٔ کمتر و ضرر بیشتری برای خوانندهٔ شوروی به‌بار می‌آورد. با این حال فکر می‌کردم که حق با من است، نه با خواننده. به‌علت وجود همین شکاف مصیبت‌بار، منبع الهام هنری من کاملاً خشک شد. من سعی کردم تا از اسارت این تنگ‌نظری کورکورانه و خودخواهانه فرار کنم، اما این کوششها در عمل به‌ضعف و ناکامی انجامید. در زندان بود که رستگاری به‌سراغم آمد. **در طی ماههایی که در زندان بسر برده‌ام، شاید بیش از تمام دوران زندگی گذشته‌ام به‌فهم و بازنگری نظریاتم پرداختم.** اشتباهات و گناهان زندگیم با وضوح خوفناکی در برابرم مجسم شد. محافل فاسد و ناشایستی که با آنها ارتباط داشتم بیشترشان تروتسکیست بودند. من با تمام وجودم احساس می‌کردم که این افراد تنها دشمنان و خائنان خلق شوروی نیستند، بلکه مُبلّغ نگاهی به‌جهان هستند که از هر نظر با سادگی، روشنی، شادی و سلامت جسمی و روحی انسانها در تضاد است و همین‌طور با هرچه که به‌وجودآورندهٔ آثار شاعرانهٔ واقعی باشد. این نگاه جهانی در قالب بدبینی مبتذل، نمایش بی‌اعتقادی حرفه‌ای، ایرادهای وسواسی و زوال، درست از سال اول انقلاب به‌صورت فخرفروشی متظاهرانه، زندگی خصوصی بی‌بند و بار، همراه با کثیف‌ترین انحرافات بیان می‌گردید و به‌عنوان یک اصل برکشیده می‌شد. من در انزوا توانستم سرزمین شوروی را با چشمان دیگری ببینم، سرزمینی که آکنده از زیبایی است. آنگاه دریافتم که تصور نکبت‌بار زندگی گذشتهٔ من چقدر عذاب‌آورتر می‌شود...

تاواریش کمیسر خلق! من در جریان بازجویی خودم که تنها به‌قصد تصفیهٔ خودم و توبه کردن صادقانه بود، گناهانم را بدون ترحم برای خودم بازشمردم. من می‌خواهم نیمهٔ دیگر وجودم، یعنی کار ادبی خودم را نیز که از نگاه جهان خارج پنهان مانده قاطعانه مطرح کنم. از این جهت ملتمسانه از شما، تاواریش کمیسر خلق، تمنا دارم به‌من اجازه بدهید به‌دستنوشته‌های ضبط‌شده سر و صورتی بدهم. آنها شامل پیش‌نویس مقاله‌ای در مورد اشتراکی کردن و مزارع اشتراکی اوکراین، یادداشتهایی برای کتابی دربارهٔ گورکی و همین‌طور دستنویس دهها داستان، نمایشنامه‌های نیمه‌تمام و یک فیلمنامهٔ کامل است. این

> دستنوشته‌ها حاصل هشت سال کار هستند و من قصد داشتم بخشی از آنها را امسال چاپ و منتشر کنم. همچنین از شما تمنا دارم حداقل به‌من اجازه بدهید طرح کتابی را مهیا سازم که در آن می‌خواهم به‌قالب داستان، به‌شیوه‌ای کاملاً بدیع، ماجرا را تعریف کنم و بگویم که چه چیزی من را به‌سوی سقوط و جنایت بر ضد مام سوسیالیستی سوق داد. آن راهِ سرنوشت‌سازِ پُررنج و عذاب با وضوحی بیرحمانه اینک فراروی من است. من همراه با درد، احساس می‌کنم چگونه الهام و قدرت جوانی‌ام به‌من بازمی‌گردد. من از عشق بازگشت به‌کار، توبه کردن و محکوم کردن زندگی غلط و محرمانهٔ بربادرفته‌ام می‌سوزم.[۱]

نظام توتالیتر کمونیستی به‌مدت هفتاد سال از تمامی شیوه‌های سرکوب استفاده کرد اما در نهایت در ۱۹ اوت ۱۹۹۱ در مدت سه روز دود شد و به‌هوا رفت.[۲] مسأله این نیست که چه کسی (مسیحی، کمونیست یا مسلمان) از این روشها استفاده می‌کند، مسأله آن است که این روشها غیر اخلاقی و غیر انسانی است و نه‌تنها دوام و پایداری هیچ نظام فکری و اجتماعی را تضمین نمی‌کند بلکه به‌سقوط و زوال آن نظام می‌انجامد. هیچ‌یک از نظامهای اجتماعی و سیاسی معیار حق و باطل و فوق حق و اخلاق نیستند. نظامهایی که بیشتر متکی بر رذیلت‌اند تا فضایل، و رذایل اخلاقی در آنها قاعده است نه استثنا، نظامهای رذل و غیر اخلاقی‌اند. نظامی که برای رسیدن به‌اهدافش و برای حفظ پایداری و تعادلش، و برای نیرومندی و ثباتش، محتاج تعطیل کردن احکام اخلاقی و ترور و پرونده‌سازی و اعترافات دروغین و تفتیش عقیده باشد، نظامی پست و رذل است. نمی‌توان با نادیده گرفتن و پایمال کردن حقوق شهروندان، نظامی برحق تأسیس کرد. استالین گفتمانی تولید می‌کرد که محور آن مفهوم دشمن بود. سوء ظن مفرط، استالین را بدانجا می‌کشاند که همهٔ مردم و روشنفکران را به‌صورت دشمن بالفعل ببیند. افرادی که گرفتار «گفتمان دشمن» استالینی می‌شدند، و به‌بازجوهای چکا و کاگ‌ب سپرده می‌شدند تا به‌اعترافات ذلیلانه

---

۱. ویتالی شنتالینسکی، روشنفکران و عالیجنابان خاکستری، ترجمهٔ غلامحسین میرزاصالح، انتشارات مازیار، ص ۱۴۰ـ۱۴۲.

۲. کارل مارکس در مانیفست کمونیست می‌نویسد: «هرآنچه چنین سخت و استوار است دود می‌شود و به‌هوا می‌رود، هرآنچه چنین مقدس است دنیاوی می‌شود و دست آخر آدمیان مجبورند با صبر و عقل، با وضعیت واقعی زندگی و روابطشان با دیگر همنوعان روبرو شوند».

و شخصیت‌شکن لب بگشایند و از نوشتن و نشر کردن آثار «بورژوایی» منع شوند، و در نهایت به‌عنوان «دشمن» و «خائن» به‌مردم معرفی می‌شدند؛ با تمام وجود بر ناعادلانه و غیر اخلاقی بودن نظام استالینیستی گواهی می‌دادند.

وسولد میرهولد مدیر امور تآتر مسکو طی نامه‌ای به‌مولوتف می‌نویسد:

... وضعیت وحشتناک دیگری هم بود که به از پای افتادن من و از دست دادن کنترل وجودم کمک کرد... بلافاصله پس از دستگیرشدنم دچار افکار مالیخولیایی شدم که ناشی از فکر وسوسه‌انگیزی بود: حکومت فکر می‌کند که «من مستحق همین هستم». در نتیجه شروع کردم به‌متقاعد کردن خود که میزان محکومیت من... برای گناهانم کافی نبوده... و بنابراین مستحق مجازات بیشتری بوده‌ام که اینک ان.کا.و.د در حال اِعمال آن است. من هِی با خودم می‌گفتم: «من مستحق همین هستم». آنگاه به‌دو نفر تقسیم شدم. نفر اول شروع به‌جست‌وجوی گناهان نفر دوم کرد و وقتی چیزی نیافت آن‌را جعل نمود. بازجو هم با جدیت و مهارت به‌او کمک کرد و به‌یاری تنگاتنگ یکدیگر شروع به‌نوشتن کردند. زمانی که از عالم وهم به‌در آمدم، بازجویان کار را تمام کرده بودند... آنان اعترافات را مهیا کرده و ویراسته بودند (بعضی از اعترافات سه یا چهار بار بازنویسی شده بود)...

من هنوز نمی‌توانم اصلاً بدرستی بیندیشم، چون که شمشیر داموکلس در بالای سرم در نوسان است. بازجو دائماً با تهدید تکرار می‌کرد: «اگر ننویسی (به‌کلام دیگر جعل نکنی) باز هم تو را می‌زنیم، تابه‌حال کاری به‌سر و دست راستت نداشته‌ایم، اما بقیهٔ بدنت لت و پار و خون‌آلود شده و از ریخت افتاده است». آنک من همه چیز را امضا کردم...[1]

پرسش آن است که نظام اجتماعی که از این روشها استفاده می‌کند با نظام فکری که پشتوانهٔ مشروعیت اوست چه نسبتی دارد؟ یک نظام فکری وقتی در قالب یک نظام اجتماعی ظاهر می‌شود، حُسن و قبح آن نظام اجتماعی به‌حساب آن نظام فکری گذارده می‌شود. بله این درست است که نه مسیحیت، نه مارکسیسم و نه هیچ مکتب فکری و دینی دیگری یک روایت و قرائت ندارد. ولی حداقل آن است که وقتی یک قرائت سیطره می‌یابد و آفات و رذایل‌اش پدیدار می‌شود، آن روایت نیز به‌همراه نظام

۱. روشنفکران و عالیجنابان خاکستری، ص ۱۲۸.

اجتماعی و سیاسی‌اش محکوم به‌شکست است. هر نظام فکری که برای بسط خود دگراندیشان و دگرباشان را سرکوب و مهار کند، محکوم به‌زوال و نیستی است.

شش ـــ عبدالله نوری که تجربهٔ استیضاح، تعطیل کردن مطبوعات، محاکمهٔ محسن کدیور و موسوی خوئینی‌ها را پیشاروی خود داشت، بدرستی فهمید که نمی‌تواند مماشات و محافظه‌کاری را برگزیند. او نظراتش دربارهٔ «اصلاح نظام» و «اصلاح فهم دینی» را به‌طور مدلل و مدون در دادگاه بیان کرد تا همگان دریابند به‌چه دلیل محکوم و زندانی شد. او فعل مجرمانه‌ای مرتکب نشده بود. مسأله فقط این بود که وی نظرات برخی از شهروندان دربارهٔ برخی از مسائل را انتشار داده بود. آنان انتظار داشتند نوری در مقابل محاکمهٔ اندیشه سکوت نماید. اما او از این «فرصت» به‌نحو احسن استفاده کرد تا نشان دهد که در روزهای آخر قرن بیستم در ایران‌زمین افراد به‌دلیل افکار و عقایدشان محاکمه و مجازات می‌شوند.

در برابر دفاعیهٔ عبدالله نوری که گوهر رهیافت خود را اصلاح‌طلبی می‌دانست، تاریک‌اندیشان اصلاح‌طلبی را نقابی برای پنهان ساختن براندازی به‌شمار آورند. البته بعضی از آنان افراط را تا به‌جایی رساندند که حتی سکوت را نشانهٔ براندازی تفسیر می‌کردند. امّا آنچه مستقیماً دربارهٔ دفاعیات عبدالله نوری اظهار شد نوعی انقطاع از کاروان نظام جمهوری اسلامی و ایستادن در برابر آن برای جلوگیری از حرکت آن نموده شد. ولی براندازی و اصلاح، مفاهیم بدون مضمون نیستند که بتوان با تحویل و تقلیل یکی به‌دیگری لازمه‌هایشان را نادیده گرفت و میان آن دو این‌همانی برقرار کرد.

تمایز «براندازی» یا به‌اصطلاح سیاسی «انقلاب» با «اصلاح» در سطح لفظ و واژه باقی نمی‌ماند بلکه چنان پیامدهای متفاوت و مهیبی میان این دو کنش وجود دارد که به‌هیچ‌روی جایی برای سفسطه باقی نمی‌گذارد. انقلاب به‌دنبال از جای کندن نظام موجود و جایگزینی نظام جدید است. فرد انقلابی رژیم را اصلاح‌ناپذیر و ظرفیت نظام سیاسی را پایان‌یافته تلقی می‌کند و هیچ بخشی از نظام را برای مصالحه و گفت‌وگو مشروع نمی‌شمارد. تردیدی نیست که فرد انقلابی تنها روشی که در پیش روی خود می‌بیند بهره‌گیری از مبارزهٔ خشونت‌آمیز تا جایی که به‌انهدام نظام نامشروع بینجامد یا آنکه خود در مسیر معارضه حذف و هدم شود.

امّا اصلاح‌طلب ضمن پذیرش اصل نظام و اصلاح‌پذیر دانستن آن، به‌دنبال ایجاد

انفتاح و گشایش در ساخت تصمیم‌گیریهای سیاسی است. به‌نظر اصلاح‌طلب در مواضعی، ساخت نظام سیاسی دچار انسداد و بن‌بست شده است که با گره‌گشایی و رفع مانع، می‌توان نشاط و طراوت را به‌نظام بازگردانید. تلاش اصلاح‌طلب برای رفع عوارضی است که مشروعیت، ثبات و دوام و قوام نظام را تهدید می‌کند. بنابراین فرد اصلاح‌طلب دغدغهٔ بازگردانیدن اقتدار و مشروعیت به‌نظامی را دارد که به‌نحو بنیادی آن‌را قابل اصلاح می‌داند و به‌آن باور دارد. از همین‌روی برآمدن شیوه‌های ناصواب در ساخت سیاسی و مصوّبه‌هایی که به‌صورت آفتی مخرّب به‌حذف افراد و ناامیدی آنان منجر می‌شود و تهدیدی برای مشارکت عمومی است، مورد انتقاد فرد اصلاح‌طلب قرار می‌گیرد. برای بازگرداندن توازن به‌یک نظام سیاسی، اصلاح‌طلب با قوانین و رفتاری که چنین موقعیتی را پدید می‌آورد مخالفت می‌کند و حتی حاضر است با همان قوانین محاکمه شود و با محکومیت خود در انظار عمومی موجب فروریزی اخلاقی و مدنی آن رفتارها و قوانین گردد. فرد اصلاح‌طلب از شهامتی برای تحقق اصلاحات برخوردار است که از جنس انقلابیگری و خشونت نیست بلکه شهامتی اخلاقی است برای احیای عرصهٔ مدنی و رفع تبعیض و استبداد رأیهایی که مشروعیت و اقتدار را با بحران مواجه می‌سازد.

اصلاح‌طلبان در نظامهای دینی چاره‌ای جز اصلاح فهم دینی ندارند. چرا که در عرصهٔ سیاست یک روایت از دین حاکم است که لباس فاخر دین را بر قامت ستبر استبداد می‌پوشاند و عریان کردن دیو استبداد از لباس دیانت وظیفهٔ هر مصلح دینداری است. دینداران برای آنکه در قرن بیست و یکم، دین همچنان قدرتمندانه در عرصهٔ عمومی حضور داشته باشد، راهی جز ارائهٔ چهره‌ای انسانی ـ عقلانی از دین در مقابل خود ندارند. هر نوع روایتی از دین که توجیه‌گر و مبلّغ خشونت باشد، پیشاپیش محکوم به‌شکست است. آدمیان امروز، بیش از هر دوره‌ای، به‌قرائتی اخلاقی ـ عرفانی از دین محتاجند.

اکبر گنجی

تهران ــ ۱۳۷۸/۱۰/۱۱

اول ژانویه سال ۲۰۰۰

گفت‌وگوی اول

تمامت‌خواهی و خشونت‌ورزی، مطلق‌اندیشی و مشارکت‌گریزی*

اشاره: عبدالله نوری، متولد ۱۳۲۸، نماینده حضرت امام(ره) در جهاد سازندگی و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ منتخبِ حضرت امام(ره) برای عضویت در شورای بازنگریِ قانون اساسی؛ نمایندهٔ مجلس در دورهٔ دوم و پنجم؛ وزیر کشور دولت هاشمی و دولت خاتمی بوده است. نوری با فشار جناح راست در هر دو دوره از کابینه حذف شد. مخالفانش با بر هم زدن جلسهٔ سخنرانی او در مشهد و ضرب و شتم‌اش در مراسم تشییع جنازهٔ شهدا در هفتهٔ گذشته، اینک درصدد حذف فیزیکی وی برآمده‌اند. پیرامون شخصیت عبدالله نوری حرف و حدیث زیاد است. زمانی او را به‌چپ نزدیکتر می‌دانستند. اما اینک برخی او را به‌کارگزاران سازندگی نزدیکتر می‌دانند. سوابق سیاسی نوری و موقعیتش او را در روزهای اخیر در کانون برخی مجادلات سیاسی روز قرار داده است. آنچه در زیر می‌آید حاصل گفت‌وگوی عبدالله نوری با اکبر گنجی دربارهٔ توسعهٔ سیاسی، شرایط قبل و بعد از دوم خرداد، خبرگان رهبری، روزنامه‌ای که می‌خواهد منتشر کند و چیزهای دیگر است.

◇ **اکبر گنجی: یکی از مسائل مطرح‌شدهٔ بعد از دوم خرداد، بحث توسعهٔ سیاسی است شما چه تصوری از توسعهٔ سیاسی دارید؟ به‌نظر شما از چه راههایی می‌توان به‌توسعهٔ سیاسی رسید و اساساً توسعهٔ سیاسی چه ضرورتی برای ما دارد؟**

---

* راه نو، شمارهٔ ۲۱، ۱۳۷۷/۶/۲۱.

عبدالله نوری: باید به‌گذشتهٔ دور بازگشت و علل اصلی حدوث انقلاب را کاوید: یعنی از سالهای ۴۰ـ۴۱. به‌عقیدهٔ من مهمترین عامل ایجاد نهضت امام خمینی(ره)، مسائل اقتصادی نبود؛ هرچند مسائل اقتصادی هم می‌تواند در شکل‌گیری انقلابها نقش داشته باشد کمااین‌که در تسریع انقلاب ما مؤثر بود اما عملکرد رژیم گذشته در مورد مسائل اقتصادی به‌گونه‌ای نبود که نیاز به‌یک انقلاب فراگیر داشته باشد بلکه آنچه اساس حرکت امام و مردم را تشکیل می‌داد، اختناق حاکم بر جامعه بود و این را می‌توان از سخنان امام و دیگر رهبران نهضت در طول دورهٔ شکل‌گیری انقلاب براحتی استنباط کرد. درواقع یک حرکت دیرین علیه اختناق حاکم بر جامعه به‌وجود آمده بود. یعنی مردم حس می‌کردند که اگر حتی نان و آب و زندگی آنها هم تأمین باشد، در بیان و در انتخابات و در ارائهٔ نظرات آزاد نیستند و در تصمیم‌گیریهای کلان کشور، هم نقش ندارند بلکه یک جوّ پلیسی شدیدی بر جامعه حاکم بود که حاکمیت نظام از این طریق تعیین می‌شد و لذا هر چه را می‌خواستند بر مردم تحمیل می‌کردند و حتی نسبت به‌اعتقادات مردم نیز تصمیم‌گیری می‌کردند و به‌گونه‌ای عمل می‌شد که گویی هیچ ترس و وحشتی از موضعگیری دیگران در مقابل خود نداشتند. بنابراین شروع نهضت و انقلاب برخاسته از اعتقادات اسلامی و مبانی دینیِ امام و رهبران انقلاب در راستای برخورد با اختناق و استبداد حاکم بود. البته انقلاب، مبانی دیگری نیز داشت مثل سلطهٔ اجانب بر کشور و...، و لیکن آن خفقان و اختناق درواقع سرفصل جدی‌ای بود که امام به‌آن پرداختند و مردم را نیز به‌حرکت واداشتند. اعتقاد امام این بود که مردم باید آزادانه فکر کنند و انتخاب کنند و در این صورت مردم بیشتر به‌اعتقاداتشان پایبند می‌شوند. اتفاقاً در طول تاریخ، بسیاری از حرکتهای دیکتاتوری و جریاناتِ همراه با اختناق و خفقان در راستای مطامع طاغوت و به‌تعبیر اسلام باطل و جریاناتی ضد دین بوده است تا مردم را از گرایشهای دینی جدا کند تا آنها را در جهت مطامع طاغوت قرار دهد. البته در دوره‌ای هم دین در خدمت اختناق قرار گرفت بویژه در اروپا، که این حرکت آغازی شد برای شروع یک حرکت جدید دیگر برای مبارزه با دینی که اختناق‌آور است که از همانجا هم حرکتهای ضد دینی شروع شد. و در ایران هم اجمالاً به‌همین صورت بود یعنی دیکتاتور حاکم برای ترویج بی‌بند و باری و حرکتهای ضد دینی از تمام اقتدار خود بهره می‌جست.

در صدر اسلام هم همین اتفاقات را می‌بینیم که ابتدا خفقان و اختناق حاکم بود و

لیکن پیامبر اکرم(ص) با حرکتی که در بطن خود آزاداندیشی و تعقل و تدبر و تفکر مردم و ضدیّت با اختناق و خفقان را داشت، دین را ترویج کرد. پیامبر اکرم(ص) آمد و وحی بر او نازل شد که: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ...[۱] و ما می‌بینیم که در این زمینه تعابیر قرآن و پیامبر اکرم(ص) چقدر عجیب است. پیامبر اکرم(ص) برای این‌که به‌دیگران قدرت تفکر و تعقل بدهد می‌گوید بیایید بنشینیم با یکدیگر صحبت کنیم شاید من در اشتباه باشم و شاید هم به‌عکس باشد. قرآن می‌گوید: وَ إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدىً أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ.[۲] یعنی می‌گوید من یا شما، بر هدایت یا ضلالت، هستیم بیایید بنشینیم و با هم بحث کنیم. و فکر نمی‌کنم که هیچ آزادیخواهی به‌این روانی بگوید که شاید من در ضلالت باشم. و اتفاقاً طاغوت است که می‌گوید هر کس برخلاف من بگوید بر باطل است. و برخوردش نوعاً همراه با اختناق و خفقان است.

در ایران هم دقیقاً همین اتفاق افتاد یعنی زمانی که حکومت مستبد شاه می‌رفت تا با استبداد خودش حتی تاریخ اسلام را عوض کند، زمانی که حرکتهای اعمال‌شده در ترکیه توسط آتاترک و در ایران توسط رضاشاه مستبد و پسرش پیاده می‌شد، در زمانی که شاه به‌دنبال ترویج لاابالیگری و بی‌بند و باری بود و با آزادیخواهان برخورد می‌کرد و... امام آمد و حرکت آزادیخواهانه‌اش را شروع کرد و گفت مردم باید فکر کنند، بیندیشند، تعقل و تدبر داشته باشند و باید این کرامت انسانی را که آزادی می‌باشد، به‌انسانها داده شود و نتیجه‌اش این می‌شود که آنها خود به‌خود به‌سمت و سوی دین حرکت می‌کنند. و البته در این زمینه در بیست سال گذشته نسبت به‌دورهٔ شاهنشاهی تغییرات بنیادین وسیعی در ایران شکل گرفته. من‌باب مثال در پانزده سال آخر حکومت پهلوی چند نشریهٔ خاص داشتیم که یا همه وابسته به‌دولت بود و یا وابسته به‌عناصر دولت بود. یک نشریهٔ جدی که در زمینهٔ مسائل سیاسی و مباحث روز صحبت کند نداشتیم، حداقل من الآن در خاطرم نیست. جز در یک سالهٔ آخر حکومت شاه که فضای کشور دچار تلاطم بود. حالا ممکن است یک‌سری نشریات داخلی در یک حوزهٔ علمیه یا در یک محیط دانشگاهی حاوی چیزهای بسیار محدودی بود.

هر کدام از مقاله‌ها و مطالبی که الآن در نشریات هست در آن زمانها محدودیتهای

---

۱. بقره، ۲۵۶. ۲. سبأ، ۲۴.

بسیاری داشت. اینها را من قید کردم برای این‌که این موضوع در ذهنمان باشد که آزادی در آن دوره به‌چه شکلی بود و چقدر با آزادی افکار مقابله می‌شد. و یکی از اهداف مهم انقلاب هم این بود تا ما از وضعیت خفقان و اختناق بیرون بیاییم. البته در طول ۲۰ سالهٔ دورهٔ انقلاب ما فراز و نشیب زیادی داشتیم مثلاً ممکن است یک بُعد انقلاب در دوره‌ای شدت بیشتری داشته و در دوره‌ای کم‌رنگتر بوده و بُعد دیگری مورد توجه بیشتری قرار می‌گرفته و... و نمی‌شود گفت در طول دورهٔ انقلاب ما زمانی را داشتیم که به‌این موضوع اصلاً پرداخته نشده و یا این‌که کسی حق نداشته در مورد این موضوع صحبت کند و یا اظهار نظر کند. کمااین‌که الآن هم مشکلات عدیده‌ای ممکن است وجود داشته باشد و قرائتهای مختلف، تعابیر متفاوت، برداشتهای گوناگون وجود دارد. یک شخصی از توسعه یک چیزی می‌فهمد، از آزادی یک برداشتی دارد، از تشنج یک چیزی درک می‌کند و یا از امنیت یک درک دیگری دارد و... اشخاص برداشتهای متفاوت دارند و براساس برداشتهایشان هم مسائل را دنبال می‌کنند و نظر می‌دهند. این را هم به‌این جهت گفتم که اصل انقلاب و دو دههٔ گذشته را هم زمینه‌ساز بدانیم برای مرحله‌ای که امروز ما به‌آن رسیده‌ایم و به‌این شکل نبود که در مقطع تاریخی کنونی همه چیز دگرگون شده و ما بناگاهان به‌توسعهٔ سیاسی رسیدیم. البته در دوره ۲۰ سالهٔ گذشته هر زمان به‌دلیل خاص خودش و در مقاطعی هم شاید به‌دلیل بی‌توجهی به‌توسعهٔ سیاسی اهمیت خاص خودش داده نشده و امروز به‌عنوان یک اولویت در برنامهٔ جناب خاتمی مطرح گشته است.

◇ این‌که حادثهٔ دوم خرداد محصول حوادث دو دههٔ قبل از آن است و نمی‌توان آن‌را صرفاً به‌شخصیت آقای خاتمی تحویل کرد، نکتهٔ درستی است. اما این‌که قبل از دوم خرداد در این کشور توسعهٔ سیاسی وجود داشت و یا این‌که ما آگاهانه در راه توسعهٔ سیاسی گام برمی‌داشتیم، درست نیست. مسألهٔ اصلی آقای هاشمی رفسنجانی سازندگی اقتصادی بود. اصلاً توسعهٔ سیاسی و فرهنگی برای ایشان موضوعیت نداشت. شما به‌کابینهٔ ایشان نگاه کنید. در روز معرفی هیأت وزیران به‌مجلس ایشان گفتند من دولت کاری معرفی می‌کنم. خودم به‌قدر کافی سیاسی هستم و اگر کار سیاسی لازم بود خودم انجام می‌دهم. بعد هم وزرای کشور، ارشاد و آموزش عالی (عبدالله نوری، خاتمی، دکتر معین) به‌مرور در اثر فشار جناح راست و

توافقهای پنهانی از کابینه حذف شدند و آقای بشارتی و میرسلیم و گلپایگانی جایگزین آنها شدند. آقای میرسلیم فقط حزب‌اللّهی را حزب می‌دانست. آقای میرسلیم صراحتاً اعلام کرد به‌مولفان و نویسندگان و ناشران اعتماد ندارد. آقای گلپایگانی اعلام کرد ممکن است سعدی و فردوسی هم در کنکور جمهوری اسلامی رد شوند. وزیر اطلاعات ایشان آقای فلاحیان بود. بسیاری از دستگیریهای خلاف قانون در این دوره صورت گرفت (نمونه‌اش عباس عبدی که بعداً کاملاً تبرئه شد). آقای هاشمی در مقابل حمله به کتابفروشیها، و اخراج اساتید، بر هم زدن سخنرانیها، حمله به‌بیوت مراجع، دستگیریهای گسترده و... سکوت اختیار کرد. عصر، عصر سازندگی بود و ایران به‌طرف آرمانهای اقتصادی «سردار سازندگی» گام برمی‌داشت. اما سازندگی اقتصادی به‌مطالبات و انتظارات سیاسی مردم دامن زد و روشنفکران این مسأله را مطرح کردند که بدون توسعهٔ سیاسی و فرهنگی نمی‌توان به‌توسعهٔ اقتصادی دست یازید. لذا حرکت نخبگان برای دستیابی به‌توسعهٔ سیاسی از عواقب ناخواستهٔ سازندگی اقتصادی بود نه از عواقب برنامهٔ آگاهانه دولت و عزم سیاسی آقای هاشمی.

قرائتی از اسلام که در آن سالها حاکم بود و تلقی خاصی از ولایت فقیه که بر اذهان سیطره داشت (نظریهٔ انتصابی ولایت فقیه) امکان توسعهٔ سیاسی و فرهنگی را مسدود می‌کرد. حادثهٔ شکوهمند دوم خرداد حرکتی بود در مقابل آن قرائت و آن تلقی. مردم به‌صراحت تمام اعلام کردند تفکرات شبه‌توتالیتری و حرکات نئوفاشیستی در سطح شهرها را نمی‌خواهند و سازندگی اقتصادی آمرانه راه به‌جایی نمی‌برد. امروز شما از قرائتی دفاع می‌کنید که اسلام را با دموکراسی و آزادی سازگار می‌داند. اما توجه داشته باشید که بعضی از فقهای بزرگوار ما دموکراسی را «نظام مشرکانه» می‌دانند. بعضی از آنها آزادی را مقوله‌ای غربی و جنسی می‌دانند و متأسفانه در طی دو دههٔ قبل چنین قرائتهایی بر ایران سیطره داشته است. این بینشها مانع توسعهٔ سیاسی و فرهنگی است و هاشمی هیچ‌گاه با این دیدگاهها درگیر نشد. او با همین تفکرات می‌خواست به‌توسعهٔ اقتصادی برسد.

اگر شما معتقد هستید که من یا مثلاً جناب آقای خاتمی یا جناب آقای دکتر معین طرفدار دیدگاه توسعهٔ سیاسی و فرهنگی هستیم، پس این دیدگاهِ آقای هاشمی هم بوده که موجب شد در دورهٔ اول این افراد در دولت حضور داشته باشند ولی به‌دلیل

ایجاد دست‌اندازهایی همانند آنچه الآن برای آقای خاتمی ایجاد شده بعداً افرادی کنار رفتند. پس این مسأله در اصل تفکر آقای هاشمی بوده است. یعنی جناب آقای خاتمی همان آقای خاتمی ارشاد سابق است، و البته مرحله‌ای را که از توسعهٔ سیاسی می‌خواستند پیگیری کنند، مرحله‌ای نبوده که الآن دارند پیگیری می‌کنند. و لکن از نظر تفکر، همین تفکر را داشتند. خود من در همان دورهٔ وزارت کشور، مکاتبات و مذاکرات و مراسلاتی را که داشتم، همچنین تلاشهای مختلفی که در ارتباط با آن دیدگاهها داشتم، مجموعهٔ سخنرانیها و مصاحبه‌ها و... داشته‌ام و آن مواضعی را که داشتم با مواضع کنونی‌ام تفاوت اصولی ندارد. یعنی همان‌وقت من بحث نظارت استصوابی را به‌طور کامل و جامع مطرح کردم. و نامه‌های صریحی در این رابطه و بسیاری افرادی که ردّ صلاحیت می‌شدند بین من و شورای نگهبان رد و بدل شد. اما علت این‌که جناب آقای هاشمی مجبور به‌تغییر افراد کابینه شدند احساس ایشان این بود که اگر بخواهد به‌قسمت عمدهٔ اهداف خویش برسد باید از برخی چشم بپوشد.

◇ **یعنی ایشان بین سیاست و فرهنگ از یک طرف و اقتصاد از طرف دیگر، اقتصاد را انتخاب کردند؟ تمامی مواردی که چشمپوشی می‌شد موارد سیاسی و فرهنگی بود. در مقابل اختیاراتی که جناح راست در بخش اقتصاد به‌ایشان تفویض می‌کرد. بنابراین انتخاب هاشمی سازندگی اقتصادی بود نه توسعهٔ سیاسی و فرهنگی.**

خیر، دیگران به‌ایشان تحمیل کردند و آنها تغییرات در بخش سیاسی و فرهنگی را از ایشان خواستند وقتی که آقای هاشمی می‌خواست انتخاب کند، گفتند ما که اکثریت حاکم هستیم، می‌توانیم برای آقای هاشمی هم مشکل‌ساز باشیم؛ و لذا باید تغییر کنند ظاهراً ما مشکل بوده‌ایم و هستیم و... البته بحمدالله این مشکلات حالا دارد رفع می‌شود و البته آن موقع خیلی مسالمت‌آمیز و راحت‌تر حل شد. پس آن‌وقت آمدند گفتند آقا اینها یک قرائت دیگری از ادارهٔ کشور دارند که با آنچه ما می‌فهمیم نمی‌خوانَد. پس اینها باید بروند کنار. در مورد آقای خاتمی، نمی‌توانستند چهار سال صبر کنند چرا که ممکن بود چنین پیشنهادی را هم به‌آقای خاتمی بدهند برای دورهٔ بعدشان، حال، ایشان یا قبول می‌کردند و یا قبول نمی‌کردند.

جناب آقای هاشمی هم در ارتباط با موضوع توسعهٔ سیاسی همین تفکر را داشته‌اند و لیکن آنچه در اولویت بوده سازندگی در بخش اقتصاد بود و احساسش

نگرانیهای جدی‌ای بوده که مخصوصاً بعد از دوران جنگ روی مسائل بازسازی کلی کشور وجود داشته و به‌این شکل ایشان باز می‌اندیشیده که اگر بخواهد به‌بحث توسعهٔ سیاسی بپردازد ممکن است از یک‌سری از آن مسائل عقب بماند. من کاری به‌غلط یا درست بودن این دیدگاه ندارم ولی این‌که ایشان اصلاً برایشان توسعهٔ سیاسی مهم نبوده را قبول ندارم. نکتهٔ دیگر در باب توسعهٔ سیاسی را هم نباید فراموش کنیم و آن نقش اساسی مردم در این رابطه است. مردم تا قبل از مجلس پنجم احساسشان این بود که نقش چندانی در انقلاب و تعیین سرنوشت خویش ندارند و وقتی به‌آنها گفته می‌شود بیایید پای صندوقهای رأی، حال آنها یا به‌عنوان تکلیف شرعی یا برای این‌که فقط مُهری در شناسنامه‌شان بخورد می‌آمدند و پای صندوقهای رأی حضور پیدا می‌کردند اما در جریان مجلس پنجم احساس کردند که این‌طور نیست اگر پای صندوقهای رأی حضور پیدا کنند، اگر به صد درصد اهدافشان نرسند لااقل به ۷۰ درصد اهدافشان می‌رسند. انتخابات مجلس پنجم مردم را آماده ساخت و زمینهٔ مناسبی برای حضور گستردهٔ آنان در انتخابات دوم خرداد شد و مردم نقش خود را در دوم خرداد ایفا کردند.

◇ آقای هاشمی، جملهٔ مشهور معرفی کابینه‌اش این بود که من یک کابینهٔ کاری انتخاب کرده‌ام، خود به‌قدر کافی سیاسی هستم. یعنی به‌نوعی القا کرد که کار سیاسی آنهایی است که من تشخیص می‌دهم. تشخیص سیاسی ایشان هم ولایتی، بشارتی، گلپایگانی، فلاحیان و میرسلیم بود. در واقع ایشان گزینش خود را کرده بود و عکس‌العمل مردم در ۸ سال بعد از ریاست جمهوری ایشان، نفی رویکرد ایشان بود. در واقع مردم می‌خواستند بگویند ما به‌مشارکت سیاسی نیاز داریم و آمدند جلو و در حقیقت آن بینش را طرد کردند. گزینش مردم برخلاف آقای هاشمی فضای باز سیاسی و اجتماعی بود. آیا شما دوم خرداد را به‌عنوان یک «نه» قبول دارید؟

«نه» بود به‌جناحی که می‌خواست در عرصهٔ سیاسی‌ـاجتماعی‌ـفرهنگی کشور محدودیت ایجاد کند.

◇ تلقی عمومی این است که آقای هاشمی همیشه با این جناح پنهانی و دور از چشم مردم معامله می‌کند.

این‌که مواضع ایشان بینابین بوده یک مسأله است اما من شخصاً اعتقاد ندارم که جریان دوم خرداد نفی آقای هاشمی بود.

◇ **ایشان حتی بر سر وزرایی که تحت فشار راست از کابینهٔ ایشان بیرون رفتند مقاومت جدی از خود نشان نداد. این به‌این دلیل است که به‌توسعهٔ سیاسی و فرهنگی اعتقاد نداشت و حاضر نبود به‌خاطر توسعهٔ سیاسی و فرهنگی با کسی درگیر شود. لذا با رویت مخالفت جناح راست ایشان سریعاً عقب‌نشینی کرد.**

یعنی آقای هاشمی در مقایسهٔ پنج وزیر اول و پنج وزیر بعدی، اعتقاد قلبی‌اش به‌این ۵ وزیر مرحلهٔ دوم بود یا انتخاب وزرای بعدی را مجلس به‌ایشان تحمیل کرد؟

◇ **خیر اعتقاد نبود بلکه به‌ایشان تحمیل شد. ولی اگر به‌سناریوی آقای هاشمی در انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری عمل می‌شد، یعنی جناح راست قبول می‌کرد که در لیست ۳۰نفرهٔ تهرانش، ۵ نفر از کارگزاران قرار گیرند یا در انتخابات ریاست جمهوری می‌پذیرفتندکه آقای ولایتی را کاندیدا کنند و تعدادی از کارگزاران را وارد کابینه کنند، اینک ما با چه وضعی مواجه بودیم. در واقع ما شانس آوردیم که جناح راست غیر عاقلانه با سناریوی هاشمی مخالفت کرد و آن‌را نپذیرفت.**

سناریوی آقای هاشمی را نمی‌دانم واقعاً چگونه بود؛ یعنی آیا اگر ۵ نفر آنجا بودند کل مسأله حل می‌شد یا در جریان ریاست جمهوری نظر ایشان این بوده که آقای ولایتی رئیس جمهور بشود. آقای هاشمی را باید در جایگاه خودش نگاه کرد. من اعتقادم این است که نظراتی که آقای هاشمی اعلام می‌کند بر اساس یک مشاور امین است. مثلاً اگر مخاطب جامعهٔ روحانیت مبارز تهران است بر اساس یک مشاور امین، به‌آنها نظر می‌دهد. و به‌طور مثال می‌گوید که اگر شما آقای ولایتی را به‌جای آقای ناطق نوری بگذارید، برای شما مناسب‌تر است. اگر مجمع روحانیون مبارز هم با ایشان مشورت کند، به‌عنوان یک مشاور امین نظر مشورتی به‌آنها می‌دهد. و قطعاً به‌آنها نمی‌گوید آقای ولایتی را کاندیدا کنید. من واقعاً از نظر اصلی ایشان اطلاع ندارم.

◇ **آیا به‌همین دلیل نیست که الآن بجز گروه کارگزاران هیچ گروهی به‌ایشان اعتماد ندارد؟ نه مجمع روحانیون مبارز، نه جناح راست، نه جمعیت ارزشها. یعنی در**

گروههایِ موجود، مستقل از کارگزاران، هیچ گروهی به‌ایشان اعتماد ندارد و هاشمی با بحران عدم اعتماد روبروست. در واقع هیچ‌کس نمی‌داند در ذهن ایشان چه می‌گذرد و می‌خواهد چه کاری انجام بدهد. حتی در ماجرای کرباسچی هم همین شیوه را در پیش گرفت همه انتظار داشتند همان‌طور که کرباسچی مسوولیت کارهای شهرداران را پذیرفت، آقای هاشمی هم مسوولیت کارهای قوی‌ترین مدیرش را بپذیرد. اما ایشان صرفاً طبق معمول به‌مذاکرات پشت پرده ادامه داد و دفاع اصلی را به گردن خاتمی وانهاد.

آقای هاشمی در جریان آقای کرباسچی همچنان معتقد است مشغول فعالیت است.

◇ طبق معمول به‌دور از چشم مردم با جناح راست معامله صورت می‌گیرد؟ معامله‌ای که به‌احتمال ضعیف به‌نفع شخص هاشمی است اما به‌نفع کرباسچی معلوم نیست باشد.

البته ایشان معتقد است هیچ مشکلی نیست که بیاید و یک موضع تندی هم بگیرد و بعداً هم نتواند کارهایی را که می‌خواهد، انجام دهد. گروه کارگزاران که نزدیکترین گروه طبق نظر شما به‌ایشان هستند باید شدیدترین انتقادها را به‌این موضع آقای هاشمی داشته باشند در حالی که ما می‌بینیم این‌گونه نیست.

در بررسی مسائل از افراط و تفریط بپرهیزیم و بر این اساس نه در جهت نفی فردی و نه در جهت اثبات فردی خارج از حدود واقعیت حرکت نکنیم. در دورهٔ مجلس چهارم در شرایطی قرار گرفتیم که با آن اکثریت قوی جریان راست بر مجلس حاکم شد. اگرچه شاید مواضع جناب آقای هاشمی هم در شکل‌گیری مجلس چهارم بی‌تأثیر نبود. خوب به‌طور طبیعی این امر شرایطی را برای دولت ایجاد می‌کرد. دیدگاه آقای هاشمی در چنین شرایطی، برخورد با مجلس نبود. ممکن بود اگر من رئیس جمهور بودم دیدگاه دیگری داشته باشم، کمااین‌که همین‌طور بود و با آقای هاشمی هم صحبت کردم و گفتم نحوهٔ برخورد شما با مجلس مناسب است به‌گونه دیگری باشد. و لیکن ایشان نظر دیگری داشتند و براساس نظرات خود عمل می‌کردند. نظرات اصلی آقای هاشمی نظرات اعلام‌شدهٔ ایشان نبود. نظرات اعلام‌شده، نتیجهٔ فرایند گفت‌وگوی هاشمی با مجلس چهارم بود. الآن هم به‌همین صورت است. آقای خاتمی با شروع حرکتشان مگر نظرشان این بوده که با یک‌سری مشکلات مواجه شوند یا مثلاً افراد به‌علت این‌که مقاله‌ای

می‌نویسند یا حرفی می‌زنند و یا میز گردی تشکیل می‌دهند و... که همهٔ اینها استفاده از حقوق شهروندی است، فلان دستگاه برایش مشکل درست کند یا دستگیر شود. یا فلان جا محدودیتی برایش به‌وجود بیاورند و... مگر اینها جزء پروژهٔ توسعهٔ سیاسی آقای خاتمی است؟ این را باید بدانیم که همه چیز در اختیار آقای خاتمی نیست. و ما باید بپذیریم که ما هستیم و مجموعهٔ آنچه در کشور به‌عنوان واقعیتها هست، یک مجلس است، یک قوهٔ قضائیه است، یک نیروهای مسلح است و... و دهها تفکر مختلف که هرکدامش می‌تواند بر حرکت دولت تأثیر بگذارد.

حال با وجود این محدودیتها آیا می‌گوییم خاتمی تغییر کرده و یا باید بگوییم آرمانهای خاتمی در مرحلهٔ عمل با مقاومت جدی قدرتهایی روبرو می‌شود که بر ارگانها و نهادهای تصمیم‌گیر اصلی سیطره دارند و لذا آقای خاتمی براحتی نمی‌توانند پیش روند. نمونه آن برخوردی که در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس با جناب آقای بهزاد نبوی شد که بعد از آمدن آقای خاتمی و در فضای سیاسی جدید، دیدیم آقای بهزاد نبوی که در انتخابات مجلس پنجم صلاحیتش توسط شورای نگهبان تأیید شد، در انتخابات میان‌دوره‌ای صلاحیتش را رد کردند. یعنی اَعمال گذشته هنوز ادامه دارد.

◇ در عین حال که جناح راست رفتارهای تمامت‌خواهانهٔ خود را پس از دوم خرداد تشدید کرده است، اما در طول بیست سال گذشته هیچ مسأله‌ای به‌این صورت به‌طور شفاف در سطح مطبوعات و عرصهٔ سیاسی مطرح نمی‌شده است. هیچ‌گاه شاهد محاکمه‌ای مثل محاکمهٔ کرباسچی نبودیم، هیچ‌گاه شاهد افشای شکنجه از سوی مقامهای رسمی، متهمان و مطبوعات نبودیم، هیچ‌وقت شاهد افشای استفادهٔ یک و نیم میلیارد تومانی از پول شهروندان نبودیم و... جامعه اینک به‌طور مستمر مسائل را پیگیری می‌کند و خواهان توضیح مسوولان است. در طول سالهای گذشته هیچ‌گاه دستگاه قضایی چون امروز پرسش‌برانگیز نبوده است. همهٔ اینها حاصل کوششهای نسلی است که احساس می‌کند مطالبات و حقوق حقه‌اش نادیده گرفته شده است.

شما به‌گونه‌ای صحبت می‌کنید که گویی مردم از تمامی حقوق خود بهره‌مند شده‌اند.

◇ خیر. حداقل حقوق قانونی شهروندان هم در این سالها ایفا نشده است. من از تأمین حقوق و توسعهٔ سیاسی سخن نمی‌گویم بلکه از باز شدن اجباری و ناخواستهٔ فضای

سیاسی که مهمترین تجلی آن در مطبوعات است سخن می‌گویم. نسل جدیدی با آرمانهای دیگری ظهور کرده است. این نسل خواهان به‌رسمیت شناختن زندگی متمایز از زندگی نسل قبلی است. من نمی‌گویم حقوق ملت ایفا شده بلکه می‌گویم رفته‌رفته صدای نسل جدید را می‌توان شنید و خاتمی فضایی فراهم آورده که صداهای تازه قابل شنیدن باشد. اما از شنیدن صدا تا ایفای حق و به‌رسمیت شناختن «تفرد» و «دگراندیشی» فاصله بسیار است.

بسیاری از حقوق ملت که در قانون اساسی مندرج است و آقای خاتمی هم در برنامه‌هایشان آنها را مد نظر دارند باید به‌طور جدی عملی شوند. نباید به‌صرف دو تا سخنرانی، سه تا مقاله و چهار تا مصاحبه، دل خوش کرد که به‌توسعهٔ سیاسی دست یافته‌ایم و آزادی تأمین شده است. باید دید که اساسی‌ترین حقوق مردم چیست و راههای وصول به‌آنها کدام است؟ اتفاقاً نگرانی جریانهای مضطرب از همین نکته است. آنها اگر مطمئن بودند که با گفتار و نوشتار حاکمیتشان متزلزل نمی‌شود، با آن مخالفت نمی‌کردند. مهمترین مسألهٔ کنونی ما رسیدن به‌اقتدار ملی از طریق توسعهٔ سیاسی است و معنای اقتدار ملی در اختیار گرفتن حاکمیت توسط مردم در همهٔ زمینه‌ها و ابعاد می‌باشد. در قانون اساسی همهٔ نهادها و ارگانها از مردم مشروعیت می‌گیرند. هیچ مقام و ارگانی منهای مردم مشروعیت قانونی ندارد. مخالفت ما با نظارت استصوابی به‌همین علت است. نظارت استصوابی اگر در راستای اِعمال حاکمیت ملی باشد درست است، اما اگر در راستای جلوگیری از اِعمال حاکمیت ملی باشد نادرست است و باید لغو شود.

قبل از مجلس چهارم من این بحث را در سمینار فرمانداران سراسر کشور در وزارت کشور مطرح کردم‌که بحث نظارت در قانون اساسی به‌این خاطر است که دولت که مجری انتخابات است، اگر به‌دلیل در اختیار داشتن امکانات، انتخابات را از مسیر صحیحش برخلاف خواست مردم خارج کند، شورای نگهبان به‌عنوان ناظر باید حافظ مصالح مردم و حاکمیت ملی باشد و مانع دخالت دولت شود، نظارت شورای نگهبان برای جلوگیری از حاکمیت ملی نیست بلکه برای اعمال حاکمیت ملی است. نظارت استصوابی یک نوع قیمومیت بر حقوق انتخاب‌شونده و انتخاب‌کننده است که به‌نظر من هر دوی آنها غلط است. امروز تصور عمومی این است که قبل از این‌که مردم بتوانند تصمیم‌گیری کنند دیگران برای آنها تصمیم می‌گیرند و این به‌مصلحت نظام و شورای نگهبان نیست.

◇ شما فرمودید در انتخابات مجلس پنجم مردم فهمیدند که آرایشان در تعیین حاکمان موثر است و در انتخابات ریاست جمهوری این نکته بر مردم بیشتر آشکار شد و لذا اینک جنب و جوش فراوانی بر عرصهٔ سیاسی کشور حاکم است و شهروندان خواهان افزایش مشارکت سیاسی و تأثیر موثر بر عرصهٔ سیاستند. اما جناح تمامت‌خواه (گروه اقلیت) راههای حضور مردم را به‌طرق گوناگون مسدود می‌کند. حدود پنج هفتهٔ دیگر شاهد برگزاری انتخابات مجلس خبرگان هستیم. جناح راست برای مشروعیت نظام و مجلس خبرگان به‌آرای چهل‌میلیونی مردم نیازمند است. اما با توجه به‌این‌که حضور میلیونی مردم به‌مجلس مردمی می‌انجامد، نه مجلسی مطیع و گوش به‌فرمان، لذا آنها به‌طرق مختلف حضور مردم را کاهش می‌دهند. اولاً با حربهٔ نظارت استصوابی کاندیداهای مستقل را حذف می‌کنند. ثانیاً با شرط اجتهاد یک مجلس صنفی می‌سازند که لزوماً نمایندهٔ اقشار مختلف جامعه نیست. در شورای بازنگری قانون اساسی این پیشنهاد مطرح شد که اعضای خبرگان رهبری مجتهد باشند اما این پیشنهاد به‌تصویب نرسید و لذا در قانون اساسی فقط لفظ خبرگان آمده است.

پرواضح است که فقیه از آن نظر که فقیه است فقه‌دان است نه مدیر، مدبّر، قدرت، شجاعت، عدالت، سیاست و اجتماع‌شناس. و لذا برای تشخیص شرایط و صفات رهبر به‌تخصصهای گوناگون نیاز است که ربطی به‌علم فقه ندارد. وظایف و اختیارات رهبری همه موید این نظر است. و هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که فقیه با خواندن علم فقه، خبرهٔ تخصصهای گوناگون شود و توان تشخیص تمامی حِرَف را پیدا کند. لذا برای شناخت صفات و شرایط رهبر و برای نظارت بر وظایف و اختیارات رهبری حضور سیاست‌شناسان، مدیران، نظامیان، روانشناسان، جامعه‌شناسان، هنرمندان، و... لازم و ضروری است. اما تمامت‌خواهی با این نکات بدیهی تعارض دارد. اگر فقها انتخاب رهبر را حقِ انحصاریِ خود می‌دانند چرا مانند کشیشها، واتیکانی مخصوص به‌خود نمی‌سازند که در آن قلمرو حکمرانی را هم فقط به‌خودشان محدود کنند و نه به‌کلِ شهروندان؟ شما این معضل را چگونه تحلیل می‌کنید؟

قانونِ خبرگان را خودِ خبرگان می‌نویسد و همان قانون باید فعلاً اجرا شود. بحثهای ما نظری است. در قانون اساسی برای رهبر شرایط و صفاتی در اصل ۵ و ۱۰۹ و

اختیارات و وظایفی در اصل ۱۱۰ و اصول دیگر تعیین شده است. از منظر تناسب بین حکم و موضوع، خبرگانی که می‌خواهد رهبر دارای آن صفات را انتخاب یا عزل کند و بر أعمال رهبری که دارای آن اختیارات و وظایف است نظارت داشته باشد، باید افرادی باشند که بتوانند وظیفهٔ قانونی خود را انجام دهند. اگر خبرگان بر اساس یک صفت تنظیم شود پس فقط در آن صفتِ رهبر، اطمینان حاصل می‌شود اما در دیگر صفات و وظایف اطمینانی حاصل نمی‌شود. مگر این‌که ۸۶ نفر مثل رهبر، فقیهِ دارای بینش سیاسی و اجتماعی، مدیر، مدبّر، دارای قدرت کافی، شجاع، عادل، باتقوا و... انتخاب شود و آنها رهبر را انتخاب کنند. این کار آسانی نیست. ما برای این‌که یک نفر پیدا کنیم که واجد تمامی این شرایط و صفات باشد دستمان باز نیست. پس چطور می‌توانیم از میان دهها نفر، هشتاد و شش نفر را انتخاب کنیم؟ پس بهتر است که خبرگان تخصصی شود. این نکته نه اِشکال شرعی دارد و نه اِشکال عقلی. باید مجلس خبرگانی مرکب از چند گروه تخصصی تشکیل شود که هر یک در زمینهٔ یکی از شرایط و صفات و یا وظایف و اختیارات رهبری مسؤولیت داشته باشد. و هر کمیسیون مرکب از متخصصان واقعی همان رشته باشد. آن متخصصان توسط مردم هم انتخاب شوند. آیا چنین مجلس خبرگانی نظارت بهتری بر رهبری نخواهد داشت؟ و آیا مشاور خوبی برای رهبر نخواهد بود؟ همان‌طور که شما اشاره کردید در قانون اساسی، خبره به‌معنای مجتهد نیست.

رهبر طبق اصل ۱۱۰ و اصول دیگر وظایف مشخص دارد و طبق اصل ۱۱۱ مجلس خبرگان باید بر آن وظایف نظارت داشته باشد، مجلس خبرگان باید از مجربترین متخصصان رشته‌های مختلف تشکیل شود تا هم به‌طور کامل بر کارآیی رهبری نظارت داشته باشند و هم مشاور امینی برای رهبر باشند. چنین مجلس خبرگانی برای مصالح ملی ما مفیدتر از مجلس خبرگانی است که ۸۶ فقیه در آن حضور دارند که طبعاً اطلاعات مختصری از سایر صفات و یا وظایف رهبری دارند.

متأسفانه پس از طرح این مسائل عده‌ای جنجال به‌پا می‌کنند که فقه تشیع زیر سؤال می‌رود. اما مشخص نیست کجای فقه زیر سؤال می‌رود. تشخیص فقاهت رهبر با فقهاست اما تشخیص بینش سیاسی رهبر با سیاستمداران است و تشخیص بینش نظامی رهبر با نظامیان است، تشخیص بینش قضایی رهبر با حقوقدانان است و... جامعه ما توجیه نیست که چرا خبرگان فقط مرکب از فقهاست؟ الآن دو دوره از

خبرگان می‌گذرد. اما بیلان کار آقایان در زمینهٔ نظارت بر رهبری مشخص نیست. آقایان سالی یکی-دو بار جلسه دارند که این تأمین‌کنندهٔ وظیفهٔ قانونی آنها نیست. چرا آقایان گزارش عملکرد خود را در اختیار شهروندان نمی‌گذارند. و نمی‌گویند مثلاً در چه مواردی به‌رهبر تذکر داده‌اند، در چه زمینه‌هایی ایراد گرفته‌اند، نتیجهٔ ایرادات و تذکرات آنها چه بوده است. به‌هرحال رهبر معصوم و مصون از خطا نیست. جامعه مطلقاً در جریان عملکرد خبرگان نیست در حالی که مردم انتظار دارند بدانند خبرگانِ منتخبِ آنها چه کرده‌اند.

◇ از نظر عده‌ای نظارت خبرگان بر رهبری به‌تضعیف رهبری می‌انجامد. مثلاً نصب عالیترین مقام قوهٔ قضائیه بر عهدهٔ رهبری است. اکثریت شهروندان از عملکرد ده سال گذشته قوهٔ قضائیه و مدیریت آقای یزدی ناراضی‌اند. بسیاری از گروهها عملکرد قوهٔ قضائیه را سیاسی-جناحی می‌دانند. حال فرض کنید مجلس خبرگان به‌نمایندگی از سوی مردم در این‌باره به‌مقام رهبری تذکر دهد و یا از او سوال کند. آیا این مسأله جایگاه رهبری را پرسش‌برانگیز نمی‌کند؟ یا فرض کنید در خصوص دادگاه ویژهٔ روحانیت. آیا طرح این پرسش که طبق قانون اساسی فقط نصب عالیترین مقام قوهٔ قضائیه با رهبر است و لذا نصب رئیس دادگاه ویژهٔ روحانیت توسط رهبری مستند قانونی ندارد؛ به‌تضعیف رهبری نمی‌انجامد؟ در حال حاضر طرح پرسش دربارهٔ عملکرد نهادها و ارگانهای تحت کنترل رهبری از سوی مطبوعات، از طرف سران جناح راست، و حتی ریاست محترم مجلس، توطئه تلقی می‌شود. درخواست نظارت مجلس خبرگان بر وظایف رهبری از سوی جناح راست، توطئهٔ جدید استکبار جهانی و عمال داخلی آنها تلقی خواهد شد. آنها رهبری را فراتر از قانون اساسی می‌دانند و هر گونه اظهار نظری که خواستار عمل به‌قانون اساسی باشد را توطئه تلقی می‌کنند.

ممکن است بعضیها تصور کنند نظارت بر رهبری، تضعیف رهبری است. ولی چنین برداشتی را تدوین‌کنندگان قانون اساسی نداشته‌اند و لذا این نکته در اصل ۱۱۱ قانون اساسی ملحوظ است. نظارت باعث می‌شود که اگر نقص و ایرادی وجود دارد هر چه سریعتر برطرف شود. چرا به‌نظارت از بُعد منفی نگریسته می‌شود. می‌توان ابعاد مثبت نظارت را مطرح کرد. ممکن است انواع و اقسام نظارتها وجود داشته باشند. مثل

اَلْمؤمِنُ مِرآتُ اَلْمؤمِنْ. آینه بودن یک مؤمن بر مؤمن دیگر بدین معناست که اگر عیبی در او وجود داشت، دیگری به‌او تذکر بدهد تا آن‌را برطرف کند. آینه انسان را همان‌گونه که هست نشان می‌دهد. ممکن است یک نفر بگوید چون آینه واقعیت مرا همان‌گونه که هست نشان می‌دهد و ممکن است در صورت من عیبی وجود داشته باشد، من به‌آینه احتیاج ندارم و آینه‌ها را باید از بین برد. جوامع سالم و منطقی نیازمند آینه‌اند. مجلس خبرگان اگر اشکالی وجود داشته باشد می‌تواند اشکال را برطرف نماید. اگر گفته شود خبرگان نباید درصدد نشان دادن معایب احتمالی و برطرف کردن آنها برآیند، چون تضعیف رهبری است، معنایش آن است که باید معایب باقی بماند. در حالی که این تضعیف رهبری است و در شأن پیروان اسلام نیست. وقتی ائمه می‌گفتند اگر در ما خطایی دیدید بر ما آشکار کنید تکلیف ما که انسانهای فوق ائمه نیستیم مشخص است.

از نظر من نظارت خبرگان نظارت خاص است. والّا نظارت عام که حق کلیهٔ شهروندان است. صراحت قانون اساسی لزوم نظارت عمومی و امر به‌معروف و نهی از منکر است. اصل هشتم که نظارت عمومی را مطرح می‌کند استثنابردار نیست. می‌گوید: «در جمهوری اسلامی ایران دعوت به‌خیر، امر به‌معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهدهٔ مردم نسبت به‌یکدیگر، دولت نسبت به‌مردم و مردم نسبت به‌دولت. شرایط و حدود آن‌را قانون معین می‌کند. وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ اَلْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ».[1]

دولت در قانون اساسی به‌معنای حکومت و حاکمیت است و هر جا کابینه منظور بوده کلمهٔ هیأت وزیران آمده است. دولت یعنی حاکمیت. پس نظارت عام مردم بر تمامی مسؤولین صراحت قانون اساسی است. آنچه اشکال دارد اهانت است اما نظارت، بیان اشکالات و نقد و پیشنهاد ضروری است و بسیار مفید و مؤثر است. و وظیفهٔ عمومی نیز می‌باشد و خبرگان که مسؤولیت نظارت خاص را بر عهده دارند، در قبال چنین وظیفهٔ سنگینی باید با دقت به‌مسؤولیت خود عمل کنند و بزرگترین مصلحت برای نظام انجام وظیفه است و نه بی‌توجهی نسبت به‌وظیفه؛ البته ممکن است سؤال و یا نقد خبرگان و یا افراد ملت پاسخ قانع‌کننده هم داشته باشد و همیشه انتقاد

---

۱. توبه، ۷۱.

کردن به‌معنای درست بودن نقد نیست بلکه ممکن است پس از پاسخ، شبهه برطرف شود و بنابراین فضا باید فضای طرح سؤال و انتقاد باشد و نه سانسور سؤال و انتقاد؛ مجلس خبرگان در جایگاهی قرار دارد که به‌لحاظ وظیفه باید از کوچکترین سؤال و یا نقد و یا شبهه‌ای چشمپوشی نکند و این روش می‌تواند در اصلاح مؤثر باشد و قطعاً این روش موجب تقویت جایگاه رهبری است. مجدداً عرض می‌کنم طرح سؤال و انتقاد از تمامی افراد به‌دور از اهانت برای همه‌کس مجاز است و بلکه در ارتباط با مصالح نظام وظیفهٔ همه است و نهادِ خاصِ مربوط به‌رهبری، خبرگان است و معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین هم که از دیدگاه ما منزه از هر عیب و نقصی می‌باشند از مردم می‌خواسته‌اند که هر کلمهٔ حق و سخن صوابی را از آنها دریغ نکنند.

◇ شما از قانونی بودن نظارت سخن گفتید ولی من از وجود قرائتهای مختلف از ولایت فقیه و قرائتِ خاصی که اجازه نظارت و انتقاد از رهبری را نمی‌دهد سخن می‌گویم. طبق نظریهٔ انتصابی ولایت فقیه، فقها از طرف شارع مقدس برای ولایت امر منصوب شده‌اند. لذا وظیفهٔ خبرگان «کشف» فردی است که ذاتاً حق حکومت دارد. تمامی نهادها و شهروندان مشروعیت اَعمال و رفتارهایشان را از حکم ولی فقیه می‌گیرند. و بعضی تا آنجا پیش رفته‌اند و گفته‌اند که حتی او می‌تواند همسر شرعی یک فرد را بر او حرام کند. پس از کشف، ولی فقیه قدرت مطلق فراقانونی دارد و کلیهٔ شهروندان مکلفند در او ذوب شوند و اعتقاد قلبی داشته باشند که «هر چه آن خسرو کند شیرین بود».

اما بر طبق نظریهٔ انتخابی، با توجه به‌این‌که در قانون اساسی مردم قرار گذاشته‌اند که فردی به‌نام ولی فقیه، با وظایف مشخص و محدود، رهبری حکومت را در دست داشته، لذا شهروندان با رأی خود او را برمی‌گزینند و به‌او مشروعیت می‌دهند تا بر آنها در چارچوب قانون حکمرانی کند و به‌احکام قانونی او هم التزام عملی دارند. اگر هم روزی او را به‌دلیلی از دلایل نخواستند، فقیه دیگری را به‌جای او برمی‌گزینند. سخن از کشف یک واقعیت نیست. سخن بر سر انتخاب بر اساس یک قرارداد قانونی است. بنابراین مشروع بودن ولی فقیه و نافذ بودن حکمش متخذ از آرای شهروندان است. شما این دو نظریه را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من کشف را خیلی نمی‌فهمم. اما نظریهٔ انتخاب برای من روشن است. معتقدان به‌نظریهٔ

کشف می‌گویند ولی فقیه نایب حضرت ولی عصر است. حضرت، نایبش را معین کرده و لذا خبرگان وظیفه دارند نایب او را کشف کنند. کشف ولی فقیه به‌معنای انتخاب ولی فقیه نیست بلکه کشف این نکته است که نظر حضرت ولی عصر به‌چه کسی تعلق گرفته است.

اولاً چرا مباحث را این‌قدر می‌پیچانیم. این برای ما چه بهره‌ای دارد؟ به‌نظر من هیچ بهره‌ای ندارد. فرض کنیم از طرف حضرت ولی عصر سلام‌الله علیه فردی انتخاب شده باشد. وقتی امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید: «فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِيءَ[۱]: من بالاتر از این‌که خطا کنم نیستم» و لذا از مردم می‌خواهد که او را کمک کنند و به‌او مشورت بدهند. وقتی به‌پیغمبر اکرم(ص) گفته می‌شود «وشاورهم فی الأمر» یا «وامرهم شورا بینهم» تکلیف ولی فقیه مکشوف خبرگان روشن است. ولی فقیه که پس از کشف خبرگان به‌مقام عصمت دست نمی‌یابد و احتمال خطایش صفر نمی‌شود.

ثانیاً تا ده سال پیش در قانون اساسی شورای رهبری مطرح بود. در بازنگری قانون اساسی شورای رهبری حذف شد. اگر در قانون اساسی شورای رهبری باقی بود آیا امام زمان براساس قانون اساسی ما تصمیم می‌گرفت برای خودش نواب بگذارد. یعنی حضرت ولی عصر براساس قانون اساسی ما عمل می‌کند. نباید به‌گونه‌ای سخن بگوییم که کلیهٔ معتقداتمان زیر سؤال برود و احساس کنیم ائمهٔ هدی بعد از قانون اساسی ما براساس آن عمل می‌کنند. اگر شورای رهبری وجود داشت و خبرگان سه نفر را تعیین می‌کردند معتقدان نظریهٔ کشف می‌گفتند این سه نفر منظور امام زمانند و ما آنها را کشف کرده‌ایم.

ثالثاً اگر خبرگان افراد دیگری با گرایشهای دیگری باشند آیا امام زمان سلام‌الله علیه تصمیم می‌گیرند نائب خود را فرد دیگری قرار دهند؟

رابعاً اگر خبرگان منحصر به‌ایران نباشند و شخصیتهای فقهی و دینی سراسر جهان برگزیده شوند در آن صورت حضرت ولی عصر نیابت خود را به‌فرد دیگری واگذار می‌کنند که منتخب خبرگان جهان باشد؟

خامساً اگر فردی به‌عنوان رهبر انتخاب شد و مثلاً پس از ده سال خبرگان تشخیص داد که او دو ماه پیش فسقی انجام داده است و لذا از شرایط رهبری افتاده و

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ ۲۱۶.

باید عزلش کنند. حال که او را عزل کردند از الآن احکام او تنفیذ نمی‌شود و یا از دو ماه پیش تنفیذ نشده است؟ آقایان می‌گویند خبرگان نصب و عزل را کشف می‌کنند و نصب و عزلی وجود ندارد. کشفِ نصب و کشفِ انعزال است. خوب پس از کشف در انعزال، دستورات وی از چه زمانی نافذ نیست؟ از روز تصمیم خبرگان و یا روز از دست دادن شرایط و صفات رهبر؟ عقل سلیم می‌گوید دستورات وی از الآن نافذ نیست و از امروز از رهبری کنار می‌رود نمی‌گویند که احکامش از دو ماه پیش یا از ابتدا نافذه نبوده.

سادساً، اگر نصب فقیه به‌طور عام مد نظر آقایان باشد که نصب فرد خاص ترجیح بلامرجح است و اگر فرد منتخب مورد نظر امام سلام‌الله علیه باشد در میان علمای امامیه که قائل به‌تخطئه هستند آیا این نظر با تخطئه سازگار است و یا به‌تصویب؟ در مجموع آنچه مردم می‌فهمند انتخاب است نه کشف. و الّا اگر از زندگی عرفی بیرون برویم همه چیز کشف است و اصلاً انتخابی وجود ندارد. هر انتخابی با دو مقدمه فلسفی_کلامی، تبدیل به«کشف» می‌شود.

◇ از نظر معتقدان نظریهٔ کشف اساساً طرح نظریهٔ انتخاب و نقد نظریهٔ کشف باعث تضعیف ولایت فقیه می‌شود. چرا که آن نظریه را از آسمان به‌زمین می‌کشد و از قداست می‌اندازد. آیا شما طرح این‌گونه مباحث را به‌نفع اسلام، مصالح ملی و حقوق شهروندان می‌دانید؟

بله، حتماً.

◇ پس چرا عده‌ای با خشونت مانع طرح این‌گونه مباحث می‌شوند؟ به‌آیت‌الله منتظری بنگرید. ایشان عامل اصلی تصویب اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بودند و با چهار جلد کتاب دراسات فی ولایة الفقیه آن اصل را تئوریزه کردند و تلاش نمودند تا آن‌را با دموکراسی سازگار کنند. حضرت امام قبل از انقلاب در نجف، فقه آیت‌الله منتظری را از بقیهٔ فقها و مراجع قویتر دانستند و در آخرین نامه‌شان هم فرمودند: «من صلاح شما و انقلاب را در این می‌بینم که شما فقیهی باشید که نظام و مردم از نظرات شما استفاده کنند... جنابعالی انشاءالله با درس و بحث خود، حوزه و نظام را گرمی می‌بخشید». وقتی آیت‌الله منتظری نظرات خود را بیان می‌کند تا حوزه و نظام

راگرمی بخشد و نظام و مردم از نظرات ایشان استفاده کنند، با بیل و کلنگ به‌بیت ایشان حمله می‌کنند، ایشان را ضد ولایت فقیه می‌خوانند و در خانه‌اش زندانی می‌کنند. وقتی با فقیه عالیقدر چنین رفتاری می‌شود تکلیف دیگران مشخص است. وقتی جنابعالی را که حضرت امام(ره) دربارهٔ شما می‌فرمایند: «اینجانب جنابعالی را که فردی هستید فاضل، متدین، مبارز، متقی و بافهم سیاسی بسیار خوب و علاوه بر آن از خانوادهٔ محترم شهدا که خود افتخاری است بزرگ می‌باشید...» به‌خاطر اندیشه‌هایتان تمامت‌خواهان شما را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند بقیهٔ شهروندان می‌فهمند که آزادی بیان، عدم تمکین و مطیع و گوش به‌فرمان نبودن چه هزینه‌های سنگینی به‌دنبال دارد.

من هفتهٔ گذشته با بعضی از مراجع تقلید و فقها در قم دیدار داشتم. سخنان و درد دل آنها را از نزدیک شنیدم و فهمیدم چه فشارهای سنگینی از سوی مراکز مختلف بر آقایان وارد می‌شود. مثلاً خیلی صریح به‌مراجع گفته می‌شود که هیچ‌کس را به‌عنوان مجتهد تأیید نکنید، از فلان شخص تعریف کنید، بر علیه این اشخاص صحبت کنید و... در طول تاریخ هیچ‌گاه چنین فشارهایی به‌مرجعیت شیعه تحمیل نشده است. نهاد مرجعیت و حوزه همیشه استقلال خود را حفظ کرده‌اند ولی امروز انتظار این است که مرجعیت و حوزهٔ دولتی شوند و تحت امر دستورات مرکز. گویی استقلال مرجعیت و حوزه برای تمامت‌خواهان غیرقابل قبول است. آنها خواهان «دین دولتی»اند، نه «دولت دینی». امروز وقتی این فشارها را می‌بینم به‌یاد آن جملهٔ مشهور مارکس در خانوادهٔ مقدس می‌افتم که نه «دینِ دولتی» دین است و نه «دولتِ دینی» دولت. دولت دینی می‌خواهد قرائت خاص خود از دین را حتی به‌مراجع تقلید تحمیل کند در حالی که حوزه و مراجع که در طول تاریخ پایگاه مردمی و ظلم‌ستیز بودند امروز حق ندارند خشونت و قرائت استبدادی از دین را نقد و طرد کنند و استقلال خود را حفظ کنند.

اینها ناشی از عدم توسعهٔ سیاسی است. و باید نهاد مرجعیت و حوزهٔ استقلال خود را حفظ کند و در شرایط توسعهٔ سیاسی بتواند نقش خود را به‌خوبی ایفا کند. من نمی‌خواهم کل نظرات آیت‌الله منتظری را تأیید کنم. من نسبت به‌نقطه‌نظرات ایشان ایرادات و اشکالاتی داشته و دارم. ولی نحوهٔ برخورد با ایشان را برخورد مناسبی نمی‌دانستم و نمی‌دانم و فکر می‌کنم این نحوهٔ برخورد به‌نفع اهداف برخوردکنندگان

هم نیست. یعنی به‌جای رسیدن به‌نتیجهٔ مطلوبِ اهدافشان به‌نتیجه معکوس دست یافته‌اند. ما باید مرحلهٔ برخورد خشونت‌آمیز با اندیشه و افرادی که نظراتشان را نمی‌پسندیم را پشت سر بگذاریم و اندیشه را در میدان اندیشه نقد کنیم نه این‌که در میدان رزم سرکوب کنیم.

◇ **یکی از اتهامهای شما در جلسه استیضاح از طرف مخالفین ارتباط شما با آیت‌الله منتظری بود. شما در پاسخ گفتید نقطه‌نظرات خود را در جلسهٔ شورای امنیت ملی مطرح کرده‌اید و حاضرید در جلسه غیر علنی نظرات خود را دربارهٔ حوادث نجف‌آباد و اصفهان بیان نمایید. اخیراً هم در مشهد فرمودید «آیت‌الله منتظری به‌عنوان یک انسان از نظر فضل و علم، کسی است که مورد شهادت حضرت امام بود؛ آن‌گونه که در نامهٔ هشت فروردین، امام مطرح فرموده‌اند که آخرین دیدگاه حضرت امام راجع به‌ایشان بوده است. بنابراین اصلاً مباحث علمی و جایگاه علمی ایشان در حدی نیست که من بخواهم راجع به‌ایشان نظر بدهم». اولاً اتهام ارتباط را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ ثانیاً دربارهٔ نکات ناگفته چه سخن جدیدی برای شهروندان دارید؟**

اولاً من ارتباط منظم و جدیی با آیت‌الله منتظری نداشته‌ام و این حرف غلطی است. منتها من با مجموعهٔ برخوردهایی که با آیت‌الله منتظری شد و می‌شود موافق نبوده و نیستم. اِشکال من این است که حرکات انجام‌شده را تأیید نکردم و اگر در جایی قرار بوده رأی بدهم به‌سیاستهای اِعمال‌شده رأی منفی داده‌ام.

◇ **یکی از مشکلات جاری جامعهٔ ما عدم توازن و برخورد نابرابر با افراد و گروههاست. دست جناح تمامت‌خواه از آستین راست افراطی (فاشیستها) خارج می‌شود و با خشونت و ضرب و جرح امنیت را در شهر از نیروهای دگراندیش سلب می‌کند. یک کتابفروشی به‌آتش کشیده می‌شود، به‌دفاتر مطبوعات حمله می‌کنند، بیوت را با بیل و کلنگ تسخیر می‌کنند، سخنرانیهای شخصیتهای مورد تأیید حضرت امام را با خشونت به‌هم می‌زنند، نماز جمعهٔ شخصیتهای مورد تأیید امام را به‌هم می‌زنند و... خشونتگران پادوهای شناخته‌شده‌ای هستند که براحتی پس از اَعمال قانون‌شکنانه و مجرمانهٔ خود با افتخار مصاحبه می‌کنند و تازه طلبکار**

هستند که چرا نتوانسته‌اند حریف را از عرصهٔ حیات حذف کنند.
از طرف دیگر دیده می‌شود که آقای کرباسچی به‌خاطر هزینه کردن حساب مدیران، که مسوولیت آن‌را آقای بشارتی در دادگاه پذیرفت، به‌جرم اختلاس به‌انفصال از خدمت، جریمه و زندان محکوم می‌شود. اما در مقابل واریز سه و نیم میلیارد تومان از وجوه امانی شهروندان به‌حساب شخصی و گرفتن یک و نیم میلیارد تومان سود آن و ناروشن بودن چگونگی هزینهٔ آن مبلغ کلان توسط رئیس دادگستری تهران، نه‌تنها هیچ اقدامی نمی‌شود بلکه سکوت مطلق پیشه می‌شود و پرسشهای اندیشه‌سوز، ناامیدکننده و مشروعیت‌زدای شهروندان نادیده گرفته می‌شود. تنها پاسخ مقام مسوول دادگستری تهران این است که «افراد و مطبوعاتی که این موضوع را پیگیری کرده‌اند نوعاً از گروههایی بوده‌اند که یک نوع برخورد قضایی با آنها شده یا در انتظار برخورد قضایی‌اند و به‌همین دلیل به‌منظور اِعمال فشار به‌دستگاه قضایی این کار را انجام داده‌اند». یعنی تهدید مطبوعات به‌خاطر افشای یک مسألهٔ پرسش‌برانگیز.
این نحوهٔ برخورد قوه‌ای است که باید «پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسوول تحقق بخشیدن به‌عدالت» باشد و با «احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع» از حقوق عامه دفاع کند. نه این‌که مخفیانه از سود پولهای شهروندان تغذیه کند و پرسشهای آنان را نادیده بگیرد. جنابعالی این عدم توازن و برخورد نابرابر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

برخوردهای یک‌طرفه، آسیبهای جدی به‌دستگاه قضایی و نظام وارد می‌کند و جامعه را به‌تردید می‌اندازد که آیا در دستگاه قضایی برابری و عدالت وجود دارد یا نه؟ با تخلف باید برخورد شود. نباید شهروندان به‌این نتیجه برسند که شیوه‌های رسیدگی به‌تخلف نابرابر است. در موردی که شما توضیح دادید شبهات گوناگون و متنوع در حال حاضر در جامعه مطرح است. امیدوارم دستگاه قضایی برای تنویر افکار به‌پرسشهای شهروندان پاسخ دهد. برداشت از حساب مدیران که متعلق به‌اشخاص است براحتی قابل توجیه است. اما برداشت از اموال سپردهٔ مردم که به‌عنوان وثیقه نزد بانک است و واریز آن به‌حساب شخصی، برای مردم بسیار سؤال‌برانگیز است. دستگاه قضایی باید به‌مردم توضیح دهد که آیا چنین عملی صورت گرفته است یا نه؟ آیا می‌توان اموال مردم را به‌حساب شخصی واریز کرد؟ سود آن متعلق به‌مردم است یا

دستگاه قضایی؟ آن سود در کجاها مصرف شده؟ آیا به‌قضات داده شده؟ به کادر دادگستری داده شده؟ یا به‌نام آنها گرفته شده و در جای دیگری هزینه شده است؟ آیا در مواردی که سپرده نقدی گرفته‌شده، نیاز بوده که حتماً سپردهٔ نقدی گرفته شود و یا این‌که به‌خاطر سود، وثیقهٔ نقدی گرفته شده است؟ آیا وثیقه‌ها متناسب با اتهام بوده یا این‌که چندین‌برابر بوده است؟ آیا طول مدتی که وثیقه در اختیار قوهٔ قضائیه بوده مناسب بوده یا به‌خاطر افزایش نقدینگی و استفاده از سود طول آنها بسیار بیشتر از حد لازم بوده؟ آیا هدف کسب و کار بوده یا رسیدگی به‌پروندهٔ شهروندان؟ و...

خوب است دستگاه قضایی به‌این پرسشها پاسخ دهد تا مردم نسبت به‌دستگاه قضایی بدبین نشوند و احساس بی‌عدالتی نکنند. و گمان نکنند که به‌تخلفهایِ دیگر دستگاهها رسیدگی می‌شود اما به‌تخلفات دستگاه قضایی رسیدگی نمی‌شود. قانون اساسی همهٔ افراد را در مقابل قانون برابر می‌داند. حتی در اصل ۱۰۷ آمده است: «رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.» وقتی ولی فقیه در برابر قوانین با همهٔ مردم برابر است نباید مردم احساس کنند عده‌ای خارج از قانون عمل می‌کنند. اصل بیستم قانون اساسی می‌گوید: «همهٔ افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند».

◇ در خصوص اتهام شکنجهٔ شهرداران، مصاحبهٔ رئیس کمیسیون حقوق بشر اسلامی دربارهٔ زندانهای غیر قانونی و اِعمال شکنجه، گزارش آقایان مروی و شوشتری هم هیچ اقدامی ملاحظه نمی‌شود. در این موارد رئیس محترم قوهٔ قضائیه عصبانی نمی‌شوند.

بهتر است ریاست محترم قوهٔ قضائیه به‌این اتهامات پاسخ دهند و مسأله را برای مردم روشن کنند. اتهام شکنجه و استفادهٔ شخصی از اموال مردم بسیار سنگین است و سکوت نه‌تنها مشکل را حل نمی‌کندبلکه برشایعات می‌افزاید ومشروعیت نظام را کاهش می‌دهد.

◇ یکی از سوالهای پیرامون شما این است که شما به‌مجمع روحانیون مبارز نزدیکترید یا به‌حزب کارگزاران سازندگی. البته تلقی عمومی این است که شما به‌کارگزاران نزدیکتر هستید؟

شما دعا بفرمایید که به‌خدا نزدیکتر شویم.

◇ انشاءالله همهٔ ما به‌خدا نزدیکتر شویم. من بحث عبادی-عرفانی نمی‌کنم. عرصهٔ سیاست محل نزاع، کوشش برای توزیع و تحدید قدرت و دستیابی به‌قدرت و کسب آرای شهروندان است. شما به کدام‌یک از گروهها نزدیکترید؟

من وابستگی به‌هیچ‌یک از گروههای موجود ندارم. این را به‌عنوان افتخار نمی‌گویم. چرا که معتقدم وجود احزاب و تشکلهای سیاسی شرط لازم توسعهٔ سیاسی است و افراد باید بتوانند در قالب احزاب به‌اهداف سیاسی دست یابند تا مصالح ملی تأمین شود. من هنوز در رابطه با عضویت در گروههای موجود و یا تشکیل یک حزب جدید به‌نتیجه نرسیده‌ام.

◇ چرا شما برای پیگیری افکارتان و تشدید فرایند توسعهٔ سیاسی حزب تشکیل نمی‌دهید؟

اگر واقعاً احساس کردم مجموعهٔ گروههای سیاسی موجود تأمین‌کنندهٔ آنچه در ذهنم هست نیستند، ممکن است به‌سمت تشکیل حزب حرکت کنم.

◇ به‌همین خاطر روزنامه راه می‌اندازید؟

بعد از جریان استیضاح به‌این نتیجه رسیدم که این فکر مورد تهاجم بعضی از جریانها قرار دارد و لذا برای بسط و تقویت آن باید گام برداشت. روزنامه یکی از وسایلی است که برای ترویج اندیشه و ایجاد فضای گفت‌وگو بسیار مناسب است.

◇ نیروها و گروههای جبههٔ دوم خرداد، دفاع شما در روز استیضاح را بسیار ضعیف تلقی کردند. همه انتظار یک دفاع سیاسی از آرمانهای جنبش دوم خرداد را داشتند. اما فاصلهٔ زیادی بین آن دفاعیه و سخنان چندین‌ماههٔ وزارت شما احساس می‌شد. شایعه‌ای که پس از آن پخش شد، این بود که گویی توافق پنهانی بین شما و جناح راست صورت گرفته و آنها به‌شما قول داده‌اند اگر شما کوتاه بیایید به‌شما رأی اعتماد خواهند داد. آیا این مسأله درست است؟

این‌که دفاعیه بسیار ضعیف بود، عبارت تندی است. نه، متفاوت بود. دفاع من بخشهای مختلفی داشت. بخش مربوط به‌آزادی، تشنج و امنیت بسیار جدی بود و مشابه سخنان قبلی من بود و از نظر استحکام منطقی فاصله‌ای با قبل نداشت و من

مطلقاً از آرمانهای توسعهٔ سیاسی کوتاه نیامدم و حاضر نشدم مشارکت سیاسی شهروندان را فدای وزارت خودم کنم.

در خصوص توافق قبلیِ ادعاشده اگر صحت می‌داشت دوطرفه بود. نمی‌شود یک طرف در مجلس هرچه دلش خواست بگوید ولی من دفاعم را ضعیف ارائه کنم. اینها نشان می‌دهد که توافقی در کار نبود. منتها متأسفانه در بعضی از سخنان به‌ناروا این را القا کردند که صحبتهایی شده که راه‌حلی پیدا شود. من همانجا گفتم این دروغ محض است و من با هیچ‌کس معامله نکردم و اهل معامله هم نیستم. این نوع مباحث حکایت از حرکتی غیر اخلاقی داشت.

تفاوت دفاع و سخنان قبلی در این بود که دوستان بسیاری تأکید جدی داشتند که دفاع به‌گونه‌ای نباشد که من با سه‌ـچهار رأی کم و زیاد حذف شوم و تلقی جامعه، دولت و شخص آقای خاتمی این باشد که اگر عبدالله نوری ملایمتر سخن می‌گفت برای دولت مشکل پیش نمی‌آمد. مهمترین فشار از این ناحیه بر من وارد شد و من خوشحالم از این‌که ملایم حرف زدم تا برای دوستان روشن شود طرف مقابل اصلاً کاری به‌این شیوه‌ها ندارد، آنها کار خود را می‌کنند. اگر با اندیشه یا فکری مخالف باشند آن‌را حذف می‌کنند. خوشبختانه این دستاویزی به‌دست نیروی خودی نداد که بگویند نوری به‌گونه‌ای سخن گفت که حذف شود و برای دولت مشکل ایجاد کند. این برای من مهم بود که تلقی جامعه و مسؤولان این نباشد که من می‌خواهم با چوب لای چرخ گذاشتن و شهادت‌طلبی برای دولت جناب آقای خاتمی، مشکل ایجاد کنم. لذا مصلحت جمعی بر این قرار گرفت که دفاع ملایم باشد.

◇ از شرکتتان در این گفت‌وگو نهایت تشکر را داریم.

گفت‌وگوی دوم

پیامدهای مردمسالاری: اصلاح قانون اساسی، تغییر حکمرانان، آزادی مخالفان و...*

اشاره: محاکمهٔ عبدالله نوری پرسشهای فراوانی در جامعه برانگیخت. او به‌اتهامات واردشده روز شنبه پاسخ خواهد گفت. اما مسألهٔ اساسی برای من و دیگران آن است که وی به‌عنوان یک روحانی نواندیش دربارهٔ مسائل مهم و بنیادین عرصهٔ سیاست چگونه فکر می‌کند و به‌پرسشهای نسل امروز چگونه پاسخ خواهد گفت. گفت‌وگوی حاضر در نیمهٔ دوم مهرماه در فضایی دوستانه اما کاملاً صریح و شفاف صورت گرفت.

◇ بیش از دو سال از حادثهٔ تاریخی دوم خرداد ۱۳۷۶ می‌گذرد. مردمی که آن رویداد تاریخی را آفریدند، مطالبات و انتظاراتی داشتند و امید می‌بردند که در چارچوب قانون و به‌روشهای مسالمت‌آمیز بتوان به‌آن «طلب»ها دست یافت. اینک پس از گذشت دو سال، نظام باید «بدهی»های خود به‌مردم را بازپرداخت کند. آیا بحرانهایی چون قتلهای زنجیره‌ای، حمله و سرکوب دانشجویان، حمله به‌اجتماعات قانونی، قتل مطبوعات و... از پیامدهای ناخواسته اما طبیعی دوم خرداد بودند یا آن‌که تئوریسینهای جنبش جامعهٔ مدنی ایران وقوع چنان عواقبی را پیش‌بینی می‌کردند؟ با حوادثی که طی دو سال گذشته به‌وقوع پیوست، آرمانها و اهداف جبههٔ دوم خرداد تا چه حدودی تحقق یافت؟ آیا اگر به‌کارنامهٔ دوم خرداد بنگریم، پیروزیها بر شکستها و هزیمتها می‌چربد؟

---

* صبح امروز، ۱۳۷۸/۸/۶ و ۱۳۷۸/۶/۸.

حادثهٔ دوم خرداد دور از انتظار و توقع عموم مسؤولین بود. ضمن این‌که مجموعه برنامهٔ آقای خاتمی تحت عنوان «توسعهٔ سیاسی» را اصولاً قبول نداشتند. ممکن است برخی از مخالفان شخص آقای خاتمی را قبول نداشته باشند اما اصولاً عمدهٔ مخالفتها به‌برنامهٔ آقای خاتمی بازمی‌گشت نه شخص ایشان و از همین‌رو مخالفان توسعهٔ سیاسی پس از دوم خرداد هم با توسعهٔ سیاسی به‌مقابله برخاستند.

درست است که آقای خاتمی یک برنامهٔ فراگیر یا توسعهٔ همه‌جانبه به‌مردم ارائه کرد اما آنچه اصولاً وجه فارغ و تمایز برنامهٔ آقای خاتمی از دیگر کاندیداها بود، پروژهٔ توسعهٔ سیاسی است که خود را در اصولی چون جامعهٔ مدنی، دموکراسی، آزادی، حقوق بشر، تکثرگرایی، تساهل و تحمل، برابری شهروندان و... متجلی کرد و مردم به‌آن رأی دادند.

آقای خاتمی انتخاب شد تا حاکمیت ملی و قانونگرایی را بسط دهد اما ابزارهای لازم را در اختیار نداشت. در کشوری که براساس سه قوهٔ مقننه، قضائیه و مجریه اداره می‌شود، وقتی دو قوه از سه قوه با برنامهٔ رئیس جمهوری هماهنگ نباشند و تا حدود زیادی در جهت مخالف آن برنامه حرکت کنند، طبیعتاً نمی‌توان انتظار داشت که آقای خاتمی موفقیت چشمگیری در تحقق وعده‌ها و برنامه‌ها به‌دست آورد.

جامعه شاهد آن است که قوهٔ مقننه قانون انتخابات و مطبوعات را درست در خلاف جهت برنامهٔ آقای خاتمی تغییر می‌دهد تا مردمسالاری و آزادی بیان عملی نگردد و قدرت متراکم به‌دست صاحبان اصلی آن نیفتد. همین وضع را شما در قوهٔ قضائیه مشاهده می‌کردید که به‌جای برخورد با قانون‌شکنان با مدافعان قانونگرایی برخورد می‌کند. در شب تاریک به‌دانشجویان در حال خواب حمله می‌برند و در نهایت هم دانشجویان محکوم می‌شوند نه سرکوبگران.

به‌پرسش شما دربارهٔ موفقیت یا عدم موفقیت آقای خاتمی باید در چارچوب شرایط و امکانات موجود کشور پاسخ گفت. در فضایی که مخالفان با بسیج جدی نیروهای خود به‌مقابله با برنامه‌ها می‌پردازند خاتمی چقدر می‌تواند در پیشبرد اهداف موفق باشد. در عین حال بزرگ‌ترین دستاورد دوم خرداد بیداری مردم است. احساس این‌که حضور در صحنه بر عرصهٔ سیاسی مؤثر و کارساز است اینک به‌یک احساس جدی تبدیل شده است. «تصمیم‌ساز» بودن مردم در عرصهٔ سیاسی دستاورد کوچکی نیست. در عرصهٔ مطبوعات و فرهنگ فضا نسبت به‌گذشته بسیار باز شده است هرچند با برنامهٔ آقای

خاتمی فاصلهٔ بسیار وجود دارد و مخالفان درصدد از بین بردن آن هستند.

اکثریت قدرتمند مردم کشور حامی و پشتیبان آقای خاتمی است. ایشان هم برای حل مشکلات به‌راههای غیر دموکراتیک توسل نمی‌جوید و می‌خواهد مشکلات در چارچوب قانون و با حضور مخالفان فعال حل شود. اما اقلیت مخالف فاقد پشتوانهٔ ملی، به‌قواعد بازی سیاسی تن درنمی‌دهد و با تئوریزه کردن خشونت و اعمال خشونت فیزیکی تلاش می‌کند تا اکثریت را از میدان خارج کند و چندصباحی بیشتر در مراکز قدرت باقی بماند. اما در عمل این اقلیت با کوبیدن بر طبل خشونت احتضار خود را تسریع و تشدید می‌کند. اگر اقلیت خود را رو به‌رشد می‌دید و اقبال مردم را پشتوانه داشت شاید به‌خشونت پناه نمی‌برد. ولذا می‌خواهند احساس عدم مشروعیت مردمی را با اعمال خشونت فیزیکی جبران کنند.

فضای نسبتاً آزاد مطبوعات باعث شده است تا مردم از وقایع مطلع شوند و بر عرصهٔ سیاسی از راه ابراز نظر و با رأی خود تأثیر بگذارند و با حکومت یک رابطهٔ متقابل برقرار کنند. امیدواریم با تغییرات در قوهٔ قضائیه و انتخابات مجلس ششم هر سه قوه در جهت تأمین انتظارات بحق مردم هماهنگ شده و مردمسالاری بسط یابد.

◇ در عرصهٔ سیاسی ایران، اینک دو جبههٔ دوم خرداد و تمامت‌خواهان در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. قبول یا عدم قبول دمکراسی و آزادی (افکار، گفتار و رفتار) وجه فارغ این دو جبهه می‌باشد. جبههٔ دوم خرداد متشکل از یک طیف وسیع و متناقض است: چپ سنتی، کارگزاران سازندگی، چپ مدرن، جریان روشنفکری دینی، نیروهای ملی‌ـمذهبی، نهضت آزادی، روشنفکران و... آنچه اینان را زیر چتر بزرگ دوم خرداد گرد آورده نخست مخالفت با تمامت‌خواهی و انحصارطلبی و قدرت بادآورده و ثروت بادآورده است و دوم اشتراک در آرمانهای حداقلی مردمسالاری و آزادی است. شما این جبهه را چگونه تعریف می‌کنید و چه کسانی را جزو این جبهه می‌دانید؟

از نظر من به‌جای این‌که محور بحث را جبههٔ دوم خرداد و گروههای سیاسی مخالف آن قرار دهیم، بهتر است طرفداران توسعهٔ سیاسی، دمکراسی و آزادی و مخالفانش را محور بحث قرار بدهیم. از گروهها به‌طرف توسعهٔ سیاسی حرکت نکنیم بلکه از بحث نظری توسعهٔ سیاسی گروهها را درآوریم.

برخی بر این گمانند که تأمین آزادیهای مشروع مندرج در قانون اساسی برای حکومت مشکل‌آفرین است و بروز مشکلات مانع تأمین مصالح مردم می‌شود. لذا برای تأمین مصالح مردم، آزادی باید تا آنجا به‌مردم اعطا شود که با مصالح مردم منافات نداشته باشد. بحث قیمومیت، ناتوان دیدن مردم از درک همه چیز، ناتوان دیدن مردم از درک مصالح خودشان، فرهنگ پدرسالار، رابطهٔ خدایگان و بندگی و... در چنین بستری می‌روید. دید پدرسالاری قیم‌مآبانه یک نگرش ریشه‌دار در فرهنگ و جامعهٔ ماست. براساس این دیدگاه کشور صاحب و مسؤول دارد. صاحب کشور تصمیم می‌گیرد که چه چیز در اختیار مملوکان خود قرار دهد.

این دیدگاه ممکن است در ابتدای کار وعده دهد که در صورت به‌دست گرفتن قدرت، آزادی را در حدود مصالح عمومی تأمین خواهم کرد. اما در عمل وقتی قدرت را در دست گرفت با ترجیح دادن مصالح خصوصی حکومت جامعه را دائماً بسته‌تر و محدودتر خواهد کرد. چون مصالح قدرت متراکم و متمرکز با مصالح عمومی متفاوت است و پدرسالاران هیچ‌گاه به‌مردم آزادی اعطا نخواهند کرد.

سخن گفتن مردم از طریق مطبوعات، مجلس، تریبونهای عمومی برای چنین حکومتی خطرناک و دردسرآفرین است لذا باید برای آنها محدودیت ایجاد کرد. در چنین حکومتی سرنوشت مردم به‌وسیلهٔ بزرگترها تعیین می‌شود. ممکن است انتخابات هم برگزار کنند اما انتخاباتی که از قبل براساس نظر بزرگترها مشخص است که چه کسانی به‌مجلس بروند و چه کسانی مناصب را در دست بگیرند. چون امروز حکومتها نمی‌توانند علناً با دمکراسی و آزادی به‌مخالفت برخیزند. حاکمان با خالی کردن دمکراسی و آزادی از محتوا و برقراری نظام دیکتاتوری، قیافهٔ دمکرات می‌گیرند و لباس فاخر دمکراسی بر تن می‌کنند اما در اساس حقوق مردم را ضایع می‌کنند.

رویکرد دیگر با پدرخواندگی و قیمومیت مخالف و مدافع وکالت محدود و دمکراتیک است. در این دیدگاه حکومت مشروعیت خود را فقط و فقط ناشی از رأی مردم می‌داند و از رأی مردم احساس خطر نمی‌کند. مردم فاقدان قدرت را به‌قدرت می‌رسانند تا در چارچوبی که مردم می‌خواهند و درست تشخیص می‌دهند بر آنها حکومت کنند. امام می‌فرمود از مردم نترسید هرچه مردم گفتند حتی اگر مخالف مصلحت شما بود آن‌را اجرا کنید. در این رویکرد مردم اصل هستند.

اگر حکومت کانالی برای درک مصالح مردم درست کند، درواقع بر این نکته صحه گذارده که مردم توان تشخیص مصالح خود را ندارند که مثلاً به‌چه کسانی رأی دهند. ممکن است مردم اشتباهاً به‌افرادی رأی دهند که ناتوان از تأمین مصالح کشور باشند. لذا باید کانالی درست کرد که جلوی خطا و اشتباه مردم را بگیرد. فیلتر ابتدا افرادی را که مصلحت می‌داند برمی‌گزیند و سپس به‌مردم می‌گوید شما از میان این برگزیدگان اصلحها را انتخاب کنید. معنای این اقدام آن است که مردم ناتوان از تشخیص درست هستند و در نتیجه آزادی مردم محدود خواهد شد.

قانون اساسی ما از زاویهٔ تأمین حقوق مردم و حاکمیت ملی نوشته شده است نه از منظر پدرسالاری و قیمومیت بزرگترها. این نکته به‌صراحت در اصل نهم و پنجاه و ششم قانون اساسی آمده است. در اصل نهم می‌گوید حتی با وضع قوانین و مقررات و به‌نام استقلال و امنیت ملی نمی‌توان آزادی را محدود کرد.

اصل نهم مشکل را قانونمند حل کرده است اما اصل پنجاه و شش می‌گوید حق خدادادی را هیچ‌کس نمی‌تواند از انسانها بگیرد. می‌گوید چون حق تعیین سرنوشت یک حق خدادادی است هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌را از انسانها بگیرد. اگر معیار شرع و قانون اساسی باشد هیچ‌کس حق ندارد این حق الهی را از انسان سلب یا در خدمت منافع فردی و گروهی خاص خودش قرار بدهد. قانون اساسی ما از منظر اصالت دادن به‌ملت، حقوق، مصالح و تشخیص آنها نوشته شده است. از نظر قانون اساسی مصالح ملی براساس تشخیص مردم اصل است نه حکومت و تشخیص آن. اگر افرادی حکومت را اصل بگیرند و براساس مصالح حکومت مصالح ملی را تنظیم و تعریف کنند، حتماً نظامی متعارض با قانون اساسی شکل خواهد گرفت.

هرکس مصالح ملی و حاکمیت ملی را براساس اصل نهم و پنجاه و ششم قانون اساسی اصل بگیرد و به‌هیچ‌وجه حاضر نباشد آنها را فدا کند، جزء معتقدین به‌توسعهٔ سیاسی و جبههٔ دوم خرداد است اما هرکس برخلاف توسعهٔ سیاسی قانون وضع کند و رفتار نماید در جبههٔ پدرسالاران و انحصارطلبان جای دارد. نزاع و خشونت از اینجا آغاز شده که گروهی قواعد بازی قانون اساسی را قبول ندارند. لذا به‌خشونت متوسل می‌شوند تا حاکمیت ملی تحقق نیابد.

اگر رأی مردم جدی گرفته شود بسیاری از مشکلات ما حل خواهد شد. اگر رهبری، مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی، ریاست جمهوری و... که به‌نوعی

رأی مردم را پشتوانهٔ خود دارند، رأی مردم را جدی بگیرند و در مقابل آن احساس مسؤولیت کنند و خود را موظف به‌پاسخگویی به‌مردم بدانند، در آن صورت حاکمیت ملی تأمین، مشروعیت نظام افزایش و امیدواری مردم شکوفا خواهد شد و مسؤولان خود را فقط به‌مردم پاسخگو خواهند یافت و توجه‌شان فقط معطوف به‌مردم خواهد بود. اما اگر حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت «کانال»، «فیلتر» و «واسطه» خورد، در آن صورت مسؤولان به‌دو جا توجه خواهند کرد. اول به‌مردم، دوم به‌واسطه‌ها و کانالها، در ضمن در عمل توجه به‌کانال و واسطه بیشتر خواهد شد. یعنی نگاه می‌کند ببیند چکار کند و چه بگوید که صلاحیتش توسط شورای نگهبان تأیید شود. در نتیجه شورای نگهبان اصل و مردم فرع می‌شوند. چرا که جلب رضایت شورای نگهبان اصل و جلب رضایت مردم فرع می‌شود و این با حاکمیت ملی تعارض دارد.

در عمل چون از سوی شورای نگهبان تعداد خاصی تأیید می‌شوند و با رأی تعداد خاصی از مردم به‌مجلس راه می‌یابند. شکل مسأله از تأمین حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت به‌نظام پدرسالاری عوض می‌شود. اگر پشت کانال و واسطه مسائل دیگری چون تبلیغات یک‌طرفه و یک‌جانبهٔ رسانه‌های ملی، تقلب و دست بردن در آرای مردم هم وجود داشته باشد در آن صورت که دیگر بحث تمام است و مردم در چنین نظامی اصلاً جایگاهی نخواهند داشت.

بنابراین درواقع دو جبهه در مقابل یکدیگر قرار گرفته است. یکی جبهه‌ای که می‌گوید مردم باید در اداره و هدایت جامعه حرف اول را بزنند و دیگری جریانی که می‌گوید مردم باید در چارچوبی که برای آنها برنامه‌ریزی شده و مطابق اوامر بزرگترها رفتار کنند.

◇ قانون اساسی ایران با قرائتی که شما از آن دارید یک قانون دموکراتیک تمام‌عیار است. اما به‌نظر می‌آید که در قانون اساسی در این زمینه تعارض وجود داشته باشد. البته از آن نظر که قانون اساسی محصول عقل بشر است نمی‌تواند کامل و بدون نقص باشد. اما تعارضهای بنیادین که در عمل به‌دو تفسیر دموکراتیک و کاملاً اقتدارگرایانه منتهی شود غیر قابل قبول است. امام راحل پس از گذشت یک دهه برای رفع تعارض و زدودن برخی ناسازگاریها، با تشکیل شورای بازنگری نسبت به‌رفع ناهماهنگیها و تغییر برخی اصول اقدام کرد. اینک ده سال از آن واقعه

می‌گذرد و اقتدارگرایان و مردمسالاران در دو جبهه رویاروی یکدیگر قرار گرفته و هر دو جریان هم با استناد به‌قانون اساسی گفتار و رفتار خود را توجیه می‌نمایند. از این‌رو قانون اساسی نیازمند بازنگری مجدد است و مسأله به‌آن صراحت و شفافیتی که شما مدعی هستید که قانون اساسی مبتنی بر مردمسالاری است، نیست:
اولاً مفسر قانون اساسی شورای نگهبان است. تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی اقتدارگرایانه و مخالف مردمسالاری است.
ثانیاً شورای نگهبان در انتخابات خبرگان با ابزار نظارت استصوابی صلاحیت کاندیداها را تأیید یا رد می‌کند. این نکتهٔ مهمی است که اعضای شورای نگهبان که خود کاندیدای عضویت در مجلس خبرگان هستند، اختیار و قدرت دارند تا صلاحیت رقبای خود را رد کنند و رقبای خود را از صحنهٔ رقابت حذف کنند. این عمل در دو انتخابات گذشته اتفاق افتاده است.
ثالثاً اصول بسیاری در قانون اساسی وجود دارد که در ذیل آنها گفته شده مسأله نباید با شرع انور یا مبانی اسلام تضاد داشته باشد. از شرع انور و مبانی اسلام، قرائتهای مختلفی وجود دارد. قرائت شورای نگهبان از شرع انور و مبانی دین اقتدارگرایانه است و لذا آن قرائت، امکان نمی‌دهد تا مردمسالاری تأسیس و تداوم یابد.
با توجه به‌نکات یادشده آیا شما تعارض در قانون اساسی را تأیید می‌کنید یا نه؟ از طرف دیگر آیا قبول دارید که برای رفع تعارض و ایجاد سازگاری باید در قانون اساسی بازنگری کرد؟ بازنگری قانون اساسی معطوف به‌دو هدف متعارض می‌تواند باشد. یکی بسط جمهوریت، مردمسالاری، آزادی، رقابت بالا و مشارکت بالا و دیگری بازنگری‌ای که جمهوریت را تضعیف کند و پدرسالاری را تقویت نماید.

به‌تعبیر قرآن «لَوْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللهِ لَوَجَدُوا فیهِ اخْتِلافاً کَثیراً.»[۱] هر چیزی که الهی نباشد در آن اختلاف زیاد دیده می‌شود. هیچ‌کس نمی‌تواند مدعی شود که در قانون نوشته بشر تعارض، تناقض، تضاد و اختلاف وجود ندارد. از این جهت وجود ابهام و تعارض در قانون اساسی طبیعی است.

---

۱. نساء، ۸۲.

به‌هرحال قانون اساسی نیازمند یک مرجع رسمی رفع ابهام است. حال آن مرجع شورای نگهبان باشد یا هر مرجع دیگری که ممکن است مرجع دیگر هم قانون اساسی را مشابه شورای نگهبان تفسیر کند. ممکن است شما بگویید مفسر قانون اساسی به‌جای شورای نگهبانی که فقهای آن توسط رهبر و حقوقدانان آن توسط قوهٔ قضائیه و مجلس انتخاب می‌شوند، دوسوم آرای مجلس باشد که مستقیماً توسط مردم انتخاب می‌شوند. خبرگان قانون اساسی، شورای نگهبان را به‌عنوان مفسر قرار دادند و این تعارضی با دموکراسی ندارد. خبرگان تطبیق قوانین عادی با شرع و قانون اساسی را به‌شورای نگهبان واگذار کردند و تطبیق آیین‌نامه‌ها و مقررات مصوب دولت با قوانین عادی را بر عهدهٔ ریاست مجلس گذارده‌اند. به‌هرحال قانون اساسی به‌یک مرجع رسمی تفسیر و انطباق قوانین نیاز دارد.

در خصوص مجلس خبرگان، قانون اساسی رسیدگی به‌صلاحیت کاندیداها را به‌شورای نگهبان واگذار نکرده است. قانون اساسی تصویب آیین‌نامهٔ خبرگان را به‌خود خبرگان واگذار کرده است. مجلس خبرگان آیین‌نامه‌ای تصویب کرده که مطابق آن رسیدگی به‌صلاحیت داوطلبان کاندیداتوری مجلس خبرگان بر عهدهٔ فقهای شورای نگهبان است. در دورهٔ اول فقاهت و اجتهاد نمایندگان به‌وسیلهٔ سه تن از مجتهدان طراز اول تأیید می‌شد. اما در دورهٔ دوم این مسأله به‌فقهای شورای نگهبان واگذار شد.

من درصدد تأیید این آیین‌نامه نیستم. از نظر من شکل خبرگان غلط است و این خبرگان، خبرگان جامعی که باید رهبری را انتخاب و بر اختیارات و وظایف او نظارت و در صورت ضرورت وی را معزول کند، نیست. خبرگان باید در جهت اختیارات و وظایف رهبری جامعیت داشته باشد ولی در حال حاضر فاقد چنین جامعیتی در هر دو زمینه است. یک‌عده از فقهایی که درس اصول فقه و فقه خوانده و به‌اصطلاح اهل حل و عقد در مسائل فقه و اصول مصطلح در حوزه‌اند، به‌عضویت مجلس خبرگان درآمده‌اند. آیا آنها به‌تمامی مسائل نظامی، سیاستهای کلی نظام، مسائل قضایی و مسائل داخلی و خارجی و... احاطه دارند؟ و حال چگونه می‌توانند در این موارد دربارهٔ عملکرد رهبری داوری کنند. بنابراین اِشکال مجلس خبرگان فقط این نیست که تأیید صلاحیت آنها توسط فقهای شورای نگهبان مشکل دور را به‌وجود می‌آورد، مشکل اساسی آن است که آنها به‌دلیل عدم جامعیت توانایی انجام وظایف خود را ندارند.

از طرف دیگر مطابق تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی کل ۱۲ عضو شورای نگهبان مسؤول نظارت استصوابی‌اند در صورتی که مطابق مصوبهٔ خبرگان فقط ۶ فقیه شورای نگهبان مسؤول تأیید صلاحیت داوطلبان مجلس خبرگان‌اند. حال آیا نظارت استصوابی نیز توسط تمامی اعضا به‌طور جداگانه اِعمال می‌شود؟

ما به‌نحوهٔ تفسیر شورای نگهبان از قانون اساسی اِشکال داریم اما این اِشکال به‌خود قانون اساسی بازنمی‌گردد. ممکن است در قانون اساسی ناسازگاری وجود داشته باشد اما من اکنون در این‌باره حضور ذهن ندارم ولی متأسفانه عمل ما به‌گونه‌ای است که با قانون اساسی تعارض دارد و حق تعیین سرنوشت را نفی می‌کند.

همین قانون اساسی و همین شورای نگهبان در ده سال اول انقلاب و زمان امام بود، اما نظارت استصوابی وجود نداشت. تفسیر دههٔ اول با تفسیر دههٔ دوم متفاوت است. نباید عملکرد افراد را به‌پای قانون اساسی گذاشت. بسیاری از قوانینی که اینک وضع می‌شود با اصل ۹ و ۵۶ قانون اساسی تعارض دارد و شورای نگهبان باید آنها را رد کند. پس مشکل به‌قانون اساسی بازنمی‌گردد بلکه به‌نحوهٔ اجرا و وضع قوانین بازمی‌گردد.

اصل بازنگری قانون اساسی اصل درست و قابل قبولی است. چون قرآن و سنت نیست پس می‌تواند عوض شود. مسألهٔ دیگر این‌که برخی از موارد و اصول ممکن است در شرایط خاص تاریخی خودش درست باشد، اما بعداً در عمل مشکل‌آفرین باشد. در سال ۱۳۵۸ که قانون اساسی به‌تصویب رسید فکر می‌شد که به‌آن وسیله کشور موفق‌تر اداره خواهد شد ولی بعداً پس از طی یک دهه به‌نظر رسید که اگر در برخی مواضع تمرکزگرا شویم کشور بهتر اداره می‌شود. بنابراین اِشکال سه نوع است:

اول اِشکال مبنایی.

دوم اِشکالاتی که در زمان تصویب اِشکال به‌نظر نمی‌رسید ولی بعداً در عمل اِشکال آفریده می‌شود و لذا باید تغییر کند.

سوم اِشکالی که به‌قول حضرت امام ناشی از تصمیم‌گیری گذشتگان برای آیندگان است. گذشتگان به‌چه حقی برای آیندگان تصمیم می‌گیرند. هر نسلی مجاز است برای نسل خود قانون اساسی بنویسد. این مقتضای حق تعیین سرنوشت و حق حاکمیت ملی است.

نظام جمهوری اسلامی اگر بخواهد پردوام و پرقوام باشد باید در بسیاری از

مسائل که شاکلهٔ آن‌را تشکیل می‌دهد خود را با شرایط زمان و انتظارات و آرمانهای مردم انطباق دهد. جزمیت و تعصب و پافشاری بر اصولی که با زمان و خواست مردم انطباق ندارند نظام را ضربه‌پذیر می‌کند. در بخش اقتصاد قانون اساسی اقتصاد دارای سه بخش خصوصی، تعاونی و دولتی است. حال اگر از نظر علم اقتصاد و تجربهٔ تاریخی و جهانی بخش تعاونی شکست خورد ما نمی‌توانیم بر دوام آن بخش در قانون اساسی اصرار بورزیم.

استیحاش کردن از بازنگری امری نادرست است. چرا که هم در زمان امام بازنگری صورت گرفت و هم در قانون اساسی نحوهٔ بازنگری معین شده است. بنابراین چنانچه مواردی جدی وجود داشته باشد که با منافع و مصالح ملی، مردمسالاری و جمهوریت تعارض داشته باشد، حتماً باید آن اصول مورد بازنگری و اصلاح قرار بگیرد.

◇ **یکی از اصول معارض با مردمسالاری اصل ۱۷۷ قانون اساسی است که نحوهٔ بازنگری در قانون اساسی را روشن کرده است. مطابق این اصل مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام طی حکمی خطاب به‌رئیس جمهوری موارد اصلاحی قانون اساسی را به‌شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌کند.**

اولاً تشخیص بازنگری و موارد تغییر و اصلاح با مقام رهبری است.

ثانیاً اعضای شورای بازنگری نیز از قبل مشخص است چه کسانی هستند: اعضای شورای نگهبان، روسای قوای سه‌گانه، اعضای ثابت مجمع تشخیص مصلحت نظام، پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان، ده نفر به‌انتخاب مقام رهبری، سه نفر از اعضای هیأت وزیران، سه نفر از اعضای قوهٔ قضائیه، ۱۰ نفر از نمایندگان مجلس و سه نفر از دانشگاهها.

مردم در این فرآیند هیچ نقشی ندارند: نه در تشخیص ضرورت بازنگری، نه در تشخیص موارد بازنگری، نه در انتخاب افراد برای عضویت در شورای بازنگری. تمامی مسوولان حکومتی عضو مجلس خبرگان‌اند. جز سه نفر استاد دانشگاه که قانون اساسی نحوهٔ انتخاب آنها را روشن نکرده است. پر واضح است که وقتی همه چیز در دست حکومت بود، تغییرات هم به‌نفع حکومت سامان خواهد یافت. اگر

مردم بخواهند تغییرات بنیادین در قانون اساسی ایجاد کنند، با چنین ترکیبی نمی‌توان بدان دست یافت.

مورد دیگری که در قانون اساسی با مردمسالاری تمام‌عیار تعارض دارد، در خصوص رسیدگی به‌جرایم است. در دنیای مدرن تشخیص مجرم بودن یا مجرم نبودن متهمان با شهروندان است.

یعنی اولاً کلیهٔ جرایم با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد.

ثانیاً هیأت منصفه نمایندهٔ افکار عمومی است نه حکومت یا گروههای سیاسی.

ثالثاً هیأت منصفه معین می‌کند که متهم گناهکار یا بی‌گناه است.

رابعاً پس از تشخیص هیأت منصفه، اگر متهم گناهکار باشد، قاضی فقط میزان مجازات را بر اساس قانون تعیین می‌کند.

در قانون اساسی ما فقط در اصل ۱۶۸ دربارهٔ جرایم سیاسی و مطبوعاتی حضور هیأت منصفه پذیرفته شده است، نه کلیهٔ جرایم. از طرف دیگر در دو دههٔ گذشته هیچ‌یک از جرایم سیاسی در دادگاه علنی با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار نگرفته است. اخیراً قوهٔ قضائیه جرایم سیاسی و نوع مجازات آن‌را تعیین و در اختیار مجلس گذاشته است. با توجه به‌افکار آقای یزدی می‌توان حدس زد که چه چیزی تهیه شده است. در خصوص جرایم مطبوعاتی که چندسالی است با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. اولاً هیأت منصفه نمایندهٔ افکار عمومی نیست. ثانیاً در دادگاه ویژهٔ روحانیت، یک هیأت منصفه که نمایندهٔ دادستان کل دادگاه ویژهٔ روحانیت است دربارهٔ روزنامه‌ها حکم می‌کند و...

از این جهت خاص، قانون اساسی با مردمسالاری تمام‌عیار تعارض دارد. یعنی قانون اساسی باید حضور هیأت منصفه را در کلیهٔ دادگاهها و کلیهٔ جرایم اجباری می‌کرد. آن هم هیأت منصفه‌ای که نمایندهٔ افکار عمومی باشد. در آن صورت بسیاری از معضلات کنونی قوهٔ قضائیه حل می‌شد و دیگر قانونی به‌نام قانون دادگاههای عام که در جرایم عمومی قاضی و بازجو و مدعی‌العموم را به‌یک نفر تقلیل داده است، اصولاً به‌تصویب نمی‌رسید.

دو بحث را باید از یکدیگر تفکیک کرد. یکی آن‌که آیا در قانون اساسی تعارض وجود دارد یا نه؟ دیگر این‌که آیا می‌توان در قانون اساسی بازنگری کرد یا نه؟ دربارهٔ وجود تعارض درقانون اساسی من الآن چیزی درذهنم نیست و شما هم موردی را ذکر نکردید.

◇ من در سوال خود دو مورد را ذکر کردم و گفتم اصل ۱۷۷ قانون اساسی به‌دلیل آن‌که در تشخیص ضرورت بازنگری، تشخیص موارد تغییر یا اصلاح، تعیین نمایندگان جهت تغییر و اصلاح قانون اساسی در جهت مطلوب، برای مردم هیچ نقشی در نظر نگرفته است، لذا با مردمسالاری تعارض دارد. در خصوص رسیدگی به‌جرایم نیز بر این نکته تأکید کردم که در نظامهای مردمسالار شهروندان تعیین می‌کنند که چه کسی مجرم یا بی‌گناه است نه کاست قدرت.

تشخیص ضرورت بازنگری قانون اساسی نیازمند یک مرجع است. آن کس یا نهادی که دستور بازنگری را صادر می‌کند کدام مرجع است؟ رهبر؟ مجلس؟ دولت؟ قوهٔ قضائیه؟

ما در چارچوب مصوب قانون اساسی بحث می‌کنیم. یعنی مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان، منهای نظارت استصوابی، منتخب راستین ملت است. رهبری منتخب مجلس خبرگان، منتخب مردم است. دولت، رئیس جمهور و بقیهٔ نهادها همگی بر اساس قانون اساسی منتخب مردم‌اند.

من در چارچوب یک نظام مردمسالاری که آرای عمومی کاملاً در آن ملحوظ است بحث می‌کنم. در چنین نظامی پس از بحثهای شفاف و علنی شهروندان و کلیهٔ گروهها دربارهٔ موارد تغییر قانون اساسی، رهبری پس از یک ارزیابی عمومی در این خصوص که آیا نظر اکثریت شهروندان این است که قانون اساسی باید مورد بازنگری قرار گیرد، حکم بازنگری را صادر می‌کند. در نظامهای مردمسالار نظرسنجی یک رویهٔ معتبر است. آنها دربارهٔ تمامی مسائل حساس و حتی یک سخنرانی نظرسنجی می‌کنند و نظر مردم را می‌سنجند و پس از آن مواضع خود را به‌مواضع مردم نزدیک می‌کنند. من از قانون اساسی، چنین نظامی را برداشت می‌کنم.

حال رهبری پس از جمع‌بندی نظرات شهروندان به‌این نتیجه می‌رسد که برای اصلاح امور و ادارهٔ کشور، قانون اساسی باید مورد بازنگری قرار بگیرد. در اینجا دو تصور وجود دارد:

یکی این‌که از موضع حکومت، قانون اساسی مورد بازنگری قرار می‌گیرد. دیگر آن‌که از موضع مردم و برای بسط جمهوریت، مردمسالاری، آزادی، دموکراسی و تحقق انتظارات مردم، قانون اساسی بازنگری می‌شود تا نظام همچنان مردمی باقی بماند و مشروعیت آن همچنان افزایش بیابد و مردم یقین کنند که اصلاحات مداوم در

چارچوب قانون و به‌روشهای مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر است. از نظر من قانون اساسی در چنین فضایی نوشته شده است. ممکن است عمل کنونی و فضای جاری با فضای دوران نوشتن قانون اساسی متفاوت باشد اما باید توجه داشت که نویسندگان قانون اساسی به‌دنبال بسط مردمسالاری و آزادی بودند. در یک چنین نظام مردمسالاری حتی اگر رهبری به‌این نتیجه رسید که «خواست ملی» این است که رابطهٔ رهبری با دیگر نهادها و قوا از نو تعریف شود، در این چارچوب دستور بازنگری صادر می‌کند.

تصور دیگر آن است که رهبری به‌دنبال مصالح خودش که با مصالح مردم تعارض دارد می‌باشد و می‌خواهد مصالح خود را به‌مردم تحمیل کند و بر این اساس دستور بازنگری صادر می‌کند. من می‌گویم اصلاً چنین تصوری نباید به‌ذهن خطور کند. چون قانون اساسی برای نظام مردمسالار نوشته شده است و لذا در یک نظام مردمسالار ترکیبی که برای شورای بازنگری برگزیده، از مسؤولینی است که عمدتاً منتخب مردمند و واقعاً مردم آنها را انتخاب کرده‌اند تا با کار کارشناسی قانون اساسی را اصلاح کنند و «خواست ملی» را تأمین‌کنند و درنهایت متن تجدیدنظرشده را به‌تصویب‌مردم می‌رسانند.

آن تصوری که گمان می‌کند رهبری به‌نفع خود و به‌ضرر ملت در قانون اساسی بازنگری می‌کند این نکته را در نظر نمی‌گیرد که مردم در نهایت به‌چنان قانون اساسی‌ای رأی نخواهند داد و چنان انتخاباتی را تحریم خواهند کرد. چنان رویکردی با قانون اساسی تعارض دارد. اصل «خواست مردم» است. مردم بهتر از هرکس دیگری سعادت خود را تشخیص می‌دهند. هیچ‌کس حق ندارد به‌جای مردم دربارهٔ آیندهٔ آنان تصمیم بگیرد. زندگی بهتر برای مردم همان است که خود تشخیص می‌دهند.

در خصوص حضور هیأت منصفه در کلیهٔ دادگاهها، این نکتهٔ خوبی است که به‌نظر من هم به‌بسط مردمسالاری کمک می‌کند. من فعلاً به‌همان دو مورد قانعم و امیدوارم که کلیهٔ جرایم سیاسی و مطبوعاتی با حضور یک هیأت منصفه‌ای که نمایندهٔ افکار عمومی است مورد رسیدگی قرار بگیرد و رأی هیأت منصفه رأی قاضی باشد، بعد اگر کلیهٔ جرایم با حضور هیأت منصفه مورد رسیدگی قرار گرفت که چه بهتر. اما فعلاً همان دو مورد هم که با مشکل روبروست و به‌قول شما در ۲۰ سال گذشته جرایم سیاسی با حضور هیأت منصفه در محاکم علنی رسیدگی نشده است. هیأت منصفهٔ دادگاه مطبوعات با مشکل روبروست و هیأت منصفهٔ دادگاه ویژهٔ روحانیت براساس قانون انتخاب نشده است.

بقای نظام جمهوری اسلامی به‌مردمسالاری وابسته است. اگر نظام تغییر روش داد خطر اصل نظام را تهدید خواهد کرد. حفظ این شاکله وابسته به‌ایمان مردم است. این نظام دائماً باید خود را با آرمانها و اهداف مردم منطبق کند و به‌نحوی در خود تغییر ایجاد کند که مطلوب مردم باشد. حکومتی که از خواست مردم فاصله می‌گیرد زوال خود را قطعی می‌کند اما رژیمی که به‌خواست مردم گردن می‌نهد دوام و بقای خود را تضمین می‌کند.

◇ می‌خواهم عمق و گسترهٔ نظام مردمسالاری که شما بدان اعتقاد دارید بر ما و خوانندگان روشن شود. لذا سوال را متوجه بنیادها می‌کنم. اولین پیش‌فرض نظامهای مردمسالار این است که همهٔ آدمیان از صدر تا ذیل، آدمیان متوسطند و انسان کامل در میان ما بشرِ غیر معصوم وجود ندارد. به‌قول حافظ همه گناهکار و «تردامن» هستیم. همه جایزالخطا هستیم. هیچ موجود فراتاریخی و فرازمینی در میان ما وجود ندارد که از بلندای تاریخ و جهان، گذشته و حال و آینده را ببینید و به‌دلیل چنان مزیتی حق داشته باشد مردم را به‌سوی اتوپیا هدایت کند. سعادت، حقیقت، ارزش و... در زندگی جمعی و عرصهٔ سیاست همان است که مردم انتخاب می‌کنند نه افرادی خاص به‌جای مردم برای مردم. اگر مردم چیزی را نخواستند باید عوض شود.

در این چارچوب اگر روزی روزگاری مردم ایران‌زمین آمدند و به‌شما گفتند شما آدمهای خوبی بودید، قانون اساسی خوبی هم داشتید، بر ما هم خوب حکومت کردید ولی ما اکنون دیگر از شما خسته شده‌ایم. به‌نوع دیگری از زندگی، قانون اساسی، حکومت و مدیران دلبسته‌ایم که آن‌را بهتر از شما، قانون اساسی شما و خود شما می‌دانیم. لذا خواهشمند است شما تشریف ببرید و به‌ما اجازه بدهید همان‌گونه که خود تشخیص می‌دهیم زندگی و حکومت کنیم.

در مقابل چنین درخواستی دو راه وجود دارد:

اول سرکوب مردم و ادامهٔ حکومت با زور.

دوم خداحافظی و سپردن سرنوشت حکومت و جامعه به‌خود مردم.

ممکن است شما بگویید راه سومی هم وجود دارد و آن این‌که ما با بحث و گفت‌وگو مردم را قانع می‌کنیم که حکومت و قانون اساسی ما بهترین حکومت و قانون

اساسی است. اما من می‌گویم فرض کنید شما تمامی ادلهٔ خود را آوردید و مردم نپذیرفتند. به‌اصطلاح به‌تکافو ادله رسیدید. آن‌وقت چه می‌کنید؟

دین اسلام دینی نیست که بخواهد با زور، شمشیر و سلطه خودش را در جامعه جا بیندازد و با ایجاد رعب و وحشت اعتقاد ظاهری مردم را به‌دست آورد. آیات فراوانی در قرآن مؤید این معناست: فَذَكِّرْ اِنَّما اَنْتَ مُذَكِّرٌ. لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ.[۱]

یا تو حفیظ نیستی، تو وکیل نیستی، مٰا عَلَى الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاٰغُ.[۲]

مٰا اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقىٰ. اِلاّٰ تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشىٰ.[۳]

تعابیر مختلفی در قرآن حاکی از آن است که وظیفهٔ پیامبر، ارائهٔ دین است اما در نهایت مردم باید انتخاب کنند.

براساس برداشت ما جنگها، نزاعها، درگیریها وقتی به‌وقوع می‌پیوست که اقلیت سلطه‌گر مانع آن می‌شدند که افراد جذب پیام پیامبر شوند و به‌دین تازه بگروند، سد راه پیامبر می‌شدند. در قرآن آمده است: فَقٰاتِلوُا اَئِمَّةَ اَلْكُفْرِ[۴] «موسی با فرعون درگیر می‌شود تا بنی‌اسرائیل را آزاد کند نه این‌که دین خود را به‌آنان تحمیل کند».

در ابتدای سورهٔ قصص می‌گوید: اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلاٰ فِى اَلْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهٰا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طٰائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ اَبْنٰاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِ نِسٰاءَهُمْ اِنَّهُ كٰانَ مِنَ اَلْمُفْسِدِينَ.[۵]

«فرعون در آن سرزمین برتری جست و مردمش را فرقه‌فرقه ساخت. فرقه‌ای را زبون می‌داشت و پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت که او از تبهکاران بود». لذا در همان شرایط و به‌مجردی که مردم برهان و بینهٔ پیغمبر را می‌بینند به‌سمت او می‌روند و فرعون طغیان می‌کند و علیه موسی لشکر می‌کشد. یعنی جبههٔ موسی جبههٔ منطق و برهان و بینه است و جبههٔ فرعون جبههٔ خشونت و لشکرکشی است برای این‌که قدرتش به‌خطر افتاده است. ما اصولاً در تاریخ دین، جنگی که بخواهد با جنگ، دین را پیروز کند نداریم. جنگهای بزرگ برای آن بود که زور و ظلم از سر مردم برداشته شود تا مردم آزادانه بتوانند فکر و انتخاب کنند.

قرآن مهمترین ابزار پیغمبر را جاذبهٔ ایشان می‌داند. وَ لَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ.[۶] پیغمبر اکرم که اشرف مخلوقات عالم است و سخنش: وَ مٰا يَنْطِقُ

---

۱. غاشیه، ۲۱ـ۲۲. ۲. مائده، ۹۹. ۳. طه، ۲ـ۳.
۴. توبه، ۱۲. ۵. قصص، ۴. ۶. آل عمران، ۱۵۹.

عَنِ ٱلْهَوىٰ. إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوْحىٰ.[۱] است، اگر جاذبه نداشته باشد مردم به‌دورش جمع نمی‌شوند وقتی مردم نخواهند، چه‌کار می‌تواند بکند؟ آیا به‌زور و خشونت متوسل می‌شود؟ جاذبه و رحمت و عطوفت و برهان ابزارهای پیامبر بودند نه زور و خشونت. قرآن می‌فرماید: جَعَلُوا اَصابِعَهُمْ في اٰذانِهِمْ وَٱسْتَغْشَوْا ثِيابَهُم.[۲] برای آن‌که جاذبهٔ پیغمبر و منطق پیام او آنها را به‌طرف خدا نکشاند انگشتها در گوشهای خود می‌کردند و جامه در سر می‌کشیدند، یعنی فرار می‌کردند. پیغمبر می‌گوید: فَبَشِّرْ عِبادِ ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعوُنَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ.[۳] دقیقاً عکس آن چیزی که امروز به‌نام دین اجرا می‌شود. آن روز «فَبَشِّرْ عِبادِ» کلام پیغمبر بود اما امروز کلام دنیاست نه ما.

انقلاب ارتباطات از طریق تلفن، فاکس، ماهواره، اینترنت و... تکنولوژی‌ای را در اختیار بشر گذارده تا تمامی اطلاعات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، اجتماعی را آزادانه دریافت کند و پس از آن انتخاب نماید. اما متأسفانه از طرف ما گفته می‌شود درِ گوشها را بگیرید و تمامی پیام‌فرستها را ببندید تا پیامی به‌کسی نرسد و انحرافی پدید نیاید. روزنامه‌ها، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها ممکن است باعث انحراف و گناه بشوند و لذا بستن آن در دستور کار قرار می‌گیرد.

دینداری و دین‌گروی عقدالقلب است و با زور و سرنیزه نمی‌توان کسی را دیندار کرد. مبنای تمام عبادات «قصد قربت» است و قصد قربت فیزیکی معنا ندارد. عبادات بدون قصد قربت باطل است و با ورزش تفاوتی ندارد. قصد قربت محور اصلی تقرب الی الله است. اگر آدمیان به‌زور ظواهر آداب شرعی را به‌جا آورند ولی آن آداب فاقد «قصد» و «نیت» باشد چه فایده‌ای برای آنها و دیگران دارد. تمام عبادات ظاهری بدون قصد فاقد ارزش است و درواقع تمام آنها را می‌توان به‌قصد تحویل کرد. اگر قصد و نیت و عقدالقلب نبود تمام آنها برباد است.

چگونه می‌توان با زور نماز صحیح خواند یا روزه درست گرفت یا حج مقبول انجام داد؟ نماز صحیح نماز آگاهانه اختیاری است که به‌قصد قربت ادا شود. بنیاد دین و دینداری با زور و خشونت تعارض دارد. کسی که از سر ترس از امنیه و خفیه در ساعات شرعی غذا نمی‌خورد، روزه نگرفته است. روزه قصد آزادانه و مختارانه است. با زور می‌توان صورت نماز و روزه و حج و... را به‌دست آورد و این صورت نزد

---

۱. نجم، ۳ـ۴. ۲. نوح، ۷. ۳. زمر، ۱۷ـ۱۸.

خدا هیچ ارزشی ندارد. دینداری زورکی نقض غرض است. یک ملحد را هم می‌توان مجبور کرد آداب شرعی را رعایت کند اما نمی‌توان خشنود بود که از این راه مردم را دیندار کرده‌ایم. اگر مردم قانون اساسی، نحوهٔ زمامداری و روشهای یک نظام حکومتی را نپذیرند و آن نظام مشروعیت خود را از دست دهد، منطقاً و به‌لحاظ واقعیت خارجی آن حکومت نمی‌تواند تداوم بیابد. منطقاً دلیلی برای ادامهٔ حیات ندارد چرا که نمی‌تواند بر کسانی حکومت کند که نظام فکری و قانون اساسی‌اش را قبول ندارند. از منظر واقعیت خارجی ممکن است چندصباحی با زور و قوهٔ قهریه به‌حیات خود ادامه دهد ولی در نهایت با هزینهٔ سنگینی می‌رود. اگر مردم نتوانند رژیم نامشروع را به‌روشهای مسالمت‌آمیز تغییر دهند، با انقلاب آن‌را تغییر خواهند داد. انقلاب بزرگترین تاوان برای یک حکومت است. اگر مردم دین، قانون اساسی و حکومت را قبول نداشته باشند، معنا ندارد که حکومت بگوید من با استفادهٔ از زور به‌حیات خود و نظام فکری‌ام ادامه می‌دهم.

اولاً با زور دین را که محور آن قصد قربت است نمی‌توان جا انداخت. فرد بی‌اعتقاد را با کتک زدن نمی‌توان دیندار کرد.

ثانیاً حکومت اقلیت سلطه‌گر در نهایت رفتنی است. تمام سخن ما این است که دین و حکومت باید در چهره‌ای تجلی کنند که اقبال مردم را به‌دست آورند. بقای دین مشروط به‌آزادی است و بقای حکومت نیز مشروط به‌قبول مردم است. اگر روزی مردم دینی یا حکومتی یا قانون اساسی‌ای را نخواستند، تمام آنها باید صحنه را ترک کنند و اجازه دهند مردم نظام مطلوب خویش را بنا نهند.

◇ در دوران تأسیس دین اسلام که مخالفان سرسختی چون مشرکان، منافقان و کافران فعال بودند و پیامبر در حال دلربایی از خلق خدا بود و هنوز پیام فراگیر نشده بود، خداوند از طریق نزول باران وحی مخالفان را دعوت می‌کرد تا اگر برهان قوی‌تری دارند ارائه کنند، اگر آیه‌ای بهتر یا مثل آیات قرآن دارند بیان کنند. مخالفان را به‌جدال احسن دعوت می‌کرد. در قرآن این نکته در آیات متعددی ذکر شده است: وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَٰذَا إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ.[1]

۱. انفال، ۳۱.

چون آیات ما بر آنها خوانده شد، گفتند: شنیدیم. و اگر بخواهیم همانند آن می‌گوییم، این چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.
وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ.[۱]
و اگر در آنچه بر بندهٔ خویش نازل کرده‌ایم در تردید هستید، سوره‌ای همانند آن بیاورید.
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.[۲]
یا آن‌که می‌گویند که از خود برمی‌بافد و به‌دروغ به‌خدا نسبتش می‌کند. بگو: اگر راست می‌گویید جز خدا هر که را که توانید به‌یاری بطلبید و ده سوره مانند آن به‌هم بربافته، بیاورید.
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.[۳]
می‌گویند که آن‌را به‌دروغ به‌خدا نسبت می‌کند. بگو: اگر راست می‌گویید، جز خد هر که را که توانید به‌یاری بخوانید و سوره‌ای همانند آن بیاورید.
أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ.[۴]
یا می‌گویند: قرآن را خود ساخته است. نه، آنها ایمان نمی‌آورند. اگر راست می‌گویند، سخنی مانند آن بیاورند:
قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.[۵]
بگو: اگر راست می‌گویید حجت خویش را بیاورید.
معنا و مفاد این دعوت آن است که مخالفان این دین در طول تاریخ آزاد و مجازند به‌رویارویی فکری با این دین برخیزند و اگر برهان قوی‌تری داشتند، با دیگران در میان بگذارند. اما شما نیک می‌دانید که اگر فردی چنین ادعایی داشته باشد و آن‌را ابراز کند، فقها چه حکم شرعی دربارهٔ او به‌اجرا درخواهند آورد. چگونه است که میان فقه و اصل دین این‌گونه تعارض ایجاد شده است. به‌طوری که دین مخالفان خود را به‌چالش فکری می‌خواند ولی اگر فردی به‌دعوت رویارویی دین پاسخ

---

۱. بقره، ۲۳. ۲. هود، ۱۳. ۳. یونس، ۳۸.
۴. طور، ۳۳ـ۳۴. ۵. بقره، ۱۱۱.

مثبت گفت، بعضاً برخی فقها او را مرتد می‌خوانند.

یعنی سوال به‌حدود آزادی در جامعهٔ دینی و حکومت دینی بازمی‌گردد. مخالفان فکری و عقیدتی دین اسلام در حکومت دینی تا چه حد مجازند اندیشه‌های خود را آزادانه ترویج کنند و دیگران را به‌سوی خود جذب کنند؟

روش معصومین دقیقاً با آنچه امروز اجرا می‌شود تعارض دارد. حتی خوارج که هیچ منطق روشنی برای عقاید خود نداشتند به‌دستور حضرت امیر آزاد بودند عقاید خود را بیان و تبلیغ کنند. اما از وقتی دست به‌اسلحه بردند موضوع فرق کرد. ائمهٔ ما با افرادی که شبهه، نقد، سؤال، اِشکال و ادعا داشتند جلسات بحث و گفت‌وگو می‌گذاشتند و گاه در این جلسات لحن مخالفان نسبت به‌ائمه تند می‌شد. به‌گونه‌ای که برخی از شیعیان را برمی‌انگیخت ولی ائمه اجازهٔ برخورد نمی‌دادند و می‌گفتند باید آنها نظرشان را آزادانه بیان کنند.

اگر مبنای ما قرآن است، قرآن می‌گوید: «فَبَشِّرْ عِبادِ اَلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ اَلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ اَحْسَنَهُ».[۱] پیغمبر اکرم که متصل به‌وحی است و همه چیز برایش روشن است مثل برخی از مدعیان دین کنونی سخن نمی‌گوید. می‌گوید: «وَ اِنّا اَوْ اِيّاكُمْ لَعَلىٰ هُدَىً اَوْ في ضَلالٍ مُبينٍ».[۲] من یا شما بر هدایت یا ضلالت. تا این حد راحت سخن می‌گوید که یا من اشتباه می‌کنم یا شما، یا من درست می‌گویم یا شما، با هم گفت‌وگو می‌کنیم، این جزء افتخارات اسلام است. در حالی که امروز می‌گویند اصلاً حق نداری حرفی غیر از آن‌که من می‌گویم بگویی.

افکار متقن و آزاداندیشی عملی پیامبر چه نتایجی به‌بار آورد؟ قرآن می‌گوید: «وَ رَاَيْتَ اَلنّاسَ يَدْخُلُونَ في دينِ‌اَللهِ أَفْواجاً».[۳] مستقل از آن‌که آیات و روایات در این زمینه چه نظری دارند باید به‌این نکته توجه داشت که این یک مسألهٔ عقلی است که برخورد دفعی و خشن و تکفیر و تفسیق مردم را می‌راند و برخورد جذبی و رحمانی و عقلانی مردم را جذب می‌کند. آیا مگر می‌شود با تبلیغ خشونت کسی را جذب کرد و با سیاست فاقد عقلانیت جامعه را در اختیار گرفت؟ در مسائل فکری و نظری هم این حکم جاری است. نمی‌توان به‌نام دین جلوی ابراز نظرات مخالف را گرفت. نباید از دین به‌عنوان ابزار سرکوب روشنفکران و دگراندیشان استفاده کرد. دین مروج

---

۱. زمر، ۱۷ـ۱۸. ۲. سبأ، ۲۴. ۳. نصر، ۲.

عقلانیت و گفت‌وگوست نه ابزار ایجاد رعب و وحشت و سرکوب.

اگر فردی به‌ما، نظرات و اندیشه‌های ما انتقاد داشت یا اصلاً اندیشهٔ ما و خود ما را قبول نداشت، آیا با سرکوب و بستن دهان و زبان او، نظرش عوض می‌شود یا در نظر خود راسخ‌تر می‌شود؟ نه‌تنها خود آن فرد بلکه افراد دیگری هم که نظرات آن فرد را شنیده‌اند، پس از سرکوب، به‌دلیل مظلومیت، جذب افکار آن فرد می‌شوند. مشکل دیگری که این نوع برخورد ایجاد می‌کند آن است که شاید آن فرد آرای دیگری داشته باشد که واقعاً نادرست باشد. پس از سرکوب، آن فرد فکر می‌کند که باقی نظراتش هم درست است و بدون آن‌که آرائش از میدان آزاد تبادل نظر عبور کرده باشد، نوعی جزمیت در او ایجاد می‌شود که نتیجهٔ روشهای سرکوبگرانه است.

عالم به‌چه کسی گفته می‌شود؟ عالم به‌علم و معرفت و برخورد عقلایی شناخته می‌شود. لذا اگر فردی در حیطهٔ فکر، اندیشه، فرهنگ، اعتقادات و مذهب از ابزارهای غیر علمی استفاده کرد و به‌روشهای خشن فیزیکی توسل جست، آن فرد عالم نیست. سیرهٔ عملی معصومین استفاده از علم در برخورد با مخالفان بود. اما سیرهٔ کنونی ما، به‌دلیل ضعف بیانهای علمی، برخورد فیزیکی با مخالفان فکری است. از منابر رسمی حکم اعدام صادر می‌کنند. می‌گوییم اگر کسی چنان سخن گفت شما حق دارید او را بکشید. در حکومت دینی واقعی که حکومت بر قلبهاست بازار آزاد تبادل افکار و اندیشه‌ها باز است. حکومت فقط موانع فعالیت بازار را از پیش پا برمی‌دارد تا عالمان و متفکران و روشنفکران کالای فکری خود را در آن بازار آزادانه عرضه کنند و خریداران در یک بازار رقابتی تمام‌عیار امکان می‌یابند تا کالای بهتر را خریداری کنند.

◇ مهمترین مسألهٔ عرصهٔ سیاست و ملی کشور طی چند ماه آینده، انتخابات مجلس ششم است که در تاریخ ۲۹ بهمن سال جاری برگزار خواهد شد. تصور عمومی آن است که تمامت‌خواهان نمی‌گذارند در شرایط آرام و قانونی چنان انتخاباتی برگزار شود. لذا اینک در سطح جامعه سناریوهای مختلفی مطرح است.

سناریوی اول، سناریوی «کودتا»ست. اگر شکست سنگین تمامت‌خواهان حتمی شود، برخی از افراطیون تا کودتا پیش خواهند رفت.

سناریوی دوم، سناریوی عقب انداختن انتخابات مجلس تا زمان انتخابات ریاست

جمهوری است. برای اجرای این سناریو باید همهٔ مطبوعات جبههٔ دوم خرداد تعطیل و چهره‌های شاخص آن در عرصهٔ اجتماعی حضور نداشته باشند تا این سناریو در عمل موفق شود و به‌اهداف خود دست یابد.

سناریوی سوم، سناریوی استفادهٔ گسترده از نظارت استصوابی و دادگاه است. برخی از چهره‌های شاخص را با محکومیت قضایی از عرصهٔ سیاست خارج می‌کنند (محسن کدیور، موسوی خوئینی‌ها و...) و دیگران را با ابزار نظارت استصوابی حذف می‌کنند و تقریباً وضعیتی مشابه انتخابات مجلس چهارم به‌وجود می‌آورند. روزنامه‌های مهم جبههٔ دوم خرداد را هم توقیف می‌کنند تا صدای آنها به‌گوش کسی نرسد و از رسانهٔ ملی همچون دوره‌های گذشته در راه اهداف جناح تمامت‌خواه به‌طور انحصاری استفاده خواهند کرد. از سوی دیگر با بحران‌آفرینیهای جدید فضا را تا حدود زیادی نظامی-امنیتی خواهند کرد. شما در این چارچوب چه دورنمایی برای انتخابات آینده ترسیم می‌کنید؟

از نظر من انتخابات در موعد مقرر برگزار خواهد شد. بهترین انتخابات هم انتخابات مردمی است که دقیقاً نظر مردم در آن اصل باشد نه آن‌که مردم احساس کنند نظر آنها نادیده گرفته شده است.

کودتا یا عقب انداختن انتخابات با شعارهای رسمی سازگار نیست و از طرف دیگر جامعه هم آمادگی چنان وقایعی را ندارد. ممکن است چنان اقداماتی به‌بحرانهای بسیار بزرگی منتهی شود که مضراتش از برگزاری انتخابات، برای محافظه‌کاران، بیشتر باشد.

احساس اقلیت این است که فاقد پایگاه اجتماعی و مردمی است. لذا تمام تلاش خود را مصروف آن خواهد کرد تا به‌روشهای غیر قانونی و غیر مردمی حضور در مجلس ششم را تضمین کند. یکی از روشهای غیر مردمی استفاده از شورای نگهبان و توسل به‌نظارت استصوابی است. روش دیگر محکومیت قضایی است و بستن مطبوعات یا هر روش دیگری که باعث حذف چهره‌های شاخص جبههٔ دوم خرداد می‌شود.

تحلیل من این است که حتی در چنین شرایطی باز هم مجلس ششم در اختیار جبههٔ دوم خرداد خواهد بود. جناح محافظه‌کار با این اقدامات مردم را بیشتر از گذشته از خود دور می‌کند. مردم در روز رأی دادن این اقدامات را در نظر خواهند داشت.

این نوع اقدامات در شرایط کنونی از یک طرف بر عدم مشروعیت محافظه‌کاران و از طرف دیگر بر مشروعیت جبههٔ دوم خرداد خواهد افزود. مردم در مقابل روشهای انحصارطلبانه سکوت نخواهند کرد و با رأی خود دربارهٔ این روشها داوری خواهند کرد.

البته تغییرات قانون انتخابات و برخی تحرکات دیگر نشان می‌دهد که جناح اقلیت به‌دنبال تسخیر مجلس از راههای به‌ظاهر قانونی و غیر قانونی است چرا که آنان حاضر نیستند حادثهٔ شکوهمند دوم خرداد ۱۳۷۶ در ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ تکرار شود. جبههٔ دوم خرداد ضمن هوشیاری و حفظ وحدت و یکپارچگی نباید اجازه دهد اقلیت به‌روشهای غیر قانونی حاکمیت خود را در مجلس ششم تثبیت کند.

در درجهٔ اول باید با اطلاع‌رسانی دقیق و شفاف مردم را از وقایع مطلع کرد. در این موضوع نقش عمده را مردم بازی می‌کنند.

در درجهٔ دوم باید داوطلبان بسیاری را وارد عرصه کرد تا ابزار نظارت استصوابی فاقد کارکرد شود.

در درجهٔ سوم جبههٔ دوم خرداد به‌یک مرکز تصمیم‌گیری احتیاج دارد که با توجه به‌شرایط و احتمالات مختلف، آرایش نیروهایش را تنظیم کند.

◇ جناح تمامت‌خواه همزمان با تغییر قانون انتخابات، قانون مطبوعات را هم تغییر می‌دهد تا نه‌تنها از شرّ کاندیداهای جبههٔ دوم خرداد خلاص شود بلکه اکثریت مردم ایران را از مطبوعات آزاداندیش و زبان جبههٔ دوم خرداد رها کنند. طی شش ماه اول سال سه روزنامهٔ زن، سلام و نشاط تعطیل شد. اینک نوبت خرداد فرارسیده و پس از آن هم نوبت صبح امروز است.

وقتی سخن از کودتا می‌رود باید توجه داشت که کودتا دو نوع دارد:

اول کودتای دفعی.

دوم کودتای خزندهٔ طولانی.

از فردای دوم خرداد ۱۳۷۶ کودتای خزندهٔ طولانی علیه خاتمی با بستن مطبوعات، زدن همفکران و چهره‌های شاخص دوم خرداد شروع شد. مردم در دوم خرداد ۱۳۷۶ به‌پروژهٔ توسعهٔ سیاسی خاتمی رأی دادند اما اقلیت انحصارطلب در این مدت از هیچ اقدامی برای نابودی آن پروژه کوتاهی نکرد. کودتای خزنده طی

ماههای آینده بر شتاب خود می‌افزاید تا مجلس ششم را در چنبرهٔ خود اسیر کند. از این‌رو بستن خرداد و صبح امروز در شرایط کنونی بسیار استراتژیک است. از طرف دیگر خارج کردن شما (عبدالله نوری) با محکومیت قضایی توسط یک مرجع غیر قانونی برای آنها اولویت دارد. با توجه به‌این‌که برخی از جناحهای دوم خرداد از شما به‌عنوان ریاست مجلس ششم نام برده‌اند، حذف شما برای جناح انحصارطلب استراتژیک است. در این‌باره چه نظری دارید؟

در این‌که تغییر قانون مطبوعات در راستای مقابله با توسعهٔ سیاسی است تردیدی وجود ندارد. توسعهٔ سیاسی به‌مصلحت محافظه‌کاران نیست. لذا بستن مطبوعات در شکل به‌ظاهر قانونی برای آنها مهم است. اکثریت مجلس پنجم به‌دلیل آن‌که مجلس ششم را ازدست‌رفته می‌داند تمام سعی خود را خواهد کرد تا با تصویب قانون آزادیهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی را محدود کند. آنها می‌گویند مجلس ششم اگر هم بخواهد این قوانین را دوباره تغییر دهد یکی دوسالی وقت لازم دارد. از طرف دیگر منفعت عاجل و فوری این عمل معطوف به‌مجلس ششم است که جبههٔ دوم خرداد برای اعلام برنامه و حرف زدن با مردم رسانه‌ای در اختیار نداشته باشد.

جناح اقلیت اولاً موفق به‌بستن زبان ملت نخواهد شد. ثانیاً اگر هم موفق شود، به‌دلیل عدم اعتماد مردم به‌رسانه‌های رسمی، به‌رسانه‌های خارجی پناه خواهند برد و این فاجعهٔ بزرگی برای نظام و کشور است که مردم اطلاعات صحیح را از رسانه‌های بیگانه دریافت کنند. البته روزنامه‌ها اشتباه دارند ولی مگر قوهٔ قضائیه برای حل هر نزاعی اول حکم قتل یکی از طرفین نزاع را صادر می‌کند که در خصوص مطبوعات با کوچکترین بهانه‌ای حکم قتل یک روزنامه صادر می‌شود؟ این عمل نشان می‌دهد که آقایان از این‌که جامعه چندصدایی شده است ناراحت‌اند و می‌خواهند جامعه همچنان تک‌صدایی باشد والّا به‌محض کمترین اشتباهی حکم قتل صادر نمی‌کنند.

این‌که گمان شود با بستن یک روزنامه صداهایی خفه خواهند شد یا با حذف یک فرد از عرصهٔ سیاسی آن فرد نابود خواهد شد، این گمان کلّاً باطل است. مگر این‌که تمامی روزنامه‌ها بسته شود، تمامی مخالفان سرکوب شوند، به‌زندان فرستاده شوند و... که البته این شیوه‌ها هم دیگر نتیجه ندارد.

فرض کنید یک نفر صد درصد مخالف شماست، نفر بعد نود و نُه درصد مخالف شماست. نفر بعد نود و هشت درصد مخالف شماست. اگر شما مخالف صد درصدی

را زندانی کردی مخالف نود و نُه‌درصدی به‌مخالف صد درصدی تبدیل می‌شود. یعنی التهابی که عمل شما ایجاد می‌کند باعث می‌شود مخالفینِ لایهٔ پایین‌تر یک لایه بر مخالفتشان افزوده شود. اگر هم لایهٔ بعدی بر مخالفتش افزوده نشود شما به‌عنوان حاکم به‌سراغ آنها می‌روید چون جدی‌ترین مخالف شماست. اگر این فرایند ادامه یابد در نهایت حکومت به‌جایی می‌رسد که خودش تنها باقی می‌ماند چون همه جزو دفع‌شدگان و سرکوب‌شدگان درمی‌آیند. این روش و شیوه غلط است. شما برای انتخابات مجلس صلاحیت عده‌ای را رد می‌کنید. از شما می‌پرسیم آیا بقیه همه موافق شما هستند؟ می‌گویید بقیه به‌این میزان مخالف نبودند و لذا قابل تحمل هستند. اما شما توجه ندارید که عمل حذف شما بر مخالفت و خصومت دیگران هم خواهد افزود. از طرف دیگر آدمی حریص است. فردی که مخالف اصلی را حذف کرد چرا مخالف قابل تحمل را حذف نکند و چرا به‌دنبال مجلس یکپارچه و یکدست تک‌صدایی نرود.

حکومت بادوام حکومتی است که دائماً از مخالفان خود می‌کاهد نه آن‌که دائماً موافقان را به‌مخالف تبدیل کند. یکی از نکاتی که بر موافقین و مشروعیت یک نظام می‌افزاید، امکان جابجایی دوره‌ای مسؤولین با رأی مستقیم مردم است. نباید یک گروه خود را عین یک نظام احساس کند و رفتن خود را با رفتن کل نظام یکی بگیرد. شاید با رفتن یک گروه بر مشروعیت نظام افزوده شود. رفتن و نرفتن فقط و فقط وابسته به‌داوری نظر و رأی مردم است نه ارگانهای حکومتی.

فرض کنیم بستن روزنامه‌ها و محکومیت قضایی برای آن باشد که افرادی به‌مجلس راه نیابند، این چه مشکلی را حل می‌کند؟ مگر افراد بر اساس مناصبشان، وظایفشان را انجام می‌دهند؟ یعنی اگر من وزیر یا وکیل باشم به‌وظایفم عمل خواهم کرد اما اگر نباشم مسؤولیتهای مدنی و شهروندی و اجتماعی خودم را نادیده خواهم گرفت؟ نخیر بنده در هر کجا باشم به‌وظایف خود عمل خواهم کرد کمااین‌که بعد از وزارت روزنامهٔ خرداد را راه انداختم.

البته من هم نظر شما را تأیید می‌کنم. گروهی گمان می‌کنند با بستن مطبوعات و زدن برخی اشخاص آرامش خاطر آنها تأمین می‌شود و می‌توانند یک مجلس بدون اضطراب غیر سیاسی تحت کنترل ضد توسعهٔ سیاسی به‌وجود آورند. این تصور اشتباه است. نه از جانب کسانی که به‌مجلس راه می‌یابند چنین آسودگی خیالی تضمین می‌شود و نه از جانب حذف‌شدگان چنین آسودگی خیالی به‌وجود می‌آید. بیرون

مجلس صدها امکان مدنی وجود دارد که امکان طرح نظر مخالف را فراهم می‌آورند. آنان که تاکنون به‌طور یک‌طرفه فقط حرف زدند و همگان مجبور به‌شنیدن صدای آنها بوده‌اند، باید بدانند دوران تک‌صدایی به‌پایان رسیده است. گوشهای خود را آماده کنند تا صداهای مختلف را بشنوند.

نادیده گرفتن قواعد بازی و لگد زدن به‌مواضع حساس تیم مقابل شیوه‌ای است که شاید موقتاً موفق به‌نظر برسد. به‌هرحال تماشاگران می‌بینند که یک تیم اصلاً قواعد بازی را رعایت نمی‌کند و از داور بازی به‌عنوان مربی تیم خود می‌خواهد استفاده کند. این وضع چه تأثیری بر تماشاگران خواهد گذارد.

◇ چرا از شورای شهر استعفا دادید؟

همان‌طور که شما در جریان قرار دارید من به‌هیچ‌وجه علاقه‌ای به‌استعفا از شورای شهر نداشتم ولی در طول یکی دو هفته آخرین فرصت قانونی استعفا از شورای شهر، مجموعه‌ای از دوستانی که با من صحبت کردند مرا متقاعد کردند تا از شورای شهر برای حضور در مجلس استعفا دهم. البته روزی که ما داوطلب شورای شهر شدیم منع قانونی برای حضور در مجلس وجود نداشت. منتها کمتر از یک ماه به‌دورهٔ استعفا، قانونی در مجلس به‌تصویب رسید که اعضای شورای شهر روستا و شهرک اگر بخواهند کاندیدا بشوند می‌بایست چهار ماه قبل استعفا بدهند. بنابراین امر دائر شد بین باقی ماندن در شورا یا حضور در مجلس. تشخیص کلیهٔ دوستان از گروههای مختلف این بود که شاید من در مجلس بتوانم مفیدتر باشم.

◇ تلقی عمومی این است که اقلیت تمامت‌خواه قطعاً شما را از گردونهٔ انتخابات حذف خواهد کرد. حال چه با محکومیت قضایی توسط دادگاه ویژهٔ روحانیت یا حذف به‌وسیلهٔ نظارت استصوابی. آنها اشتباه انتخابات شورای شهر را تکرار نخواهند کرد که شما در تهران کاندیدا شوید و مردم شما را به‌عنوان نفر اول تهران برگزینند. لذا حذف شما و تعطیلی خرداد قطعی به‌نظر می‌رسد؟

من در پاسخ این نظر می‌گویم: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلاَّ مَا كَتَبَ ٱللّهُ لَنَا».[1] جز ارادهٔ خدا در

---

۱. توبه، ۵۱.

ارتباط با وقایعی که قرار است اتفاق بیفتد هیچ چیزی نمی‌تواند اثرگذار باشد. و اگر ارادهٔ خداوند بر آن قرار گرفته باشد که ما به‌مجلس برویم، با تمامی تلاشهای مخالفین، ما به‌مجلس خواهیم رفت. هیچ‌گونه دلیلی برای برخورد شورای نگهبان یا جاهای دیگر با من وجود ندارد. اگر قرار باشد من حذف شوم قضاوت عمومی دربارهٔ سلامت انتخابات چه خواهد بود.

البته از گروه مقابل هر عملی قابل انتظار است اما فکر نمی‌کنم این اقدامات بر محبوبیت و مشروعیت آنان بیفزاید. این نوع اقدامات بر انزجار عمومی از یک طیف خواهد افزود و مردم را به‌سوی تصمیم نهایی دربارهٔ آن طیف سوق خواهد داد.

متن کامل استیضاح

۱. اعلام رسمیت و دستور جلسه.
۲. تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید.
۳. بیانات ریاست محترم مجلس در خصوص طرح استیضاح وزیر محترم کشور.
۴. ناطق قبل از دستور آقای سید علی موسوی نسب.
۵. طرح استیضاح عده‌ای از نمایندگان محترم از آقای عبدالله نوری وزیر محترم کشور و رأی عدم اعتماد مجلس به‌ایشان.
۶. اعلام ختم جلسه و تاریخ تشکیل جلسهٔ آینده.

۱. اعلام رسمیت و دستور جلسه

رئیس: بسم‌الله الرحمن الرحیم

جلسه با حضور ۲۱۱ نفر رسمی است، دستور جلسه را قرائت بفرمایید.

منشی (رضایی): بسم‌الله الرحمن الرحیم

دستور جلسه دویست و یکم روز یکشنبه سی و یکم خردادماه ۱۳۷۷ مطابق با بیست و ششم صفرالمظفر ۱۴۱۹:

ـ طرح استیضاح عده‌ای از نمایندگان محترم از وزیر محترم کشور.

۲. تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید

رئیس: تلاوت کلام‌الله مجید.

آیات زیر از سورهٔ مبارکهٔ «نساء» توسط قاری، آقای دکتر حسین کرمی تلاوت گردید.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيمْ ــ بِسْمِ‌اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحيمْ

وَلِلّٰهِ ما فِی ٱلسَّمٰواتِ وَ ما فِی ٱلْأَرْضِ وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا ٱلَّذينَ اُوتُوا ٱلْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ اِيّاكُمْ اَنِ ٱتَّقُوا ٱللهَ وَ اِنْ تَكْفُرُوا فَاِنَّ لِلّٰهِ ما فِی ٱلسَّمٰواتِ وَ ما فِی ٱلْأَرْضِ وَ كانَ ٱللهُ غَنِياً حَميداً. وَلِلّٰهِ ما فِی ٱلسَّمٰواتِ وَ ما فِی ٱلْأَرْضِ وَ كَفىٰ بِاللهِ وَكيلاً. اِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اَيُّهَا ٱلنّاسُ وَ يَأْتِ بِاٰخَرينَ وَ كانَ ٱللهُ عَلىٰ ذٰلِكَ قَديراً. مَنْ كانَ يُريدُ ثَوابَ ٱلدُّنْيا فَعِنْدَ ٱللهِ ثَوابُ ٱلدُّنْيا وَٱلْأٰخِرَةِ وَ كانَ ٱللهُ سَميعاً بَصيراً. يا اَيُّهَا ٱلَّذينَ اٰمَنُوا كُونُوا قَوّامينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلىٰ اَنْفُسِكُمْ اَوِ ٱلْوالِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبينَ اِنْ يَكُنْ غَنِياً اَوْ فَقيراً فَاللهُ اَوْلىٰ بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا ٱلْهَوىٰ اَنْ تَعْدِلُوا وَ اِنْ تَلْوُوا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ ٱللهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبيراً.[۱]

صَدَقَ اللهُ الْعَلِيُّ الْعَظيمْ ــ حضار صلوات فرستادند.

رئیس: احسنت، متشکر.

۳. بیانات ریاست محترم مجلس در خصوص طرح استیضاح وزیر محترم کشور

رئیس: بسم‌الله الرحمن الرحیم

من قبل از هر چیز عرض کنم که براساس آیین‌نامه‌مان، ما منعی برای نطقهای قبل از دستور در بحث استیضاح نداشتیم و نداریم، تنها در بودجه و رسیدگی بودجه است که نطق نداریم، اما روالمان در استیضاحهای قبل این بود که از دوستانمان درخواست می‌کردیم که برای این‌که از فرصت بیشتر استفاده بشود و ضمناً فضا هم کاملاً فضای بکری باشد و زمینهٔ قبلی نداشته باشد، درخواست می‌کردیم که نطقهای قبل از دستور را نداشته باشیم، امروز هم بر همین روال نطق قبل از دستور نداریم، براساس درخواستی که از دوستانمان براساس روال داشتیم. اما چند نکته را قبل از آن‌که وارد بحث بشویم من عرض کنم.

یکی این‌که استیضاح به‌هیچ‌وجه به‌معنای تضاد و درگیری بین قوهٔ مقننه و قوهٔ مجریه نیست. این‌که بعضی از رادیوهای بیگانه، روزنامه‌ها، خبرگزاریها، روی تلکسها هم این روزها خیلی دیده می‌شد، این کار را دال بر تضاد و تنافر بین دولت و

۱. نساء، ۱۳۱ــ۱۳۵.

مجلس می‌دانستند و می‌دانند، این یک شیطنت است که معمولاً بیگانه‌ها این فتنه‌ها را می‌کنند و این شبهه‌ها را القا می‌کنند و تاکنون هم از آن خیلی استفاده کرده‌اند. هر کاری که در کشور می‌خواهد انجام بشود روی آن تکیه کنند و جوسازی کنند و این دال بر اختلاف و درگیری است. یک‌چنین چیزی نیست! شما در همهٔ دوره‌های گذشتهٔ مجلس ملاحظه بفرمایید، در دولت جناب آقای مهندس موسوی نخست‌وزیر سابق دو استیضاح بود، نوعاً هم استیضاح‌کنندگان از طرفداران دولت بودند، هیچ تضعیف دولت نیست، استیضاح‌کننده‌ها از طرفداران هم بودند اگر می‌خواستیم در تقسیم‌بندیها نگاه کنیم. در دولت جناب آقای هاشمی باز مواردی استیضاح داشتیم که حتماً استیضاح‌کنندگان از مخالفین دولت نبودند، همهٔ نمایندگان در آن دوره از طرفداران شخص جناب آقای هاشمی و دولت آقای هاشمی بودند، اما در عین حال استیضاحشان را هم می‌کردند، سؤال هم می‌کردند، تذکر هم می‌دادند، اینها حقوق عادی نمایندگان است. در دومین دورهٔ ریاست جمهوری آقای هاشمی که باز خدمتگزاری مجلس با بنده بود باز ما استیضاح را داشتیم از وزیر معادن و فلزات و...، بنابراین این‌که این‌طور تلقی کنند و یا القا کنند که این تضعیف دولت است، این نیست. خوشبختانه ریاست محترم جمهوری هم در آن دیدارشان با معاونین محترم وزارت کشور عباراتی دارند، تعابیر خوبی را دارند، جناب آقای رئیس جمهور می‌گویند که: استیضاح در فضای سالم و آرام، می‌تواند نتایج بسیار خوبی داشته باشد، استیضاح یک نوع گفت‌وگو است که ترویج آن از سیاستهای دولت است، دولت خودش مروج این سیاست است. تذکر، سؤال، استیضاح حق نمایندگان محترم مجلس است و استحکام ارکان نظام به‌آن است که هر رکن در جای خود بتواند نقش خود را به‌خوبی ایفا و از حقوق خود استفاده کند.

این عبارات ریاست محترم جمهوری است دیدگاه خود ما هم همین است، دولت و مجلس هم یک دیدگاه دارند، اما این نکته خوب است که در فضای سالم و آرام که من هم توصیه‌ام به‌همکاران عزیزمان این است که... مجلس این را هم تا الآن نشان داده، در مخالفتها، در موافقتها، در نطقهای قبل از دستور بخصوص در این یک سال اخیر مجلس این رشد و بلوغ خودش را نشان داده که به‌هرحال داغترین بحثها هم از پشت این تریبون، از گروههای مختلف شده اما تحمل همدیگر را داشته‌اند و این رشد و بلوغ مجلس را می‌رساند، امروز هم من قطع دارم این بلوغ و رشد خودش را

به‌زیبایی نشان خواهد داد تا در فضایی آرام و سالم انشاءالله ما این کار را پیش ببریم.

استیضاح همان‌طوری که از معنای لغوی آن هم برمی‌آید توضیح خواستن است، ابهاماتی پیش می‌آید، جمعی از نمایندگان توضیح می‌خواهند، وزیر مربوط تشریف می‌آورند توضیحاتشان را می‌دهند متنها قانون اساسی و آیین‌نامهٔ ما می‌گوید بعد از آن‌که توضیحات داده شد، حالا رأی‌گیری مجددی می‌شود، حالا براساس تفسیر شورای نگهبان و صراحت اصل ۱۳۵ باید رأی به‌عدم اعتماد داده شود قبلاً رأی اعتماد بود، اما الآن رأی به‌عدم اعتماد (اگر کسی بخواهد رأی بدهد) توضیح خواستن و رفع ابهامات است و انشاءالله این کار انجام می‌شود.

نکات دیگری که عرض می‌کنم سخنرانها اعم از استیضاح‌کنندگان محترم یا وزیر محترم و نمایندگانی که به‌عنوان موافق وزیر صحبت خواهند کرد (اگر خواهند کرد) چون وزیر محترم حق دارد که دو نفر از نمایندگان در حمایت از ایشان صحبت کنند، همه‌شان سعی کنند که از موضوع خارج نشوند که بنده ناچار نشوم که خدای ناکرده جسارت کنم و جلو بحثشان را بگیرم.

مسألهٔ دوم این است که اگر کسی نکتهٔ قابل تذکری دارد، حالا به‌مدیر جلسه می‌خواهد یک نکته‌ای را بگوید، مطلبی را بگوید، خواهش می‌کنم مکتوب بنویسند مأمورین در جمع هستند، این نکات را برای من بفرستید که سر و صدا نداشته باشیم و یا حواس من هم اینجا به‌بحثها و مطالب جمع باشد. در همین راستا درخواست می‌کنم به‌جایگاه هیأت رئیسه تشریف نیاورید، گاهی بعضیها می‌آیند سر ما را گرم صحبت می‌کنند و بعد ممکن است که نکته‌ای بیان بشود و ما از آن غافل بشویم آن‌وقت نتوانیم تصمیم‌گیری کنیم. لطفاً اینجا هم با من درِگوشی نیایید صحبت کنید، اگر نکته‌ای یا مطلبی دارید بنویسید و برای من بفرستید. اگر صحبت شد و نکته‌ای را از صحبتهای آقایان موافقین، مخالفین شما به‌آن اشکال داشتید، همان‌طوری که عرض کردم خواهش می‌کنم آنجا داد نزنید و هرکسی هم به‌خودش حق بدهد که به‌هرحال احساس تکلیف شرعی کند! چون اگر ۲۷۰ نفر احساس تکلیف شرعی کنند، همه هم همان جَایی که احساس می‌کنند داد بزنند، خوب یک چیز عجیب و غریبی درمی‌آید. این است که اجازه بفرمایید که ما در خدمتتان باشیم. از مقام معظم رهبری هیچ‌کس حق ندارد به‌عنوان موافق یا مخالف استیضاح مطلبی نقل کند که ایشان مخالف استیضاح هستند، موافق استیضاح هستند، از آن حرف این‌طوری استنباط می‌شود، از

آن کار این‌طوری، هیچ‌کس حق ندارد! ایشان به‌کرات فرمودند که اگر من پیامی برای مجلس داشته باشم پیام من را توسط رئیس مجلس می‌دهم و غیر از این، این درست نیست و غلط است و حتماً با کسی که بخواهد از فرمایشات ایشان یا نسبت دادن به‌ایشان استفاده بکند برخورد خواهد شد.

ما بحثمان را شروع می‌کنیم، طبق آیین‌نامه‌مان ابتدا استیضاح‌کنندگان صحبتشان را شروع‌می‌کنند، مدت نطق درجلسهٔ علنی برای استیضاح یک وزیر، برای استیضاح‌کننده‌ها دو ساعت است، خودشان می‌توانند چند نفر را برای بحث انتخاب بکنند، مجموع نطقشان از دو ساعت نباید تجاوز بکند (این بخش را البته برداشت من است) وزیر محترم هم سه ساعت وقت دارند که در این مدت می‌توانند دو نفر از نمایندگان هم به‌حمایت از وزیر محترم صحبت بکنند. این بخش اول است و آقایان استیضاح‌کننده‌ها هم بین خودشان تقسیم کار کرده‌اند، آنها که می‌خواهند صحبت کنند و لیستشان را به‌من داده‌اند، هریک از آقایان که آمدند اینجا خواستند صحبت کنند، من به‌آنها وقتشان را می‌گویم که وقتشان مضبوط باشد برای دیگر دوستانشان که تقسیم کرده‌اند، حفظ بشود.

موسوی‌نسب: تذکر آیین‌نامه‌ای دارم.

رئیس: بفرمایید.

سیدعلی موسوی‌نسب: بسم‌الله الرحمن الرحیم.

مادهٔ ۳۰ آیین‌نامه: رئیس مجلس باید در ادارهٔ مجلس و اجرای مجازات و مراعات حقوق نمایندگان، بیطرفی را اعمال کند (و هیأت رئیسهٔ دائم پس از انتخاب، سوگند یاد می‌کند که حداکثر تلاش خود را برای رعایت آیین‌نامه و حفظ بیطرفی به‌کار خواهند برد).

همان‌طوری که حضرتعالی فرمودید در ابتدای جلسه طبق مادهٔ ۷۲ آیین‌نامه بنده وقت گرفتم که امروز پنج دقیقه نطق قبل از دستور داشته باشم. من کاری به‌بقیهٔ عزیزان ندارم که آنها می‌خواهند صحبت بکنند و از این‌حقشان استفاده بکنند یا نه، حق من است که پنج دقیقه را صحبت کنم، صبح هم آمدیم وقت گرفتیم حتی قرعه‌کشی شده، به‌اسم من درآمده، من بر اساس همین ماده از حضرتعالی خواهش می‌کنم که رعایت حال نمایندهٔ مجلس را بفرمایید و من صحبت بکنم.

رئیس: خیلی خوب، ما روالمان این بود که صحبت نکنند، حضرتعالی می‌خواهید صحبت کنید، بفرمایید صحبتتان را بکنید.

۴. ناطق قبل از دستور آقای سیدعلی موسوی‌نسب

سیدعلی موسوی‌نسب: بسم‌الله الرحمن الرحیم

نظارت مجلس بر دولت می‌تواند بر سه وجه مورد ارزیابی قرار گیرد که یکی از آنها تحت عنوان استیضاح در دستور کار مجلس می‌باشد.

وجه اول از نظارت از طریق تذکر و سؤال است که بیشتر متمایل به‌عملکرد گذشته است که در این خصوص قبلاً از وزیر محترم کشور استیضاح‌کنندگان سؤالاتی را انجام داده‌اند.

وجه بعدی نظارت که متوجه حال و گذشتهٔ عملکرد دولت است از طریق تحقیق و تفحص انجام می‌شود که امروز منتفی است.

وجه دیگر نظارت مجلس گرچه ریشه در عملکرد گذشتهٔ دولت دارد، اما ماهیتاً متوجه آینده از عملکرد دولت خواهد بود که از طریق استیضاح قابل اِعمال است.

اما در خصوص وجه اول از نظارت که عمدتاً استیضاح‌کنندگان محترم بر آن استناد نموده‌اند، به‌نظر می‌رسد که به‌جز یک مورد آن، نه‌تنها عملکرد وزیر محترم کشور از جمله مواردی است که اجرای آنها در گذشته مورد تأیید ریاست محترم جمهوری بوده، بلکه اَعمال آنها مورد تأکید رئیس جمهور و سیاستهای ایشان نیز بوده است و اجرای آنها را به‌مردم قول داده است که مهمترین آنها را می‌توان به‌عنوان توسعهٔ سیاسی نام برد که درواقع استیضاح وزیر کشور در صورتی که منجر به‌حذف وزیر شود، استیضاح رئیس جمهور و سیاستهای ایشان و مخالفت با نظر ۲۰ میلیون رأیی می‌باشد که چنین سیاستهایی را تأکید کرده‌اند.

در خصوص وجه دوم از نظارت، موضوع (همان‌گونه که عرض کردم) امروز منتفی است که از طریق تحقیق و تفحص اِعمال می‌شود. اما در خصوص ابهام در آینده که در یکی از وجوه نظارت از طریق استیضاح صورت می‌گیرد به‌این موضوع باید توجه دقیق داشت که اگر فکر می‌شود استیضاح‌کنندگان محترم که حق قانونی آنها نیز می‌باشد می‌توانند با حذف یک وزیر برنامه‌های آیندهٔ ریاست جمهوری را کندتر و یا اصلاح نمایند، چنین تصوری اساساً یک توهّم بیش نیست، زیرا رئیس جمهور محترم و هیأت دولت اساساً قادر به‌تغییر سیاستهای آیندهٔ خود نمی‌باشند. زیرا به‌غیر از مجلس شورای اسلامی، سیاستهای رئیس جمهور محترم از طریق ۲۰ میلیون رأی، قبلاً در دوم خرداد به‌تأیید ملت بزرگوار ایران رسیده است که درواقع عدم

اجرای سیاستها یعنی پشت پا زدن به‌همهٔ مردم و ملت شریف ایران و رأیی که در دوم خرداد داده‌اند خواهد بود، که (من یقین دارم) بدون تردید مجلس محترم به‌آن رضایت نخواهد داد. والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.

رئیس: متشکر، البته باید به‌آقای موسوی‌نسب هم گفته می‌شد که این نوع صحبت کردن ممکن است مادهٔ هفتاد و هفتی هم داشته باشد، اما حالا تذکر نمی‌دهند. به‌هرحال از آقایان استیضاح‌کنندگان دعوت می‌کنیم، اولین سخنران و ناطق از استیضاح‌کنندگان آقای باهنر هستند.

موحدی ساوجی: اخطار قانون اساسی دارم.

رئیس: بگذارید کارمان را پیش ببریم، بفرمایید شما هم بگویید.

علی موحدی ساوجی: بسم‌الله الرحمن الرحیم

اصل هشتاد و نهم قانون اساسی: ناطق محترم به‌عنوان نطق قبل از دستور این‌طور القا کردند که استیضاح وزیر کشور که توسط بنده و عده‌ای از همکاران من انجام شده استیضاح از رئیس جمهور است، من نظر ایشان را به‌اصل هشتاد و نهم جلب می‌کنم. ایشان اگر این اصل را فراموش کرده‌اند یک بار دیگر مرور کنند، اصل ۸۹ دو بخش دارد:

در بخش اول مربوط به‌استیضاح یک وزیر یا هیأت وزیران است.

در بخش دوم که می‌خوانم این است که اگر قرار باشد رئیس جمهور را استیضاح کنند که اصلاً شیوه‌اش این نیست (رئیس: خیلی خوب...) نه من لازم می‌دانم این اصل را حتماً بخوانم (رئیس: خوب... پس متن را بخوانید) عین متن در بخش دو این است که همکار محترم ما خوب بود لااقل به‌این اصل نگاه می‌کردند «در صورتی که حداقل یک‌سوم از نمایندگان مجلس شورای اسلامی رئیس جمهور را در مقام اجرای وظایف مدیریت قوهٔ مجریه و ادارهٔ امور اجرایی کشور مورد استیضاح قرار دهند رئیس جمهور باید ظرف مدت یک ماه پس از طرح آن در مجلس حاضر شود و در خصوص مسائل مطرح‌شده توضیحات کافی بدهد، در صورتی که پس از بیانات نمایندگان مخالف و موافق و پاسخ رئیس جمهور، اکثریت $\frac{۲}{۳}$ کل نمایندگان به‌عدم کفایت رئیس جمهور رأی دهند مراتب جهت اجرای بند ۱۰ اصل یکصد و دهم به‌اطلاع مقام رهبری می‌رسد» که اصلاً ماهیتاً و موضوعاً فرق دارد (رئیس: خیلی خوب متشکر) و مجلس و نمایندگان به‌هیچ‌وجه از رئیس جمهور نخواسته‌اند استیضاح کنند و از ایشان توضیح بخواهند.

والسلام علیکم و رحمةالله

رئیس: متشکر، خیلی خوب دیگر به‌کسی اجازهٔ صحبت نمی‌دهیم. دستور را شروع می‌کنیم.

۵. طرح استیضاح عده‌ای از نمایندگان محترم از آقای عبدالله نوری وزیر محترم کشور و رأی عدم اعتماد مجلس به‌ایشان

رئیس: آقای باهنر بفرمایید.

محمدرضا باهنر: بسم‌الله الرحمن الرحیم

«اَللّٰهُمَّ اِنَّکَ تَعْلَمُ اَنَّهُ لَمْ یَکُنِ الَّذي کٰانَ مِنّٰا مُنٰافَسَةً في سُلْطٰانٍ وَ لَاالْتِمٰاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْحُطٰامِ، وَلٰکِنْ لِنَرُدَّ الْمَعٰالِمَ مِنْ دینِکَ وَ نُظْهِرَ الْاِصْلٰاحَ في بِلٰادِکَ فَیَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبٰادِکَ وَ تُقٰامَ الْمُعَطَّلَةُ مِنْ حُدودِکَ».[1]

پروردگارا! تو می‌دانی آنچه انجام دادیم نه برای این بود که مُلک و سلطنتی به‌دست آوریم، و نه برای کسب متاع پَست دنیا، بلکه بدان جهت بود که نشانه‌های ازدست‌رفتهٔ دینت را بازگردانیم و اصلاح و امنیت را در شهرها آشکار سازیم تا بندگان ستمدیده‌ات در ایمنی زندگی کنند و احکام و قوانین به‌فراموشی سپرده‌شده‌ات، اقامه و پیاده شود.

ریاست محترم مجلس شورای اسلامی! خواهران و برادران ارجمند! جمیعاً سلام علیکم و رحمةالله و برکاته

نِیل به‌جامعه‌ای قانونمند و آزاد که در آن آرامش و امنیتِ اجتماعی، تأمین حقوق فردی و اجتماعی شهروندان و رسیدن به‌عدالت اقتصادی و سیاسی، جایگاه ویژهٔ خود را داشته باشد، متکی به‌حصول مقدماتی است که در جوامع مردمسالار، راهکارهای آن کاملاً مشخص شده است. در نظام اسلامی نیز به‌طریق اولیٰ تمام رُکنها و قوای سه‌گانهٔ حکومت‌کننده می‌بایست ضمن انجام وظایف قانونی خویش، با همدلی به‌مثابهٔ آینه‌ای شفاف، صادقانه به‌اصلاح نقایص بپردازند.

نقش نقد و نقدپذیری در اصلاح جوامع امری انکارناپذیر است و طبعاً بهترین و معقول‌ترین راهِ نقد آن است که نمایندگان مردم به‌عنوان چشم و گوش و وکیل

---

۱. نهج‌البلاغه، خطبهٔ شمارهٔ ۱۳۱.

شهروندان در رَوند اجرای وظایف قانونی خود که نظارت بر اَعمال مدیران، یکی از آنهاست، به‌نقد کارکردهای این مدیران برای اصلاح ساختار مدیریتی جامعه بپردازند.

در همین راستا مجلس شورای اسلامی و نمایندگان مردم به‌منظور یاری رساندن به‌دولت مردمی، تمامی مساعی خویش را به کار برده‌اند. وظیفهٔ خود می‌دانستیم که از جناب آقای خاتمی حمایت کنیم، سپاسگزاریهای رئیس جمهور محترم و دیگر مسؤولان گواه صادق بر این مدعاست.

مواردی از قبیل همکاری و همدلی مجلس شورای اسلامی با دولت محترم در هنگام اخذ رأی اعتماد، علی‌رغم اختلاف نظر سیاسی با بعضی وزرا، یاری رساندن به‌دولت از طریق تصویب لوایح ارائه‌شده و همکاری کمیسیون اصلی رسیدگی به‌بودجه و مجلس شورای اسلامی، بخشی از این همدلیها و تلاش برای گسترش جوّ تفاهم و هماهنگی است که طبعاً به‌دلیل اطلاع دقیق مردم، نمایندگان محترم و نمایندگان دولت، نیاز به‌تأکید بیشتر ندارد. ولی به‌هرحال نمایندگان مردم این نکته را نیز مدّ نظر دارند که موکّلان آنها و کلیهٔ شهروندان جمهوری اسلامی در چه شرایطی بسر می‌برند و دغدغه‌های اصولی آنها چیست.

ما سوگند یاد کرده‌ایم و شرعاً مکلّفیم که از حقوق مردم حمایت کنیم. بی‌گمان شرایط اقتصادی موجود و تنگناهای برآمده از آن و تأثیراتی که بر نحوهٔ انجام وظایف و طرحهای دولت برای رفاه عمومی دارد، نمایندگان را برمی‌انگیزد که شرایط و زمینهٔ کلی جامعه را به‌سویی هدایت کنند که ضمن رفع نیازهای اولیه و اقتصادی شهروندان، آرمانهای مردم که در برنامهٔ دولت متجلّی شده است صورت تحقّق به‌خود بگیرد.

نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی در این امر متّفقند که مُعضلات اقتصادی فرا روی دولت در دوران کنونی از قبیل افزایش سطح عمومی قیمتها، مشکل بیکاری قریب ۳ میلیون از شهروندان جوان کشور که در پی رشد جمعیت کشور در اوایل انقلاب به‌طور روزافزون افزایش یافت، رکود اقتصادی و کاهش قیمت نفت که به‌مشکلی جدّی مبدل شده است، همگی حاصل واقعیتهای جامعه و شرایط اقتصادی غیر قابل کنترل جهانی است که به‌دولت کنونی به‌ارث رسیده است. نمایندگان مردم اطلاع دارند که بیش از ۸۰ درصد از ارباب رجوع آنها دنبال حل مشکل بیکاری، تأمین معاش زندگی و مشکلات اقتصادی هستند و دولت جناب آقای خاتمی نیز درصدد حل معضلات اقتصادی و ارائهٔ طرح ساماندهی اقتصادی است. با توجه

به‌شعار ارزشمند توجه به‌جوانان برای حل دغدغه‌های اقتصادی آنان، تنها محیطی اجازهٔ رسیدگی را می‌دهد که آرامشی شایسته، زمینه‌ساز اقدامات دولت گردد.

بی‌گمان یاری رساندن به‌دولت در تحقق وعده‌های خویش وظیفه‌ای ملی و شرعی است و هرکس در هر مقامی موظف است با روشهای قانونی در این راستا تلاش نماید. مجلس شورای اسلامی همواره اعلام نموده که آمادهٔ هر نوع همکاری در جهت رفع مشکلات موجود است. نمایندگان مردم نیز به‌عنوان وکلایی که در برابر خداوند متعال و مردم خوب و متدین، خود را موظف می‌دانند که بُن‌بستها را به‌روش مقتضی بگشایند. از جمله این روشها تأمین امنیت عمومی و امنیت شخصی شهروندان از طریق رفع بحرانها و خاموش نمودن کانونهای بحران‌ساز است.

نکتهٔ دیگری که اهمیت بسیار دارد این است که آزادی و آزادگی به‌عنوان گوهری مقدس و ارزشمند که خونهای بسیاری از عزیزترین فرزندان این مرز و بوم در راه دستیابی به‌آن بر زمین ریخته شده است، تنها و تنها در محیطی آرام، قانونمند و غیر خشن امکان حصول دارد و چنانچه هر دستی، به‌هر دلیلی با زیر پا گذاشتن قوانین درصدد متشنّج کردن جامعه برآید، آگاهانه یا ناخودآگاه، غوغاسالاری را به‌جای مردمسالاری، خشونت را به‌جای آرامش و هرج و مرج را به‌جای آزادی خواهد نشاند. لذا امنیت شرط لازم رسیدن به‌جامعهٔ آزاد است و لاغیر و برای نهادینه کردن امنیت نیز شایسته است تمامی ارکان نظام در چارچوب قانون با قدرت به‌وظایف خود عمل کنند. این آرمانی متعالی است که متأسفانه وزارت محترم کشور ظرف یکسالهٔ اخیر مسیری خلاف آن‌را پیموده است و استیضاح کنونی پس از پیمودن تمامی مراحل منطقی و آخرین راه‌حل نمایندگان مردم برای خروج از این بُن‌بست است.

نمایندگان محترم مردم! همان‌گونه که استحضار دارید نمایندگان مجلس شورای اسلامی بر اساس اصل ۸۹ قانون اساسی و مادهٔ ۱۵۰ آیین‌نامهٔ داخلی مجلس شورای اسلامی در صورت رسیدن به‌این ادراک که امکان حل بُن‌بست پدیدآمده وجود ندارد، می‌توانند با راهکار قانونی استیضاح و اعلام عدم رأی اعتماد، راهگشایی نمایند. این امر نیز برآمده از روشهای دموکراتیکی است که نظامهای پارلمانتاریستی همواره و به‌شکلی طبیعی از آن بهره می‌جویند.

موضوع اصلاح کابینه در مقتدرترین حکومتهای دنیا نیز امری عادی است و

ایجاد شبهۀ تزلزل دولت با تغییر یک وزیر، دفاع مناسبی از دولت نیست و خود ضعیف جلوه دادن یک دولت مقتدر است.

شایسته است این نکته را بازشکافی نماییم که چرا روند اصلاحی و نظارت نمایندگان مردم در ارتباط با آقای نوری به‌بن‌بست کشیده شده است و راهی جز بهره‌گیری از این راهکار قانونی باقی نمانده است. با توجه به‌این‌که جناب آقای نوری در گذشته مورد حمایت و عنایت مسؤولان درجۀ اول نظام قرار گرفته‌اند، انتظار بر این بود که این روند در هنگام اشتغال به‌کار حساس وزارت کشور ادامه یابد اما متأسفانه واقعاً نمی‌دانیم به‌چه علت در این مدت از ناحیۀ ایشان شاهد بی‌اعتناییهای متعدد به‌تذکرات قانونی نمایندگان مجلس و همکاران سابق ایشان و نصایح مشفقانۀ بسیاری از دلسوزان انقلاب بودیم. تذکراتی که تمامی برخاسته از حس دلسوزی برای آرمانهای انقلاب اسلامی و در جهت اصلاح امور به‌نفع تثبیت هر چه بیشتر نظام و دولت محترم بود.

مجلس از ایشان انتظار داشت که با هدایت مدبّرانۀ وزارت کشور با حاکم نمودن جوّ آرامش و عقلانیت سیاسی ضمن گسترش مشارکت مردم در سیاست، پس‌زمینه و بستر لازم برای پیاده شدن طرحهای ارزشمند و اجرایی دولت محترم در زمینه‌های اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی را فراهم آورند، ولی متأسفانه به‌دلایلی که به‌تفصیل توسط همکاران ارجمند ذکر خواهد شد، اقداماتی نسنجیده و غیر مدبّرانه منجر به‌افزایش جوّ التهاب و هیجان‌زدگی سیاسی، حاکمیت غوغاسالاری و هرج و مرج به‌جای مردمسالاری و طبعاً گسترش پدیدۀ مذموم و زشت خشونت در جامعه شد.

به‌گمان ما شرایط ملتهب پدیدآمده امکان ورود به‌حیطۀ مسائل و معضلات اساسی و حل آنها را از دولت سلب می‌نماید و اگر به‌افکار عمومی مراجعه کنیم درمی‌یابیم عمدۀ نکاتی که تصویر ذهنی مردم شریف ایران را ساخته و موجب اشتغال ذهن دولتمردان شده است، چیزی جز بحرانهای کاذب، برآمده از عملکرد نادرست و به‌دور از وقار سیاسی وزارت کشور، بویژه شخص وزیر نبوده و همین عملکرد است که ما را برخلاف میلمان به‌استیضاح ایشان کشانده است.

آنچه واجد اهمیت بسیار است توجه به‌این امر است که نقد اصولی علاوه بر عملکرد آقای نوری، در شکلی ژرفتر متوجه روشی است که ایشان به‌عنوان راه توسعه و مشارکت سیاسی برگزیده‌اند. شکی نیست که مشارکت سیاسی وسیع‌تر و

عمیق‌تر مردم در سیاست، آرمان مطلوب ماست، ولی خروج از روشهای معقول و علمی و بهره جستن از بحران‌سازی و تنش‌زایی، به‌نحوی که دو اصل اقتدار و مشروعیت حکومت و نظام و وحدت ملی و مذهبی خدشه‌دار گردد، روش صحیح و برگزیده‌ای برای مشارکت سیاسی نیست.

انتخاب شیوهٔ نادرست ایشان و نادیده گرفتن اقتدار حکومت و نظام در گسترش مشارکت سیاسی، نهایتاً ما را به‌سوی الگویی چون لبنان چند سال قبل خواهد کشید و بی‌توجهی به‌وحدت و هویت ملی و مذهبی، کشور بزرگ ما را به‌سوی سرنوشتی بسان یوگسلاوی سابق سوق خواهد داد که چنین مباد!

ما می‌خواهیم که ایرانی آباد و آزاد در پرتو نور اسلام و ولایت و همراه با ژرف‌ترین و اصولی‌ترین نوع مشارکت توده‌های مردم داشته باشیم، ولی با گزینش روشی درست و منطقی! رشد سیاسی بسیار حساس است. راهی را که جناب آقای نوری برگزیده‌اند نه‌تنها غیر علمی و غیر منطقی، بلکه بسیار خطرناک برای آیندهٔ سیاسی ایران می‌دانیم.

از این‌رو است که به‌انحای گوناگون ایرادات خود را به‌ایشان منعکس نمودیم، اما برخلاف عرف زمانی که از ایشان در مجلس سؤال می‌شد، ایشان بدون توجه به‌سؤال، متنی را که از پیش تعیین‌شده در پشت تریبون قرائت می‌کردند و مجلس را ترک می‌نمودند و اخیراً ایشان حتی از حضور در کمیسیون هم خودداری می‌کنند و رسماً طی نامه‌ای با امضای معاون پارلمانی خود اعلام نموده‌اند که در کمیسیون شرکت نخواهند کرد و از مجلس صریحاً خواستند که ترتیبی اتخاذ شود تا امکان پاسخگویی در جلسهٔ علنی مجلس فراهم گردد. در جواب ادعای تعدادی از دوستان که در گفت‌وگوهای خود با نشریات و یا به‌صورت پیامهای گوناگون، سؤال می‌کردند که چرا پیش از طرح استیضاح، اشکالات اجرایی در کمیسیون به‌اطلاع آقای نوری نرسیده است، باید گفت که نمایندگان مجلس در موارد عدیده جهت تعاطی افکار و اعلام نظر خود سعی کرده‌اند بنا بر توصیهٔ حضرت امام ـ رضوان‌الله تعالی علیه ـ مسائل را در کمیسیون حل نمایند، ولی بی‌اعتنایی ایشان به‌نامهٔ وزارت کشور که به‌آن اشاره کردیم دلیل مبرهن بر این بی‌اعتنایی است، کلیهٔ راهها را به‌بن‌بست کشانید و ما را در مقابل راهکار استیضاح قرار داد.

از سوی دیگر نگرش خاص ایشان به‌مشارکت سیاسی و نوعی تمامیت‌طلبی و

انحصارگرایی که به‌شکل همسوگرایی و یک‌سو کردن کلیهٔ عوامل اجرایی خـود را نمایش داد، به‌گونه‌ای تأسف‌بار به‌صورت تفتیش عقاید و اِعمال و اندیشهٔ سیاسی در کلیهٔ زیرمجموعهٔ وزارت کشور رسوخ پیدا کرد و بسیاری از مدیران باتجربهٔ نظام را از دم تیغ تصفیهٔ جناحی گذرانید و امنیت شغلی را، آن هم در میان مدیران، بویژه ردهٔ بالای وزارتخانه متزلزل کرد. آیا هنگامی که هزینهٔ مشارکت سیاسی را تا این حد بالا ببریم که هرگونه عدم توافق با نظریات و نگرش خاص وزیر، منجر به‌تصفیه خواهد شد، مشارکت سیاسی فعال و آزادانه را شاهد خواهیم بود یـا مشـارکت مـقلدانـه و منفعلانه را؟ آیا این روش تشویق استقلال رأی و روشنفکری است یا هـدایت افـراد به‌سوی پیروی کورکورانه و ارتجاع محض؟ آیا این معنای نقدپذیری است یا تجسم نقدستیزی؟ آیا اگر دهان منتقدین دلسوز را به‌هر وسیلهٔ ممکن ببندیم، با دست خود آزادی مشارکت سیاسی را به‌گور نسپرده‌ایم؟ آیا باید همگان را با خود هماهنگ کنیم یا همه و خود را هماهنگ با حق بجوییم؟ بدون هرگونه مسامحه، این‌گونه اندیشیدن را انحصارطلبی محض و کورکورانه می‌دانم.

نکتهٔ دیگر که شایسته است یادآوری نمایم این است کـه تـعمیق آزادی در ایـن کشور روند طبیعی خود را می‌پیماید و هرگونه تـلاش بـرای پـیوند زدن آزادیـهای سیاسی و اجتماعی به‌اشخاص، خدمت به‌آزادی نیست، بلکه اهانت به‌شعور و درک و روحیهٔ آزادگی مردم ایران است. تمامی مسؤولان نظام جمهوری اسـلامی بـالاتفاق آزادی را چون گوهری والا پاس می‌دارند و چنانچه نـقدی از روش تـوسعهٔ آزادی سیاسی از سوی نمایندگان صورت می‌گیرد، نقد بر روشها و عملکردهاست نه انتقادی بر آزادی. حتی برآنم که طرح معقول، معتدل و به‌دور از افراط و تفریط آزادی، بیشتر در استواری آن مفید خواهد بود تا دفاع بد و غلط از آن و تبدیل آزادی به‌هرج و مرج و غوغاسالاری. به‌همین دلیل مدافعان عدالت و آزادی در ایـران، نـمایندگان هـمین مردم آزاده‌اند. (رئیس: شما دو دقیقه از وقتتان بیشتر نمانده است) لذا شایسته نیست افکار عمومی از کسانی که قانونمداری را شعار خویش قـرار داده‌انـد بشـنوند کـه استیضاح حق نماینده است، ولی سخنگوی دولت بگوید استیضاح آقای نوری فراتر از اِعمال حق نمایندگی است، این تضعیف دولت است. یا همین آقا با لحن توهین‌آمیزی بگوید که این یک شگرد سیاسی است. آیا این توهین به‌نمایندگان و مجلس شورای اسلامی نیست؟ به‌عبارت ساده‌تر استیضاح را حق نمایندگی می‌دانند، مشروط بر آن‌که از

آن استفاده نشود. از سوی دیگر گروهی می‌گویند که زمان استیضاح مناسب نیست و در تکمیل، دلیل آن‌را تعطیلی دانشگاهها، مسابقات جام جهانی و محاکمهٔ یکی از مدیران ذکر می‌کنند. آیا معتقدند که انتخاب زمان حاضر برای این است که برخورد...

رئیس: آقای باهنر! فکر نمی‌کنید از موضوع خارج شدید. موضوع استیضاح را شما بیان کنید! حالا اگر یک معاون رئیس جمهور یا کسی، وزیری در یک جای دیگر چیزی گفته...

باهنر: یک‌سری مواضعی در مورد استیضاح گرفته شده.

رئیس: بله، مواضع گرفته شده، به‌هرحال چون پایان وقتتان است عنایت بفرمایید در همان بخش صحبت کنید.

باهنر: من نمی‌دانم، سخنگوی دولت فرموده‌اند که این شگرد سیاسی است، حالا من نمی‌دانم این ربطی به‌استیضاح دارد که در مورد آن من صحبت بکنم یا نه، اطلاع ندارم.

رئیس: خارج از موضوع است، شما بیایید در موضوع صحبت بفرمایید.

باهنر: آنها معتقدند که انتخاب زمان حاضر برای این است که برخورد و واکنشی با این عمل قانونی نمایندگان صورت نگیرد. در این مورد نکاتی قابل تذکر است:

نخست آن‌که پس از طی یک روند قانونی و روالی منطقی، نمایندگان پس از ناامید شدن از راهکارهای قبل از استیضاح، مانند تذکر قانونی و سؤال در این مقطع به‌ضرورت استیضاح رسیده‌اند و اگر کوچکترین امیدی برای بهبود وضع داشته‌اند، باز هم صبر می‌کردند. سؤال اینجاست سخنگوی دولت که زمان مسابقات جام جهانی یا تعطیلی دانشگاهها را برای استیضاح مناسب نمی‌دانند، مگر معتقدند که دانشجویان ابزار دست آنها هستند؟ توهین بزرگتری نتوانستید به‌قشر عظیم دانشگاهی بکنید؟ مگر شما منتظر فضایی هستید که فشارها و تشنجها را زیاد کنید و نمایندگان را از اِعمال حق قانونی خود بازدارید؟ یا این‌که وضعیتی به‌وجود آورید که استیضاح هم مانند پروندهٔ شهرداری...

قمی: خارج از موضوع است.

رئیس: آقای باهنر! شما واقعاً در متن بروید، خوب موضوع این نیست. متن موضوع استیضاح، ایجاد تشنّج در جامعه به‌جای ایجاد امنیت و ثبات در کشور توسط وزیر کشور.

باهنر: خوب دارم دلیل می‌آورم...

علی حسینی عباسی: تذکر آیین‌نامه‌ای دارم، خارج از موضوع است.

رئیس: وزیر کشور باید باشد، می‌دانم، هرکسی تشنّج ایجاد بکند که ما اینجا الآن استیضاحش نمی‌کنیم. شما در مورد وزیر کشور باید بگویید، بفرمایید. شما هم اگر این متنتان خارج از موضوع است، ادامه‌اش ندهید.

باهنر: ببینید حاج‌آقا! هر طور که شما می‌فرمایید. من بحثم این است که استیضاح یک عمل... من دارم از استیضاح خودمان دفاع می‌کنم. می‌گویم استیضاح ما یک عمل قانونی است، ما به‌خاطر تعطیلی دانشگاهها وقت استیضاح را انتخاب نکرده‌ایم...

رئیس: خیلی خوب، این از متن، یعنی موضوع ما...

باهنر: ... طرح استیضاح در فضایی آرام و به‌دور از تشنّج نه‌تنها شگرد سیاسی، تضعیف دولت یا إعمال حقی مافوق قانون اساسی نیست، بلکه مظهر قانونمداری، پاسداری از آزادیهای مشروع، اصلاح روند حرکت وزارت کشور و آماده کردن محیط جامعه برای ساماندهی وضعیت اقتصادی کشور و حفاظت از حقوق مشروع آحاد ملت است. حکومت قانونمدار در پرتو مجلسی مقتدر و توانمند شکل گرفته و استمرار می‌یابد. برای پیشگیری از دیکتاتوری، بایستی قوای سه‌گانه با اقتدار کامل و مستقل از یکدیگر به‌وظایف قانونی خود بپردازد. والسلام علیکم و رحمةالله.

رئیس: متشکر، عرض می‌شود که شما ۱۹ دقیقه صحبت کردید، منشیها یادداشت کنند. از بقیهٔ سخنرانان و ناطقین که صحبت می‌کنند درخواست می‌کنم، ببینید موضوع را در متن مشخص کردید، از آن موضوع خارج نباید بشوید. حالا اگر دیگران صحبت کردند از این‌طرف، از آن‌طرف همهٔ آنها را بخواهیم اینجا جواب بدهیم، آن‌وقت باید یک‌ماهی ما جلسه داشته باشیم تا این‌که همهٔ بحثها را اینجا داشته باشیم و بعد هم خوب خلاف آیین‌نامه‌مان است. خانم وحید بفرمایید. شما هم برایتان ۱۸ دقیه معین شده، هرچه بیشتر صحبت بکنید، حق بعدیها را ما می‌زنیم.

مرضیهٔ وحید دستجردی: بسم‌الله الرحمن الرحیم.

«رَبِّ ٱشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَٱحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِي، يَفْقَهُوا قَوْلِي».[1]

---

۱. طه، ۲۵ـــ۲۸.

این روزها بحثهای فراوانی در جامعهٔ ما در مورد استیضاح مطرح است. شماری استیضاح را تعریض به‌ریاست محترم جمهور و برخی حمله به‌ارکان دولت و عده‌ای افتیضاح می‌خوانند و همگی هم چاره‌ای جز اذعان ندارند که استیضاح حق قانونی مجلس است پس اگر چنین است، همهٔ کسانی که تابع قانونند و دَم از قانونمداری و قانونگرایی می‌زنند بایستی به‌این بُعد از قانون نیز تن در دهند. برخی اقدامات وزارت کشور منجر به‌ایجاد تشنج و تنش در میان مردم شده است. اگر در یک جامعهٔ قانونمند این اقدامات و تبعات ناشی از آن ادامه یابد و در یک نقطه و یک مکان، ارزیابی نهایی و نتیجه‌گیری منطقی از آن صورت نپذیرد، جوّ تشنج و آشوب در میان مردم اوج خواهد گرفت. بهترین محل و موضع این ارزیابی نهایی، مجلس شورای اسلامی است که توضیح خواستن از وزیر کشور را مطابق با قانون و به‌صورت طبیعی و منطقی انجام می‌دهد. چرا برخی سعی می‌کنند این جریان طبیعی و معقول را نوعی مقابله تلقی کنند؟ مقابله وقتی است که استیضاح‌کنندگان دلیلی ارائه ننمایند و یا استیضاح‌شوندهٔ محترم فرصت پاسخگویی نداشته باشد. پس استیضاح در یک جامعهٔ قانونگرای واقعی نوعی تعاطی افکار در یک مکان قانونی و براساس موازین و معیارهای منطقی و معقول است. آنان که خلاف این را مطرح می‌کنند در حقیقت دولت را غیر قانونگرا معرفی کرده و به‌دولت محترم اهانت می‌نمایند. انجام یک عمل قانونی با ابزارهای قانونی و از طریق قانونی، تعریض به‌ریاست محترم جمهور عنوان می‌گردد، در حالی که به‌عکس این‌گونه سخن‌پراکنیها، ایراد خدشه به‌جایگاه قانونی و والای مجلس شورای اسلامی به‌عنوان قوه‌ای که در رأس قواست و در حقیقت تعریض به‌ساحت مجلس شورای اسلامی و نمایندگان محترم محسوب می‌شود.

ملت عزیز هرگاه که روزنامه‌ای را می‌گشایند با خیل عظیم عزل و نصبها در سطوح مختلف و در وسعتی کم‌نظیر، اگر نگوییم بی‌نظیر مواجه می‌شوند که مثال و شاهد صادق آن وزارت کشور است.

کوچکترین اعتراض به‌این امر، مقابله و برخورد با دوم خرداد و پیام آن تلقی شده و چماقهای مختلف بر سر آن کوبیده می‌شود، حال اگر نمایندگان منتخب ملت برمبنای وظیفهٔ قانونی و شناخت وظیفه، استیضاح تنها یکی از وزرا را مطرح نمایند، آنگاه آسمان شکافته شده و خورشید رنگ می‌بازد.

سخن ما این است که برادران و خواهران و دوستان گرامی! بیایید با منطق، قانون

و انصاف با یکدیگر گفت‌وگو کنیم. همدیگر را تحمل نماییم، به‌نهادهای قانونی اجازهٔ بروز و ظهور قانونی و منطقی بدهیم، از جوسازی و غوغاانگیزی اجتناب نموده، قولها را بشنویم و اگر اهل بشارتیم، بهترین آنها را برگزینیم.

وظیفهٔ اساسی و تعریف‌شدهٔ وزارت کشور همانا ایجاد آرامش و برقراری امنیت در کشور و تأثیر در هماهنگ‌سازی مجموعه‌های تحت پوشش، حَسَب تعاریف قانونی است. مع‌الأسف جناب آقای عبدالله نوری وزیر محترم کشور حجم قابل توجهی از فرصتهای گرانبها را صرف ایجاد تغییرات وسیع در بافت اجرایی وزارتخانه نموده و در این تغییرات به‌معاونین وزارتخانه، استانداران و فرمانداران اکتفا ننموده و حتی بخشداران و شهرداران نیز دستخوش تعویض و تبدیل گردیده‌اند.

اگرچه عزل و نصب معاونین و غیره حق قانونی وزیر کشور است و این قابل درک می‌باشد که وزیر محترم کشور افرادی را که به‌دلیل نگرش سلیقه‌ای و جناحی با ایشان هماهنگ نیستند، تعویض نمایند، هرچند این‌گونه تعویضها همخوان با خواست تودهٔ ملت نباشد، ولی مهم و سرنوشت‌ساز از دیدگاه ما، ملاک انتخاب افراد، صلاحیت و شایستگی آنان است. اعتراض ما به‌عدم صلاحیتهاست، نه انتخاب آنها از گروهی خاص، به‌طوری که در برخی از انتصابات می‌بینیم افراد اصلاً سابقه و تجربهٔ کاری در وزارت کشور را ندارند.

ما مخالف تجربه‌آموزی نیستیم، ولی برای آزمون تجربی استانداری که جای بسیار حساسی است محل مناسبی نیست در همین جهت تلاش وسیع و میدانداری استانداران و فرمانداران جدید در عزل و تعویض مدیران کل استانها و رؤسای ادارات شهرستانها و شهرداران و دهداران به‌طرز نگران‌کننده‌ای صاحبان تجربه و اطلاعات گرانبها و علاقه‌مندان و دلسوزان نظام را از صحنهٔ خدمت به‌ملت عزیز حذف کرده است.

جناب آقای نوری! درخواست ما این است که یک بار دیگر برنامه‌هایتان را که برای اخذ رأی اعتماد به‌مجلس محترم ارائه داده‌اید مطالعه کنید و ببینید به‌کدام‌یک از وعده‌های خود وفادار بوده‌اید؟ فرمودید که بر اساس حجت شرعی عمل می‌کنم! آیا عمل کردید؟ آیا در عزل و نصبها حجت شرعی داشتید؟ آیا انتخاب آقای بهزادیان به‌عنوان معاون وزارت کشور، با توجه به‌سوابق و عملکرد ایشان می‌تواند مصداقی قابل قبول از عمل به‌حجت شرعی باشد؟ آیا نمی‌دانستید مطابق اعلان وزارت کشور

به‌فرمانداری قائن، وی برابر دستور دادستانی انقلاب ممنوع‌المعامله شده است و بعد از سال ۱۳۷۴ ممنوع‌الخروج از کشور؟ آیا نمی‌دانستید ایشان قبلاً با سوء استفاده از موقعیت خویش، ۱۶ فقره موافقت اصولی برای خود و بستگانش اخذ نموده است؟ آیا از خرید شرکت خصوصی چاپ‌گستر توسط ایشان از شهرداری تهران بی‌اطلاعید؟ آیا نمی‌دانید ایشان عضو هیأت مدیرهٔ چاپ‌گستر است؟ (طبق گفتار آقای کرباسچی در دادگاه سوم) و مطابق قانون، کارمند دولت نمی‌تواند عضو هیأت مدیرهٔ شرکتهای خصوصی باشد؟ آیا از حمایت و تقویت عناصر مسأله‌دار توسط مشارالیه بی‌خبرید؟

برادر گرامی جناب آقای عبدالله نوری! چرا و به‌چه دلیل ۷ تن از استانداران و بسیاری از فرمانداران و بخشداران در سرتاسر کشور، از منطقه‌ای مخصوص و مرتبط با باندی خاص و جریان فتنه انتخاب شده‌اند؟ آیا انتصاب آقای حری فرماندار نجف‌آباد و بدتر از آن اصرار به‌ابقای نامبرده، علی‌رغم توصیهٔ مقامات امنیتی در برکناری وی، بر اساس حجت شرعی بوده است؟ فردی که به‌جای ایجاد امنیت، به‌اغتشاش و آشوب دامن می‌زند و در جلسهٔ شورای تأمین در ۱۳۷۶/۱۲/۱۴ در دفاع از آشوبگران می‌گوید: «اینها چون اقدامات دیگرشان نتیجه نداده است لذا می‌خواهند برای رفع حصر اقدام کنند با بستن مغازه‌هایشان حرفشان را به‌گوش مسؤولین برسانند. این خلاف قانون نیست، پس صحبتهایشان را کجا بکنند؟ اعتصاب خلاف قانون نیست و نیاز به‌مجوز ندارد».

آیا انتصاب برخی فرمانداران، از جمله فرماندار جدید داراب که به‌دلیل ارتکاب جرم در امر انتخابات و انفصال از خدمات دولتی و تحمل ضربات شلاق محکوم شده است کاری صحیح و مطابق موازین بوده است؟

جناب آقای وزیر! آیا عاقلانه نبود که از وزارت اطلاعات در مورد صلاحیت افراد استعلام می‌شد تا چنین انتصابهایی صورت نمی‌گرفت؟ ظاهراً بر اساس مصوبهٔ داخلی هیأت وزیران در زمان نخست‌وزیری جناب آقای مهندس موسوی، استعلام راجع به‌صلاحیت افراد از وزارت اطلاعات روال بوده است.

سخن این است که حتی اگر این مصوبه نیز وجود نمی‌داشت، ولی عرف متداول و روش معقول نیز اقتضا می‌کرد این کاوش صلاحیت صورت پذیرد، ولی مسائل و گرفتاریهای موجود نشان می‌دهد که متأسفانه در این امر از جانب وزارت کشور قصور و تقصیر انجام شده است.

از ویژگیهای مثبت یک وزیر خوب این است که بایستی نگاهش بـه‌روی هـمهٔ کشور باشد تا بتواند افراد صاحب صلاحیت را کشف کرده و به‌کار بگمارد.

جناب آقای وزیر کشور علاوه بر این‌که به‌ایـن صـلاحیتها تـوجه نکـرده است، ساده‌گزینی نموده و با گشت و گذار در اطراف خویش، افرادی که می‌شناخته‌انـد و بسیاری اهالی یک منطقهٔ مخصوص می‌باشند نـصب نـموده است و آیـا ایـن است مصداق تقویت همبستگی افراد ایرانی و گروهها و اقشار که در برنامهٔ تقدیمی ایشان به‌مجلس، جهت رأی اعتماد به‌آن تصریح نموده بودند؟

با نگاهی گذرا به‌عزل و نصبها در وزارت کشور درمی‌یابیم که در طی این مدت ۷۵ مدیر ارشد، اعم از استاندار و معاونین وزیر و معاونین استاندار، بالغ بر ۱۴۶ مدیر کل ستادی وزارت کشور و استانداریها، ۳۴۰ فرماندار و بخشدار، ۸۰ شهردار، ۴۵ مشاور وزیر و استاندار و ۹۴۲ دهدار تعویض شده است.

تعویض مدیران سیاستگذار را اگرچه با شعار فراجناحی نمی‌خواند، مـی‌پذیریم اما شهرداران و بخشداران و فرمانداران که مدیران اجرایی هستند، قلع و قمع آنها چه توجیهی دارد؟ تعداد کل این نیروی انسانی تعویض‌شده ۱۶۸۹ نفر است. اگر سابقهٔ مدیریتی هر یک از افراد فوق را حداقل به‌طور متوسط ۱۰ سال بدانیم جمعاً ۱۶۸۹۰ سال تجربهٔ مرتبط با وزارت کشور از مجموعهٔ این وزارتخانهٔ حساس کنار گذاشـته شده است. سابقهٔ مدیریتی حداقل ۱۰ سال، یعنی ۱۰ سال از عمر ۲۰سالهٔ انقلاب و ملاحظه می‌فرمایید که تا چه حد ضرر بـه‌پیکرهٔ اجـرایـی و نـیروهای کـارآزمـوده، صرف‌نظر از وابستگی جناحی، در جریان این تغییر و تعویضها وارد آمده است.

در کشورهای پیشرفته تجربیات افراد کارآزموده را تئوریزه می‌کنند، در دانشگاههای مدیریتی و مراکز استراتژیک این تجربیات را تدریس می‌نمایند و برخی مـتأسفانه چـه ارزان می‌فروشند. آیا این است مصداق بند ۸ برنامهٔ پیشنهادی وزیر مـحترم کشـور در هنگام رأی اعتماد به‌مجلس محترم مبنی بر ضابطه‌مند کردن روشها و رفتارهای مدیریتی در خصوص رشد و ارتقا و عزل و نصب مـدیران بـر پـایهٔ تـعهد، تـخصص، تـجربه و شایستگی؟ گذشته از این‌که نشنیده و یا نخوانده‌ایم که در هیچ‌کجای دنیا این حجم وسیع تغییرات در یک وزارتخانه اتفاق بیفتد، ولی برادر گرامی جناب آقای نوری! در هیچ دوره از ادواری که بر وزارت کشور گذشته است نیز به‌اندازهٔ مدت تصدّی مجدد حضرتعالی در وزارت کشور به‌نیروهای مجرّب وزارتخانه کم‌لطفی و بی‌عنایتی نشده است.

جنابعالی که از به‌جریان افتادن و بررسی پروندهٔ آقای کرباسچی و بازداشت ایشان سراسیمه می‌شوید، چگونه است که این خیل عظیم نیروهای کاردان و مجرّب را به‌سهولت و بدون احساس غبن و خسران کنار می‌گذارید؟

جنابعالی استانداری را از سیستان و بلوچستان کنار گذاشتید که ۱۷ سال سابقه در وزارت کشور، ۷ سال سابقه در استانداری سیستان و بلوچستان، ۱۰ سال سابقه در معاونت عمرانی گیلان و بوشهر داشت.

برادری را با ۱۹ سال سابقه از استانداری فارس برکنار کردید که ۱۶ سال سابقه به‌عنوان استاندار فارس، همدان، سمنان، لرستان، زنجان و ۳ سال سابقه در معاونت سیاسی اراک و فرمانداری داشته است.

برادر دیگری را با ۱۹ سال سابقه در وزارت کشور، ۴ سال سابقهٔ استانداری لرستان و ۱۵ سال سابقهٔ معاونت در استانداری و فرمانداری خوزستان و خراسان تعویض نموده‌اید.

برادری را با ۸ سال سابقهٔ وزارت کشور، ۴ سال استانداری کردستان و ۴ سال فرمانداری سنندج و بخشداری و سه دورهٔ نمایندگی مجلس شورای اسلامی کنار زده‌اید.

برادری را با ۱۱ سال سابقهٔ وزارت کشور، ۴ سال سابقهٔ استانداری اردبیل و ۷ سال سابقهٔ فرمانداری، بخشداری، مشاورت وزیر و استانداری به‌کنار نهاده‌اید.

برادر دیگری را با ۱۳ سال سابقهٔ وزارت کشور، ۱۲ سال سابقهٔ استانداری در استانهای مازندران، یزد، چهارمحال و بختیاری و یک سال معاونت استان لرستان تعویض نموده‌اید. دیگری را با ۱۶ سال سابقهٔ وزارت کشور، ۱۲ سال سابقهٔ استانداری اصفهان و خراسان و ۴ سال سابقهٔ معاونت عمرانی اصفهان عزل فرموده‌اید.

برادر دیگری را با ۹ سال سابقهٔ استانداری مرکزی، فارس و همدان به‌کنار نهاده‌اید.

برادری را با ۱۰ سال سابقه در وزارت کشور، ۶ سال سابقهٔ استانداری زنجان و ۴ سال معاونت عمرانی معزول فرموده‌اید. برادری را با ۱۵ سال سابقه در وزارت کشور، ۱۱ سال سابقهٔ استانداری گیلان و ۴ سال سابقهٔ معاونت استانداری و فرمانداری تنکابن معزول فرموده‌اید.

برادر دیگری را با ۱۱ سال سابقهٔ کار در وزارت کشور، ۴ سال سابقهٔ استانداری و ۷ سال سابقهٔ معاونت عمرانی خوزستان و شهرداری شیراز به‌کنار گذاشته‌اید.

برادر گرامی، جناب آقای نوری! جناب آقای زرگر همراه خودِ حضرتعالی از وزارت جهاد سازندگی که در آنجا معاون وزیر بود به‌وزارت کشور آمد و به‌شهادت دوست و دشمن ۸ سال در پست معاونت عمرانی وزارت کشور به‌تلاشی مؤثر و صادقانه پرداخت. آیا بایستی ایشان با توجه به‌همهٔ این خدمات در عمران و آبادانی کشور و بخصوص بخش حوادث غیر مترقبه، تنها به‌خاطر مخالفت با برخی عملکردهای شهردار تهران به‌کناری نهاده می‌شد؟ آیا جناب آقای تابش با ۱۷ سال سابقهٔ کار در وزارت کشور به‌عنوان معاون سیاسی وزارت کشور، استاندار استانهای گیلان، خوزستان، کردستان و معاونت عمرانی کردستان بایستی از دستگاه وزارت کشور خارج گردد؟

نمایندگان محترم! افسوس و غصهٔ فراوان من نه از برخوردهای خطی و جناحی وزیر محترم، بلکه از بی‌نصیب ماندن و محروم شدن این وزارتخانهٔ مهم و این مردم متدین و مظلوم از نیروهای کاردان، لایق و مجربی است که عمر کاریِ برخی از آنان در وزارت کشور به‌عمر انقلاب عظیم اسلامی ما می‌رسد و ملت عزیز و قدرشناس در تودیع این افراد خدوم، بعضاً تا ۱۶۰ کیلومتر به‌بدرقهٔ آنها آمدند و با گل و اشک و بوسه قدرشناسی خالصانهٔ خود و خدمتگزاری صادقانهٔ آنان را به‌نمایش گذاردند. آیا این است پاسداری از حقوق ملت؟

برادر گرامی، جناب آقای نوری! بیان سوابق افراد برکنارشده و تصریح صلاحیتهای آنان اعم از بقیهٔ استانداران، گروه عظیم فرمانداران، بخشداران و شهرداران از حوصلهٔ این مقال بیرون است و من تذکرهٔ برخی دیگر از الباقی را به‌عنوان سندی برای حفظ در تاریخ، در اختیار ریاست محترم مجلس شورای اسلامی قرار می‌دهم و حال باید به‌برخی انتصابات در وزارت کشور پرداخت.

جناب آقای تاج‌زاده معاونت محترم سیاسی و اجتماعی وزارت کشور در پستی که از حساسترین و مهمترین پستهای این وزارتخانه است قبل از انتصاب، حتی به‌مدت یک روز نیز سابقهٔ کار وزارت کشوری نداشته است و بی‌دلیل نیست که چنین شخصی در اظهارات مختلف و متعدد در مناطق و مراکز مختلف کشور چنین می‌گوید:

«ما در دههٔ سوم انقلاب قرار داریم، امروز نظام ما تثبیت شده است و همه چیز نظام محکم و استوار است، ما دشمن خارجی نداریم».[1]

---

۱. بندرعباس، ۱۳۷۷/۲/۱۳.

بسیار جالب است که معاون سیاسی وزارت کشور هم توطئهٔ خارجی را توهم می‌داند. وی را به‌سخنان ریاست محترم جمهور در روز دوم خرداد در دانشگاه تهران ارجاع می‌دهم تا مسأله را دریابد. البته وجود دشمن خارجی را عموم ملت درک می‌کنند و معلوم نیست چرا آقای تاج‌زاده از درک آن قاصر است؟

باز هم ایشان می‌فرمایند: «انقلاب اسلامی ایران در مقابل چنین انتخاب تاریخی بین دیکتاتوری و آزادی در یکی‌دو سال گذشته قرار داشت که آزادی را انتخاب کرد. انقلابهای اجتماعی و سیاسی هر وقت که ایدئولوژی پیدا کنند، این انقلابها را خطر استبداد بیشتری تهدید می‌کند».[1]

تصور آقای تاج‌زاده از دوم خرداد و طرح انتخاب میان دیکتاتوری و آزادی می‌طلبد که ایشان مقصود خود را از آزادی بیان کنند. آیا آزادی، آزادی بی‌بند و باری و فساد است و یا آزادی مورد انتظار برخی گروهکها؟! چرا که در نظام اسلامی ما مرزها مشخص و حدود آزادی تعریف شده است و جالبتر این‌که به‌زعم ایشان، لابد انقلابهایی که ایدئولوژی ندارند در خطر غلتیدن به‌سمت استبداد قرار نداشته و یا کمتر قرار می‌گیرند! پس نتیجتاً می‌توان گفت بهتر است ایدئولوژی را از انقلاب بزداییم!

در جای دیگر می‌گوید: شورای نگهبان صلاحیت تأیید خبرگان را ندارد زیرا خبرگان کادر رهبری را بررسی می‌کند.[2]

رئیس: دو دقیقهٔ دیگر از وقت تعیین‌شدهٔ شما باقی مانده است.

مرضیهٔ وحید دستجردی: این‌گونه سخنان با این لحن و محتوا در یک جمع دانشجویی و در مقابله با قوانین کشور و نهادهای قانونی آن، به‌جای طرح آن از کانالها و مجاری قانونی، جای تأمل و اندیشهٔ فراوان دارد. ایشان به‌دور از شأن معاونت سیاسی و اجتماعی وزارت کشور، در سخنان خود اکثراً وارد مناقشات سیاسی شده و مسؤولیت خود را در وزارت کشور فراموش می‌کند، به‌طوری که در بندرعباس هم درگیری ایجاد می‌شود.

ایشان در جلسهٔ ستاد انتخاباتی ریاست جمهوری استان خوزستان در پاسخ فردی که اظهار می‌دارد ما مخالف مدیر کل آموزش و پرورش هستیم، پاسخ می‌دهند: «اعتصاب بکنید، مجبور می‌شوند او را عوض کنند». به‌نظر می‌رسد ایشان جایگاه مهم

---

۱. بندرعباس، ۱۳۷۷/۲/۱۳.
۲. ایلام، جمع دانشجویان.

سیاسی و امنیتی خود را در وزارت کشور درک نکرده و یا آن‌را با کرسی نظریه‌پردازیهای آکادمیک اشتباه گرفته‌اند.

ذاکری: تذکر دارم.

رئیس: اگر تذکر ندهید بهتر است. این خارج نیست. من متن را نگاه کردم.

وحید دستجردی: انتصاب آقای غریبانی به‌استانداری آذربایجان غربی نیز گونه‌ای دیگر از این‌دست است. ایشان در وزارت کشور یک کارمند بوده است، با توجه به‌رد صلاحیت ایشان از طرف شورای محترم نگهبان به‌عملکرد غلط در نشریه‌ای که با صاحب‌امتیازی ایشان منتشر می‌گردد، باز هم خط ایجاد آشوب و اغتشاش، خود را می‌نمایاند. در این هفته‌نامه که بارها مورد اعتراض و شکایت قرار گرفته است در تاریخ ۱۳۷۷/۲/۱۲ صفحهٔ ۳، در مقاله‌ای تحت عنوان «خط خشونت»، نیروهای مسلح، بویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مورد هتک حرمت قرار می‌گیرند.

در بخش دیگری نیز تحت عنوان «وظایف مردم برای رسیدن به‌آزادی»، برخی کارهای لازم برای دستیابی به‌آزادی را شرح می‌نماید که شرکت در سخنرانیهای سیاسی دگراندیشان و اعلان اعتراض و راهپیمایی علیه متصدیان امور، تبلیغ شده است. در این مشتِ نمونهٔ خروار از مطالب این هفته‌نامه که تقدیم ریاست محترم مجلس می‌گردد، خط ایجاد تشنج و درگیری و بحران، آن هم در نشریهٔ شخصی که مربوط به‌استاندار این کشور است عیان می‌باشد و ای کاش وزیر محترم کشور به‌این فراز از وصیتنامهٔ سیاسی ـ الهی حضرت امام توجه می‌نمودند که فرموده‌اند: «و در همین انگیزه به‌وزرای کشور در طول تاریخ آینده توصیه می‌کنم که در انتخاب استاندارها دقت کنند، اشخاص لایق، متدین و متعهد، عاقل و سازگار با مردم انتخاب نمایند تا آرامش در کشور هرچه بیشتر حکمفرما باشد».

مطلب قابل ذکر و مهم آن‌که در مناطق مرزی کشور که از اهمیت فراوان سیاسی و استراتژیک برخوردارند، اکثراً استاندارانی گمارده شده‌اند که یا اساساً سابقهٔ کار در وزارت کشور نداشته‌اند و یا از سابقهٔ بسیار کمی برخوردار بوده‌اند. از جمله این استانها: کردستان، سیستان و بلوچستان، خراسان و آذربایجان غربی است.

نمونه‌ای دیگر از انتصابهای وزیر محترم کشور، نصب جناب آقای رمضان‌زاده به‌استانداری کردستان است. ایشان سابقهٔ مدیریتی در استانها نداشته و تنها سابقهٔ ایشان محدود به ۱۸ ماه کار به‌عنوان معاون مدیر کل در وزارتخانه می‌باشد.

استاندار سیستان و بلوچستان آقای حسینی، حتی یک روز سابقهٔ کار در وزارت کشور نداشته است و تنها کار اجرایی مدیریتی ایشان، طبق گفتهٔ معاون سیاسی استانداری سیستان و بلوچستان که اخیراً عزل شده است، ریاست ستاد انتخاباتی ریاست محترم جمهوری در اصفهان بوده است.

استاندار سمنان آقای میرلوحی، سابقهٔ کار در وزارت کشور نداشته است، استاندار همدان نیز به‌همین ترتیب!

در پایان، سؤال دیگری نیز دارم و آن این‌که برخی آقایان نمایندگان و نیز جناب آقای مدرسی، معاون امور مجلس در این چند روزه که مسألهٔ استیضاح در مجلس مطرح بوده است، به‌نمایندگان محترم قول تغییر استاندار، فرماندار و بخشدار را داده‌اند. آیا این وعده‌های پیشنهادی نیز بر مبنای حجت شرعی است و یا بر اساس اقتضای زمان اتفاق می‌افتد؟

در هر حال، به‌نظر می‌رسد وزارت کشور ما امروز گرفتار یک نگرش و دیدگاه ناصحیح شده است که او را از عمل به‌وظایف مهم و اساسی خویش بازمی‌دارد و در عین حال تبعات خطرآفرینی را در کشور دامن می‌زند و من با توجه به‌آنچه می‌بینم و بخشی از آن‌را بیان نمودم، برای مردم و نظام عزیز اسلامی احساس دلنگرانی و دغدغهٔ خاطر فراوان دارم. والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.

عده‌ای از نمایندگان: احسنت، احسنت.

رئیس: آقای مهندس طاهری بفرمایید.

سیدطاهر طاهری: بسم‌الله الرحمن الرحیم.

«رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاْجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً».[۱]

با درود و سلام بر آقا امام زمان ــ عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف ــ و نایب بر حقش حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (حضار صلوات فرستادند) و سلام بر روان پاک قائد کبیر انقلاب اسلامی، بت‌شکن عصر معاصر، حضرت امام خمینی ــ قدس سره‌الشریف ــ (حضار صلوات فرستادند). درود بر ارواح مطهر شهدای انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی. سلام بر خانوادهٔ معظم شهدا که چشم و چراغ این ملت

---

۱. الإسراء، ۸۰.

غیورند و سلام بر رزمندگان اسلام، جانبازان عزیز و آزادگان سرافراز. سلام بر ملت بزرگ ایران اسلامی، خصوصاً جوانان برومند که در تمامی صحنه‌های سیاسی و عبادی چون دریایی موّاج می‌خروشند و به‌ندای رهبر عزیزشان لبیک می‌گویند.

برادران و خواهران عزیز! امروز در محضر ملت مظلوم و عزتمند ایران اسلامی و در خانهٔ ملت، با توجه به‌اصل ۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی که نمایندگان مردم به‌قرآن مجید سوگند یاد کرده‌اند که پاسدار حریم اسلام و نگهبان دستاوردهای انقلاب اسلامی ملت ایران و مبانی جمهوری اسلامی باشند و ودیعه‌ای که ملت به‌آنها سپرده به‌عنوان امینی عادل پاسداری کنند و در انجام وظایف وکالت، امانت و تقوا را رعایت نمایند. لذا با تکیه بر اصل ۷۶ و با استناد به‌اصل ۸۹ قانون اساسی، وزیر محترم کشور جناب آقای عبدالله نوری را مورد استیضاح قرار می‌دهیم.

قبل از این‌که وارد بحث اصلی شوم، توضیح این نکته را ضروری می‌دانم که این استیضاح دارای بستری قانونی است و قانون اساسی یعنی میثاق عمومی مردم، آن‌را به‌رسمیت شناخته و به‌نمایندگان اجازه داده است تا آزادانه نسبت به‌عملکرد هر یک از وزرا یا هیأت دولت، درخواست استیضاح کنند و در صورت رفتار خلاف مقررات و قانون و یا نحوهٔ مدیریت غلط هر وزیری که منافع جامعه و مردم را به‌خطر اندازد و در روند صحیح حرکت دولت خلل وارد کند، برخورد داشته باشند و نسبت به‌ادامهٔ خدمت چنین وزیری بازنگری کنند. این از خصوصیات جامعه‌ای است که قصد دارد قانونمداری را شعار خود قرار داده و مواضع خود را در چارچوب قانون تفسیر نماید.

افرادی که طرح استیضاح را اقدامی در جهت تضعیف دولت و مقابله با رئیس جمهوری محترم قلمداد می‌کنند کسانی هستند که صرفاً آزادی و قانون را برای منافع خود می‌خواهند و قصد دارند با تبلیغات وارونه منافع گروهی خود را تأمین کنند و در این راه به‌امنیت اجتماعی، مشکلات مردم و از همه مهمتر منافع ملی توجهی ندارند. اینها اِعمال حق قانونی استیضاح را از طرف نمایندگان، توطئه و دسیسه تلقی می‌کنند، اینان مدعی آزادی حتی برای مخالفان نظام هستند، اما برای نمایندگان مردم هرگز!

من به‌این نکات اشاره کردم تا ملت شریف ایران و نمایندگان محترم ملت در مجلس شورای اسلامی مستحضر باشند که بین حرف تا عمل، فاصله چقدر زیاد است. با توجه به‌مقدمه‌ای که تقدیم نمایندگان محترم مردم شریف در مجلس شورای اسلامی شد و با در نظر گرفتن شرایطی که آقای عبدالله نوری در کشور و مدیریت

سیاسی داخلی ایجاد نموده، ادامهٔ خدمت ایشان را در سِمت مذکور مانع آرامش و ثبات کشور دانسته و به‌استناد اصل ۸۹ قانون اساسی مادهٔ ۱۵۰ آیین‌نامهٔ داخلی مجلس شورای اسلامی دلایل خود را برای استیضاح تقدیم می‌دارم.

ایجاد تشنج در جامعه، به‌جای ایجاد امنیت و ثبات در کشور.

تحریک پرسنل و کارمندان وزارت کشور و همچنین آحاد جامعه از طریق ایجاد تشنج و جو فشار در جریان دستگیری شهردار تهران، از جمله تشکیل ستاد بحران، تشکیل ستاد استقبال، تشکیل نمایشگاه فعالیتهای شهرداری در وزارت کشور، شعار این‌که «ما تا آخر ایستاده‌ایم»، رفتن به‌منزل شهردار در مراجعت از عربستان و تقدیم هدیهٔ معنوی دریافتی از مقامات عربستان به‌خانوادهٔ شهردار. همچنین قابل ذکر است که اینجانب به‌هیچ‌وجه قصد ورود به‌بحث تخلفات شهرداری را ندارم، که بررسی آن وظیفهٔ دادگاه است.

آقای نوری پس از دستگیری شهردار تهران در اولین موضعی که در این خصوص اتخاذ کرد در برابر رسانه‌های جمعی اظهار داشت: «خدشه در حیثیت شخصیتی مانند آقای کرباسچی، آثار و عوارضی دارد که مرتکبان آن خواسته یا ناخواسته باید مسؤولیتهای آن‌را بپذیرند» و سپس چنین ادامه می‌دهد: «برای یک شهروند عادی چه جای امیدی باقی می‌ماند که قانون، مدافع حقوق وی خواهد بود؟ بنده تاکنون به‌احترام شخص رئیس جمهور در ماجرای شهرداریها سکوت کرده‌ام، نمی‌توانم نگرانی خود را از روند مراحل بررسی قضایی پروندهٔ شهرداری پنهان دارم و مراتب تردید خود را از کفایت و صلاحیت دست‌اندرکاران این پرونده ابراز نکنم».

آنچه از اظهارات فوق استنباط می‌شود، نشانگر حرکتی تهاجمی و بی‌محابا به‌قوهٔ قضائیه و در نهایت تحریک و تشویش اذهان عمومی است. آخر کسی که خود مسؤول است امنیت جامعه را تأمین کند، چگونه به‌میدان آمده و مردم را علیه یک قوه تحریک می‌کند و برای رسیدگی قضایی به‌اتهامات یک مدیر، مانع‌تراشی می‌کند؟...

علی حسینی عباسی: ایشان چرا راجع به‌دادگاه صحبت می‌کند.

رئیس: آقای طاهری! بحثتان را متوقف کنید، من وقتتان را حفظ می‌کنم. نمایندگان محترم توجه بفرمایید! مادهٔ ۱۵۴ آیین‌نامه این‌طور بیان می‌کند: استیضاح‌کنندگان مجاز نخواهند بود در ضمنِ استدلال و توضیحات خود موضوعات دیگری را که به‌موارد استیضاح مربوط نیست مورد بحث قرار دهند. موضوعِ دیگر را حق ندارند

مورد بحث قرار بدهند. در رابطه با استیضاح و توضیح و استدلال برای موضوعاتی که مطرح کردند، طبیعتاً این حق برای آنها هست. در آیین‌نامه مخصوصاً آمده: از موضوع نباید خارج بشوند.

موضوع، موضوع ایجاد تشنج در جامعه به‌جای امنیت و ثبات است. حالا برای توضیح این موضوع شواهدی را بیان می‌کنند، استدلال می‌کنند، توضیح می‌آورند، اما اگر از موضوع خارج بشوند از آنها درخواست می‌کنیم و جلو آنها را می‌گیریم. اما اینجا موضوع، ایجاد تشنج است، قهراً برایش استدلال می‌کند و مصداق بیان می‌کند، بفرمایید.

سیدطاهر طاهری: دقیقاً همزمان با اظهارات آقای نوری در عربستان، گروه دیده‌بان حقوق بشر با ارسال نامه‌ای، با امضا آقای هانی مگالی به‌عنوان آیت‌الله یزدی خواهان آن می‌شود که همه‌گونه حفاظتهای قانونی لازم یک محاکمهٔ عادلانه طبق قوانین بین‌المللی برای شهردار تهران فراهم شود. آقای هانی مگالی در ادامهٔ نامهٔ خود می‌گوید: «نگرانی ما این است که تصمیم دستگیری و تعقیب قضایی آقای کرباسچی ممکن است با انگیزه‌های سیاسی صورت گرفته و وی از چهره‌های برجستهٔ یک گروه سیاسی به‌نام کارگزاران سازندگی است».

آقای نوری در یکی از اظهارات خود در ارتباط با دستگیری شهردار تهران می‌گوید: «دامنهٔ این عوارض تنها به‌قوهٔ مجریه محدود نمی‌شود، بلکه به‌قوهٔ قضائیه نیز سرایت می‌کند و به‌توهّماتی از قبیل سیاسی‌کاریِ مسؤولان رسیدگی به‌پروندهٔ شهرداریها، بی‌اعتنایی به‌مقررات آیین دادرسی، محرومیت متهمان از حقوق پایهٔ خود، تداوم حرکات ناشایست در جریان انتخابات ریاست جمهوری میدان می‌دهد».

البته بازتاب اظهارات آقای عبدالله نوری در خصوص بازداشت شهردار تهران (که آن هنگام در عربستان سعودی حضور داشته) در رادیوهای بیگانه و امپریالیسم خبری انعکاس وسیعی می‌یابد که ذیلاً به‌چند مورد اشاره می‌شود:

بخش عربی رادیو لندن: عبدالله نوری وزیر کشور ایران نگرانی عمیق خود را از بازداشت غلامحسین کرباسچی شهردار تهران به‌اتهام فساد مالی ابراز داشت. عبدالله نوری می‌گوید برخورد با شهردار تهران، صلاحیت مسؤولین بازجویی و تحقیق پروندهٔ وی را با تردید روبرو ساخته. وزیر کشور گفت: کرباسچی ممنوع‌الملاقات شده و بازداشت‌کنندگان شهردار را به‌حملهٔ تبلیغاتی علیه او متهم کرد.

رادیو بی.بی.سی: امروز عبدالله نوری وزیر کشور نسبت به‌دستگیری شهردار تهران بشدت اظهار نگرانی کرد و گفت تاکنون به‌احترام رئیس جمهوری سکوت کرده است.

توضیح لازم این‌که این اولین‌بار نبود که اظهارات وزیر کشور انعکاس گسترده‌ای در رادیوهای بیگانه داشت، نمونهٔ دیگری از اظهارات آقای عبدالله نوری که در مصاحبهٔ مطبوعاتی مورخ ۱۳ اسفندماه سال ۱۳۷۶ خود ابراز داشته و اختلاف شدید در بین مقامات بالای نظام را تداعی می‌کند، خبر رادیو رژیم صهیونیستی است که در این رابطه گفت: وزیر کشور ایران در مصاحبهٔ مطبوعاتی خود صریحاً از رئیس قوهٔ قضائیه انتقاد کرده است و تاکنون سابقه نداشته است که یک مقام بلندپایهٔ جمهوری اسلامی، اینچنین علنی و صریح یکی دیگر از مقامات کلیدی نظام را مورد انتقاد قرار دهد.

خبرگزاری رویتر راجع به‌همین مصاحبهٔ آقای عبدالله نوری گفت: وزیر کشور ایران، امروز چهارشنبه در یک مورد نادر عالیترین ردهٔ قضایی کشور را به‌سبب مبارزه‌ای که علیه یکی از طرفداران سیاسیِ کلیدی محمد خاتمی رئیس جمهور کشور پیش گرفته است، به‌باد حمله گرفت.

در ادامهٔ روند ایجاد التهاب در افکار عمومی، آقای نوری در بازگشت از سفر حج به‌کشور، کار اقدامات عملی را در بحران‌سازی، از همان فرودگاه تهران آغاز می‌کند و به‌عنوان رئیس ستاد حمایت از آقای کرباسچی، با سرعت هر چه تمامتر به‌منزل متهم رفته و ضمن ابراز همدردی، اقدام قوهٔ قضائیه را به‌ضرر نظام معرفی می‌کند و جالب اینجاست که در آغاز سخن خود شهروندان تهرانی را تهدید به‌محرومیت از خدمات شهری می‌کند.

آقای وزیر کشور در روز جمعه مورخ ۱۳۷۷/۱/۲۱ به‌منزل نامبرده رفته و در آنجا با موضعگیری در مقابل قوهٔ مستقل قضائیه، برخلاف تمامی اصول دموکراتیک مبنی بر استقلال قوای سه‌گانه اظهار می‌دارد:

«من متأسفم که دستگاه قضایی ما کارش به‌جایی رسیده که وقتی کسی را بازداشت می‌کند به‌جای آن‌که مردم به‌چشم اتهام و خطا کردن به‌آن فرد نگاه کنند، خود قوهٔ قضائیه زیر سؤال می‌رود».

باید از آقای نوری پرسید آیا فضاسازی برای مقابله با احکام و قوهٔ قضائیه و

مخدوش کردن چهرهٔ این قوه، آن هم از منظر قوهٔ مجریه با استقلال قوا همسویی دارد؟ آن هم قوهٔ قضائیه‌ای که قدرت و توانمندی آن و تمکین هر چه بیشتر و حرمت هر چه تمامتر آن در بین مردم، بویژه در یک نظام مردمسالار، نشانگر قدرت و سلامت آن نظام است. آیا تخریب وجههٔ قوهٔ قضائیه به‌نفع مردم و دولت و نهایت نظام است؟ آیا از بین رفتن اطمینان مردم و گسترش یأس از عدالت، جامعه را به‌سوی خیر رهنمون می‌سازد؟

ادامهٔ روند تهاجم به‌وجههٔ قوهٔ قضائیه همین‌جا ختم نگردید، بلکه با انجام اقداماتی، نهایتاً موجبات درگیری و تشنج در جامعه فراهم شد. چنانچه شهردار منطقهٔ ۸ تهران بعد از بازداشت آقای کرباسچی، این موضوع را با صحنهٔ جنگ مقایسه کرده و در مصاحبهٔ خود می‌گوید: «اولین ماشهٔ توپخانهٔ جناح راست از سوی قوهٔ قضائیه به‌طرف آقای کرباسچی نشانه رفته است». نامبرده مشخص نیست براساس چه برنامه‌ای به‌پیش‌بینی پرداخته و برای متشنج نشان دادن اوضاع داخلی کشور می‌گوید: «در یکی دو ماه آینده در تهران شاهد درگیریهای فراوانی خواهیم بود».

در ادامهٔ سناریوی هیجان‌آفرینی و تب‌آلود کردن فضای اجتماعی، آقای عبدالله نوری در اولین روز کاری خود بعد از سفر حج در مورخ ۱۳۷۷/۱/۲۲ در وزارت کشور، ستاد حمایت از شهردار را در جهت ایجاد بحران و تضعیف قوهٔ قضائیه به‌وجود می‌آورد، آن هم در شرایطی که استانهای فراوانی از جمله استان خوزستان، استان خراسان، استان کهکیلویه و بویراحمد دچار سیل خانمان‌برانداز شده‌اند که نمایندگان محترم شهرستانهای مختلف کشور استحضار دارند و حتی در استان کهکیلویه و بویراحمد یک روستای کامل با ۵۰ نفر سکنه در اثر جابجایی گسلهای زمین ناپدید می‌شود و هیچ آثاری از آن روستا باقی نمی‌ماند (رئیس: چهارمحال و بختیاری!) و وزارت کشور که وظیفه دارد به‌فریاد مردم آسیب‌دیده از بلایای طبیعی برسد، برای اولین‌بار پس از انقلاب اسلامی، به‌جای ستاد حمایت از سیل‌زدگان و زلزله‌زدگان و آوارگان ناشی از بلایای طبیعی، ستاد حمایت از یک نفر متهم در وزارت کشور تشکیل می‌دهد، در حالی که این سؤال در ذهن بسیاری از نمایندگان تکرار می‌شد که آیا نباید آقای وزیر کشور طبق روال گذشته به‌مناطق آسیب‌دیده سرکشی و از فرودگاه به‌مناطق حادثه‌دیده سفر می‌کرد؟

ملت شریف و قهرمان ایران! آیا به‌ما و نمایندگان خود حق نمی‌دهید که نسبت

به‌مدیریت سیاسی وزیری که یک فرد را بر ملت ترجیح می‌دهد تأمل کنیم و او را صاحب صلاحیت لازم برای ادامهٔ خدمت و مسؤولیت در این پست خطیر ندانیم؟
محورهای ذیل عین سخنان آقای عبدالله نوری است که در جمع مدیران، مسؤولین، معاونین، مشاورین و کارمندان بخشهای مختلف وزارت کشور، شهرداریهای بیست‌گانهٔ تهران نسبت به‌بازداشت شهردار تهران اظهار داشته که بسیار جای تأمل دارد. ایشان می‌گوید: «بازداشت آقای کرباسچی، شهردار تهران از سوی قوهٔ قضائیه امری تلخ و نگران‌کننده است و برای تأمین مصالح نظام و انقلاب باید هر چه سریعتر حل شود». متأسفانه آقای عبدالله نوری به‌جای انجام وظیفهٔ قانونی خود، از موضع مصلحت‌سنجی برای نظام و انقلاب اسلامی در کار قوهٔ قضائیه دخالت می‌نماید و در ادامه اضافه می‌کند: «تا آنجایی که من مطلع هستم بعد از انقلاب چنین اتفاقی رخ نداده بود، سابقه نداشت که یک عضو هیأت دولت بازداشت شود».

جناب آقای وزیر! اولاً شهردار تهران رسماً عضو هیأت دولت نیست. ثانیاً چنانچه به‌شعار قانونگرایی قائل و پایبندیم، چه فرقی بین عضو هیأت دولت و مردم عادی در محضر عدالت وجود دارد؟ آیا عضو هیأت دولت بودن ایجاد مصونیت می‌کند که به‌اتهامات او رسیدگی نشود؟! خیر، هرکس در هر رده‌ای متهم باشد که حقوق مردم را ضایع کرده و به‌حیف و میل بیت‌المال پرداخته، نباید از اجرای عدالت در امان باشد.

سپس آقای وزیر کشور در ادامهٔ صحبت خود می‌گوید: «من البته متأسفم که وضعیت دستگاه قضایی به‌جایی رسیده که با دستگیری آقای کرباسچی، دستگاه قضایی زیر سؤال می‌رود، این مسأله واقعاً باعث تأسف است».

به‌فرض این‌که ایشان رئیس قوهٔ قضائیه را قبول نداشته باشد، از تضعیف قوهٔ قضائیه و قضات متدین و شریف دستگاه قضائیه چه سودی می‌برد، آن هم از موضع وزیر کشور، نه یک شهروند عادی و یا عضو یک گروه سیاسی؟!

آنگاه آقای عبدالله نوری از اظهارات خود نتیجه می‌گیرد و می‌گوید: «ما مدعی این مسأله هستیم که اگر اظهار نظرخواهی شود، مردم به‌این‌که قوهٔ قضائیه مطمئن‌ترین و باثبات‌ترین نهاد این نظام است رأی نخواهند داد». آیا صحیح است قوهٔ قضائیه هم مقابله به‌مثل کند، در این صورت آیا سنگ روی سنگ بند می‌شود؟

برادران و خواهران محترم نماینده! ملاحظه می‌فرمایید که دامنهٔ هجوم و

حریم‌شکنیها تا چه حد گسترده است، یعنی رودررو قرار دادن قضات محترم و مردم با قوهٔ قضائیه! آقای عبدالله نوری با چنین زمینه‌سازیهایی ستاد حمایت از آقای کرباسچی در محل وزارت کشور تشکیل می‌دهد و اعلام می‌کند: «ضرورت دارد که وزارت کشور ظرف ۲۴ ساعت با متجلی کردن ویژگیها و خصوصیات جناب آقای کرباسچی و عملکرد شهرداری تهران در این محل، به‌عنوان محل دائمی، زمینه‌ساز معرفی فعالیتهای آن باشد».

آنگاه وزیر محترم کشور به‌منظور افزایش فشار جنگ روانی می‌گوید: «شهردار تهران کماکان آقای کرباسچی است و هرگونه اخلال در شهرداری هیچ ارتباطی به‌دولت ندارد» و لابد به‌قوهٔ قضائیه مربوط می‌شود!

در ادامهٔ جریان ستاد بحران در وزارت کشور، به‌منظور فشار آوردن به‌قوهٔ قضائیه و نجات یک نفر متهم، کار خود را شروع کرد و باعث نتایج زیر شد:

۱. فراهم آوردن امکان تجمع برای:

الف. سخنرانی و اعلام مواضع و ترتیب دادن تریبون آزاد برای ایراد سخنان تحریک‌آمیز طیفهای مختلف.

ب. تهیهٔ خوراک تبلیغاتی جهت خبرگزاریها و رادیوهای بیگانه، به‌طوری که لحظه به‌لحظه اخبار این ستاد به‌روی تلکس و خبرگزاریها و آنتن رسانه‌های امپریالیستی می‌رفت و این مسأله القا می‌شد که در سطوح عالی، بین قوای کشور تفاهم وجود ندارد.

۲. تهیه و انتشار عکس در تیراژهای میلیونی، با هدف تحت تأثیر قرار دادن و ملتهب کردن جو جامعه از راه مظلومیت‌نمایی به‌انحای مختلف.

تهیه و چاپ مصاحبه با افراد در محل تجمع برای خوراک روزانهٔ روزنامه‌های طرفدار، به‌طوری که در مدت مذکور روزنامهٔ همشهری کلیهٔ سرویسهای خود را تعطیل و تمامی آنها در بُعد گزارش خبری، به‌موضوع می‌پرداختند.

۳. ایجاد مرکز خبری برای ستاد، با اعلام تلفنهای تماس و غیره در روزنامه‌ها جهت تبادل نظر، هماهنگی، اخذ پیشنهادات در وزارت کشور و به‌نوعی تشکیل ستاد خبری و جمع‌آوری اطلاعات و تهیه بولتنهای روزانه.

۴. سازماندهی و اعزام نیرو به‌مراکز مختلف از قبیل سخنرانی، تدارک ملاقات مثلاً با آقایان بزرگوار علمای قم و مظلوم‌نمایی، چانه‌زنی در ملاقات و اصرار بر آن با هدف انعکاس مطبوعاتی.

۵. ایجاد تشویش در افکار عمومی مبنی بر این‌که کشور دارای انسجام و قدرت و مرکزیت نبوده و هر کس در حیطهٔ عملی خود دارای نوعی خودمختاری می‌باشد، لذا شیرازهٔ کار از دست رفته است.

۶. وانمود کردن این مسأله که امروز هیچ موضوعی از موضوعات خاص شما مردم مثل مشکلات اقتصادی، ارزش ایجاد ستاد بحران ندارد. بنابراین، این موضوع بحرانی‌ترین موضوع در سطح کشور می‌باشد که توجه به‌آن نارضایتی عمومی و بی‌اعتمادی مردم را به‌طور جدی به‌همراه آورده است.

۷. تهیهٔ نمایشگاه از عکسها و تابلوهای آقای کرباسچی و انبوه دسته‌گلها همراه با انعکاس و بازتاب آخرین اخبار و وقایع مربوط به‌آقای کرباسچی در ابعاد ۷۰×۵۰ و بریدهٔ روزنامه‌ها، حتی در حاشیهٔ پیاده‌رو وزارت کشور به‌منظور جذب و هدایت مردم به‌داخل نمایشگاه وزارت کشور.

۸. مخدوش کردن چهره‌های خدوم وزارت کشور در نمایشگاه.

توضیح این‌که عده‌ای از پرسنل شریف وزارت کشور با آقای نوری در این نمایشگاه و ستاد (به‌اصطلاح بحران ایشان) همراهی نکردند. لذا ستاد به‌انحای مختلف سعی می‌کرد که چهره‌های زشتی از آنها نشان دهد، چون آنها متهم به‌عدم همکاری با ستاد بحران بودند.

۹. تحریک شهرداران مناطق بیست‌گانهٔ تهران به‌عنوان یک تشکل سیاسی غیر رسمی.

تا قبل از تشکیل ستاد بحران توسط وزیر محترم کشور شهرداران مناطق بیست‌گانهٔ تهران هیچ‌گونه حرکت هماهنگ و مشترکی نظیر اعلام مواضع و دادن بیانیه نداشتند، اما پس از اعلام ستاد بحران و خط‌دهی خاصی که صورت می‌گیرد بیانیهٔ مشترکی را امضا و منتشر می‌کنند. آنهایی که خود اعتراف به‌تخلفات خود کرده و در محضر دادگاه به‌اختلاس و ارتشای خود معترف بودند، از فضایی که آقای وزیر کشور برای آنها فراهم کرد، استفاده کرده و از گوشهٔ انزوا بیرون آمدند و فریاد مبارزه با قانون‌شکنی سر دادند. البته تنها شهردار منطقه‌ای که حاضر به‌امضای طومار مربوط نشد، همان روز از مسؤولیت خود عزل شد. آیا با این جوی که آقای وزیر کشور به‌عنوان مسؤول امنیت کشور ایجاد کرده، ملت ایران حق ندارد گمان کند که فردا ممکن است اشرار، قاچاقچیان و محکومان دادگاهها از این فضا بهره جسته و یک

دستهٔ سیاسی، تشکیلاتی درست کنند و در مقابل قانون و قوهٔ قضائیه بایستند، با این ادعا که چرا آزادیهای آنها سلب شده است؟ نتیجهٔ این اقدامات این‌که مسألهٔ پروندهٔ شهرداری تهران و در نهایت بازداشت شهردار تهران مشکلاتی را برای مدیریت اجرایی کشور پدید آورد و این ستاد بحران و چند روزنامهٔ دولتی باعث شدند که رئیس جمهور محترم این دستگیری و بازداشت را متضمن آثار زیانبار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بداند و اعلام نماید که: «معتقدم ادامهٔ بازداشت شهردار تهران فقط می‌تواند سبب پیچیده‌تر شدن امور و ایجاد خلل در روند ادارهٔ کشور و زمینه‌ساز برخوردی نادرست و اظهارت ناسنجیده از سوی صاحبان سلیقه‌ها و گرایشهای مختلف و بالمآل تضعیف قوا شود».

به‌نظر می‌رسد وزیر محترم کشور در جایگزینی مشکلات واقعی مدیریت اجرایی با بحرانهای کاذب، موفقیت تام و تمام داشت و متأسفانه این‌گونه اقدامات مطرودین سیاسی را مجدداً تقویت کرد و به‌عرصهٔ سیاسی کشاند و دولت را در اولین مواجهه با مشکلی کوچک، ناتوان جلوه داد که به‌گمان ما ارائهٔ چنین تصویری از دولت، جفا به‌دولت و ملت بود. (رئیس: آقای طاهری! روی وقت معین خودتان دو دقیقه وقت دارید).

آقای وزیر! آزادی و جلوگیری از انحصارطلبی زمانی تحقق خواهد یافت که قوای سه‌گانه بتوانند وظایف قانونی خود را اِعمال کنند و از دخالت در سایر قوا پرهیز کنند. تضعیف هرکدام از سه قوه بخصوص قوهٔ قضائیه، جز به‌تضعیف آزادی و ایجاد موانع برای نهادینه کردن قانون نمی‌انجامد. از وزیر کشور باید پرسید: جنابعالی با کدام مجوز در امور قضائیه که در اصل ۱۵۶ قانون اساسی به‌آن اشاره شده مداخله کردید و با ساختن فضای نامطلوب به‌تشویش افکار عمومی پرداختید؟ چنانچه شما معتقدید این حمایتهای شما از شهردار تهران به‌دلیل خدمات ایشان می‌باشد و به‌زعم خود نسبت به‌افراد توانا و خدوم و متواضع خود را مسؤول می‌دانید، چرا معاون عمرانی فعال و پُرتلاش سابق وزارت کشور، جناب آقای مهندس زرگر را کنار زدید و فرد دیگری را که از متهمان پروندهٔ شهرداری است به‌عنوان معاون عمرانی وزارت کشور برگزیدید؟ چرا فردی را که در پروندهٔ اختلاس شهردار تهران متهم است به‌عنوان معاون اداری و مالی وزارت کشور برگزیدید؟ آیا در این موارد با وزارت اطلاعات هماهنگی شده است؟ آیا به‌نظر شما لازمهٔ آزادی و توسعهٔ سیاسی این است

که افرادی مسأله‌دار و متخلف را بر حساس‌ترین مسؤولیتهای وزارتخانهٔ مهم کشور بگمارید؟

آیا پردهٔ خانهٔ خدا، این پیشکشی مقامات عربستان سعودی متعلق به‌شخص شما بود که تقدیم خانوادهٔ آقای کرباسچی کردید؟ اگر آن‌را متعلق به‌شخص خود می‌دانستید به‌اطلاع وزیر محترم می‌رسانیم که برداشت جنابعالی اشتباه بوده است. آن هدیهٔ معنوی که از طرف مقامات عربستان سعودی به‌وزیر کشور جمهوری اسلامی ایران تقدیم شده است و طبق مصوبهٔ هیأت وزیران به‌شمارهٔ ۱۰۱۷۴ مورخ ۱۳۷۰/۸/۱۸ باید به‌کابینهٔ ملت برگردد و در موزهٔ ملت نگهداری شود.

آقای وزیر! به‌چه مجوزی حکم تعلیق شهردار تهران را اجرا نکردید؟ آیا از نظر جنابعالی حکم دادگاه و قوهٔ قضائیه برای شما و دوستان شما نافذ نیست؟ پس کجا رفت شعار توسعهٔ سیاسی و جامعه‌ای که پایه‌هایش بر آزادی و قانون استوار است؟ از این‌رو ما ضمن حمایت از برنامه‌های اصولی دولت به‌دلایل مذکور ادامهٔ خدمت آقای عبدالله نوری را در سمت وزارت کشور به‌مصلحت نظام، منافع ملی و ثبات امنیت کشور نمی‌دانیم.

خدایا چنان کن سرانجام کار　　تو خشنود باشی و ما رستگار

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.

رئیس: متشکر، آقای نورا بفرمایید.

عباسعلی نورا: سلام علیکم، بسم‌الله الرحمن الرحیم.

با درود به‌روح پرفتوح امام راحل و عرض ارادت به‌پیشگاه مقام عظمای ولایت.

در ادبیات سیاسی، امنیت واژهٔ زیبا و بسیار ارزشمندی است و ظهور تمدنها در پرتو امنیت بوده است. توسعهٔ تمدن و پیشرفت هر کشوری مرهون وجود امنیت می‌باشد. براساس این ادله، اسلام بر تأمین امنیت تأکید بسیار نموده است، نظر شما نمایندگان محترم و مردم بزرگوار را به‌حدیث «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الصِحَّةِ وَالْأَمَان» جلب می‌نمایم.

نعمت مجهول گرانبهای جوامع، امنیت است که دارای شقوق فیزیکی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، روانی و جانی است.

در جوامع امروز هیأت حاکمه یا دولت موظف به‌تأمین امنیت در جامعه می‌باشد. به‌فرمایش مولی‌الموحدین علی(ع) «در پرتو امنیت جامعه در شرایط آرامش و آبادانی

قرار می‌گیرد، رفتار اجتماعی روان و معیشت مردم تأمین و عدالت اجتماعی حاکم می‌شود». لذا در سایهٔ امنیت، مردم به‌دولت ایمان می‌آورند و به‌سبب ایمنی که دولت ایجاد کرده است، آرامش اجتماعی که لازمهٔ جامعهٔ توسعه و رشدیافته است، محقق می‌شود و زندگی مردمان بستری زیبا و متجانس پیدا می‌کند. متأسفانه توفیقات آقای عبدالله نوری در تأمین امنیت کشور در این مدت، ناچیز بوده است، حتی در جاهایی در خصوص تأمین امنیت موفق نبوده، بلکه خود نیز در ایجاد ناامنی نقش داشته است.

عدم اولویت دادن به‌مسائل امنیتی است و نادیده گرفتن امنیت در برنامهٔ توسعه و کم‌توجهی به‌مسائل رفاهی نیروی انتظامی از جمله اشکالات وارده بر عملکرد گذشتهٔ آقای نوری در هنگام اخذ رأی اعتماد از مجلس شورای اسلامی در ارتباط با مسائل امنیتی بود که متأسفانه این اشکالات هنوز به‌قوت خودش باقیست.

ریاست محترم جمهوری در همان جلسه در دفاع از وزیر کشور ضمن معرفی آقای نوری، تحقق دو هدف توسعهٔ سیاسی و ایجاد امنیت را به‌وسیلهٔ ایشان دنبال می‌کردند. آقای نوری نیز در هنگام اخذ رأی اعتماد از مجلس شورای اسلامی، تأکید به‌برقراری امنیت پایدار داشتند و قول دادند که در جهت تأمین امنیت کشور تلاش کنند که متأسفانه به‌قولشان عمل نکردند.

ایشان در توجیه ناامنیها در کشور در مصاحبهٔ مطبوعاتی خود که با حضور خبرنگاران داخلی و خارجی انجام گرفت از زیر بار مسؤولیت شانه خالی کردند و گفتند: «برخورد با متخلفان بر عهدهٔ نیروی انتظامی و قوهٔ قضائیه است. حال اگر در مورد عملکرد این دو نهاد مشکل وجود دارد، از آنجایی که وزارت کشور اختیاراتی در این زمینه ندارد، طبیعتاً هیچ مسؤولیتی را قبول نمی‌کند». ضمن این‌که این گفتار آقای نوری دلالت بر تزاید ناامنی در کشور دارد، ایشان سعی نمودند که در این راستا از خود سلب مسؤولیت نموده و مسؤولیت آن‌را متوجه دیگران نمایند.

اجازه می‌خواهم که برای مردم شریف ایران و شما حضار محترم پاره‌ای از وظایف وزارت کشور را طبق مصوبات مجلس بیان دارم تا معلوم گردد که سلب مسؤولیت وزیر کشور از تزاید ناامنیها در کشور یک ترفند سیاسی بیش نیست.

پس از انقلاب اسلامی برای اجابت و تأمین حقوق ملت، دولت برای تأمین امنیت کشور در سال ۱۳۶۲ قانون تعیین وظایف تشکیلات شورای امنیت کشور را

به‌تصویب مجلس شورای اسلامی رساند. طبق این قانون شورای امنیت هر دو هفته یک بار به‌ریاست وزیر کشور و با حضور مقامات بالای ارتش، سپاه، وزارت اطلاعات و نیروی انتظامی تشکیل می‌گردد. در مادهٔ ۱ این قانون هدف از تشکیل شورای امنیت آمده است: «بررسی جریانات و پیشامدهای عمده و اساسی امنیت داخلی و اتخاذ تصمیمات و تدابیر هماهنگ در جهت پیشگیری و مقابله با مسائل مربوط به‌آن است». وظایف شورای امنیت به‌استناد این ماده و کلاً موارد دیگر عبارتند از:

الف. جمع‌بندی و بررسی اخبار و گزارشات و تجزیه و تحلیلهای مربوط به‌وقایع حساس امنیتی، سیاسی، اجتماعی کشور جهت بهره‌برداری سریع و غیره.

ب. برقراری ارتباط با شورای تأمین استانها و غیره.

ج. مشخص نمودن سیاستهای عام امنیت داخلی در چارچوب قوانین مصوبه.

د. تبیین حدود وظایف و اختیارات هر یک از ارگانها و نهادها در رابطه با امنیت داخلی کشور در چارچوب وظایف قانونی آنها.

هـ. پیگیری و ارزیابی نتایج حاصله از اجرای تصمیمات متخذه در شورا.

طبق مادهٔ ۲ این قانون، امنیت کشور و حفاظت از شخصیتها، اماکن و تأسیسات به‌عهدهٔ وزارت کشور است و در مواقع لزوم ارتش و سپاه پاسداران باید هماهنگ با وزارت کشور در حفظ و برقراری امنیت داخلی کشور اقدام نماید.

برابر تبصرهٔ ۲ مادهٔ ۳ قانون مذکور، شورای امنیت صرفاً به‌منظور مشورت در امور امنیتی تشکیل می‌شود و تصمیم‌گیری در امور مذکور بر عهدهٔ وزیر کشور است. همچنین دبیرخانهٔ شورای امنیت کشور در وزارت کشور زیر نظر وزیر کشور تشکیل می‌شود.

مطابق مواد ۴ تا ۹ قانون مذکور، مسؤولان امنیت در استانها، استانداران و در شهرستانها، فرمانداران می‌باشند و در بخشهای دارای ۱۰۰ هزار جمعیت و بیشتر بخشداران می‌باشند.

شورای تأمین استان، شهرستان و بخش با عضویت مقامات ارتش، سپاه، اطلاعات و نیروی انتظامی به‌ریاست استاندار، فرماندار و بخشدار تشکیل می‌شود و استاندار و فرماندار و بخشدار نظرات مشورتی اعضا را اخذ کرده، ولی تصمیم‌گیری نهایی با آنها می‌باشد.

بنابراین به‌استناد قانون فوق وزیر کشور، استانداران، فرمانداران و بخشداران مسؤول امنیت کشور، استانها، شهرستانها و بخشها بوده، عوامل ارتش، سپاه، اطلاعات و نیروی انتظامی مجری سیاستها و تصمیمات آنها در جهت ایجاد و تأمین امنیت می‌باشند.

نکتهٔ بعدی این است که حتی در قانون تشکیل نیروی انتظامی آمده است:

مادهٔ ۲. نیروی انتظامی سازمانی است مسلح در تابعیت فرماندهی کل قوا و وابسته به‌وزارت کشور.

در مادهٔ ۸ و ۹ این قانون آمده: «طرح سازمان و تشکیلات این نیرو توسط وزارت کشور تهیه و به‌تصویب فرماندهی کل قوا خواهد رسید و بودجهٔ سالانهٔ آن پس از تأیید وزارت کشور از طریق سازمان برنامه و بودجه به‌هیأت دولت ارسال می‌گردد». همچنین به‌خوبی در دستورالعمل «روابط کاری» وزارت کشور و نیروی انتظامی مصوبهٔ فرماندهی کل قوا، مسؤولیت وزارت کشور نسبت به‌امنیت کشور روشن است. در مادهٔ ۲ این دستورالعمل، وزارت کشور مسؤول امنیت کشور در کلیهٔ سطوح و ابعاد و تدوین استراتژی امنیت داخلی و خط‌مشیهای مرتبط با آن است. استقرار امنیت عمومی و فردی از طریق شورای امنیت کشور با این وزارتخانه است.

حال که به‌قوانین و مقررات موضوعه در خصوص وزارت کشور، شورای امنیت به‌تفصیل اشاره شد، می‌توان نتیجه گرفت که قانونگذار در ابعاد مختلف امکانات و ابزار لازم و کافی را در اختیار وزارت کشور گذاشته است. متأسفانه آقای نوری از به‌کارگیری این ابزار در تأمین امنیت، استنکاف نموده است. طبق شواهد و حسب این قوانین موردی را وزارت کشور به‌عهدهٔ نیروی نظامی و انتظامی به‌منظور تأمین و اجرای امنیت کشور نگذاشته است که نیروها از اجرای آن استنکاف ورزیده باشند، بلکه ضعف از خودداری وزارت کشور در ابلاغ راهبردها و راهکارها به‌نیروی نظامی و انتظامی جهت حفظ امنیت مردم بوده است و سلب مسؤولیت برقراری امنیت از طرف وزیر کشور مبتنی بر این دلایل مردود و خود، تشویش‌کنندهٔ اذهان عمومی است.

جناب آقای نوری! برابر گزارشات واصله رخدادهای امنیتی در جامعه به‌میزان ۲۴۲۱ مورد در سه‌ماههٔ چهارم سال ۱۳۷۶ حکایت از روند صعودی دارد و از ۳۱ درصد در دی‌ماه به ۳۴ درصد در بهمن‌ماه و ۳۵ درصد در اسفندماه افزایش یافته

است. با یک نظر اجمالی به‌نمودار رخدادهای امنیتی محرز می‌گردد که افزایش رخدادها امنیتی در ماههای اخیر با متوسط ۳۳ درصد از بارزترین مشکلات مردم است، به‌طوری که نگرانی ناشی از آن‌را در آحاد جامعه می‌توان مشاهده کرد. این رشد و افزایش ناامنیها در جامعه موجب رکود اقتصادی و بازدارندهٔ سرمایه‌گذاری در امور توسعه گردیده است. عدم وجود امنیت و روند بدتر شدن آن، زمینهٔ هرگونه سرمایه‌گذاری را نابود می‌کند و در چنین شرایطی نباید انتظار داشت که قادر به‌حل مشکلات اقتصادی مردم و رفع مشکل بیکاری و حفظ قدرت خرید مردم خواهیم بود.

این آمار گویای عدم برنامه‌ریزی وزارت کشور در جهت راهبردهای امنیتی و بی‌توجهی نسبت به‌مسائل امنیتی است که طبق قانون شورای امنیت کشور و شورای تأمین استان از وظایف اصلی وزارت کشور می‌باشد. با کمال تأسف این آمار و ارقام در بعضی از استانها، بخصوص استانهای مرزی و مرکزی تکان‌دهنده و نگران‌کننده است و همواره رو به‌تزاید است.

یکی از بارزترین دلایل آن، بی‌تجربگی مدیران استانداریهاست. از کسی که تا قبل از انتصاب در سمت استانداری نام شورای تأمین و شرح وظایف آن به‌گوشش نرسیده و هیچ ارتباطی با وزارت کشور و شرح وظایف آن نداشته و همچنین با محیط کاری خویش نیز هیچ‌گونه شناختی نداشته است و از همه بدتر به‌دلیل تفکرات خطی و جناحی به‌کلی تمامی معاونین و مدیران کل استانداری را عزل و تمام تجربه‌ها را یکجا تصفیهٔ جناحی و از صحنهٔ مدیریت خارج و خانه‌نشین کرده‌اند، نمی‌توان بیشتر از این انتظار داشت.

آمار ثبت‌شدهٔ وقایع امنیتی استان سیستان و بلوچستان در شش‌ماههٔ دوم سال ۱۳۷۶ به‌عنوان یک استان مرزی، ۵۱۵ مورد اعلام گردیده است که تماماً مربوط به‌گروگانگیری، نزاع دسته‌جمعی، قتل، سرقت مسلحانه، درگیری با اشرار، تردد کاروانهای قاچاق و خرید و فروش اسلحه بوده است. حال تصور نمایید که تحت چنین شرایطی زیستن و توسعهٔ سیاسی و اقتصادی و قانونگرایی که مد نظر ریاست محترم جمهور است، چگونه در جدارهای مرزی مقدور است؟ مقامات وزارت کشور برای این‌همه وقایع امنیتی هیچ‌گونه راهکار و راهبردی را تاکنون به‌مرحلهٔ اجرا نگذاشته‌اند و آنچه انجام گرفته حالت روزمرگی دارد که نه‌تنها حل مشکل نمی‌کند، بلکه خود مشکل‌آفرین شده است.

نظر همکاران را به‌نامه‌های سردار پاسدار تیمسار عقبایی معاون سیاسی و امنیتی وقت استان به‌وزیر کشور و استاندار معطوف می‌دارد که می‌نویسد: «جای بسی تأمل و شگفتی است که در این خط، سردمداران آشوب و بلوا گرامی داشته مـی‌شوند و دلسوختگان نظام هر روز به‌نوعی مورد کم‌لطفی و حتی بی‌احترامی قرار می‌گیرند» یا می‌نویسد: «متأسفانه استاندار با ذهنیت کاملاً سیاسی که هنوز فکر می‌کند در ستاد انتخابات کار می‌کند، به‌گونه‌ای عمل نموده که برای مسائل اساسی استان نه‌تنها فکری نشده، بلکه درصدد برنامه‌ریزی آن هم نیست و این وضع برای استان خسارت جبران‌ناپذیری به‌دنبال خواهد داشت» و سپس مشارالیه به‌دلیل رفتار و برخوردهای ناصحیح مقامات وزارت کشور و استانداری (و یا به‌قول خودش) رفتار بچه‌گانه ناچار به‌استعفا شد و اعلام داشتند کـه دوست ندارند شریک اعمال ناشایست استانداری باشند.

در تحلیل تلکس خبرهای محرمانه آمده است که: «راه‌بندی، سرقت اموال مسافرین، آدمربایی، شرارت، قتل، سرقت از منازل در شهرها، سرقت خودروهای دولتی و شخصی، تردد کاروانهای قاچاق در سراسر کشور بخصوص استانهای شرقی کشور در چند سال اخیر به‌این شدت مسبوق به‌سابقه نبوده است».

در گزارش مورخهٔ ۱۳۷۶/۱۲/۲ خبرگزاری جمهوری اسلامی آمده است که در یکی از شهرستانهای کشور به‌نام جیرفت فقط ۷ فقره آدمربایی رخ داده است و تعداد آماری را که از استان کرمان در اختیار من گذاشته‌اند اگر بخواهم به‌ردیف بخوانم امکان ندارد که وقت عزیزان اجازه بدهد و ساعتها طول می‌کشد تا فقط ردیفهایی را که در این زمینه و رخدادهایی را که در استان کرمان رخ داده مطرح کنیم. من‌جمله ربایش ریاست دادگستری شهرستان جیرفت. عدم امنیت در مرزها و تردد بی‌رویهٔ افاغنه و ورود قاچاق و مواد مخدر به‌داخل کشور نسبت به‌گذشته مضاعف شده است تا جایی که فرماندهٔ ناحیهٔ انتظامی سیستان و بلوچستان در راه مبارزه با این امر به‌شهادت می‌رسد که شهادت فرمانده بعد از ادغام نیروها بی‌سابقه است.

طبیعی است با انتصاب استاندار بی‌تجربه در استانهای حساس مرزی که سابقهٔ چندانی در وزارت کشور ندارند، هرگز نمی‌توان انتظار طراحی، برنامه‌ریزی و تدبیر در امور امنیتی را داشت.

آقای نوری! همان‌طوری که وقوف کامل دارید به‌منظور تقویت کمربند امنیتی در

مناطق شرقی و غربی کشور، شورای امنیت کشور رأساً وارد میدان می‌شد و با تشکیل جلسات ماهانهٔ امنیتی با استانداران مناطق مذکور تصمیمات قاطعی اتخاذ می‌گردید. این تصمیمات ضریب امنیتی این مناطق را بالا می‌بُرد. سؤال این است که آیا از زمان وزارت جنابعالی، در طول این مدت چنین جلساتی برگزار شده است؟ عرض می‌کنم که بر اساس اطلاعات واصله متأسفانه در این ایام فقط یک جلسه برای استانهای غرب کشور تشکیل داده‌اند و برای استانهای شرقی کشور یعنی سیستان و بلوچستان و خراسان یک جلسه نیز برگزار نگردیده است. خوب، با این اوصاف معلوم است که مردم عزیز ما باید منتظر ناامنی و جولان اشرار و اوباش در مرزها و در داخل کشور باشند و آرامش جامعهٔ اسلامی ما به‌خطر افتد. کسی که در همین مکان مقدس قول تأمین امنیت پایدار را داد و رأی اعتماد گرفت، حالا این کشور را از نظر امنیتی به‌اینجا کشانده است. آری، مشکل اینجاست که وزارت کشور به‌جای انجام وظایف قانونی خود و به‌کارگیری همهٔ نیروهای تحت امر، در جهت تأمین امنیت، گرفتار بازیگری سیاسی شده است و زمام تأمین امنیت و آسایش مردم از دست او خارج گردیده است. امنیت نعمتی است که نباید براحتی از آن گذشت، زیرا امروز ایران اسلامی بیش از هر دوران به‌آرامش و امنیت نیاز دارد تا در پرتو آن سازندگی، اقتصاد پویا، توسعهٔ پایدار و اشتغال و رفع مشکلات جوانان عزیز، چهرهٔ خوش خود را به‌این مردم شرافتمند و این سرزمین مقدس نشان دهد.

آقای نوری! شما نعمت امنیت را در این مدت به‌نقمت مبدل کردید. انشاءالله که استیضاح شما مورد تأیید نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی قرار گیرد تا یک بار دیگر آرامش به‌کشور بازگردد و خط تشنج و گروه فشار از کشور رخت بربندد. والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.

رئیس: متشکر، آقای درویش‌زاده بفرمایید.

مهدی‌رضا درویش‌زاده: سلام علیکم و رحمة‌الله.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. این نکته به‌تجربه ثابت شده است که منطق فکری توسعهٔ سیاسی بدون امنیت امکان تحقق ندارد. از نشانه‌های بارز امنیت در هر جامعه‌ای، آرامش حاکم در آن جامعه است و این تلازم تا بدانجا پیش رفته است که فقدان آرامش و بر هم زدن آن به‌عنوان دلایل امنیت‌ستیزی برشمرده می‌شود. طبعاً آرامش جامعه با سکوت غیر اندیشمندانه یکسان نیست.

در درون ساختار تشکیلاتی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران، وزارت کشور یکی از مهم‌ترین ارگانهایی است که موظف است با تدبیر و وقار سیاسی و انعطاف لازم، محیطی آرام و امن را برای اجرای برنامه‌های دولت و نظام مهیا سازد. ضرورت پرداختن به‌امنیت از سوی وزارت کشور به‌حدی است که جناب آقای نوری در برنامه‌های اعلامی خود برای اخذ رأی اعتماد از مجلس شورای اسلامی، در بخشهای مختلف به‌آن پرداخته و بر مبحث امنیت و آرامش و نقش آن در شکوفایی خلاقیتها که امری درست و ارزشمند است تأکید داشتند. اما خردمندان جامعه در پی هر سخن و گفته‌ای نمودهای عملی التزام به‌گفتار را نیز می‌طلبند و به‌عبارت بهتر: «دو صدگفته چون نیم‌کردار نیست».

خواهران و برادران نماینده! ما سوگند خورده‌ایم که بدون هرگونه ملاحظه‌ای که مشروعیت وکالت ما را زیر سؤال ببرد، بر گفته‌ها و برنامه‌های مورد تأیید نظارت کنیم و مسؤولان را به‌انجام وعده‌هایشان تشویق نماییم. لذا به‌بررسی اجمالی کردار سیاسی جناب آقای نوری وزیر محترم و عوامل اجرایی وزارت کشور می‌پردازم تا میزان التزام عملی وزیر و مدیران منصوب ایشان را به‌ارزیابی بنشینیم. اما متأسفانه وزیر محترم کشور بارها بر لزوم توسعهٔ سیاسی و مشارکت همگانی بدرستی تأکید نموده‌اند، اما متأسفانه ایشان و همفکران وی در وزارت کشور راهی را برگزیده‌اند که چیزی جز تحریک گروها به‌آشوب، ملتهب کردن فضای سیاسی و اجتماعی نیست. اینک دلایل این ادعا را به‌حضور نمایندگان محترم مردم و افکار عمومی عرضه می‌نمایم.

۱. آقای نوری وزیر محترم کشور در پاسخ به‌سؤالی مبنی بر این‌که در مورد درگیری در تجمع ۴ خرداد در پارک لاله که باعث دستگیری تعدادی از دانشجویان توسط نیروی انتظامی شد چه حرفی دارید؟ پاسخ گفتند: «متأسفانه در وزارت کشور دستگاه اجرایی در اختیار نداریم و برای هر مراسم به‌نیروی انتظامی اطلاع می‌دهیم، آنها باید امنیت مراسم را برقرار نمایند». وی در پایان توصیه می‌کند: «خوب است شما دانشجویان هم در مراسم انجام‌شده با آمادگی ظاهر شوید».

نکتهٔ قابل پرسش این است که هدف جنابعالی از توصیهٔ حضور در مراسم با آمادگی چیست؟ آیا این امر بیانگر برانگیختن دانشجویان به‌مقابله، آن هم به‌صورت برخورد فیزیکی نیست؟

۲. جناب آقای نوری در هنگام دستگیری شهردار تهران در حالی که به‌عنوان یک مسؤول که می‌بایست با سخنان خود به‌آرام‌سازی جو جامعه یاری رساند و حتی باید گفت، به‌دلیل منصبی که در آن مشغول به‌کار است، موظف است با سخنان و عملکردش آرامش و امنیت را به‌عنوان ضرورت توسعهٔ سیاسی در جامعه بگستراند، با انجام اقداماتی، زمینه‌ساز بروز بحرانی کاذب در سطح جامعه شده‌اند. شکی نیست که ایجاد آشوب در اذهان و افکار عمومی مقدمه‌ای برای پدید آوردن آشوب در سطح جامعه است. لذا اظهاراتی که ایشان کراراً به‌عنوان دفاع از شهردار در مقابله با قوهٔ قضائیه ایراد کردند، مصداق بارز این‌گونه پدید آوردن آشوبهای ذهنی است. گفته‌هایی از قبیل «من متأسفم که وضعیت دستگاه قضایی به‌جایی رسیده که با دستگیری آقای کرباسچی، دستگاه قضایی زیر سؤال می‌رود و این مسأله واقعاً باعث تأسف است»و یا این‌که «من صمیمانه از تمام قضات بزرگواری که از وضعیت موجود دستگاه قضایی خون دل می‌خورند عذرخواهی می‌کنم» و یا بی‌تدبیر و بی‌توجه دانستن قوهٔ قضائیه و یا در بخش دیگر ادعای این‌که «اگر نظرخواهی شود مردم قوهٔ قضائیه را مطمئن‌ترین و باثبات‌ترین نهاد نظام نمی‌دانند»، همگی دال بر ایجاد آشوب در اذهان آن هم نسبت به‌دستگاهی است که وظیفهٔ سنگین مبارزه و برخورد با متخلفان، متجاوزان به‌حقوق عمومی و شهروندان و حریم‌شکنان امنیت را برعهده دارند. از جناب آقای نوری باید پرسید، اگر ریسمان عدالت بریده شود و یا اعتماد مردم از آن سلب شود چه کسانی و گروههایی سود می‌برند؟ آیا نشنیده‌اید که گفته‌اند «قانون بد بهتر از بی‌قانونی است»، چرا که قانون بد را می‌توان اصلاح نمود و با کمک آن نظمی را در جامعه مستقر گرداند ولی بی‌قانونی آیا جز گسترش خشونت و نفی امنیت فردی و اجتماعی ثمره‌ای دارد؟ از سوی دیگر چنانچه ایشان به‌هر دلیلی عملکرد مسؤولی در قوه‌ای منفک از قوهٔ مجریه را نمی‌پسندند، حق این نیست که با کشاندن این امر شخصی و سلیقهٔ فردی به‌حوزهٔ افکار عمومی، اذهان را بیاشوبند و با ایجاد جریانی به‌دور از وقار سیاسی، بحران‌سازی نمایند و دولت محترم را در سال نخست در حل مسائل به‌بن‌بست کشانند.

تشکیل ستاد حمایت از شهرداری تهران، مصاحبه‌ها و گردآوری حمایتهای دستوری شهرداران و غیره، همه اجزای سناریویی است که پردهٔ آخر آن‌را به‌نام آشوب در جامعه نگاشته‌اند.

۳. یکی از شهرداران مناطق تهران براساس خط آشوب و تشنج بدون محابا دکور جامعه را به‌شکل صحنهٔ نبرد می‌آراید و دستگیری شهردار تهران را شلیک توپ یک جناح به‌جناح دیگر می‌داند و در سخنانی که متأسفانه از سوی مقامات مسؤول پیگیری نشد، پیش‌بینی یا به‌عبارتی زمینه‌سازی کرده و اظهار می‌کند که در یکی‌دو ماه آینده در تهران شاهد درگیریهای فراوان خواهیم بود.

مبتدی‌ترین تحلیلگران این اظهارات را در خدمت پُررنگ کردن خط تشنج و آشوب در جامعه ارزیابی می‌کنند، چه رسد به‌رادیوهای خارجی مشتاق خبرها و گفته‌هایی از این‌دست تا با پروراندن آن، فضای جامعه را به‌آشوب بکشانند.

۴. استانداری در سخنان خود گفته (استاندار فعلی شیراز را عرض می‌کنم) هنوز (یعنی بعد از دوم خرداد) ۲۰۰ پست از مسؤولیتهای استان به‌دست نیروهای انقلاب نیفتاده است. آیا ضد انقلاب خواندن آن کسانی که گمان می‌بریم با ما همسو نیستند، تلاش در جهت وفاق و همدلی در جامعه است؟ آیا این سخنان آرامش‌گستر است یا آرامش‌ستیز؟ آیا هزینهٔ مشارکت سیاسی، حذف همه‌جانبه و بی‌ثبات نمودن امنیت شغلی است؟

۵. استاندار دیگری آن هم در استان غربی که مسائل قومیتی در آن مؤثر است اظهار می‌دارد: «جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم دچار تعارضات بسیار است و شکافهای عمیقی از لحاظ فرهنگی در ابعاد مختلف جامعه وجود دارد. شکاف بین سنت‌گرایان و متجددین، شکاف بین طرفداران آزادی و طرفداران مطلق‌گرایی». از دیدگاه حاکم بر وزارت کشور که ناشی از نوع نگرش جناب آقای نوری به‌مسائل سیاسی و نوع توسعهٔ سیاسی مطلوب ایشان است، باید پُرسید آیا وظیفهٔ وزارت کشور و عوامل اجرایی آن، ایجاد تصویر ذهنی و راهکار عینی وحدت کلمه و عمل در جامعه است یا تأکید بر شکافها و جداییها؟ اصولاً تشکیلات متصدی ایجاد آرامش در جامعه بایستی روند جداییها را شدت بخشد یا روند همگراییها را؟

۶. یکی از جالبترین نکات که شایستهٔ بررسی دقیق است رهنمودهای یک هفته‌نامهٔ سیاسی به‌صاحب امتیازی یکی از استانداران شناخته‌شدهٔ وزارت کشور، برای قیام عمومی است.

فرازهای قابل ذکر در مقاله‌ای تحت عنوان وظایف مردم برای رسیدن به‌آزادی چنین است:

یکی از اصلی‌ترین عوامل حضور گروههای فشار در مراسم سیاسی دگراندیشان، عدم حضور چشمگیر مردم در آن مراسم می‌باشد. شرکت پُرشور مردم در مراسم سیاسیِ دگراندیشان در رفتار حاکمان بسیار مؤثر خواهد بود.

همکاران محترم! متأسفانه این فرازی از نشریهٔ یکی از استانداران وزارت کشور است که صریحاً مردم را به‌حضور چشمگیر و پُرشور کردن جلسات گروههای دگراندیش که همان مخالفین انقلابند تشویق می‌کند. آیا صاحب امتیاز این نشریه که استاندار مورد عنایت آقای نوری است با این دیدگاه نفع و مصلحت نظام را در ادارهٔ یک استان در نظر خواهد گرفت؟ یا رسالت خود را هدایت مردم به‌سوی حضور چشمگیر در جلسات گروههای دگراندیش می‌داند؟ در فراز دیگری، نشریهٔ آقای استاندار توصیهٔ عملی به‌برخورد با ارگانهای نظام و بخصوص صدا و سیما را ارائه می‌دهد. پس از ذکر این مقدمه که سکوت و بی‌تفاوتی در مسائل سیاسی باعث بهره‌برداری جناح حاکم می‌باشد و راههای اعتراض از یک تماس تلفنی تا همایشهای مردمی متغیر می‌باشد، با ذکر مثالی می‌گوید: اگر ما از برخورد یا حرکتی در جامعه ناراضی هستیم، نباید صرفاً فقط آن‌را به‌صورت تنفری در قلبمان حبس کنیم. کوتاهترین راه، یک تماس تلفنی با نزدیکترین نهاد به‌آن مورد و اعلام اعتراض خود می‌باشد. به‌عنوان مثال اگر ما از عملکرد صدا و سیما ناراضی هستیم خاموش کردن تلویزیون راه خوبی نیست. اگر فقط یک‌صدم مردم معترض به‌صدا و سیما هر یک فقط با یک تماس تلفنی با صدا و سیما اعتراض خود را اعلام نمایند، تمام تلفنهای آن سازمان قطع خواهد شد. لازم به‌یادآوری است که مطالب مذکور نه از یک نشریهٔ ضد انقلاب، بلکه از نشریهٔ یک استاندار فعلی نقل شده است. لذا اگر در ارائهٔ خط تشنج و بحران‌سازی، آموزش ساخت بمبهای دستی را در نشریهٔ آقای استاندار ملاحظه کنیم عجیب نخواهد بود.

۷. یکی دیگر از نکاتی که درواقع تعارضی در میان گفته‌های وزیر محترم کشور و عملکرد ایشان را می‌نمایاند، اعطای مجوز تجمع به‌گروه دگراندیشی است که در قبال اصل ولایت فقیه، موضعی خصمانه را اتخاذ نموده است. نفس اعطای مجوز گردهمایی به‌گروههای قانونی از نظر ما قابل قبول و ارزشمند است و در همین حال معتقدیم که وزارت کشوربا تمامی ابزارهای موجود باید امنیت گروههای دارای مجوز قانونی را تأمین نماید و در این راستا با توجه به‌اختیارات شوراهای تأمین، هیچ‌گونه

توجیهی مبنی بر نبود ابزارهای لازم نیز پذیرفته نیست. اما در جایی جناب آقای نوری که می‌فرماید: «مخالفت با قانون اساسی مخل مبانی اسلام است» مطمئناً ایشان مستحضر هستند برخی از مبانی قانون اساسی من‌جمله اصل ولایت فقیه به‌عنوان روح قانون و لایتغیر محسوب می‌شود و انتقاد و نفی آنها، بواقع نفی کیان قانون اساسی است. آیا تشخیص اخلال به‌مبانی، مستلزم ماهها بحث تئوریک است؟ در حالی که مخالفین مبانی قانون اساسی بدون هرگونه تأخیری به‌کار مشغولند.

۸. یکی دیگر از مواردی که نشان می‌دهد وزارت کشور کانون اصلی تشنج و درگیری در ماههای گذشته در کشور بوده است، مجوزی است که برخلاف قانون به‌گردهمایی مورخ ۱۳۷۶/۷/۲۹ در مقابل دانشگاه تهران می‌دهد. دلایل غیر قانونی بودن صدور این مجوز عبارتند از:

۱. براساس مادهٔ ۶ قانون احزاب، فعالیت گروهها آزاد است مشروط بر این‌که مرتکب تخلفات مندرج در بندهای مادهٔ ۱۶ این قانون نگردند.

۲. مادهٔ ۱۶ قانون احزاب می‌گوید: گروههای موضوع این قانون باید در نشریات، اجتماعات و فعالیتهای دیگر خود از ارتکاب به‌موارد زیر خودداری کنند.

بند «الف» این ماده این است: ارتکاب افعالی که به‌نقض استقلال کشور منجر شود.

۳. یکی از اعضای مرکزی اتحادیهٔ فوق طی بیانیه‌ای در ۲۹ دی‌ماه سال قبل (یعنی سال ۱۳۷۵) به‌آقای ابراهیم یزدی پیروی‌شان را از نهضت آزادی کتباً اعلام کرده و می‌نویسد:

عالیجناب! دست شما را به‌عنوان پویندهٔ راه ایمان به‌گرمی می‌فشاریم و شجاعت کم‌نظیرتان را تحسین می‌کنیم و اعلام می‌داریم که دانشجویان دانشگاه تهران یکپارچه اسلامی، ایرانی و بازرگانی می‌باشند.

۴. حضرت امام فرمودند: «نهضت به‌اصطلاح آزادی، طرفدار جدی وابستگی کشور ایران به‌امریکاست. پرونده‌های قطور نهضت آزادی به‌حسب آنچه من مشاهده کردم اگر خدای متعال عنایت نفرموده بود، ملتهای مظلوم و بویژه ملت عزیز ما اکنون در زیر چنگال امریکا و مستشاران او دست و پا می‌زد و اسلام عزیز چنان سیلی از این ستمکاران می‌خورد که قرنها سر بلند نمی‌کرد».

موارد فوق نشان می‌دهد که این گردهمایی توسط گروهی انجام می‌شود که یکی از اعضای شورای مرکزی آن، خود و همفکرانش را بیعت‌کننده با نهضت آزادی

می‌داند و نتیجتاً در راستای نقض استقلال کشور و وابستگی کشور به‌امریکا گام برمی‌دارد و لذا نباید چنین مجوزی برای چنین گروهی از طرف وزارت کشور صادر می‌شد. متأسفانه وزارت کشور نه‌فقط از اعطای چنین مجوزی خودداری نمی‌کند، بلکه در برگزاری این جلسه تسریع و همیاری نیز می‌کند و به‌این مطلب، دبیر کل این گروه در سخنرانی خود در همان گردهمایی اشاره می‌کند. وی در ابتدای صحبت خود می‌گوید: «همچنین تشکر می‌کنم از مسؤولین محترم وزارت کشور که تسریع کردند و برای تشکیل این جلسه همیاری کردند». لازم به‌تذکر است که این گردهمایی غیر قانونی در همان زمان به‌صورت سؤالی از وزیر کشور مطرح شد و آقای نوری در مجلس حاضر شده و بعد از توضیحات ایشان، سؤال به‌کمیسیون اصول ۸۸ و ۹۰ ارسال و با اکثریت قاطع، کمیسیون پاسخ وزیر را قانع‌کننده تشخیص نداد.

مورد دیگری که نشان می‌دهد وزارت کشور در دادن مجوز به‌اجتماعاتی که منجر به‌درگیری می‌شود، عمد داشته است، اجازه گردهمایی به‌همان گروه فوق‌الذکر در پارک لاله با عنوان مجلس خبرگان و شوراهاست که دلایل این تعمد را ذیلاً بیان می‌کنم. البته ممکن است وزیر محترم کشور بگوید ما مجوز می‌دهیم و قوهٔ قضائیه با تخلفات برخورد بکند. سؤال این است اگر تشخیص نمی‌دهید که تفکر این گروه و اعلام این عناوین با توجه به‌سابقهٔ گردهمایی قبلی آنها در ۱۳۷۶/۷/۲۹ ایجاد و تشدید اختلاف میان صفوف ملت را به‌دنبال دارد، پس دوراندیشی لازم برای این مسؤولیت را ندارید. اگر تشخیص می‌دهید چرا خلاف قانون، یعنی مادهٔ ۱۶ قانون احزاب عمل می‌کنید؟ دلایل تعمد وزارت کشور در صدور مجوز فوق عبارتند از:

دلیل اول؛ بند دوم قطعنامهٔ گردهمایی قبلی این گروه مورخ ۱۳۷۶/۷/۲۹ این است: بر این اساس هرآنچه که به‌طور خودکامه و فردسالارانه ولو در قالب عناوینی نظیر «ولایی» و «الهی» موجب تحدید این آزادی می‌گردد، برخلاف مصالح و ارادهٔ ملی بوده.

آیا این عبارات القای شبههٔ دیکتاتوری، آن هم به‌نظام اسلامی و حمله به‌اساس جمهوری اسلامی و در واقع نقض اساس جمهوری اسلامی به‌شمار نمی‌رود؟ آیا ایجاد شبهه در ولایت باعث تحریک مردمی نیست که با پیروی از حضرت امام، ولایت فقیه را همان ولایت رسول‌الله می‌دانند؟ لذا چنین توهینهایی به‌نظام آیا باعث ایجاد تشدید اختلاف و درگیری نمی‌شود؟

دلیل دوم؛ در بند سوم قطعنامهٔ گردهمایی قبلی این گروه مورخ ۱۳۷۶/۷/۲۹ آمده: مجمع تشخیص مصلحت، خارج از مصلحت نظام و وظایف قانونی به‌گسترش اقتدار خود در زمینه‌های گوناگون پرداخته است. از رئیس جمهور محبوب می‌خواهیم اجازه ندهند هیچ قدرت غیر قانونی در روند دولت قانونی دخالت و اخلال نموده و سیاست خارجی و داخلی و اجرایی دولت را تحت قیمومیت خود قرار دهد.

همانگونه که همکاران محترم مستحضرند طبق قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت بازوی مشورتی رهبری است و سیاستهای کلی نظام از جمله سیاست خارجی را طبق قانون اساسی، رهبری تعیین می‌کنند. آیا هدف از طرح بند فوق، تلاشی مذبوحانه برای رودررو قرار دادن مسؤولین و نقض وحدت ملی نیست؟

حال سؤال این است، آیا این گروه با این سوابق، به‌دنبال نقض موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی نیست؟ چرا مجدداً به‌او در پارک لاله مجوز گردهمایی با آن عناوین داده می‌شود؟ آیا وزیر محترم کشور رابطه‌ای روشن میان تبعیت این گروه از نهضت به‌اصطلاح آزادی، ضد انقلاب و گروههای لائیک خارج از کشور من‌جمله نویسندگان کیهان سلطنت‌طلب و رهنمودهای آنان که دقیقاً و گام به‌گام توسط این گروه به‌عمل درمی‌آید نمی‌بینند؟ که اگر با توجه به‌بداهت این روابط قادر به‌تشخیص خط و جهت سیاسی امثال این گروهها نباشیم می‌بایست در دوراندیشی و تدبیر سیاسی بویژه از سوی مسؤول و وزیر مربوطه تشکیک را روا بدانیم. آیا همهٔ این موارد نشانهٔ عدم تدبیر لازم از سوی وزیر کشور نیست؟ لازم به‌تذکر است که کلیهٔ مستندات در رابطه با هماهنگی این گروه با گروههای غیر قانونی موجود و قابل ارائه می‌باشد.

لذا با عنایت به‌موارد فوق و دلایل ارائه‌شده تقاضای استیضاح جناب آقای عبدالله نوری وزیر محترم کشور را دارم.

والسلام علیکم و رحمةالله.

رئیس: متشکر، شما ۲۰ دقیقه صحبت کردید. آقای موحد بفرمایید.

سیدحاجی محمد موحد: بسم‌الله الرحمن الرحیم.

جریانات نجف‌آباد و اصفهان؛

نجف‌آباد، این شهری که مردم مبارز و سلحشورش از دیرباز به‌تدین و تعهد

شهرت داشته و در غالب مبارزات قبل و بعد از انقلاب دارای حضوری همه‌جانبه بوده‌اند، متأسفانه از سالها قبل از انقلاب گرفتار باند تبهکار و منحرف مهدی هاشمی بوده که برای اجرای مقاصد شوم خویش از هیچ فتنه و فساد و قتل و تهدید و ارعاب رویگردان نبوده است. این گروه فاسد پس از انقلاب هم دامنهٔ فعالیتهای خود را گسترش داد و دست به‌توطئه و تباهی و فساد در داخل و خارج از کشور زد که حتی برای مقابله با شخص حضرت امام ــ رحمة‌الله علیه ــ و مسؤولین بالای نظام و خود نظام جمهوری اسلامی هر روز دست به‌توطئه‌ای جدیدتر و فسادی بزرگتر می‌زدند تا این‌که امام راحل با اقدامی علی‌وار چشم فتنه را کور و انقلاب را از شر آن فتنه‌گر شوم آسوده نمودند. اذناب و یاران شرور مهدی هاشمی معدوم چندسالی را در حیرت و سکوت گذراندند، ولی روح آشوبگر و فتنه‌جوی آنها باز آنها را به‌تحرک واداشت و مجدداً پایگاههای خود را برای باج‌خواهی در نجف‌آباد و اطراف آن بازسازی و با توسل به‌سیاست «فشار بیاور و امتیاز بگیر» هرچند صباحی و با بهانه‌ای دست به‌تخریب و تحصن و اعتصاب می‌زدند، تجمع می‌کردند، تهدید می‌نمودند، شیشه‌ای را می‌شکستند، فریادی می‌زدند و امتیازی می‌خواستند و متأسفانه بعضی از عوامل وابستهٔ اجرایی استان یا منطقه هم به‌تبلیغات و بزرگنمایی آنها می‌پرداختند و امتیازاتی را برای آنان می‌گرفتند. این گروه پس از سخنرانی سیزده رجب سال قبل، جانی تازه گرفت. (این سخنرانی که علیه مقام ولایت و رهبری و نظام جمهوری اسلامی بوده و حتی در آستانهٔ کنفرانس اسلامی، رئیس جمهور محترم را به‌مقابله و ضدیت با رهبر معظم انقلاب فراخوانده بود) فعالیت خود را گسترش داد، مخصوصاً که این‌بار بالاترین مقام سیاسی شهر، یعنی فرماندار را که به‌تازگی از طرف وزیر محترم کشور منصوب شده بود، به‌عنوان حامی خود نیز به‌همراه داشت. فرماندار هم با همگامی بعضی از عوامل اجرایی دیگر منطقه و استان و حمایت بی‌دریغ بعضی از عوامل در درون وزارت کشور میدان را برای بروز و ظهور این گروه آماده‌تر نمود. پس این گروه که هم چراغ سبزی از سوی حامیان خود در قم داشت و هم فرمان عبور از نجف‌آباد دامنهٔ تهدید و اعتصاب و تحصن و خشونت خود را وسیعتر کرده و خواستند با کشاندن دامنهٔ حرکاتشان به‌اصفهان، نه‌تنها امتیازطلبی و باج‌خواهی خود را گسترش دهند، بلکه به‌خیال خام خود، زمینه را برای یک‌سره نمودن کار فراهم سازند تا این‌که توجه و هشدار رهبر معظم انقلاب و لبیک آگاهانه و شجاعانهٔ مردم غیور اصفهان و

نجف‌آباد پاسخ دندان‌شکنی به‌این گروه فاسد داد و تلاشهای آنان را خنثی ساخت.

جناب آقای نوری، وزیر محترم کشور! با توجه به‌این مقدمه، چند سؤال مطرح است که برای نمایندگان مردم و کسانی که قسم خورده‌اند حافظ ارزشهای اسلامی باشند و دفاع از قانون اساسی نمایند، نیاز به‌جواب است:

۱. آیا شما به‌عنوان وزیر کشور و همچنین استاندار اصفهان به‌عنوان مدیر عالی شما در استان، از اوضاع نجف‌آباد بی‌خبر بوده‌اید؟ اگر چنین است جای تأسف و اگر چنین نیست، آیا اقدام شما در راستای تشدید وضعیت نبوده است؟

۲. آیا شما به‌عنوان وزیر کشور و به‌عنوان کسی که اصالتاً اصفهانی هستید و به‌عنوان کسی که مهدی هاشمی معدوم را از نزدیک می‌شناختید و به‌این امر واقف بوده و هستید که عوامل مهدی هاشمی در پوشش مقلدین آقای منتظری بنای ضدیت با نظام را دارند و این فریبکاری موجب شده کسانی که مقلد آقای منتظری در نجف‌آباد هستند و با نظام مشکلی ندارند، بلکه دوستدار نظام هم هستند، در این جبهه قرار گیرند. چگونه و با چه منطقی یکی از مقلدین آقای منتظری و مرتبطین با عناصر مذکور را به‌عنوان فرماندار آن شهرستان انتصاب نموده‌اید؟

۳. آیا آقای حرّی که به‌دلیل کشتار چند تن در غائلهٔ بِنِ شهرکرد در زمان تصدی وی به‌عنوان فرماندار برکنار شده بود، برای شما جای تأمل و تأنی نداشت که او را برای این شهر برگزیدید؟

۴. با وجود شعار ریاست محترم جمهور مبنی بر شایسته‌سالاری، فرماندار قبلی نجف‌آباد، آقای دکتر سعادت چه مشکلی داشت که او را عزل کردید؟ چه ضرورتی برای نظام و برای انقلاب ایجاب کرد و تو را واداشت که این فرماندار با آن‌همه سوابق، فرمانداری که در تمام دوران مسؤولیتش کوچکترین مشکل و تنشی به‌وجود نیامد، او را عزل و کسی را با این سوابق برگزینید و منصوب نمایید؟

امتیازات آقای حرّی بر فرماندار قبلی که چندین سال شهرستان را بدون هرگونه مسأله‌ای اداره کرده بود چیست؟ هدف خاصی تداعی نمی‌شود؟

۵. این یک امر طبیعی است که مشترکات آقای حرّی با معترضین و آنهایی که رضا پهلوی اظهار امیدواری می‌کرد که خبرهای خوبی را بزودی از سوی دوستانمان در نجف‌آباد دریافت خواهیم کرد، این معضلات را به‌دنبال داشته ولی جای تعجب است که از سوی جنابعالی موضوع نادیده انگاشته شده است.

۶. بر هیچ شهروند نجف‌آبادی پوشیده نبوده و نیست که با شروع به‌کار آقای فرماندار، آقای ابوالقاسم حرّی که از عوامل محرک بازار و پسرعموی جناب فرماندار هستند، فرمانداری را پاتوق خود کرده و خواهر ابوالقاسم نیز که دبیر کمیسیون امور بانوان شده‌اند اوامر پشت پردهٔ جناب فرماندار را به‌سهولت به‌انجام می‌رساند. چگونه این امور از منظر استانداری اصفهان و وزارت کشور مخفی مانده است؟

۷. پس از اولین اعتصاب در نجف‌آباد، سران و محرکین اعتصابیون به‌همراه فرماندار نجف‌آباد جلسه‌ای کذایی را با آقای استاندار تشکیل تا از آقای استاندار امتیازاتی را بگیرند، این حرکت را چگونه می‌شود توجیه کرد؟ مشروعیت بخشیدن به‌این‌گونه تحرکات دشمن‌شادکن و یا برخورد انفعالی و ذلیلانهٔ یک مدیر استان در مقابل یک عده توطئه‌گر که آقای حرّی سعی دارد آنها را مشروع و محق جلوه دهد در راستای وصایای امام راحل است؟ با توجه به‌موارد یادشده و با توجه به‌پیشنهاد مقامات امنیتی مبنی بر عزل و یا جابجایی آقای حرّی به‌دلیل ناتوانی و سابقهٔ وی در دفاع از آقای منتظری و مدیریت ناسالمی که بعد از آمدن آقای حرّی به‌نجف‌آباد در آنجا شکل گرفته است، انگیزهٔ مقاومت حضرتعالی چه بوده است؟

همنوایی آقای حرّی و جهت‌گیریهای روشن وی با خواسته‌های باند مهدی هاشمی و عملکرد ضعیف او و بی‌توجهی‌اش نسبت به‌مصوبات قانونی، از همان روزهای نخست انتخاب ایشان یعنی ۱۳۷۶/۸/۲۶ که سه روز پس از غائلهٔ قم بود، به‌خوبی آشکار گردید.

آقای فرماندار در اولین اقدام و تنها دو روز بعد از انتصاب در جهت مهم جلوه دادن باند مهدی هاشمی و لزوم توجه به‌خواسته‌های آنان، طی نامه‌ای به‌اطلاعات نجف‌آباد مدعی می‌شود که بازاریان قصد دارند بازار را تعطیل نمایند. لکن در پاسخ به‌درخواست رئیس ادارهٔ اطلاعات مبنی بر معرفی اعتصابیون، به‌شیوه‌ای عمل می‌نماید که از مسأله چیز دیگری استنباط می‌شود.

پس از اقدام اهانت‌آمیز و تهییج‌کنندهٔ سخنرانی سیزده رجب و متعاقب آن مخالفتهای وسیع مردمی در مقابل آن در شهرهای مختلف کشور، آقای فرماندار با بزرگنمایی توان باند مهدی هاشمی و با این ادعا که ممکن است هواداران این باند به‌طور مسلحانه وارد عمل شوند، از راهپیمایی مردم در حمایت از ولایت و مقابله با حرکت آقای منتظری ممانعت نموده و سعی در متقاعد کردن مسؤولین برای عدم

برگزاری راهپیمایی طرفداران نظام می‌نماید. این اقدام آقای فرماندار در حالی است که هیچ‌گونه نگرانی واقعی در این رابطه از سوی سایر سازمانهای مرتبط با امنیت شهر مشاهده و ابراز نگردیده است.

در یک اقدام مشابه وقتی نامبرده موظف به‌ابلاغ مصوبهٔ شورای تأمین شهرستان به‌رئیس آموزش و پرورش مبنی بر جلوگیری از فعالیت آزادانهٔ باند مهدی هاشمی در مدارس می‌شود، مشارالیه نه‌تنها هیچ‌گونه اقدامی به‌عمل نمی‌آورد، بلکه طی نامه‌ای از فرماندهی سپاه درخواست می‌نماید که از راهپیمایی مردمی در حمایت از نظام در روز ۱۳۷۶/۸/۳۰ جلوگیری شود. در تاریخ ۱۳۷۶/۹/۱۵ نامبرده در مصاحبه با خبرگزاری جمهوری اسلامی نکات قابل تأملی را بیان و در آن صریحاً با انجام راهپیمایی میثاق با ولایت، تأکید و اعلام می‌نماید که برای درک بهتر باند مهدی هاشمی نباید آنها را تحریک کرد و مدعی می‌شود که مردم نگران وضعیت آقای منتظری هستند.

با پخش اطلاعیه علیه اقدامات آقای منتظری و همچنین نامگذاری یکی از پایگاههای بسیج نجف‌آباد به‌نام پایگاه مقام معظم رهبری مخالفت نموده و به‌دنبال انتشار چند اعلامیه علیه باند مهدی هاشمی در تاریخ سوم بهمن در نجف‌آباد، آقای فرماندار طی نامه‌ای از اطلاعات خواستار شناسایی تهیه‌کنندگان آنها می‌شود. همچنین معاون فرماندار تضعیف طرفداران نظام را وظیفهٔ حتمی خویش تلقی نموده و حتی در مقابل قرائت یک قطعه شعر یا مقاله در خصوص مقام عظمای ولایت توسط یک دانش‌آموز نیز تحمل خود را از دست داده و برای شناسایی و تعقیب آن فرد اقدام می‌نماید.

در حالی که آقای فرماندار از کنار شبنامه‌های باند مهدی هاشمی علیه مسؤولین نظام بی‌تفاوت عبور کرده و سکوت معناداری را اختیار می‌کند در مقابل اطلاعیهٔ رسمی جناب آقای هاشمی نمایندهٔ ولی فقیه در نیروی مقاومت سپاه اصفهان و همچنین اطلاعیهٔ جمعی از طلاب و فضلای حوزه برمی‌آشوبد و طی نامه‌ای از اطلاعات و نیروی انتظامی خواهان تعقیب توزیع‌کنندگان اطلاعیه‌ها می‌شود.

با بهانه قرار دادن اعتراض، تعدادی از عناصر معروف باند مهدی هاشمی و با همکاری شهرداری از برگزاری جشن میلاد امام زمان توسط طرفداران نظام جلوگیری کرده و به‌تعقیب برگزارکنندگان می‌پردازد. در همین راستا، صاحب

چاپخانه‌ای که اطلاعیهٔ جشن میلاد را چاپ نموده توبیخ و فردی به‌نام قاسم طاهری را که در جشن شرکت کرده است از کار برکنار می‌نماید. همچنین با پیگیری فرمانداری درصدد تعقیب کارکنانی برمی‌آید که در جشن میلاد شرکت نموده‌اند. ماجرای تحرک باند مهدی هاشمی در شانزدهم اسفند ۱۳۷۶ و پانزدهم فروردین ۱۳۷۷ در نجف‌آباد حاکی از آن است که فرمانداری این شهر نه‌تنها حساسیت لازم در خصوص شناسایی و برخورد مناسب با عوامل حادثه و جلوگیری از وقوع آن‌را نداشته، بلکه با تمهیداتی راه را برای بهره‌برداری این عوامل و تحمیل خواسته‌های آنها گشوده است.

آقای فرماندار قبل از (به‌اصطلاح) اعتصاب ۱۳۷۶/۱۲/۱۶ عوامل مهدی هاشمی در بازار نجف‌آباد، در جلسهٔ شورای تأمین مورخهٔ ۱۳۷۶/۱۲/۱۴ اظهار می‌دارد: مقلدین آقای منتظری خواستار رفع محدودیت از ایشان هستند و چون اقدامات دیگرشان نتیجه نداده است، لذا می‌خواهند با بستن مغازه‌هایشان حرفشان را به‌گوش مسؤولین برسانند و این خلاف قانون نیست. مردم صحبتهایشان را کجا بکنند؟

آقای فرماندار قبل از شروع اعتصاب مرتباً تلاش کرده که حساسیت مسؤولین سیاسی و امنیتی استان را نسبت به‌موضوع کاهش دهد تا اقدامات اخلالگران با کمترین مقاومتی عملی شود. در همین رابطه از سپاه و بسیج خواسته می‌شود تا از حضور در صحنهٔ اخلال خودداری کنند. لابد به‌این منظور که اعتصاب‌کنندگان با آرامش، عملیات خود را به‌انجام برسانند.

پس از شانزدهم اسفند آقای فرماندار در جلسهٔ شورای تأمین شهرستان پیرامون چگونگی برخورد با عوامل اخلال و اعتصاب اظهار می‌دارد: در صورتی که قرار باشد با عاملین اعتصاب برخورد شود بایستی همزمان با عوامل برگزارکنندهٔ راهپیمایی ۱۳۷۶/۱۲/۲۲ که غیر قانونی و بدون مجوز اقدام به‌این کار کرده بودند برخورد شود. یادآوری می‌شود که نمازگزاران نجف‌آباد در روز ۱۳۷۶/۱۲/۲۲ پس از پایان نماز در حمایت از نظام و ولایت و همچنین محکوم کرن عوامل اخلال و اعتصاب اقدام به‌راهپیمایی کرده بودند. همچنین آقای فرماندار در جهت برخورد با امام جمعهٔ نجف‌آباد که در حمایت از نظام، اقدامات باند مهدی هاشمی را محکوم نموده بود می‌گوید: امام جمعهٔ نجف‌آباد محبوبیت ندارد و مردم نجف‌آباد برای نماز جمعه به‌رضوانشهر می‌روند و به‌امامت آقای مطلبی نماز جمعه را برگزار می‌نمایند.

برخورد دوگانهٔ آقای فرماندار از نجف‌آباد نسبت به‌مسائل مربوط به‌اعتصاب و تمایل قلبی ایشان در حمایت از اخلالگران در جلسهٔ شورای تأمین شهرستان در تاریخ پانزدهم اسفند یعنی یک روز قبل از حادثه نیز کاملاً آشکار است، وی در جلسه می‌گوید مردم حق دارند یک روز خودشان را تعطیل کنند. این کار خلاف قانون نیست و اعتصاب نیاز به‌مجوز ندارد.

پس از شانزدهم اسفند جمعی از عوامل شناسایی‌شدهٔ باند مهدی هاشمی در جهت اِعمال فشار بیشتر تصمیم به‌سازماندهی اعتصاب دومی در فروردین‌ماه می‌گیرند. ادارهٔ اطلاعات در تاریخ نهم فروردین طی نامه‌ای به‌فرمانداری اعلام می‌نماید که تحرکاتی جهت سازماندهی اعتصاب در تاریخ پانزده و شانزده فروردین مشاهده می‌شود و ضرورت آمادگی لازم را به‌آقای فرماندار یادآوری می‌نماید.

در جلسهٔ شورای تأمین مورخ ۱۳۷۷/۱/۱۰ تصمیماتی برای مقابله با اعتصاب گرفته می‌شود که متأسفانه آقای فرماندار در جلسه شرکت نکرده و بعداً به‌همین بهانه مصوبات شورا را به‌دستگاههای ذیربط ابلاغ نمی‌کند و عدم موافقت خود را با اعلام، عملاً اعلام می‌نماید.

در پی اختلالات ایجادشده در نجف‌آباد و عدم اقدام مناسب از طرف مسؤولین سیاسی شهر، فرماندهٔ ارشد منطقه نگرانی خود را نسبت به‌اعتصابات جدید در فروردین به‌استاندار اصفهان منعکس می‌نماید. لکن به‌دلیل عدم حضور استاندار، جلسهٔ شورای تأمین استان برگزار نمی‌شود و صرفاً جلسهٔ کمیسیون امنیتی توسط معاون سیاسی استانداری برگزار می‌گردد. یادآوری می‌شود که در هر دو اعتصاب و حوادث نجف‌آباد، آقای استاندار در استان حضور نداشته است. این نشان از چیست؟ نشان از میزان عدم حساسیت نسبت به‌مسائل امنیتی استان نیست و ندارد؟

آقای استاندار غالباً عنوان می‌نمود که مسألهٔ نجف‌آباد در همان شهرستان پیگری و حل شود و با این توجیه بسیار سطحی و با خیالی راحت، در شرایط بحرانی استان را ترک می‌نماید. اقدامات آقای فرماندار پس از وقوع حوادث نجف‌آباد و تعلل آشکار ایشان در مقابله با آن نیز قابل تأمل است.

الف. ایشان تلاش کرده است در گزارشهای محرمانهٔ اغراق‌آمیز وضعیت را بحرانی نشان داده و ضرورت تسلیم شدن در مقابل خواسته‌های باند مهدی هاشمی را القا نماید.

ب. ارسال گزارشاتی به‌استانداری و اعلام عدم امکان شناسایی عوامل اعتصاب، در حالی که فرمانداری کاملاً آنها را می‌شناخته و بعضاً با آنها روابط منظمی نیز داشته است.

ج. آقای فرماندار برای شکستن اعتصاب پیشنهاد رفع محدودیت از آقای منتظری و درواقع نادیده گرفتن مصوبهٔ شورای امنیت ملی کشور را می‌دهد. در همین رابطه جلسهٔ شورای تأمین شهرستان مورخ ۲۰ فروردین در این جلسه اظهار می‌دارد من موافقم اطلاعیه‌ای از طرف آقای منتظری صادر شود و جالب است (رئیس: در کل شما سه دقیقه وقت دارید) که چند دقیقه بعد نامه‌ای از آقای احمد منتظری به‌فرمانداری فاکس می‌شود. روشن است که آقای فرماندار با ادامهٔ چنین پیشنهاداتی قصد دارد هرگونه موفقیت در مهار اعتصاب و بازگشت آرامش را عملاً به‌حساب اطلاعیهٔ آقای منتظری قلمداد نماید. در حالی که اگر باند مهدی هاشمی کوچکترین علاقه‌مندی به‌عدم برگزاری اعتصاب داشته چرا اصولاً باید به‌آن دست می‌زدند؟

د. ارائهٔ گزارش آقای فرماندار و پیش‌بینی سرایت فضای نجف‌آباد به‌دیگر شهرستانهای استان جالب است. در حالی که قبل از این حوادث ایشان به‌طور کلی سعی داشته با خفیف شمردن مسأله مانع از ورود دیگر دست‌اندرکاران استان در حل ماجرا شود و به‌همین دلیل هرگونه تدبیری که از طرف فرماندهی سپاه، بسیج، اطلاعات پیشنهاد می‌گردید به‌دلیل عدم تطابق با سلیقهٔ سیاسی آقای فرماندار عملاً به‌اجرا درنمی‌آمد.

جناب آقای نوری! با توجه به‌مطالبی که عرض شد و با توجه به‌تذکر ۱۲ نفر از نمایندگان محترم اصفهان که طی نامهٔ سرگشاده‌ای خطاب به‌استانداری اصفهان اعلام داشتند و با توجه به‌نامهٔ مقام معظم رهبری در خصوص باند روسیاه مهدی هاشمیِ معدوم، افرادی که جزو این باند بوده و با مهدی هاشمی معدوم حشر و نشر داشته‌اند چنانچه در پستهای کلیدی استان هستند آنها را حذف نمایید، عکس‌العمل حضرتعالی در این زمینه و در رابطه با عملکرد فرمانداری و کلاً مدیریت استان اصفهان و وزارت کشور چه بوده است؟ اقداماتی که جنابعالی در این راستا و این مسألهٔ حساس و حیاتیِ نظام انجام داده‌اید چه بوده؟ جای بحث اینجاست و به‌همین دلیل بینی و بین‌الله من اعتقادم بر این است که وجود شما در دولت دقیقاً برعکس آن چیزی که بعضیها گفتند عدم حضور شما در دولت باعث تشنج و آشوب بیشتر و به‌همین دلیل ضمن

این‌که اینجانب رأی به‌سلب صلاحیت و عدم اعتماد به‌جنابعالی می‌دهم، از عزیزان هم این تقاضا را دارم. والسلام علیکم و رحمةالله.

رئیس: خانم پیشگاهی‌فرد هم بنا داشتند که چنددقیقه‌ای صحبت کنند که دیگر متأسفانه نمی‌توانیم به‌شما وقت بدهیم. دو ساعت وقت آقایان تمام است. از جناب آقای نوری وزیر محترم کشور دعوت می‌کنیم. شما هم در کل سه ساعت وقت داریم که تا ۱۲/۳۰ جلسه‌مان هست، البته با توافق و نظر همکارانمان. انشاءالله بعدازظهر جلسه را ادامه می‌دهیم، بفرمایید.

عبدالله نوری (وزیر کشور): بسم‌الله الرحمن الرحیم.

«رَبِّ اَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاْجْعَلْ لي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطاناً نَصيراً».[۱]

«اِلٰهي اَنْتَ الَّذي اَشْرَقْتَ الْأَنْوارَ في قُلوُبِ اَوْلِيائِكَ حَتّىٰ عَرَفُوكَ وَ وَحَّدُوكَ وَ اَنْتَ الَّذي اَزَلْتَ الْأَغْيارَ عَنْ قُلُوبِ اَحِبّائِكَ حَتّىٰ لَمْ يُحِبُّوا سِواكَ وَ لَمْ يَلْجَئُوا اِلىٰ غَيْرِكَ اَنْتَ الْمونِسُ لَهُمْ حَيْثُ اَوْ حَشَتْهُمُ الْعَوالِمُ وَ اَنْتَ الَّذي هَدَيْتَهُمْ حَيْثُ اسْتَبانَتْ لَهُمُ الْمَعالِمُ ماذا وَجَدَ مِنْ فَقَدَكَ وَ مَاالَّذي فَقَدْ مَنْ وَجَدَكَ لَقَدْ خابَ مَنْ رَضِيَ دُونَكَ بَدَلاً وَ لَقَدْ خَسِرَ مَنْ بَغىٰ عَنْكَ مُتَحَوِّلاً».[۲]

«اَللّٰهُمَّ وَ اَنْطِقْنِي بِالْهُدىٰ وَ اَلْهِمْنِي التَّقْوىٰ وَ وَفِّقْنِي لِلَّتِي هِيَ اَزْكىٰ وَاسْتَعْمِلْنِي بِما هُوَ اَرْضىٰ اَللّٰهُمَّ اَسْلُكَ بِيَ الطَّرِيقَةَ الْمُثْلىٰ وَاجْعَلْنِي عَلىٰ مِلَّتِكَ اَمُوتُ وَ اَحْيىٰ».[۳]

قبل از هر چیز ایام سوگواری رحلت جانگداز پیامبر عظیم‌الشأن اسلام و امامین همامین حضرت مجتبی و علی‌بن موسی‌الرضا را بـه‌همهٔ شـما نـمایندگان مـحترم و به‌تمامی ملت بزرگوار ایران اسلامی تسلیت عرض می‌کنم.

امروز هم شهادت مرحوم آیت‌الله غروی را همه شنیدید که به‌ایـن مـناسبت هـم خدمت ملت بزرگ ایران شهادت این عالم بزرگوار را تسلیت عرض می‌کنم.

بحمدالله فرصت خوبی پیش آمد که در ارتباط با مسائل مختلفی که مـورد نـظر جمعی از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی است سخن گفته بشود. البته هر چه من در مطالبی که مطرح شد بیشتر دقت کردم احساس کردم که بحمدالله مطلب جدی

---

۱. الإسراء، ۸۰. ۲. مفاتیح‌الجنان، دعای روز عرفه.
۳. صحیفهٔ سجادیه، دعای بیستم.

وجود ندارد و چه‌بسا برخی از اشکالات جزئی که شاید خیلی راحت‌تر از اینها می‌شد قابل بحث و بررسی باشد مطرح شد و چه‌بسا بعضی از این موارد هم می‌توانست از طرق دیگری حل بشود که خوب، دیگر از این فرصت هم گذشتیم.

آنچه باعث خوشحالی من است و جا دارد از مجلس محترم و ریاست محترم مجلس تشکر کنم، فرصتی است که پیش آمد تا گوشه‌ای از مسائل، در مجلسی که یکی از مهمترین نهادهای ادارهٔ امور کشور است، مرجع قانونگذاری و نظارت با اختیارات گسترده است، مطالبی را بتوانم عرض کنم و خوشحالم از این‌که در رابطه با رأی اعتماد و یا عدم اعتماد خداوند تبارک و تعالی این لطف را به‌من ارزانی داشته که هیچ‌گونه دغدغهٔ خاطری ندارم و امیدوارم انشاءالله مجلس شورای اسلامی با اقتدار و عزت بتواند مسؤولیتهای خودش را در زمینه‌های مختلف نظارتی انجام بدهد و دولت محترم هم بتواند به‌وظیفهٔ پاسخگویی خودش به‌خوبی بپردازد و من در همین‌جا لازم می‌دانم به‌بسیاری از کسانی که چه‌بسا نگران این‌گونه مباحث‌اند عرض کنم که مطمئن باشند دولت مقتدری که داریم از این‌گونه مباحث، تضعیف نخواهد شد و انشاءالله وزیر کشور هم هر کس باشد در فضایی ملتزم به‌قانون اساسی راه توسعهٔ سیاسی را باید ادامه بدهد و امیدوارم انشاءالله ما هم برای بقا در این عالم، راه نافرمانی و معصیت را پیش نگیریم و خدای ناخواسته به‌دروغ و حق‌کشی متوسل نشویم و دچار کتمان حقیقت نگردیم.

من فکر می‌کردم مناسب بود در بحث استیضاح همین‌طور که در مادهٔ ۱۵۱ آیین‌نامه آمده؛ مواد، روشن برای استیضاح‌شونده مطرح می‌شد. گرچه خوب، طبیعتاً تا حدودی اشاره شده به‌این‌که مثلاً انجام مصاحبه‌ها یا عزل و نصبها، ولی وقتی کسی می‌خواهد صحبت بکند نمی‌داند کدام مصاحبه، کدام سخنرانی، کدام عزل، کدام نصب مطرح است. این حق را باید به‌او داد که آمادگی فوری نداشته باشد برای این‌که تک‌تک موارد را در جلسه بگوید. من امیدوارم انشاءالله در آینده حداقل این بحث به‌یک جای مناسبی که هیچ‌گونه دغدغهٔ خاطر فکری برای هیچ‌کس به‌وجود نیاورد، ساماندهی بشود.

ضمناً نکته‌ای را هم به‌ذهنم رسید اینجا تذکر بدهم. چون یکی از ایراداتی که بر من گرفته می‌شد این بود که متن از پیش تعیین‌شده‌ای را می‌آورد و می‌خواند و می‌رود. بگویم که خوب بحمدالله این یک سنت حسنه‌ای است که امروز هم اجرا شد

و چیز بدی هم نیست که همهٔ استیضاح‌کنندگان هم از همین شیوه استفاده کرده‌اند و من تشکر می‌کنم که روی این جهت کار شده بود و مشخص بود که چه مطالبی گفته بشود. این عیب هم نیست. من هم البته تا آنجایی که لازم باشد از نوشته‌ها استفاده می‌کنم.

نکتهٔ دیگری را هم عرض می‌کنم و وارد بحثها و موارد می‌شوم و آن نکته هم این‌که من هیچ بنا ندارم در بحث استیضاح انشاءالله در ارتباط با شخص خودم هیچ نکته‌ای را مطرح بکنم و به‌همهٔ شما عزیزان این جملهٔ زین‌العابدین(س) را یادآوری می‌کنم به‌کسی که از او عیبجویی می‌کرد فرمود: اگر مطالبی که شما گفتید در من هست، من از خداوند متعال برای خود طلب استغفار می‌کنم و اگر در من نیست من برای تو طلب استغفار و رحمت می‌کنم.

این جلسه ما را به‌یاد صحرای محشر هم باید بیندازد که انسان در یک روزی باید نسبت به‌عملکرد خودش پاسخگو باشد و فعلاً در این عالم برای ما یک چنین شرایطی پیش آمده. در جایی در دعای ابوحمزهٔ ثمالی می‌خوانیم «اِلٰهي ارْحَمْني اِذَا انْقَطَعَتْ حُجَّتي وَ كَلَّ عَنْ جَوابِكَ لِساني وَ طَاشَ عِنْدَ سُؤالِكَ اِيّایَ لُبّي». امیدواریم در آنجا بتوانیم پاسخگو باشیم و این جلسات برای ما انشاءالله تمرینی باشد تا خودمان را برای آن روز آماده کنیم. من بحثم را با بحث عزل و نصبها که در صحبتها مطرح شد مطرح می‌کنم.

اول یک جملهٔ کلی را خدمتتان عرض می‌کنم، فکر هم می‌کنم همین جملهٔ کلی کافی باشد ولکن شاید نیاز باشد برای دفاع از مدیریت کشور و وزارت کشور چند جمله‌ای هم خدمت شما عرض بکنم.

ببینید! در بحث که استیضاح‌کنندگان محترم داشتند دو نکته مطرح شد:

۱. چرا افراد جدیدی انتخاب شدند؟

۲. چرا افراد قدیمی برکنار شدند؟

جمع جبری این دو جمله چیست؟ یعنی واقعاً بنا بر این بوده و اعتقاد خود شما هم همین است که افراد قدیمی چرا با این سوابق برکنار شدند؟ که بعضی از عزیزان اشاره فرمودند و افراد جدیدی هم دارای این مشکلات هستند چرا آمدند؟ اینها نیایند، آنها هم بمانند. من فکر نمی‌کنم که خود عزیزان هم به‌این مطلبی که گفته شد در این حدی که بیان فرمودند ملتزم باشند. من همین‌جا این نکته را خدمت شما عرض

می‌کنم که حداقل در رابطه با مدیریت استانها من در حد امکان با مجلس محترم هماهنگ شدم، هماهنگ کردم، مطرح کردم، شاید یک مورد یا دو مورد بوده که نصف یا اکثریت نمایندگان محترم توافق نکردند ولی الآن که دارم عرض می‌کنم خود شما بهتر می‌دانید که من حساسیت روی این موضوع داشتم. بعضی از استیضاح‌کنندگان محترمی که اینجا امروز صحبت فرمودند اصلاً بعضی از استاندارانی که نصب شده، پیشنهادی خود آنها بوده که ما هم قبول داشتیم، گذاشتیم و بسیاری از کسانی که نصب شدند توافق عمده و یا حتی اصرار بیش از حد نمایندگان منطقه به‌دنبالش بوده. بنابراین، این‌که واقعاً یک ذهنیتی به‌وجود بیاید که خیر! در وزارت کشور یک تشکیلاتی جدای از قوهٔ مقننه و مسؤولین یا نمایندگان محترم نشسته و هیچ کاری و هیچ موضوعی ندارد، فکر می‌کنم یک قدری بی‌انصافی باشد. البته یک آماری اینجا خواندند که به‌نظر من یک نکتهٔ آن‌را شاید نتوانسته بودند جمع‌بندی کنند و بیاورند و آن هم آمار نصب و عزلهای وزارت کشور بود که کارمندانش را نگفتند چون تا دهداری رفتند که اصلاً من نمی‌دانم کدام دهدار کجا جابجا شده، ولی گفتند مثلاً ۹۰۰ تا دهدار، بعد هم یک جمع‌بندی ۱۸۰۰، نمی‌دانم چقدر اینها عزل و نصب شدند. خوب، حالا یکی استاندارها، که من خواهش می‌کنم نمایندگان محترم به‌وجدان خودشان مراجعه کنند، ببینند آیا در استانها این اقدام انجام شد یا نشد؟ بله، البته دو، سه تا، یکی یا دو تا استان را الآن در ذهنم است که ما نتوانستیم هماهنگی را با آن عزیزان انجام بدهیم ولی در اکثریت قریب به‌اتفاق استانها این کار شد.

در ارتباط با فرماندارها هم تا آنجایی که امکان داشته، ببینید من خدمت شما عرض کنم ما نباید دیگر کاری کنیم که از افراد استاندار بگوید من مسؤولیتی در قبال این فرماندار تحمیلی که برای من گذاشته شده ندارم. یعنی آنطرفش را هم باید حق بدهیم که استاندار یا وزارت کشور یا مردم منطقه و دیدگاههای مختلفی که در کشور وجود دارد آنها را هم به‌حساب بیاوریم. انتظارمان این نباشد که صرفاً بر اساس یک دیدگاه و یک نظر کار را جلو ببریم. حالا البته در رابطه با این موضوع مفصل برای من مطلب نوشته شده.

یک نکته‌ای را اینجا خدمتتان عرض کنم، چون مطرح شده بود و در سؤالها هم آمده، راجع به‌این‌که در وزارت کشور هماهنگی با دستگاه اطلاعاتی نیست. من الآن اینجا خدمت شما عرض می‌کنم حتی در ارتباط با فرماندار نجف‌آباد (که الآن بحثش

را کردند) نظریهٔ اطلاعات دست ماست. اصلاً معنی ندارد، ما طبق روال کاری در ارتباط با تمام انتصاباتمان این کار را انجام دادیم. من نمی‌دانم این اطلاعات از کجا و چگونه به‌دست عزیزان رسیده؟ ما حراست داریم از طریق حراستها هم باید اقدام بشود. حراستها هم باید از وزارتخانه استعلام کنند، تمامی کسانی که در وزارت کشور حکم گرفتند نسبت به‌آنها استعلام صورت گرفته. من همین‌جا این نکته را عرض کنم. در دو، سه مورد استعلامها از طرف ما عمل نشده که اتفاقاً فرماندار نجف‌آباد جزو آنها نیست، فرماندار نجف‌آباد جزو آنهایی است که تأیید شده، تأییدیه‌اش هم الآن اینجا هست. در دو، سه مورد استعلامها جوابش منفی بوده، در خود قانون پیش‌بینی شده، اصلاً این در قانون برای چه آمده؟ اگر قانون منظور خاصی نداشت و نظرش این بود که در تمامی موارد باید نظر وزارت اطلاعات دقیقاً رعایت بشود، این تبصره را نمی‌آورد: «در مواردی که دستگاهی نظریهٔ اعلام‌شده از سوی واحد حفاظت پرسنل را نپذیرد، انتصاب و یا اعزام به‌خارج از کشور آن فرد با پذیرش مسؤولیت از سوی بالاترین مقام دستگاه امکانپذیر می‌باشد». و آن‌را هم من الآن نمی‌خواهم اینجا شرح بدهم که حتی در آن موارد هم عمدتاً خود نمایندگان محترم حساسیت داشتند من چون نمی‌خواهم اسم افراد برده بشود این را عرض می‌کنم که با اصرار و پیگیری خود نمایندگان محترم بنده مسؤولیتش را پذیرفتم، چون واقعاً برای من هم هیچ چیزی روشن نشده بود و حکم زدند. بنابراین، اگر یک وقت خواسته بشود این‌طور وانمود بشود که وزارت کشور مسائل را از مجاری قانونی خودش دنبال نمی‌کند، به‌نظر من می‌رسد که این مطلب، مطلب درستی نباشد.

اما این مطلبی که باز در صحبتها بود من نمی‌دانم بالاخره از تریبون مقدس مجلس اسم افراد برده می‌شود، مطالبی به‌آنها نسبت داده می‌شود، خودشان نمی‌توانند از خودشان دفاع بکنند، نمی‌توانند بیایند از تریبون استفاده کنند و حرفشان را بزنند و حال این‌که خیلی از مطالبی که گفته می‌شود واقعاً برای من روشن است که بسیاری از نمایندگان محترمی که نظریه‌هایشان را می‌دهند آنها بنای گزافه‌گویی یا خلاف‌گویی ندارند. ولی ممکن است مطالبی که در اختیارشان گذاشته می‌شود مطالب خلاف و نادرستی باشد، آن‌وقت بیاییم یک جمع‌بندی بکنیم یک دفعه بگوییم مثلاً این استانداران و معاونین اینها این، این مسأله را دارد آن، این مسأله را دارد، یک این مسأله را دارد، یک ذهن‌سازی بکنیم بعداً هم یک چیزی درست کنیم مثل این‌که یک

آدمی آمده در رأس یک وزارتخانه‌ای قرار گرفته و تصمیمش بر این است که هم قوانین را زیر پا بگذارد، هم دین را رعایت نکند، هم با شرع اسلام برخورد کند، هم اصلاً یک عنصری شده که دنبال این است متخلفین را به‌مسند برساند! ولی شما این احتمال را هم حداقل بدهید یا اجازه بدهید ما هم مثل شما این فکر را بکنیم که ممکن است خدای ناخواسته یک جریان‌سازی هم باشد برای این‌که عده‌ای از عزیزان ارزشمند کنار زده و منزوی بشوند. این را هم همهٔ ما باید توجه کنیم. این‌که نمی‌شود اگر ما خواستیم از گروهی، از مدیرانی که به‌دلیلی در شرایط مثلاً ۵ سال گذشته، ۶ سال گذشته، ۴ سال گذشته منزوی شده بودند استفاده کنیم، برای این‌که مدیران قبلی بمانند، به‌هر کدام آنها یک اتهام و یک انگ بزنیم و از دور خارجشان کنیم، بگوییم این در دستگاه قضایی پرونده دارد، آن در دستگاه اطلاعاتی پرونده دارد، آنچه... همین‌طور پرونده دارد، معما و مبهم هم بماند هیچ هم حل نشود. به‌نظر شما این درست است؟ و این پرونده هم همین‌طور بماند حالا دو سال، چهار سال، ده‌سال با بحثهای تجربی... واقعاً متأسفم، چون من در این دورهٔ وزارت کشور حداقل تلاش زیادی کردم برای این‌که مثلاً شما این را بدانید، بررسی بفرمایید حتی در دوره‌ای که خود من سابقاً بودم، خوب به‌دلیل مشکلات یا مسائل مختلفی که وجود داشت خیلی از فرمانداران شما حتی از نظر مدرک تحصیلی، دیپلم بودند. الآن شما مدارج تحصیلی‌شان را بررسی بفرمایید، سوابق کاریشان را بررسی بفرمایید، سوابق جبهه‌ای و خانوادهٔ شهیدبودنشان را بررسی بفرمایید، بعداً قضاوت بشود چون همهٔ اینها را من درآوردم، من واقعاً وقت مجلس را نمی‌خواهم صرف این چیزها بکنم که دورهٔ قبل مثلاً ما چند تا جانباز داشتیم، الآن چند تا داریم؟ چند نفر از خانوادهٔ شهدا جزو مدیران بودند، الآن چند نفر هستند؟ چند نفر از جبهه‌ایها بودند الآن چند تا؟ تحصیلات چه بوده، الآن تحصیلات چیست؟ خوب این را حداقل از خود ما می‌خواستید، دیروز می‌فرمودید که اگر می‌شود این اطلاعات را در اختیار ما بگذارید. من به‌شوخی به‌یکی از دوستان عرض کردم که من فکر می‌کنم نمایندگان محترم استیضاح‌کننده اگر به‌خود ما مراجعه می‌کردند و می‌گفتند که ما می‌خواهیم یک طرح استیضاح بدهیم، فکر می‌کنم یک طراحی قشنگتری می‌کردیم چون مشکلات خودمان را بیشتر واقف هستیم شاید اشکالات بیشتری را می‌نوشتیم و در اختیارشان می‌گذاشتیم که بتوانند به‌آن استناد کنند. والا خوب، یک چیزهایی که هیچ‌کدام سند و

پایه و مبنا ندارد اینها بخواهد اینجا گفته بشود، من فکر می‌کنم یکی دیگر از اشکالاتی که ما در بحث استیضاح واقعاً باید برایش راه‌حلی پیدا بکنیم («ما» که عرض می‌کنم یک دفعه فکر کردم من نمایندهٔ مجلس هستم!) یعنی شما عزیزان مجلسیها باید برایش فکری بکنید این است که استیضاح سلیقه‌ای نباشد، استیضاح براساس مبانی قانونی باشد، اشکال ندارد البته طبق قانونی که ما الآن داریم، هیچ اشکالی ندارد که نسبت به‌سلیقه‌ها و رفتارها و منشها هم استیضاح صورت بگیرد، ولی خیلی بهتر است اگر گفته شود مستند به‌این قانون، این اقدام انجام نشده. مثل همین موردی که اتفاقاً در بندهای استیضاح هست که در رابطه با عزل و نصبها رعایت قانون اطلاعات نشده است. خوب، ما می‌آییم جواب می‌دهیم که رعایت شده. اما خیلی از موارد، یک چیزهای کلی است که عمدتاً براساس تشخیصهایی که داریم صورت می‌گیرد.

مطلب دیگری که باز در اینجا آمده و بحمدالله الآن فرصتی بود و استفاده از آن شد، عزیزان ما نکاتی را مطرح کردند، من قبلاً هم خدمت ریاست محترم مجلس نوشتم این مواردی که آمده (انجام مصاحبه‌ها و سخنرانیها) اگر می‌شود واقعاً موارد آن‌را دربیاورید و به‌ما بدهید. من الآن نمی‌دانم این متنهایی که در ارتباط با صحبتهای من در این جلسه استفاده شد، در ارتباط با صحبتهای جناب آقای تاج‌زاده معاون محترم سیاسی وزارت کشور، در ارتباط با عزیزان دیگری که اینجا مطرح شد، آیا این متنها درست است یا درست نیست؟ آیا این جملات به‌این شکل گفته شده یا گفته نشده؟ بالاخره همین روزنامه‌هایی که ما در اختیار داریم و از آن استفاده می‌کنیم، شما می‌بینید در درج یک مطلب ممکن است یک سخنرانی و یک مصاحبه، خلاصه و جمع‌بندی که یک روزنامه می‌کند به‌یک شکل است و دیگری که می‌کند، به‌یک شکل دیگر است. البته من به‌دوستان تذکر دادم که الآن به‌وزارت کشور بگویند این مجموعه‌ای که الآن در اینجا (که شاید ۲۰ـ۳۰ مورد باشد و من تعداد آن‌را نشمرده‌ام) هست و گفته‌اند در مصاحبهٔ فلان این را گفته‌اید، مصاحبهٔ فلان این را گفته‌اید، در سخنرانی آنجا این را گفته‌اید، اگر می‌توانند دربیاورند، ببینند این مطالب درست است، درست نیست؟ چون من الآن حضور ذهن ندارم که نکات آن‌را بگویم.

اما یک نکته‌ای را من خدمت شما عرض کنم که شاید همه بر این اذعان داشته باشند، در وزارت کشور که دهها مدیر عزل و نصب شده، در وزارت کشور که دهها

مصاحبه و سخنرانی مطرح شده، در وزارت کشور که دهها سفر (که در قسمتی به‌این مورد هم اشاره کرده بودند) من خودم هم نفهمیدم که منظور چیست که گفته‌اند انجام سفرهای استانی، چون من فکر می‌کردم این یک امتیازی است که ما به‌سفر استانی می‌رویم و من حساسیت هم دارم که در سفرهایی که به‌استانها می‌روم، حتی به‌شهرستانهای بسیار دورافتاده سفر بکنم و مسائل آنها را از نزدیک بشنوم و نسبت به‌آنها حساسیت داشته باشم.

عزیزان! من در وزارت کشور این برنامه‌ریزی را کرده‌ام، خدمت شما هم عرض می‌کنم. امیدوارم انشاءالله بعد از این هم هرکس وزیر کشور بود این مسأله را دنبال بکند که تنها وزارت کشور به‌مسائل بخشی خودش نپردازد. من در همهٔ شوراهای اداری که شرکت کرده‌ام (یا اکثر آنها) این مطلب را گفته‌ام که من به‌عنوان یک مسؤول از شما می‌خواهم که اگر حتی مشکلات بخشی دستگاههای دیگر توسط آنها حل نشد، از طریق استانداران به‌وزارت کشور منعکس کنید تا من خارج از وظیفهٔ خودم دنبال کنم و دارم دنبال می‌کنم. من اصلاً یکی از مسؤولیتهایی که به‌معاونت محترم طرح و برنامهٔ وزارت کشور دادم، همین است که آب یا گاز یا راه فلان منطقه مشکل دارد، یا وزارتخانه‌های مربوطه‌اش هم دنبال کرده‌اند، به‌نتیجه رسیده‌اند یا نرسیده‌اند، رونوشت آن‌را از طریق استاندار برای وزارت کشور بفرستید تا من هم پیگیری کنم. این نه جزو وظایف من بوده و اگر انجام هم نمی‌دادم کسی بر من سخت نمی‌گرفت، ولی دلسوز انقلابم، دلم برای نظام، برای مردم و برای مشکلاتی که در کشور هست می‌سوزد، اقدام می‌کنم. حالا چون دیدم اشاره شده که سفرهای استانی... من نفهمیدم که این جزو مشکلات و جزو اشکالات است!

یا از آن‌طرف، در مجموعه اقدامات وزارت کشور همان‌طور که اشاره کردم دهها و دهها عزل و نصب وجود داشته، دهها و دهها سخنرانی و مصاحبه و میزگرد و پرسش و پاسخ بوده، ما بیاییم بگردیم چهار نفر مدیر را پیدا کنیم چهار تا مصاحبه را پیدا کنیم، چهار تا کلمه را از آن جدا بکنیم، دربیاوریم بگذاریم کنار، بعد هم بیاییم اینجا بگوییم رادیو اسرائیل این را گفت! من حداقل فکر می‌کنم این نسبت به‌مطلب مقداری بی‌انصافی باشد. بیاییم موضوع را در جمع ببینیم. من البته اینجا خدمتتان بگویم به‌هیچ‌وجه من نمی‌خواهم ادعا بکنم که اشتباه ندارم، بسیار ممکن است، یعنی یک انسان خطاکار هستیم. در همین مواردی هم که اینجا در جلسه اشاره شد، من

اصلاً در وزارت کشور باشم یا نباشم، اصلاً این جهت آن برای من مهم نیست، آن جهتش مهم است. من این را بارها و بارها در صحبتهایم گفته‌ام، به‌همهٔ مدیرانم هم توصیه کرده‌ام که شما برای خشنودی دیگری جهنم نروید. من دنبال این نیستم که یک استاندار یا یک فرماندار یا یک معاون یا یک مدیر کل یا یک بخشداری بگذارم که او تخلف بکند، بابت او من به‌جهنم بروم! من فکر می‌کنم آنهایی که در رابطه با من ممکن است این‌گونه فکر کنند، شاید شناخت جدی از وضعیت روحی من نداشته باشند، من چنین روحیه‌ای را ندارم، بحمدالله از این جهت خوشحال هم هستم. اما این‌که ما بیاییم در جمع، چند مورد را جدا کنیم و این چند مورد را بگوییم و این را مدام بزرگنمایی کنیم، من فکر نمی‌کنم این چیز ارزشمندی باشد. در عین حال من باز تکرار می‌کنم نسبت به‌آنچه گفته شد، الآن مثلاً موارد را نوشته‌اند، به‌ما گفته‌اند مثلاً جناب آقای تاج‌زاده در کجا این صحبت را کرده‌اند، جناب آقای انصاری در بوشهر این صحبت را کرده‌اند، جناب آقای غریبانی هم در آذربایجان غربی آن صحبت را کرده‌اند و خود من را هم در چند جا اشاره کرده‌اند. یکی در جریان دانشگاه خواجه نصیر و یکی هم در مصاحبه‌ای که راجع به‌دستگاه قضایی شهرداری از من سؤال شده، جواب داده‌ام.

من همین‌جا این نکته را خدمت شما عرض کنم، بعضی از این موارد از طریق خود شما نمایندگان چند ماه قبل به‌من تذکر داده شده و من تذکر را پیگیری کردم. این‌طور نبوده که فرضاً یک استاندار بیاید یک جا یک مطلبی را بگوید، من هم نسبت به‌آن بی‌تفاوت باشم، بگوییم که خوب کاری کرده و یا گفته، یا بخواهم از او دفاع بکنم! خیر. منتها نیامدم اینجا گزارش بدهم که خیر، اگر در موردی برای من روشن شده که استانداری یا هر شخصیتی از وزارت کشور در یک جا جمله‌ای گفته یا حرفی زده که حرفش درست نبوده، خیر من درصدد بودم که حتماً پیگیری نکنم و حتماً از او دفاع بکنم. اصلاً هیچ توجیهی برای خودم نمی‌بینم که به‌چه دلیل از یک نفر که حرف اشتباهی زده دفاع بکنم؟ به‌او تذکر هم داده‌ام... حالا ممکن است یکی‌دو مورد از این موارد هم بوده. ولی ببینید! همهٔ موضوعات را با هم و درست ارزیابی کنیم. موردی که در رابطه با خود من گفته شده و الآن حضور ذهن دارم خدمتتان اشاره بکنم، می‌گویم. دو مورد در اینجا هم مطرح شد (فکر می‌کنم یک مورد آن مطرح شد، ولی من حالا دو مورد آن‌را اشاره می‌کنم).

یک مورد در رابطه با صحبت من در ارتباط با دستگاه قضایی است. یک مورد هم در رابطه با صحبتی است که در دانشگاه خواجه نصیر داشتم. ببینید عزیزان! فکر می‌کنم اکثر شما مسؤولیتهای اجرایی داشته‌اید. من وقتی وارد وزارت کشور شدم از روزهای قبل آن (حالا چند روز یا چند ماه، الآن حضور ذهن دقیق ندارم) برخورد با موضوع شهرداری تهران شروع شده بود. همین الآن تا بعدازظهر هم فرصت هست می‌توانید تمام روزنامه‌ها و هر جایی را که خواستید بروید و بررسی بفرمایید. پنج ماه، بنده سکوت کردم، البته رایزنیهای زیادی با مسؤولین داشتم که فکر نمی‌کنم این شیوه به‌صلاح مدیریت اجرایی نظام باشد. اگر شما دیدید یک جا من یک کلمه گفتم، در جلسهٔ بعدازظهر ارائه بفرمایید. در معرفی استاندار ارومیه که یک طرح عظیمی مربوط به‌شهرداری اجرا شده بود، من آنجا صحبت کردم، به‌عنوان وزیر کشور این جمله را گفتم که من از زحمات تمام مدیران شهرداری، از شهرداری تهران تا شهرداری ارومیه تشکر می‌کنم. خواهش می‌کنم روزنامه‌ها را بروید ببینید که چه معرکه‌ای گرفتند که ایشان در مقام دفاع از شهرداری تهران درآمده! یعنی من باید چه می‌گفتم؟ نباید می‌گفتم؟ یعنی واقعاً وضع ما به‌اینجا رسیده که اصلاً در حد این جمله نمی‌شود از زحمات انجام‌شده تأیید یا تشکر کرد؟

اولین صحبت من بعد از پنج ماه، همین مصاحبه‌ای بوده که اشاره کردند، آن هم نه این‌که ابتدا به‌ساکن من چیزی بگویم. بعد از این‌که خبرنگاری سه جلسهٔ متوالی... (خود شما هم در جریان بودید) در سه خطبهٔ نماز جمعه بحث شهرداری تهران مطرح می‌شد و باز هم ما سکوت کرده بودیم، من هیچ حرفی نمی‌زدم. سؤال کردند که نظر شما چیست؟ اتفاقاً در همانجا (خوب، نظر کامل من را بگویید) گفتم به‌نظر من موضوع شهرداری تهران را باید قوهٔ قضائیه رسیدگی کند، ولی من به‌ریاست محترم دستگاه قضایی توصیه می‌کنم به‌گونه‌ای عمل نشود که خود دستگاه قضایی خدشه‌دار بشود. این‌طور وانمود بشود که با عصبیت و حساسیت دارد موضوع پیگیری می‌شود. یعنی واقعاً یک مدیر و یک مسؤول در حد این جمله، بعد از آن‌همه اتهاماتی که در مجموعهٔ روزنامه‌ها و رسانه‌ها مطرح شده و بعد از سه جلسه‌ای که این بحث در تریبون نماز جمعه مطرح شده حق ندارد صحبت بکند؟

گفتند دخالت در قوا کرده. اصلاً من نفهمیدم این دخالتِ در قوا کرده، یعنی چه؟ برای خود من هم هنوز روشن نیست که دخالت در قوا کرده یعنی چه؟!

در جریان دوم، ببینید! من خدمت نمایندگان محترم این را عرض کنم، الآن هم اینجا می‌گویم. من صرف‌نظر از ماهیت امور، (من شکل آن‌را بحث می‌کنم) یک جایی ممکن است یک حرکت یا یک رفتاری باشد که از نظر خود من هم ناپسند باشد. اصلاً ممکن است خود من هم در یک جمعی باشم با آن برخورد بکنم و بگویم چنین و چنان است. ولی عزیزان! بدانید که واقعاً توطئه‌ای در کار است که نسل جوان، نسل روشن و نسل دانشگاهی را از ما، از انقلاب و از روحانیت جدا کند. ما ابزار دست ندهیم، ما با درایت عمل بکنیم. خیلی از مسائل هست که ممکن است منِ روحانی اشتباه داشته باشم و نیاز باشد به‌من تذکر داده بشود، یا آن فرد دانشگاهی اشکال داشته باشد، نیاز باشد به‌او تذکر داده بشود. اگر خدای ناخواسته این را نسنجیده به‌یک تقابل درآوردیم، چه کسی نفع می‌برد؟ این‌همه زحماتی که امام امت و مقام عظمای ولایت در طول دوران انقلاب در جهت وحدت حوزه و دانشگاه کشیدند، شهدای گرانقدری را که ما روی این مسأله دادیم همین‌طور همهٔ آنها با یک‌سری حرکتهای نسنجیده هباءً مَنْثُوراً بشود، این درست است؟ آن‌وقت اگر کسی در جهت دفاع از وحدت حوزه و دانشگاه بحثی را مطرح می‌کند؛ بحثی که متقّن است، بحثی که مستند به‌ادلهٔ روشن است... (چون بحث اینجا در ذهنم هست و خیلی باز نشد، نمی‌خواهم بحث آن‌را اینجا باز بکنم). یک‌دفعه مطرح می‌شود که ایشان دارد تحریک می‌کند! چه چیز را دارد تحریک می‌کند؟ این‌که دقیقاً در جهت عکس آن است!

در همین‌جا این نکته را هم عرض بکنم که باز به‌بحثهایی که من در ارتباط با شهرداری و شهردار تهران داشتم اشاره کردند.

اولاً گفتند ابلاغیهٔ قوهٔ قضائیه از طرف وزیر کشور اجرا نشده است. خوب، این خلاف است. از من می‌پرسیدید، من می‌گفتم اجرا شده، این‌که یک سؤال و یک جواب است!

دوم این‌که در دستگاه شهرداری، در طول دوره‌ای که شهردار تهران در زندان بوده ایشان چه اقداماتی کرده؟ (حالا اقدامات را اینجا گفته‌اند!)

مطرح کرده‌اند که ستاد بحران تشکیل داده، ستاد استقبال تشکیل داده. من نمی‌دانم اینها کجا بوده! چون حداقل من خودم از این چیزهایی که اینجا گفته شده بی‌اطلاع هستم. من خدمت شما این نکته را عرض بکنم، آن روزی که مقام معظم رهبری دستور فرمودند که جناب آقای کرباسچی از زندان آزاد بشوند، من در دولت

بودم از دولت به‌وزارت کشور زنگ زدم (حدود ساعت چهار پنج بعدازظهر بود) گفتم همین الآن نمایشگاه شهرداری تهران را تعطیل کنید، همان وقت رفتند و تعطیل کردند. ستاد استقبال و ستاد بحران چیست؟ من که بحمدالله امسال به‌مکه مشرف شده بودم و فکر می‌کنم اگر بودم شاید جرایم من خیلی سنگین‌تر می‌شد و یک چیزهای دیگری هم بود که گفته بشود! خوشبختانه من در آن زمان مکه بودم. خوب، وقتی من آمدم مواجه شدم با این‌که در دولت این بحث مطرح شده که عملکرد شهرداری تهران برای مردم مطرح بشود یا به‌معرض دید مردم گذاشته بشود. حالا من عین عبارت و جمله‌شان را نمی‌دانم. من در اجرای این مصوبه اقدام به‌تشکیل نمایشگاه تهران کردم. عزیزان! در آنجا من خودم رفتم صحبت کردم گفتم توجه داشته باشید کسانی که در این نمایشگاه فعالیت می‌کنند حق ندارند هیچ حرکتی در جهت نفی انجام بدهند. اینجا یک نمایشگاهی است که بر اساس نظری که دولت داده بوده که فعالیتهای شهرداری تهران برای مردم بازگو بشود، تشکیل شده، صرفاً جهات اثباتی شهرداری تهران می‌خواهد مطرح بشود. حالا این‌که آیا قوهٔ قضائیه درست انجام داده یا درست انجام نداده، آن کاری به‌این نمایشگاه ندارد. بحث آن، جای دیگر است. این صحبتی است که خود من آنجا کردم. یک‌دفعه همهٔ اینها شد ستاد بحران و نمی‌دانم ستاد استقبال و چه و چه...

من از شما سؤال می‌کنم در آغاز روزهای سال جدید که دولت می‌خواهد کار خودش را شروع بکند، بدون هیچ‌گونه هماهنگی، مواجه می‌شود با یکی از مدیران لایق و شایسته‌ای که نقش اول را در سازندگی ام‌القرای اسلام داشته دستگیر می‌شود. من اینجا خدمت شما بگویم مگر جناب آقای کرباسچی بارها برای پاسخ به‌سؤال و یا توضیح در دادگاه یا بازجویی نرفتند، کسی صحبتی کرد؟ از ناحیهٔ ما مطلبی گفته شد؟ یک روز جناب آقای کرباسچی (روز پانزدهم فروردین) رفتند آنجا گفتند سؤال این است، به‌اتهام این موضوع اختلاس و نمی‌دانم چه... شما بازداشت می‌شوید! از همانجا ایشان را با ماشین سوار کردند و به‌زندان بردند و ایشان هم از آنجا به‌منزلشان زنگ زدند که ناراحت نباشید، من را به‌زندان آوردند!

من از شما سؤال می‌کنم اصلاً دیگر مدیریت در کشور می‌تواند ثبات پیدا بکند؟ من خواهش می‌کنم برای این مسائل شما نمایندگان محترم فکری بیندیشید. اینها مسائل جدی نظام ماست. یعنی چه بهره‌ای می‌بریم. الآن مگر دادگاه جناب آقای

کرباسچی در جریان نیست، کسی حرفی می‌زند؟ یعنی حداقل از ناحیهٔ ما مطلبی گفته شده؟ این‌که ما مدیریت اجرایی کشور را فشل کنیم، همه لطمه می‌بینیم. مطمئن باشید همه آسیب می‌بینیم. این‌که مدیران اجرایی شما نگاه کنند ببینند یکی از قوی‌ترین مسؤولین اجرایی این نظام که در حوزه و دانشگاه پرورش یافته، که مبارزه دارد، که در زمان طاغوت زندان رفته است، که مورد اعتماد امام است، که نقش اول را در سازندگی تهران داشته، که مورد تأیید اکثر قریب به‌اتفاق مسؤولین عالیرتبهٔ گذشته و حال کشور است، این بدون هیچ مقدمه‌ای توسط یک برادر عزیزی به‌عنوان قاضی حکم بازداشتش زده می‌شود، آیا به‌نظر شما در کدام مدیری دیگر شجاعت و شهامت کار کردن باقی می‌ماند؟ (رئیس: آقای نوری! شما در همان موضوع بحث کنید که باز مشکل قوهٔ قضائیه و دخالت و اینها پیش نیاید) من در جهت این‌که گفتند شما چرا... (رئیس: حالا شبههٔ دخالت یا خروج از موضوع نشود، بفرمایید) حالا بنده در دفاع از مدیریت اجرایی کشور و شهردار تهران آمده‌ام... و جلسات متعددی داشتم حالا خوب متأسفانه آن جلسات را عزیزان نمی‌دانند و نبودند و درست هم هست، برای دفاع از این مدیریت آنجا رفتم، افتخار هم می‌کنم برای این‌که نگذاشتم دستگیری یک مدیر، آسیب به‌کل نظام مدیریت کشور برساند. جلسات متعددی داشتم با استانداران محترم، با مدیران محترم ستادی وزارت کشور، با مدیران شهرداران مناطق که مبادا در کارتان سستی بکنید، مبادا این روی شما اثر بگذارد که کار اصلی‌تان را انجام ندهید. از آن‌طرف هم بله، حمایت کردم برای این‌که این‌گونه با یک مدیر دلسوخته برخورد می‌شود.

الآن هم که بحمدالله دادگاه جناب آقای کرباسچی در جریان است و خود شما و ملت بزرگوار و عزیز ما مسائل را دارند می‌بینند و امیدوارم انشاءالله که بسیاری از مسائل در همین دادگاهی که الآن همهٔ شما شاید شبها تا ساعات دیروقت شاهد و ناظر آن هستید، روشن بشود.

مطرح فرمودند در رابطه با بحث تقسیمات کشوری، البته جمله‌ای که در بند آمده این است که مبنی بر تأخیر یا توقف در اجرای وظایف قانونی وزارت کشور که مصداق آن طرح تقسیمات کشوری است. اگر این را هم توضیح می‌دادند که ما نسبت به‌کدام وظیفهٔ قانونی کوتاه آمده‌ایم خوب بود. من یک مثال می‌زنم چون وقتم دارد از دست می‌رود و می‌گذرم والا عملکرد وزارت کشور را خدمتتان آورده بودم.

من فقط یک مثال می‌زنم برای این‌که مردم عزیز و بزرگوار ما هم در جریان این موضوع قرار بگیرند که یک‌وقت فکر نشود که حالا تمام همّ و غم وزارت کشور یک موضوع است و آن هم بحث توسعهٔ سیاسی است. من خدمت شما عرض می‌کنم که یکی از وظایف مهم وزارت کشور توسعهٔ سیاسی است. در رابطه با آن هم دارد اقدام می‌کند. اما همهٔ هم و غم این، آن نیست. ما دهها مسأله داریم که هر کدام (حالا در مقولهٔ امنیت بحث خواهم کرد) در مقولهٔ احزاب، در مقولهٔ شوراها... اقداماتی که در طول این مدت در رابطه با انجام انتخابات شوراها شده و ما امیدواریم انشاءالله تا پایان سال بتوانیم انجام بدهیم. در بحث تمرکززدایی که جزء برنامه‌های مهم خود مجلس محترم بوده. هم در برنامهٔ اول، هم در برنامهٔ دوم آورده و اقداماتی که وزارت کشور دارد انجام می‌دهد و بحث هماهنگیهایی که با سازمان اداری و استخدامی داریم در جهت تمرکززدایی و گسترش و تقویت اختیارات مدیریت منطقه‌ای و بحث شرح وظایف استانداران و یا استانداریها که خود آن یک مقولهٔ مفصلی است و دارد نسبت به‌آن اقدام می‌شود. یا بحث عمران شهری، چه بحث درآمدی عمران شهری، چه بحث ضابطه‌مند کردن کارهای عمران شهری.

من فقط یک چیز کوچکی را... چون بسیاری از نمایندگان محترم هم به‌خود من مراجعه می‌کنند و راجع به‌آن درخواستهایی را مطرح می‌فرمایند، اشاره می‌کنم. بحث اتوبوسرانی و حل و نقل شهری. ببینید! الآن ما در کشورمان یکی از مشکلاتمان همین حمل و نقل شهری است که خوب امکانات آن هم کم است. ما مجموعاً در سطح کشور ۱۱ هزار دستگاه اتوبوس داریم که از این ۱۱ هزار دستگاه اتوبوس ۹ هزار آن فعال است. ما در یک برنامهٔ پنجساله‌ای که الآن برنامه‌ریزی کرده‌ایم، با وزارت صنایع هم دارد هماهنگی می‌شود و دارد به‌مراحل نهایی خود می‌رسد، سفرهایی که لازم بوده چه به‌خارج بشود، برنامه‌ریزیهای داخلی و کارهای فنی و حتی پیش‌بینیهای اعتباری از محل عمدتاً درآمدهای خود شهرداریها هم دارد تأمین می‌شود یک برنامه‌ریزی کردیم که ظرف پنج سال آینده، ۲۰ هزار اتوبوس به‌ناوگان حمل و نقل شهری وارد بکنیم که وضعیت آن هم روشن و همهٔ ارقام و آمار آن هم هست. امکاناتی هم که برای آن پیش‌بینی کردیم و درآمدهایی هم که لازم دارد، انجام می‌شود.

من می‌خواهم این را عرض کنم که اصلاً در مقولهٔ بحث فعالیتها و یا وظایف

قانونی وزارت کشور هیچ‌گونه تردیدی نباید به‌خودمان راه بدهیم که در هیچ زمینه‌ای کوچکترین نُکسی یا کوتاهی شده باشد. بعضی از استانداران محترم هم که متأسفانه اینجا مورد بی‌مهری قرار گرفتند آنها هم عملکردشان در اینجا هست و اگر لازم باشد در مجلس محترم می‌شود مطرح کرد. اما یک مورد مثال زده شده؛ ببینید مثالی که زده شده، مثال تقسیمات کشوری، زده شده. در برنامهٔ دوم از دولت خواسته شده که طرح جامع تقسیمات کشوری را تا پایان برنامهٔ دوم تقدیم مجلس بکند. عزیزان! از ۹ ماه پیش که شما و رئیس جمهور محترم مقرر فرمودید که بنده به‌وزارت کشور بروم با فعال کردن مدیریت تقسیمات کشوری، که جالب است گاهی اینجا گفته می‌شود مدیران کم‌تجربه! (سرکار خانم پیشگاهی اینجا تشریف دارند) یکی از خواهرانی که دکترای جغرافیاست، استاد دانشگاه است، همسر جانباز و خواهر شهید است، ایشان مدیر تقسیمات کشوری ما شده‌اند. (اینها جزو همین مواردی است که به‌عنوان اتهام مطرح شد، حالا چون بحث تقسیمات کشوری است من مورد به‌مورد اشاره می‌کنم) ایشان مجموعه‌ای را جمع‌آوری کردند و براساس آن دارند طرح جامع تقسیمات کشوری را شکل می‌دهند که ما امیدواریم انشاءالله بتوانیم حتی زودتر از موعد مقرر این را به‌مجلس بدهیم.

اما یک مورد مطرح است و آن بحث تقسیم استان خراسان است. من این را هم خدمت شما عرض کنم، طرح تقسیم استان خراسان در اسفند سال ۱۳۷۶ از نظر وزارت کشور پایان یافت و توسط مدیریت تقسیمات کشوری به‌دفتر من آورده شده (الآن کتابچهٔ آن در دفتر من هست) عزیزان! مسائل را دقیق و آنچه هست مطرح کنیم. بعضی از نمایندگانی که در همین طرح استیضاح شرکت فرمودند، خود اینها واقعاً معتقدند باید روی این کار بشود، یا اگر ما می‌آوردیم از آن‌طرف یک سؤال دیگر اینجا مطرح می‌فرمودید: شما که مسؤول امنیت هستید و می‌دانستید شرایط این است چرا رعایت قانون امنیت را نکردید و این طرح را الآن تقدیم کردید؟!

استان خراسان را، من فکر می‌کنم جمع بیست و پنج نمایندهٔ محترم آن بنشینند، ببینید که چقدر خود من حداقل سر این بحث، جلسه گذاشتم و نظرات متعدد و مختلفی که وجود داشته، نظرات نمایندگان محترم، مسؤولین اجرایی و مردم شهرستانهای مختلف، بحث تقسیمات، شمالی باشد، جنوبی باشد، شرقی باشد، غربی باشد، ۵ تا باشد، ۴ تا باشد، ۳ تا باشد، اصلاً تقسیم نشود، مرکزیتهایش کجا باشد، یکی

می‌گوید من حاضرم استان بشوم به‌شرط این‌که مرکز من باشم، آن یکی... خوب، والّا آماده است. من آمادگی دارم که همین فردا تقدیم دولت بکنم و تبعات آن‌را نمی‌دانم. همهٔ بحث در تبعات قضیه بوده. با معاونت سیاسی‌ـاجتماعی وزارت کشور هم بحث داشتیم. همان وقت سر این‌که چه کار کنیم، من آنجا مطرح کردم که عزیزان! بدانید هر روز ما طرح تقسیم استان خراسان را از وزارت کشور به‌دولت بفرستیم، حداقل فشار ظاهری از وزارت کشور برداشته می‌شود. البته ممکن است تبعات زیادی داشته باشد، تبعات امنیتی و مشکلات مختلف. حالا به‌نظر شما ما چه کار می‌کردیم درست بود؟

در ارتباط با عدم پاسخگویی عادی و منطبق بر توصیهٔ حضرت امام به‌نمایندگان محترم مجلس که این خودش یک بهانه‌ای شده برای این‌که تبلیغ بشود که این آقای وزیر کشور احترام به‌نمایندگان مجلس نمی‌گذارد. من اینجا از تریبون می‌خواهم این مطلب را اعلام کنم (باز تکرار می‌کنم، برای من هیچ فرقی نمی‌کند من در وزارت کشور باشم یا نباشم) اولاً اگر کسی می‌گوید... چون دو مطلب را سر این موضوع جلو می‌برند، یک مطلب را بعضی می‌گویند که وزیر کشور مثلاً آن‌قدر از موضع تکبر برخورد می‌کند که نسبت به‌نمایندگان محترم بی‌اعتنایی می‌کند!

یک‌دستهٔ دیگر از آن‌طرف می‌گویند آن‌قدر مقتدر است که پاسخگو به‌مجلس نیست! هر دو خلاف است. بنده نه آن‌قدر متکبرم نه آن‌قدر مقتدر. من اقتدار مسؤول را به‌این می‌دانم که با احترام به‌نمایندگان محترم حرف آنها را دقیقاً گوش بدهد و آن‌قدر کفایت داشته باشد که بتواند در جهت پاسخگویی به‌مطالبی که مطرح شده، بربیاید و آن‌قدر شجاعت داشته باشد که چنانچه فهمید اشکالی دارد براحتی بپذیرد که اشکال دارد. من اصلاً اقتدار را بر این نمی‌دانم که مقابله با مجلس بکند و احساس اقتدار بکند! اما مصداقی که برایش آورده شده، این مصداق را من خواهش می‌کنم همه عنایت بفرمایند ببینند چه بوده و چه شده.

مطرح فرمودند که ایشان را در کمیسیونهای مجلس دعوت کردیم، نمی‌آید! می‌گوید من اصلاً دیگر نمی‌خواهم، اگر مطلبی دارید بیایید در صحن مجلس بخوانید و پیداست می‌خواهد تحریک بکند، جامعه را می‌خواهد تحریک بکند! بعداً هم اشاره فرمودند بنا بر توصیهٔ امام بنا شده این کار بشود. من خواهش می‌کنم که توصیهٔ حضرت امام را عنایت بفرمایید. من این بند را برای تبرک و تیمن خدمت نمایندگان محترم مجلس می‌خوانم. امام عزیز در توصیه‌هایی که به‌نمایندگان محترم داشتند این

مطلب را مطرح می‌فرمایند، (تمام این مطلب را که می‌خوانم صحبت حضرت امام است).

«شک نیست که مجلس به‌همهٔ امور کشور نظارت دارد و حق نمایندگان است که از هر انحراف و خلافی که از وزرای ادارات می‌بینند به‌حکم قانونی جلوگیری کنند و دولت را تا حد استیضاح بکشانند. لکن فرق است بین نظارت، استیضاح و بین عیب‌جویی و انتقام‌گیری، و این فرق را همه‌کس پس از رجوع به‌وجدان خویش می‌فهمد. انسان با کمی تفکر در حال خود تشخیص می‌دهد که احضار دولت یا وزیر برای خدا و مصالح اسلام و کشور است و در آن جز هدایت و جلوگیری از انحراف و حفظ مصالح ملت، چیز دیگری دخالت ندارد، یا از معیارهای غیر الهی چون حب و بغض، دوستی و دشمنی، هواهای نفسانی، چون خودنمایی، عرض اندام و از این قبیل مسائل نفسانی و شیطانی برخوردار است و محک تشخیص معیار الهی از شیطانی آن است که پس از مراجعه به‌خود، بیابد که آنچه را بدان سبب شخصی را احضار کرده است اگر از دوستان عزیز او سر می‌زد با او همان می‌کرد که با این انجام می‌دهد و این است معنای روابط، ضوابط و صراط مستقیم که از ارزشهای انسانی برخوردار است، خداوند قادر ما را بر آن هدایت فرماید و از ما دستگیری کند.

مرحلهٔ دیگر، به‌فرض آن‌که هیچ مقصدی جز حق‌جویی و جلوگیری از انحراف نباشد در کیفیت ادای وظیفه و بیان اشکال می‌توان معیارهای الهی و نفسانی را تشخیص داد. معیار الهی آن است که اثبات مدعی مبنی بر استدلال و شواهدی متقن باشد و از کلمات نیش‌دار و اهانت‌آمیز و کردار ناروا مبرا باشد و در غیر این صورت باید دانست که دست شیطان و نفس امارهٔ به‌سوء در کار است و گوینده بازیچهٔ هوای نفس است.

نمایندگان محترم و خواهران و برادران گرامی! مسأله بسیار مهم است، آبرو و حیثیت یک مسلمان یا یک انسان در کار است، چه‌بسا با یک انحراف شما، یک انسان آبرومند در جامعه ساقط شود و شرف یک مؤمن خدشه‌دار گردد. اگر انحرافی دیدید نخست بدون سر و صدا دنبال تحقیق روید، پس از آن‌که مسلماً معلوم شد، قبل از کشیده شدن به‌مجلس با طرف به‌گفت‌وگو بنشینید و مسأله را حتی‌الامکان با خود او حل کنید. اگر در این مرحله توفیق حاصل نشد در کمیسیون مربوط او را بخواهید و با کمک دوستان فیصله دهید و اگر فیصله نشد و شخص مذکور می‌خواهد برخلاف

مصالح اسلام، کشور و ملت عمل کند و در انحراف پافشاری نماید، حفظ مصلحت عمومی و اسلام مقدم است بر حفظ مصلحت شخصی، هر کس باشد. در این صورت تقاضا کنید و با استقلال و منطق بدون کوچکترین اهانت، مطلب را عرضه کنید و مهلت دهید تا در محیطی آرام و بی‌تشنج از خود دفاع کند. در این موقع مجلس به‌هر چه تکلیف قانونی و شرعی دارد عمل کند، بی‌کوچکترین توهین، و ما همه باید بدانیم مجرمی که بالاترین جرم را دارد و به‌سوی چوبهٔ دار می‌رود جز اجرای حد شرعی، احدی حق آزار او را لفظاً و عملاً ندارد و مرتکب، خود ظالم است و مستحق کیفر».

ما در کمیسیون داخلی آمدیم، سوال فرمودند، جواب دادیم. من چندبار آمدم خوب، اعضای محترم کمیسیون داخلی اینجا هستند، توصیهٔ حضرت امام این بوده که مسائل در کمیسیون مطرح و حل بشود، حالا اگر حل هم نشد در مجلس بیاید مطرح بشود. فردای آن روز مواجه شدیم به‌این‌که متن صحبتهای کمیسیون را روزنامه‌ها چاپ کردند. من خدمت نمایندگان محترم کمیسیون عرض کردم، خودم در جلسات بعد کمیسیون... که من فکر می‌کنم نظری که حضرت امام داشتند و قانونی که تصویب شده در این جهت بوده که بحثها به‌مجامع مختلف و به‌میان مردم کمتر کشیده بشود، علی‌الظاهر نتیجهٔ این کار این شده که دو بار به‌مجامع و محافل کشیده بشود! یک بار ما در کمیسیون صحبت کنیم به‌روزنامه‌ها داده و چاپ بشود، یک بار هم بیاییم در مجلس صحبت کنیم، دوباره به‌روزنامه‌ها داده بشود. خوب، اگر بناست دو بار این مسائل در جامعه مطرح بشود آیا بهتر نیست یک بار مطرح بشود؟ از اعضای کمیسیون سؤال کردم که حالا من از شما سؤال می‌کنم، چون در کمیسیون فرمودند که ما نمی‌دانیم، یعنی خود کمیسیون این بحثها را به‌بیرون نداده است برای این‌که منتشر بشود، شاید خود افراد بردند؟ بالاخره در روزنامه‌های چاپ شده! من سؤال کردم که آیا من وظیفه دارم بیایم؟ اگر وظیفه دارم می‌آیم، ولی اگر وظیفه نیست و اختیاری است به‌این دلیل که من احساس می‌کنم این مباحث یک بار در جامعه مطرح بشود بهتر است، شرکت نکردم. یعنی اگر همین چیزی که حضرت امام فرمودند عمل می‌شد، دلیلی نداشت. اصلاً من خیلی توجیه نیستم که به‌چه مناسبت من در کمیسیون شرکت نکنم، حالا اتفاق بالاتری که دارد می‌افتد (و من خواهش می‌کنم، البته این از بحثهای من نیست، مربوط به‌خود مجلس محترم می‌شود) این است که اصلاً قبل از

این مراحل، فرض بگیرید که بعضی از عزیزان سؤالی دارند، شاید هنوز سؤال به‌هیأت رئیسهٔ محترم هم داده نشود در روزنامه‌ها چاپ شده، یا شاید به‌هیأت رئیسه داده شده، بناست در کمیسیون ما دعوت بشویم، در روزنامه‌ها چاپ می‌شود! همین پریروز اتفاقی من برخورد کردم که در روزنامه، سؤال یکی از نمایندگان محترم با توضیحات کافی چاپ شده من الآن هم اعتقادم بر این است که صد درصد در جهت تأمین نظر حضرت امام بوده، اگر واقعاً این کار در مجلس محترم به‌همان شکلی که امام بزرگوار خواستند و خود مجلس هم نظرش بوده، همان شکل عمل بشود، معنا ندارد اصلاً... من هیچ توجیه نیستم که به‌چه دلیل ممکن است یک وزیر بگوید که من نمی‌خواهم در کمیسیون بیایم جواب بدهم! همان‌طور که گفتم باز تکرار می‌کنم، این را هم به‌هیچ‌وجه دلیل اقتدار یک شخص نمی‌دانم که بیاید و بخواهد یک‌چنین حرفی را بزند.

موضوع دیگری که در بحثهای استیضاح مطرح شده، بحث مربوط به‌نجف‌آباد، اصفهان و مسائلی از این قبیل بود. یک بحثی الآن اینجا مطرح شد که من چون تا آخر جلسه بحث آن نشد و آخرین نفر که صحبت فرمودند این بحث را مطرح فرمودند، جزو نوشته‌هایم نوشتم که از استیضاح‌کنندگان محترم تشکر کنم از بعضی از مسائلی که شاید طرح در پشت تریبون و سایل حول و حوشی آن ممکن است به‌مصلحت ملی ما نباشد مطرح نکردند، ولی خوب، مباحثی مطرح شد که در عین حال من آنچه را فکر می‌کنم مصلحت نیست از تریبون پخش بشود، مطرح نمی‌کنم. البته این بحث برمی‌گردد به‌چند ماه پیش فکر می‌کنم جا داشت از وزیر کشور دعوت می‌شد در یکی از جلسات سه‌شنبه، دو ساعت، سه‌ساعت، چهار ساعت ما می‌آمدیم توضیح می‌دادیم. در دو هفتهٔ قبل، از من خواسته شد بیایم، به‌دنبال بحثی که وزیر محترم اطلاعات در جلسهٔ سه‌شنبهٔ سه هفتهٔ قبل داشتند که اتفاقاً همان روز سه‌شنبه صبح وزیر کشور کویت وارد ایران می‌شد که من با عزیزان هماهنگ کردم که سه‌شنبهٔ بعدش بیایم که دیگر برای سه‌شنبهٔ بعد، عزیزان در دستور کار استیضاح آوردند و این مجال پیدا نشد که در جلسهٔ دیگری مطرح بشود. ولی من خواهش می‌کنم چه من در وزارت کشور باشم، چه نباشم این فرصت به‌وزارت کشور و بنده و مسؤولین وزارت کشور داده بشود که در یکی از جلسات سه‌شنبه ما بیاییم و نقطه‌نظراتمان را که صرفاً براساس مصالح ملی و مصالح نظام طراحی شده، بیان کنیم. ببینید! ما چه می‌گفتیم و دنبال چه بودیم! من فقط یک اشاره بکنم و از این موضوع تا آنجایی که امکان دارد،

بگذرم و گوشه‌ای از عملکرد دستگاه اجرایی را اینجا بگویم.

در سال ۱۳۶۸ و سال ۱۳۷۳ مسائل بسیار ساده‌تری پیش آمد و تشنجی که در بعضی از مناطق کشور پیش آمد، اصلاً قابل مقایسه با این چیزی که امروز شما می‌بینید نبود! آنچه در طول این مدت اتفاق افتاده با مجموعه اتفاقاتی که وجود داشته اصلاً قابل قیاس با اتفاقات قبل نیست. مهمترین موضوعی که در دستور کار وزارت کشور در مسائل مربوط به‌نجف‌آباد بوده، این بوده. تا آنجا که امکان دارد ما خوراک برای بیگانگان تولید نکنیم و فکر می‌کنم در این راستا کارها و اقدامات بسیار زیادی را وزارت کشور انجام داده است. برخوردهای تند و خشن می‌توانست مشکلات عدیده و زیادی را برای ما به‌وجود بیاورد. من خدمت شما عرض کنم، برادر عزیز و بزرگوارمان جناب آقای ناطق تشریف دارند من اصلاً در ارائهٔ نظراتم هیچ‌گونه مماشاتی ندارم. یک‌وقت فکر نکنید من اهل تقیه و مجامله هستم و نظراتم را می‌ترسم بیان کنم، من آنچه در مسائل مربوط به‌این موضوع نظراتی داشتم براحتی برای رضای خدا و کشور در شورای عالی امنیت ملی گفته‌ام. فکر نمی‌کنم مصلحت باشد که بخواهم در این جلسه‌ای که اگر تنها مردم عزیز و خوب ما از این تریبون بهره‌مند می‌شدند اشکال نداشت، ما آنها را نامحرم نمی‌دانیم ولی نامحرمان هم گوششان به‌این صداست. من نمی‌خواهم بحثها را اینجا باز کنم، ولی خواهش می‌کنم که اگر جلسه‌ای گذاشته بشود من بیایم و اصلاً به‌عنوان یک موضوعی که دیدگاههای مختلف در آن بررسی و ارزیابی بشود و بعداً تصمیم‌گیری بشود که کدام دیدگاه می‌تواند درست باشد، کدام نمی‌تواند درست باشد، نقطه‌نظرات خودم را عرض کنم.

در اینجا فقط این نکته را عرض می‌کنم که انصافاً در طول این مدت آنچه وزارت کشور و آنچه استانداری اصفهان و فرمانداری نجف‌آباد انجام داده، به‌گونه‌ای بوده که نهایتاً منجر به‌این شده که مورد تقدیر و تشکر رئیس جمهور قرار بگیرد. در بحثی دبیر محترم شورای عالی امنیت ملی از استاندار محترم تشکر بکند که همهٔ اینها در این کتابچه‌ای که برای من فرستادند و ضمائم آن هست که مورد به‌مورد در کجا چه جلسه‌ای بوده، چه اقداماتی شده... ما در آنجا موضوع نجف‌آباد را آمدیم از ابعاد و زوایای مختلف به‌آن پرداخته‌ایم. یکی از آنها موضوع امنیتی ـ انتظامی بوده و این، همهٔ اقدام ما نبوده و صرفاً مقولهٔ آنجا را در این راستا و در این چارچوب ندیدیم، این کار را انجام دادیم. جلسات بسیار زیادی که شوراهای تأمین استان و شهرستان در این

راستا داشته‌اند. یکی از آنها بحث مربوط به‌معتمدین محلی بوده. خوب، همین‌طور که در صحبت برادر عزیزمان (نمایندهٔ محترم استیضاح‌کننده) مطرح شد، نجف‌آباد و شرایط آنجا، شهدای آنجا، سوابق آنجا، وضعیت آنجا برای همه شناخته‌شده است. یکی از اقداماتی که آنجا شده اقداماتی است که در ارتباط با جلسات زیاد با معتمدین محلی که از فرمانداری شروع شده، تا استانداری، تا نمایندهٔ معظم ولی فقیه در اصفهان که همهٔ اینها را بخواهند، صحبت کنند، مصالح نظام را برای آنها تشریح کنند بگویند این نوع حرکتها نمی‌تواند تأمین‌کنندهٔ منافع نظام باشد. ائمهٔ جماعات و روحانیونی که آنجا وجود داشتند و چه‌بسا در این مسائل می‌توانستند تأثیرگذار باشند. دستگاههای اداری که مسائلشان در این جریانات بسیار حساسیت داشته، مثل آموزش و پرورش که خود شما در جریان هستید که حتی ما در بعضی از شرایط دچار نگرانیهایی می‌شدیم و در مواردی هم که نیاز به‌فعالیتهای انتظامی و برخوردهای دیگر بوده، همهٔ اینها انجام شده. خود من در وزارت کشور از همهٔ عواملی که فکر می‌کردم لازم بوده بهره بگیرم، بهره می‌گرفتم برای این‌که تا آنجایی که امکان دارد ما با تسلط بر این مسائل، نگذاریم شکل مسأله یک شکلی بشود که خدای ناخواسته ضرر نظام و انقلاب در آن باشد و آنچه در طول این مدت در اصفهان و نجف‌آباد اتفاق افتاده، مجموعه دستاورد همهٔ مسؤولین نظام است و این بی‌انصافی است که ما یک نفر را بخواهیم در آن متهم کنیم و بگوییم در این جریان یک نفر متهم است و آن متهم مثلاً باید از فلان شهرستان یا فلان استان یا فلان جا برداشته بشود. نه، این به‌نظر می‌رسد بی‌انصافی است. همهٔ مجموعه دستگاههایی که باید راجع به‌این موضوع می‌اندیشیدند و فکر می‌کردند، از شورای عالی امنیت ملی، از شورای امنیت کشور، از شورای امنیت استان اصفهان و از شورای تأمین شهرستان، همه در این قضیه فعال بودند. تمام دستگاههای اجرایی مثل وزارت کشور و امنیتی، دستگاههای اطلاعاتی، دستگاههای انتظامی، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی همه با هم تشریک مساعی کردند، در بعضی جاها ممکن بوده آن‌گونه که باید اشراف می‌داشتند، اشراف نداشته باشند، جمع‌بندیهایشان که باید از این‌طرف می‌شده با حرکتهایی که از آن‌طرف بوده نمی‌توانسته همدیگر را خنثی بکند و این‌طور نیست که ما بیاییم روی یک نفر دست بگذاریم، حالا فرض بگیرید که آن یک نفر نبود، آن‌وقت فکر می‌کنیم چه می‌شود، فکر می‌کنیم مشکل یک‌دفعه حل می‌شود؟

اینجا مطرح شد که شما از فردی استفاده کرده‌اید که مربوط به‌باند چه و چه است و یا این‌که مقلد فلان مرجع است! والله من الآن هم که دارم اینجا خدمت شما صحبت می‌کنم، نمی‌دانم فرماندار آنجا مقلد کیست؟ یعنی تا الآن وظیفهٔ خودم نمی‌دانستم که بروم از یک استاندار یا فرماندار بپرسم که شما مقلد چه کسی هستید؟ اگر لازم است، می‌شود پرسید. من خدمت شما عرض کنم در جریان مسائل اصفهان و نجف‌آباد اشرافی که دستگاه وزارت کشور بر مسائل آنجا دارد و در همین حد هم که می‌بینید، توانسته مسائل آنجا را کنترل کند، به‌نظر من اشرافِ بسیار بالا و خوبی بوده و همه با ازجان‌گذشتگی کار کرده‌اند، زحمت کشیده‌اند، مجموعهٔ عملکردشان این بوده که شما می‌بینید. این باعث نشود که خدای ناخواسته ما نسبت به‌یک فردی که ۸ سال در جبهه بوده، جانباز انقلاب است، برادر دو شهید است، جزو زحمت‌کشیده‌های این انقلاب است، بیاییم یک مسائلی را مطرح کنیم که حداقل امروز (خدای ناخواسته) از آن بهره‌ای ببریم ولی در قیامت نتوانیم پاسخگو باشیم. مثلاً بگوییم این متهم به‌همکاری با فلان باند و فلان جریان است. ولی اگر گفتند به‌چه دلیل می‌گویید؟ نتوانیم! یا یک‌سری مطالبی اینجا خوانده بشود، که من نمی‌فهم اینهایی که گفته می‌شود، اگر گفته می‌شد که مستند این چیست، چه کسی این اطلاعات را داده، این اطلاعات از کجاست، منبعش چیست که آقا این‌طور کرد، آن استاندار این‌طور کرد، فرماندار چنین کرد، وزارت کشور آن‌طور کرد! من نمی‌دانم اصلاً این اطلاعاتی که گفته می‌شود مستندش چیست و کجاست، چه کسی اینها را گفته؟ یک مورد آمدند به‌ما گفتند، ما گفتیم خیلی خوب، اجازه بدهید ما بپرسیم، چون در سوابق ما که وجود ندارد! گفتند آقا! دبیرخانهٔ شورای عالی امنیت به‌شما توصیه کرده که فرماندار نجف‌آباد را عوض کنید. گفتم حداقل چنین توصیه‌ای به‌ما نشده، اگر هم بوده یا چنین مصوبه‌ای وجود داشته، به‌ما ابلاغ نشده ولی در عین حال، حالا از شورای عالی امنیت سؤال می‌کنیم. سؤال کردیم، جواب دادند ما چنین مصوبه‌ای نداشتیم. خوب، این یک نمونه از آن! از همین بگیریم و جلو برویم. این نامهٔ دبیرخانهٔ شورای عالی امنیت است که برای ما فرستاده‌اند. من چون این بحث اینجا مطرح شده خدمت جناب آقای روحانی نوشتم: احتراماً مستدعی است اعلام فرمایید آیا در دورهٔ تصدی اینجانب در وزارت کشور توصیه‌ای از جانب آن شورای‌محترم دایر بر تغییر برخی ازمسؤولین وجود داشته است؟ جواب داده‌اند:

احتراماً بازگشت به‌نامهٔ شمارهٔ فلان در خصوص سؤال جنابعالی، به‌اطلاع می‌رساند دبیرخانهٔ شورای عالی امنیت ملی در این خصوص هیچ‌گونه مصوبه‌ای را ابلاغ ننموده است.

من می‌خواهم بگویم خیلی از مطالب همین‌طور است، بعداً اینها جمع می‌شود، می‌گویند آقا! این وزیر کشور زیر بار هیچ‌کس نمی‌خواهد برود! من نمی‌دانم، شاید من باید از این حرفها خوشحال باشم، ناراحت باشم. اصلاً من کسی نیستم که نسبت به‌من این‌طور فکر بشود که شورای عالی می‌گوید، مسؤولین عالیرتبه می‌گویند، نمی‌دانم مجلس می‌گوید، من بنا دارم که نه سر ناسازگاری داشته باشم، فکر نمی‌کنم این‌طور قضاوت کردن نسبت به‌این جریان درست باشد. حاج‌آقا ناطق! من چقدر وقت دارم؟

رئیس: ما تقریباً ۱۰ دقیقه وقت داریم.

عبدالله نوری: چون وسط مطلبم می‌شود، یعنی من می‌خواهم یک بحث جدیدی را شروع کنم.

رئیس: می‌خواهید بقیهٔ آن‌را برای بعدازظهر بگذاریم، همین‌جا شما هم تخفیف بدهید خیلی هم خوشحال می‌شوند. (نوری: بسیار خوب) ایشان یک ساعت و ۱۷ دقیقه صحبت کردند، بقیهٔ وقت ایشان محفوظ است.

موحدی ساوجی: اخطار قانون اساسی دارم.

رئیس: بفرمایید.

علی موحدی ساوجی: اصل یکصد و پنجاه و ششم، اگر جنابعالی به‌عنوان ریاست محترم مجلس به‌این مسأله می‌پرداختید من دیگر این زحمت را به‌خودم نمی‌دادم! (خندهٔ حضار)

اول این اصل را می‌خوانم. بعد موردی که به‌نظرم می‌آید در مجلس، در ضمن مذاکرات آقای وزیر کشور به‌آن توجه نشد را عرض می‌کنم:

قوهٔ قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسؤول تحقق بخشیدن به‌عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است:

۱. رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبیه که قانون معین می‌کند.

۲. احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادیهای مشروع.

۳. نظارت بر حسن اجرای قوانین.

۴. کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزایی اسلام.

۵. اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین.

اصول دیگری را هم بنده یادداشت کرده‌ام که فقط اشاره می‌کنم. البته اگر جنابعالی و همکاران محترم بخواهند مراجعه کنند، در این جهت مفید است. اصول ۲۰ و ۱۰۷ قانون اساسی است که تفاوتی در رابطه با اجرای قانون، بین آحاد ملت قائل نیست. افراد ملت از هر مقام و مرتبه‌ای که باشند، اگر جرمی داشته باشند باید... (رئیس: شما الآن اخطارتان را لطف کنید و توضیح بدهید) جناب آقای وزیر کشور در اینجا آمدند از شهردار تهران به‌عنوان یک مدیر اجرایی حمایت کردند، یعنی حمایت از جرم، حمایت از مجرمی که در واقع برابر قوانین متهم است (همهمهٔ نمایندگان) و در محاکم قضایی مورد رسیدگی قرار می‌گیرد. بنابراین حمایت از یک فرد متهم، یقیناً برخلاف قانون اساسی و دخالت در امر قضایی است.

رئیس: من خودم توضیح می‌دهم. ببینید آقای موحدی! اگر شما تذکر می‌خواستید بدهید، اولاً هنوز محاکمهٔ شهردار (عنایت داشته باشید! چون اینجا اعلام شد، من می‌گویم) تمام نشده که مجرم شناخته بشود (نمایندگان: احسنت) این به‌عنوان متهمی که شما می‌فرمایید!

اِشکال یا اعتراضی که به‌جناب آقای نوری بود، من خودم اینجا تذکر دادم که در این مورد یک نوع دخالت در قوهٔ قضائیه است. بنابراین، آن اخطار یا تذکر لازم را که از موضوع هم خارج نشوند، خود من به‌عنوان مدیر جلسه به‌موقع دادم. به‌نظر من شما اگر به‌خود من واگذار کنید، حالا نمی‌خواهم بگویم منصف‌تر از شما هستم، ولی به‌هرحال شاید بهتر بتوانم یک‌مقدار جمع و جور کنم. (نمایندگان: احسنت)

اما رأیی که می‌خواهم بگیرم این رأی است. چون جلسهٔ ما بعدازظهر از چهار ساعت بیشتر خواهد شد، نیاز به‌یک نظرخواهی داریم. احتیاطاً ما می‌گوییم چهار ساعت، چون الآن تقریباً چیزی حدود یک ساعت و هجده دقیقه وزیر محترم کشور صحبت کردند تا سه ساعت، وقت باقیمانده‌شان هست و نیم ساعت هم باز استیضاح‌کنندگان وقت دارند و باز نیم ساعت وزیر محترم کشور وقت دارند. بنابراین

ممکن است ما در این بین وقتهای تلف‌شده هم داشته باشیم، ما چهار ساعت را تمدید می‌کنیم، هر چه زودتر تمام شد بهتر که دیگر تمدید مجدد نخواهیم. بعدازظهر جلسه‌مان انشاءالله از ساعت ۲ خواهد بود، موافقین با تمدید جلسه به‌مدت چهار ساعت قیام بفرمایند (اکثراً برخاستند)، تصویب شد. متشکر، ختم جلسه اعلام می‌شود. برای ادامهٔ بحث جلسه‌مان، ساعت ۲ بعدازظهر در خدمتتان خواهیم بود.

جلسه ساعت ۱۲/۲۵ به‌عنوان تنفس تعطیل و مجدداً ساعت ۱۴/۲۳ به‌ریاست آقای علی‌اکبر ناطق نوری تشکیل گردید.

رئیس: بسم‌الله الرحمن الرحیم

جلسه برای ادامهٔ بحث در مورد استیضاح وزیر محترم کشور رسمی است. از آقای نوری وزیر محترم کشور دعوت می‌شود بحثشان را ادامه بدهند. یک ساعت و هجده دقیقه صحبت فرمودند، ادامهٔ بحثشان را تا سه ساعت خواهند داشت که می‌توانند اگر خواستند دو نفر از نمایندگان هم در موافقت ایشان صحبت بفرمایند.

عبدالله نوری (وزیر کشور): بسم‌الله الرحمن الرحیم

من در جلسهٔ صبح اشاره‌ای داشتم به‌بعضی از مواردی که در مجلس محترم توسط برخی از نمایندگان استیضاح‌کننده مطرح شد. امیدوارم انشاءالله همهٔ مواردی که در جلسه مطرح شد بتواند جوابهایش و یا چنانچه ایرادها وارد باشد، اشکالاتش مورد توجه قرار بگیرد و خدمت نمایندگان محترم هم فرستاده بشود.

من یک مورد را که الآن جوابش را به‌من دادند، خدمت نمایندگان محترم عرض کنم. مطالبی در رابطه با جناب آقای بهزادیان از تریبون قرائت شد که ایشان برای من نوشته‌اند این مطالبی که اینجا گفته شده، درست نیست، ممنوع‌الخروج بودن ایشان از سال ۱۳۷۴ که اینجا مطرح شد (نوشته‌اند) خلاف است، ایشان نه ممنوع‌الخروج بوده‌اند و نه ممنوع‌الخروج هستند. سال ۱۳۷۵ مسافرتی به‌خارج داشتند و هیچ زمانی هم ممنوع‌المعامله نبوده‌اند. گفته شد در ۱۶ مورد موافقت اصولی اقدام داشته‌اند، ایشان نوشته‌اند که هیچ‌گاه در طول عمر خود برای هیچ‌یک از وابستگان و نزدیکان خود و نیز برای خودم حتی یک مورد موافقت اصولی نگرفته‌ام. در مورد این‌که ایشان الآن عضو هیأت مدیره هستند و نمی‌توانند پُست دولتی به‌عنوان معاونت داشته باشند، ایشان نوشته‌اند که من عضو هیأت مدیره قبل از آمدن به‌وزارت کشور بودم و استعفا دادم و استعفای من در روزنامهٔ رسمی چاپ شده که الآن اینجا موجود

است و الآن عضو هیچ هیأت مدیره‌ای هم نیستم و از این مواردی که هست و جناب آقای بهزادیان که مطرح شدند و جزو نمایندگان مجلس شورای اسلامی هم در دورهٔ سوم بوده‌اند و جزو دانشجویان پیرو خط امام و از اعضای اصلی فعال (در جریان) لانهٔ جاسوسی بودند، از مؤسسین جهاد سازندگی خراسان بودند، معاون مسؤول لجستیک سپاه پاسداران بودند، چهار سال مدیر شبکهٔ دوم سیمای جمهوری اسلامی ایران بودند... خوب ممکن است در ذهنها چیزی خلجان بکند که من لازم دانستم حالا اشاره‌ای داشته باشم.

دربارهٔ مواردی که مطرح شده بود و لازم است که من خدمت نمایندگان محترم و مردم عزیز و بزرگوارمان توضیح بدهم، یکی بحث مرز و مسائل مربوط به‌امنیت مرزها بوده که من به‌طور خلاصه این مطلب را خدمت شما عزیزان عرض می‌کنم.

امروز مقولهٔ مرز، بدون عنایت به‌ویژگیهای آن قابل تعریف نیست، مرزها به‌عنوان محدودهٔ حاکمیت دولتها و مبادی ورودی و خروجی کشور یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های مؤثر در امنیت داخلی کشور و کنترل شریانهای اقتصادی و تأمین امنیت فرهنگی‌ـاجتماعی کشور است. آسیب‌پذیریهای داخلی یا درون‌مرزی مانند فقدان تأمین اجتماعی، بیکاری، اختلافات منطقه‌ای، رشد بی‌رویهٔ جمعیت شهری، مسائل قومی با گرایشهای مرکزگریزی، ضعف نظام اداری، نفوذ قدرتهای اقتصادی، عدم رشد قابل قبول توسعهٔ ملی می‌توانند به‌تهدیدات امنیتی تبدیل گردند. امروز کشور ما قبل از این‌که از ناحیهٔ ارتش کشورها یا ادوات نظامی دشمن در معرض تهدید باشد از جوانب دیگر در معرض تهدید است. امروز دشمن علاوه بر تهاجم فرهنگی گسترده، در تلاش است تا فاصلهٔ بین حکومت و دولتمردان را با مردم زیاد کند و اگر حرکت قهری یا عملیات انفجاری هم صورت می‌دهند با هدف ایجاد کنترلهای گسترده توسط نظام و در نتیجه اذیت و آزار مردم و در یک کلمه سرکوب و تهدید فضای آرام و مطلوب کشور است. تصدیق می‌فرمایید که منشأ همهٔ فعالیتهای فوق نظامی نیست که قوای مسلح کشور با آن برخورد نمایند. اما بسیاری از آنها از خارج از مرزهای کشور هدایت می‌شوند و از مرزها نفوذ دارند. امروز مرزهای کشورمان بیش از آنچه نیازمند طرح نظامی باشد، نیازمند طرح امنیتی، اطلاعاتی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است.

کشور ما با ۸۷۵۵ کیلومتر مرز با کشورهای عدیده‌ای همسایه است. علاوه بر

علائق و ویژگیهای مرزنشینان ایران اسلامی مصائب و مشکلات هر یک از کشورهای همسایه اثر عمیق و وسیعی بر مناطق همجوار کشورمان دارد. ما در مرزهای شرقی کشور با استقرار گروه طالبان مواجه هستیم و کشت عمدهٔ خشخاش در مناطق حاشیه‌ای مرزی در مناطق افغانستان و پاکستان، اقدامات شرارت‌آمیزی که قاچاقچیان در انحای مختلف شرارت دارند، وضع بد معیشتی که مردم افغانستان و پاکستان در نقاط مرزی دارند و اختلافات فاحشی که قیمت کالاهایی مثل آرد، دارو، سوخت و یا حتی بسیاری از ارزاق عمومی در کشور ما با کشورهای مجاور شرقی دارد یا حتی ناامنیهای موجودی که در خود مناطق پاکستان هست و عدم کنترل مرزبانان مناطق مرزی کشورمان در کشورهای همسایه که خیلی توجه جدی به‌مرزهایشان ندارند، جزء مسائل و مشکلاتی است که در مناطق مرزی شرق کشور ما وجود دارد و یکی از مهمترین آنها جنگ افغانستان است که طبیعتاً اینها لوازم خودش را دارد و مشکلاتی را برای کشور ما و حاشیهٔ مرزی کشور هم به‌وجود می‌آورد. در مرزهای غربی کشور باز ما مشکلات معیشتی مردم عراق را داریم و خروج غیر مجاز و فعال شدن گروههای قاچاق، چه در جریان باندهای مواد مخدر و چه در جریان باندهای کالاها و اجناسی که در این مرزها رد و بدل می‌شود و اصولاً مسائل متنوعی که کردستانات عراق و ترکیه دارد که مشکلاتی را در خود آن کشورها پدید آورده و طبیعتاً آثار و تبعاتی را هم در طرف کشور ما پدید می‌آورد و باز بسیاری از مشکلات معیشتی و زیست‌ـمحیطی که در این مناطق وجود دارد و از جمله نوسان قیمتها در بین کشور ما و کشور همسایه که باز در مناطق غربی کشور است.

در مناطق مرزی شمالی کشورمان باز یک‌چنین ترسیمی را ما داریم که هم به‌لحاظ اقتصادی وضع معیشتی مرزنشینان کشورهای همسایهٔ شمالی خوب نیست و هم وضع فرهنگی آن مناطق وضعیت بسیار نگران‌کننده‌ای است که طبیعتاً وضع فرهنگی آنها تأثیر و تأثر خاص خودش را روی حاشیهٔ مرزی ما هم می‌گذارد و حتی جریانات صهیونیستی و جریاناتی که چه‌بسا در این مناطق رخنه کرده‌اند برای این‌که بتوانند از این رخنه علیه نظام ما برنامه‌ریزیهای خودشان را داشته باشند و یا حتی جنگ ارمنستان و آذربایجان به‌طور طبیعی می‌تواند تأثیر و تأثر خودش را روی حاشیهٔ مرزی ما هم داشته باشد.

روی مرزهای جنوب وقتی نگاه می‌کنیم، مرز گستردهٔ آبی که ما در جنوب کشور داریم و حضور نیروهای بیگانه در منطقهٔ خلیج فارس و یا قاچاق جدی کـه در آن مناطق از طرف کشورهای همسایه و کشورهای شمالی خلیج فارس وجود دارد و طبیعتاً تأثیر خودش را در مناطق جنوبی هم می‌گذارد، برای ما مشکلات جـدی را می‌تواند به‌وجود بیاورد. در این راستا ما نباید از مسألهٔ پوشش رادیو و تـلویزیون کشورهای همسایهٔ کشورمان که می‌تواند در مناطق مرزی کشور تأثیراتی را داشته باشد هم غافل باشیم.

من این را برای این جهت عرض کردم که ببینیم مرز الآن در کشور ما چه مقوله‌ای است و چه نوع مسائلی را دارد؟ در اینجا من این نکته را لازم می‌دانم عرض کنم که مقولهٔ مرز صرفاً انتظامی و نظامی نیست! مرزها مانند موجودات زنده‌ای هستند که از ابعاد مختلف قابل بررسی هستند و همچنین دارای تواناییهایی بوده که باید شـناخته بشوند. مجموعهٔ امکانات به‌کار گرفته‌شده، تا ضمن کنترل مرزها از بُعد انتظامی بـا توجه به‌توانمندیهای موجود، نگرش به‌مسائل مرزی، نگرشی همه‌جانبه بوده و مردم مرزنشین و معیشت آنها و اقتصاد و روابط اجتماعی-فرهنگی آنها نیز به‌عنوان عامل مهمی پرداخته شود. فعال کردن بازارچه‌های مرزی و گسترش آنها تـوانسـته نـقش مؤثری را در امنیت مرزها ایفا بکند، ضمن انجام اقدامات انسداد مرزها در طول یک سال گذشته با ایجاد ۲۲۰ کیلومتر جادهٔ مرزی و نزدیک به ۴۰۰ کیلومتر شن‌ریزی و آسفالت جاده‌های مرزی و همین‌طور احداث و تکمیل ۴۳ پاسگاه مرزی، تأمین آب و برق آنها توانسته است متناسب با امکانات موجود گامهای اساسی در امنیت مـرزها برداشته بشود. بدیهی است نگاهها به‌معضلات در نقاط مرزی و اصولاً در باب امنیت باید عمیق‌تر باشد. اگر در کشور سرقتی انجام می‌گیرد نـباید هـمهٔ نگـاهها متوجه وزارت کشور و نیروی انتظامی باشد. باید به‌این موضوع از دید انـتظامی و وزارت کشور هم پرداخته بشود ولی صرفاً از این دید نباید پرداخته بشود، باید عوامل موجد را دقیقاً شناخت، از تربیت و آمـوزش فـرد در خـانواده تـا مـعیشت افـراد جـامعه نابرابریهای موجود در اقتصاد خانواده‌ها، عدم بهره‌وری یکسان از امکانات عمومی، عدم برنامه‌ریزی اصولی برای قشر جوان و ایجاد تـوسعهٔ امـید بـه‌زندگی در آنـها و معضل بیکاری، همین‌طور نحوهٔ اِعمال مجازاتها و عوامل زیاد دیگر، همه و همه در میزان سرقت و افزایش یک جرم اجتماعی مؤثر است. مرز هم هـمین‌طور. مسـائل

مرزی یکسویه نیست! مرز و مرزنشینان باید درک شوند و ضمن رفع مشکلاتشان این درک هم ایجاد گردد که هر طرح امنیتی و انتظامی بدون حضور آنها و جلب مشارکتشان موفق نخواهد بود. ما در کشورمان خصوصاً طی یکسالهٔ گذشته به‌وسیلهٔ ایجاد فضای مناسب سیاسی و تقویت علاقه و انگیزه در مردم مشارکت خوبی را از سوی آنان داشته‌ایم. این مشارکت اگرچه از گذشته وجود داشته، اما در مناطق مرزی کم‌سابقه بوده.

امروز مرزنشینان خوب کشورمان با اعلام آمادگی و همکاری خود عنصر مهمی در تأمین امنیت مرزها هستند. ما معتقدیم باید این حس مشارکت تقویت شود، اگر امنیت مطلوبی را چه در مرکز کشور و چه در مناطق مرزی طالبیم، باید هزینهٔ آن‌را بپذیریم. در این زمینه هم اقداماتی باید انجام شود. آنچه باعث گرایش مردم محروم مرزنشین کشورمان در ابعاد اقتصادی و فرهنگی به‌کشورهای همسایه می‌گردد بیکاری و وضع بد معیشت آنان است. مجلس و دولت باید طرح مناسبی برای رسیدگی ویژه به‌مرزنشینان کشور داشته باشند. این امر نیازمند درک درست موضوع است تا نیازهای اساسی مردم مرزنشین کشور برطرف نشود، هم نظام و هم حکومت از توان مردم در امر امنیت مناطق مرزی بی‌بهره می‌ماند و هم گروهی از مرزنشینان کشور دست به‌اقدامات خلاف قانون مثل مشارکت مستقیم و غیر مستقیم در امر قاچاق کالا می‌زنند.

وزارت کشور متناسب با اختیارات و امکانات اقداماتی از قبیل ایجاد بازارچه‌های مرزی و حمایت و کمکهای محدود در مشاغل سنتی مناطق مرزی انجام داده است. لیکن نیاز این عزیزان را پاسخگو نیست. باید تشویق و ترغیب مردم مرزنشین کشورمان در امور سیاسی و عمومی کشور و تقویت حس تعلق آنان به‌کشور به‌عنوان یک سیاست اصولی دنبال شود. در این زمینه کارهای متنوع و مختلفی را ما باید در مناطق مرزی داشته باشیم. من خاطرم هست که در دورهٔ قبل هم که در وزارت کشور بودم یکی از مسائلی را که به‌صورت جدی بویژه در مناطق شرقی کشور پیگیری می‌کردم، مسائل اقتصادی مرزنشینان بود که بحمدالله منجر به‌این شد که گروهی از افرادی که چه‌بسا در قاچاق مواد مخدر و فعالیتهای شرارت‌بار شرکت داشتند با آمدن و استفاده کردن از امکاناتی که دولتمردان در آن مناطق فراهم کرده بود از حرکتهای خلاف خودشان دست برداشتند و به‌این سمت

حرکت کردند. اما آنچه در صحبتهای امروز مطرح شد نشان می‌داد که کانّه در مسائل امنیتی کشور بویژه در مناطق مرزی بی‌توجهیهایی وجود داشته. من خدمت شما عرض می‌کنم که در استان سیستان و بلوچستان شاخصها نشان‌دهندهٔ بهبود شرایط امنیتی است. سرقت مسلحانه (این آماری است که دستگاههای امنیتی ما گزارش داده‌اند) و راه‌بندی، ۳۷ درصد کاهش پیدا کرده، قتل عمد ۲۸ درصد کاهش پیدا کرده، آدمربایی ۱۷ درصد کاهش پیدا کرده و در مجموع ۳۸ درصد از تعداد شهدا کم شده و در مقابل کشفیات سلاح و مهمات ۴۶ درصد افزایش و کشفیات مواد مخدر ۸ درصد رشد را بیان می‌کند.

در استانهای شمال غربی و غرب کشور روند آرامش که در نیمهٔ دوم سال ۱۳۷۵ شروع شده بود در نیمهٔ دوم سال ۱۳۷۶ با سرعت بیشتری ادامه یافت و مناطق آذربایجان غربی و کردستان هم‌اکنون شاهد امنیت پایدار هستند. در بررسی شاخصهای امنیتی و مقایسه در مقطع زمانی گفته شده، معضلات امنیتی بین ۴۳ درصد تا ۷۵ درصد در آذربایجان غربی و به‌میزان صد درصد در کردستان کاهش داشته است که همهٔ اینها نشانگر این است آن ترسیمی که گاهی در بحثها در رابطه با وجود ناامنی مطرح می‌شود، خدای ناخواسته افزایش ناامنی این واقعیت آماری این را تأیید نمی‌کند.

در اینجا این نکته را هم من لازم می‌دانم خدمت نمایندگان محترم عرض بکنم که شورای امنیت کشور نه‌تنها فعالیت خودش بر شورای تأمین شرق و غرب کشور کاهش پیدا نکرده و شوراهای تأمین استانها کاهش پیدا نکرده که در تمام این موارد، مواردی هم هست که بعضی از نمایندگان محترم مجلس هم شرکت و حضور دارند، می‌آیند، جلسات هست، هیچ مشکلی ما در این راستا نداشتیم و فکر هم نمی‌کنم این به‌عنوان یک مشکل برای ما الآن در کشور مطرح باشد و یا معضلی از ناحیهٔ کم بودن جلسات شورای امنیتی کشور یا شورای تأمین استانها ما داشته باشیم. چنین چیزی واقعیت ندارد. من فقط اینجا یک نکته‌ای را فکر کردم خدمت عزیزان مطرح بکنم آن نکته این است که یک کاری نکنیم که خدای نخواسته با صحبتی که از تریبون مجلس محترم مطرح می‌شود، این تلقی بشود که واقعاً در یک کشوری که به‌لحاظ امنیت جزء کشورهای خوب محسوب می‌شود یک وضعیت ناامنی گسترده‌ای وجود دارد که باید دوستان نگران و از آن ناحیه دشمنان خوشحال باشند. این واقعیت نیست،

بسیاری از کشورهای ناامن در دنیا وجود دارد که آنها با روشهای مختلف، خودشان را امن نشان می‌دهند و کشوری مثل کشور ما که در امنیت خوبی بسر می‌برد این نباید توسط بحثهایی که می‌شود به‌گونه‌ای ناامن جلوه داده بشود. البته من اشاره کردم ما در نقاط مختلف کشورمان به‌لحاظ تأثیرهایی که از ناحیهٔ کشورهای همسایه طبیعتاً وجود دارد و یا مشکلات متعدد اقتصادی، فرهنگی مسائلی را داریم که توجه خوبی هم مسؤولین محترم نسبت به‌آن دارند و پیگیر مسائلش هم هستند.

در ارتباط با موضوع مجوز دادن برای برگزاری میتینگ و تجمعها، من لازم می‌دانم خدمت نمایندگان محترم گرچه در پاسخ به‌یک سؤال هم اینجا آمدم و توضیح دادم، مجدداً نظرات دولت محترم و وزارت کشور را خدمت نمایندگان محترم عرض بکنم. همان‌طور که نمایندگان محترم مستحضرند برگزاری تجمع و راهپیمایی و امثال آن بر طبق قانون اساسی و قوانین مصوب مجلس محترم حق طبیعی افراد و گروهها بویژه گروههایی است که دارای مجوز قانونی از کمیسیون مادهٔ ۱۰ فعالیت احزاب وزارت کشورند. هیچ مادهٔ قانونی وزارت کشور را مجاز نمی‌داند که از برگزاری تجمع یک گروه که در چارچوب مقررات درخواست مجوز می‌کند، جلوگیری نماید. بلکه قوانین، وزارت کشور را ملزم به‌رعایت حقوق گروههای قانونی نموده است. مضافاً آن‌که سیاست دولت و نظام هم در راستای تحقق آزادیهای سیاسی مشروع و قانونی افراد و گروههاست.

نمایندگان محترم می‌دانند کمیسیون مادهٔ ۱۰ قانون فعالیت احزاب به‌طور مرتب تشکیل جلسه می‌دهد و به‌تقاضای گروههای سیاسی رسیدگی و در چارچوب قانون برای آنان مجوز صادر می‌کند. در این کمیسیون دو نمایندهٔ محترم مجلس و دو نفر از طرف قوهٔ قضائیه و تنها یک نفر از وزارت کشور عضویت دارند و یکی از استیضاح‌کنندگان محترم نیز عضو این کمیسیون است. سؤال من از مجلس محترم این است که کمیسیون مزبور به‌چه منظور برای تشکلهای گوناگون (البته پس از رسیدگی کامل) مجوز صادر می‌کند؟ اگر قرار باشد این گروهها فعالیتهای سیاسی‌ـاجتماعی نداشته باشند و از حقوق خود استفاده نکنند و نظریات خود را ولو مخالف ما باشد، اظهار نکنند، پس چرا برای آنها مجوز صادر می‌کنید؟ بدیهی است به‌تخلفات احتمالی این گروهها نیز باید طبق قانون رسیدگی شود و این کار در کمیسیون صورت می‌پذیرد و نتیجه عنداللزوم برای تصمیم‌گیری نهایی به‌قوهٔ قضائیه اعلام می‌گردد.

بدیهی است همان‌طور که قانون این حق را به‌افراد و گروهها داده است برای جلوگیری از خلاف و ایجاد درگیری و تنش یا برخورد با آن هم چاره‌اندیشی کرده است، هیچ‌گاه به‌خاطر احتمال خلاف یا درگیری نمی‌توان افراد را از حقوق قانونی خود محروم کرد، مگر آن‌که در قانون تصریح شده باشد. اصولاً قضاوت قبل از وقوع جرم احتمالی، ضمن آن‌که خطاست باعث برخوردهای شخصی و سلیقه‌ای با قانون شده و آن‌را مخدوش می‌سازد. راه‌حل اصولی آن است که تکلیف خلاف را نیز قانون مشخص کند، همان‌طور که مجلس محترم نیز در قوانین مربوطه چنین کرده است. در این صورت اجرای قانون در مورد خلاف و خلافکاری چاره‌ساز نهایی است. اگر قانون در همهٔ موارد اجرا شود مشکلی پیش نمی‌آید، مشکل از آنجاست که یک قسمت قانون مثل دادن مجوز برگزاری تجمع اجرا شود، اما قسمت دیگر آن یعنی برخورد با متخلفین احتمالی اجرا نشود که در این صورت باید از عدم اجرای قانون در این قسمت سؤال کرد یا از اجرای قانون در قسمت اول؟ برای تحقق چنین روندی در عرصهٔ مشارکت فعالیت سیاسی، افراد و گروهها و رسیدن به‌فضایی که در آن افراد و گروهها بتوانند در چارچوب قوانین اظهار نظر نمایند و تحمل شنیدن و نقد آرا و عقاید دیگر را پیدا کنند، علاوه بر اجرای قوانین و مقررات در همهٔ زمینه‌ها و توسط ارگانهای ذیربط، بایستی زمینه‌ها و شرایط سیاسی و فرهنگی آن‌را فراهم نمود. باید همهٔ افراد و گروههایی را که به‌هر دلیل خارج از چارچوب قوانین عمل می‌کنند به‌این سمت هدایت نمود که رعایت قوانین و مقررات را تمرین کنند و اگر هم مخالفتی دارند با رعایت قوانین و مقررات آن‌را اظهار نمایند. باید جامعه را آگاه نمود که رعایت قانون و تن دادن به‌قانون بهترین راه زنده نگه داشتن ارزشهای والای اسلامی است و عدول از این امر خود مهمترین عامل تضعیف ارزشهاست. زیرا ضمن متشنج نمودن جامعه، از اسلام و ارزشهای متعالی آن، چهرهٔ نامناسبی ترسیم می‌کند.

در این رابطه نیز وزارت کشور نهایت سعی خود را در طی ماههای گذشته به‌عمل آورده است و به‌دعوت افرادی که حتی مخالف وزارت کشور و اینجانب بوده‌اند با اخذ مجوز و دادن مجوز تجمع مخالفت با اینجانب به‌آنان برای ایجاد شرایط مناسب و سالم بیان آرا و تحمل شنیدن آرای مخالف کمک نموده است. جالب است در مراسمی که این گروهها با اخذ مجوز برپا کرده‌اند هیچ درگیری و تشنجی پیش نیامده و اگر این امر نهادینه شود، مطمئناً ما شاهد برخی برخوردهای فیزیکی که در بعضی از تجمعها

به‌وجود آمده است نخواهیم بود. همچنین در دو جلسهٔ اختصاصی شورای امنیت کشور در تاریخهای ۱۳۷۶/۱۰/۲۳ و ۱۳۷۶/۱۱/۷ مباحث جدی پیرامون نحوهٔ قانونی شدن فعالیت گروههای غیر رسمی تمهیدات اجرایی به‌منظور کم کردن تنشهای اجتماعی، جلوگیری از اقدامات غیر قانونی و چگونگی فراهم نمودن فضای مناسب برای بیان نظرات اقشار و گروههای مختلف در کشور مطرح شد و تصمیماتی اتخاذ گردید که طی آن دستگاههای سیاسی، اطلاعاتی، نظامی و انتظامی موظف شدند وظایف خود را در راستای تحقق موارد مذکور بدون مسامحه انجام دهند و ما امیدواریم با رعایت مصوبات این جلسات توسط دستگاههای ذیربط به‌اهداف مورد نظر دست یابیم.

برای شفاف شدن فضای سیاسی و فعالیتهای گروهها لازم است دادگاه سیاسی که در کانون فعالیت احزاب و گروهها پیش‌بینی شده است بسرعت تشکیل شود. درخواست تحقق این امر نیز توسط وزارت کشور به‌ریاست محترم قوهٔ قضائیه منعکس شده و خوشبختانه هم‌اکنون با همکاری دو وزارتخانهٔ کشور و دادگستری لایحهٔ مزبور در دست تهیه است و امیدواریم هر چه زودتر برای تصویب به‌مجلس شورای اسلامی تقدیم گردد. اما در مورد صدور مجوز برای تجمع گروههای دانشجویی در مقابل دانشگاه و در پارک لاله و نیز جلسهٔ ختم مرحوم بازرگان همان‌طور که قبلاً هم از پشت همین تریبون در پاسخ به‌سؤالهایی که برخی از نمایندگان محترم مطرح کرده بودند توضیح دادم دادن مجوز به‌این گروهها طبق مقررات و قوانین موجود بوده و هیچ دلیلی هم در آن موقع وجود نداشته است که به‌آنان مجوز ندهیم ما طبق قانون اساسی و قانون مصوب شما عزیزان اقدام کرده‌ایم.

در مورد برگزاری اجتماعات و راهپیماییها طبق قانون، مسؤولیت صدور مجوز راهپیماییها با کمیسیون مادهٔ ۱۰ قانون فعالیت احزاب و مسؤولیت تشخیص و صدور مجوز اجتماعات با وزارت کشور است. پس از صدور مجوز شورای تأمین استان با حضور نمایندگان نیروهای انتظامی، نظامی و دستگاههای اطلاعاتی تشکیل و نسبت به‌جوانب امر تمهیدات لازم را پیش‌بینی و موظف به‌اجرا می‌شوند. در کلیهٔ مجوزهایی که تاکنون داده شده شورای تأمین استان تشکیل شده، علاوه بر این در مراسم سالگرد مرحوم بازرگان با وزارت اطلاعات نیز هماهنگی قبلی شده و در مورد تجمع مقابل دانشگاه در یازدهم اسفند هم صرفاً در مورد زمان برپایی مراسم

اختلاف نظر وجود داشت که پیشنهاد وزارت اطلاعات دوازدهم اسفندماه بود که چون در آن روز نظر رسمی شورای محترم نگهبان در مورد صلاحیت داوطلبان نمایندگی مجلس در تهران اعلام می‌شد، به‌نظر ما اجتماع مزبور به‌جای آن‌که اعتراض به‌عملکرد هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات باشد به‌شورای نگهبان برمی‌گشت، ترجیح دادیم در همان روز یازدهم اسفند برگزار شود. ضمناً برای اطلاع نمایندگان محترم اعلام می‌دارم که در شرایط بحرانی، شورای امنیت کشور در این زمینه تصمیم می‌گیرد و در شرایط عادی مسؤولیت، به‌طور کامل طبق قانون به‌عهدهٔ وزارت کشور است و در عین حال برگزاری مراسم به‌اطلاع کلیهٔ دستگاههای مسؤول برای آمادگی کامل می‌رسد. پس نمی‌دانم که آیا باید به‌خاطر عمل به‌قانون مؤاخذه شد، یا به‌خاطر عمل نکردن به‌قانون؟ من از نمایندگان محترمی که طرح استیضاح را امضا نکرده‌اند سؤال می‌کنم که وزارت کشور برای برقراری امنیت در موارد ذکرشده چه کار دیگری باید انجام می‌داد که انجام نداده؟ و آیا فقط باید به‌گروههای موافق اجازهٔ فعالیت داد یا گروههای مخالف قانونی هم حق حیات دارند؟ به‌قول رئیس جمهور محترم و محبوب! آزادی برای گروههای موافق یک امر محقق است آنچه مهم است آن است که یک گروه قانونی که با برخی از نظرات ما مخالف است هم، بتواند اظهار وجود کند. من از نمایندگان محترم مصرّانه می‌خواهم وجدان خود را در این‌باره به‌قضاوت بنشانند که آیا چارهٔ جلوگیری از بروز برخی خشونتها در این‌گونه تجمعها جلوگیری از فعالیت گروههای قانونی است؟ یا آن‌که چارهٔ صحیح کار آن است که از یک‌سو از همهٔ افراد و دستگاههایی که در تأمین امنیت نقش دارند بخواهیم به‌وظایف خود بدرستی و مسؤولانه عمل کنند و ثانیاً به‌افراد و گروههایی که به‌فعالیت در قالب قانون عادت نکرده‌اند بقبولانیم که تن به‌رعایت قانون دهند که در آن صورت، هم به‌نفع خود آنان است و هم به‌نفع جامعه و اسلام و انقلاب، همهٔ ما می‌دانیم که در دنیای امروز نمی‌توان جلو طرح اندیشه‌ها را گرفت بلکه می‌توان اندیشه‌ها را نقد کرد و طبعاً اندیشه‌ای که برتر باشد از طریق عرضهٔ منطقی و مستدل پیروز خواهد شد.

در مورد مجلس ترحیم مرحوم مهندس بازرگان هم، همان‌طور که قبلاً از پشت همین تریبون برای نمایندگان محترم توضیح دادم هیچ مجوزی در کار نبوده چرا که مجلس ختم، نیاز به‌مجوز وزارت کشور ندارد. در چند سال گذشته مراسم سالگرد مرحوم مهندس بازرگان برگزار می‌شده و چون بعضاً با مشکلاتی مواجه بوده در سال

۱۳۷۵ براساس دستور ریاست محترم جمهور وقت جناب آقای هاشمی رفسنجانی وزارت کشور موظف به‌تأمین امنیت مراسم سالگرد شد. امسال نیز خانوادهٔ مرحوم بازرگان مراسم سالگرد وی را در چند شهر به‌اطلاع وزارت کشور رساندند و وزارت کشور هم وظایف قانونی خود را انجام داد و مراتب تأمین امنیت را به‌استانداریهای ذیربط و از آن طریق به‌نیروی انتظامی ابلاغ نمود.

در اینجا لازم می‌دانم در ارتباط با سؤال مربوط به‌ایجاد تشنج در جامعه به‌عرض مجلس محترم و ملت بزرگوار ایران برسانم قبل از هر چیز باید عنایت کاملی به‌تفاوت دو مقولهٔ تشنج سیاسی و نشاط سیاسی داشت. جامعه‌ای که دارای نشاط و حساسیت سیاسی است طبعاً در قبالِ ناملایمات از خود واکنش نشان داده و در صورت وجود قواعد و مقررات و نهادهای سیاسی درخواستهای خود را به‌اَشکال گوناگون به‌گوش مسؤولین می‌رساند. انتشار مقالات، برپایی تجمعات و راهپیماییها و حضور در مجامع تصمیم‌گیری و غیره... روشهایی است که هر جامعهٔ رشیدی برای ابراز تمایلات و دغدغه‌ها و پیشنهادات خود برمی‌گزینند. از زاویهٔ جامعه‌شناختی نیز می‌توان به‌این مسأله نگریست به‌این معنا که پاره‌ای از تنشهای اجتماعی ساختاری است و تا به‌نحو ریشه‌ای با علل آنها مقابله نشود فروکش نمی‌کنند. در کشوری که هرساله به‌دلیل نارساییهای اقتصادی بر تعداد بیکاران افزوده می‌شود و نرخ رشد جمعیت شهرهای بزرگ بعضاً به ۵ درصد می‌رسد و الگوی مصرف تغییر کرده و سطح توقعات بالا رفته و به‌علت ادغام اجتماعی شاهد گسترش حاشیه‌نشینی و مهاجرتهای گسترده هستیم علی‌القاعده باید سطحی از تنش را بپذیریم و آن‌را طبیعی بشماریم. پاره‌ای از این تنشها ساختاری، تنشهای ساختاری، اختصاص به‌کشور ما ندارد و برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه پدیده‌ای شناخته‌شده است.

ناهنجاریهای ناشی از شرایط گذار در هر جامعه‌ای موجب برخی تنشها می‌شود که اموری طبیعی شناخته می‌شوند. به‌عبارت دیگر انتظارات برآورده‌نشده، ناکامیها و محرومیتهای نسبی علی‌القاعده بستر مناسبی برای تعرض و خشونت هستند که البته می‌توان به‌گونه‌ای موقت با ابزارهای پلیسی آنها را مهار کرد. اما از آنجا که ریشه در توسعه‌نیافتگی دارند راهکارهایی بنیادی می‌طلبند. طبعاً هنگامی که در لایه‌های زیرین اجتماعی غَلَیانها و نابرابریهایی وجود داشته باشد باید انتظار داشت که در سطح سیاسی جریاناتی همچون میزان‌الحراره وضعیت را بازتاب دهند. تب و التهاب

اجتماعی را نمی‌توان با شکستن میزان‌الحراره برطرف کرد بلکه دولت مقتدر و پاسخگو دولتی است که اجازهٔ طرح مطالبات اجتماعی ـ سیاسی شهروندان را در چارچوب مقررات می‌دهد و به‌این ترتیب همچون طبیبی مشفق درصدد علاج بیماریهای اجتماعی برمی‌آید و همچون معلمی دلسوز سعی بر ارتقای رشد و آگاهیهای شهروندان می‌نماید. با این وجود نباید از تحرکات سیاسی ناشی از حساسیت و نشاط مردم چنانچه پیش آید هراس داشت. در قبال تنشهای طبیعی که ریشه‌های عمیق ساختاری و اجتماعی دارند موضعی مداواگرانه باید اتخاذ کرد. اما مسألهٔ امروز جامعهٔ ما تنشها و تشنجهای تصنعی است که عالماً و عامداً از سوی محافل خاصی طراحی می‌شود و در جهت مطامع و اغراض سیاسی ویژه‌ای به‌اجرا درمی‌آیند. یکی از عوامل عمدهٔ تشنج را باید در شفاف‌تر شدن فضای سیاسی جست‌وجو کرد. هرچه این فضا روشن‌تر و قانونمندتر می‌شود عده‌ای که از اجرای قانون متضرر می‌گردند با توسّل به‌شیوه‌های خاص، اهداف خود را تعقیب می‌کنند. شاید قصد دارند با گِل‌آلود کردن شرایط به‌صید ماهیهای بزرگ موفق شوند و گاه عامل این تشنجها را باید در عقب‌افتادگی و ارزش‌ناشناسی پاره‌ای جریانات مدعی ارزشها جست‌وجو کرد که بدون در نظر گرفتن عواقب اَعمال خود با تمسک به‌اصول مترقی اسلام چه‌بسا مرتکب تخلفاتی می‌شوند بدون آن‌که مبانی شرعی رفتارهای خود را با محکمات و مسلمات اسلام تطبیق دهند.

رهبر معظم انقلاب در جمع فرماندهان سپاه در مورخهٔ ۱۳۷۶/۱۲/۱۴ می‌فرمایند: «من این‌طوری موافق نیستم، ببینید امام ـ رضوان‌الله تعالی علیه ـ عیناً سلیقه‌اش همین بود. بنده دارم به‌شما عرض می‌کنم، خبر می‌دهم البته شواهد هم هست در سال ۱۳۶۴ که همین آقای ناطق نوری وزیر کشور بودند من یادم نمی‌رود در همین خیابانها یک‌عده‌ای از جوانها بودند که به‌بدحجابها حمله می‌کردند، امام مکتوب به‌ایشان نوشتند که بروید این جوانها که به‌بدحجابها حمله می‌کنند بگیریدشان و حبسشان کنید. امام مخالف بود در حالی که امام آن مرد شجاع و بی‌نظیری بود که مسألهٔ حجاب را به‌این مملکت برگرداند. هیچ‌کس دیگری غیر از امام نمی‌توانست این کار را بکند. امام همان ماههای اول پیروزی انقلاب گفتند باید مردم با حجاب بیایند این همان امام است اما در عین حال با آن روش مخالف بود و ایستادگی کرد. آنها هم بچه‌های حزب‌اللهی بودند منتها نمی‌فهمیدند کار را اشتباه می‌کردند بنده هم

موافق نیستم با این‌طور زدن و فلان...، بچه‌های خوب، بچه‌های مؤمن، بچه‌های صادق، بچه‌های سالم، بچه‌های خوش‌فکر، خوشدل گاهی اشتباه می‌کنند راه را باید شماها توجه داشته باشید. یک‌نفری که اینجا حرف بی‌ربطی دارد می‌زند خیلی خوب شما وقتی حرفش تمام شد یا در همین جلسه بلند شوید منطقی و صحیح حرفتان را بزنید یا بگویید که عجله هم نداریم شما گفتید بساطت را جمع کن برو، بنده بعد از شما دوسه روز دیگر می‌آیم همین‌جا یا جای دیگری اعلام هم می‌کنم منطقی هم حرف شما را رد می‌کنم. این‌طوری بگویید، بگذارید جوان صاحب شوق و تشنهٔ فهم حقیقت حرف حساب را از شما بشنود». این پایان صحبت مقام معظم رهبری بود. با این مقدمه توجه نمایندگان محترم مجلس را به‌نکات زیر جلب می‌نمایم:

۱. دولت خدمتگزار و پاسخگو که باید در شرایط کنونی با انبوه معضلاتی که پیش رو دارد مقابله کند بیش و پیش از هر نهاد دیگری به‌امنیت و ثبات احتیاج دارد، دولتی که شعار توسعهٔ پایدار و موزون را می‌دهد طبعاً به‌دنبال بستر امنی برای راه انداختن چرخ تولید و ایجاد اشتغال و افزایش بهره‌وری است. در شرایطی که کوچکترین احساس ناامنی مغزها و سرمایه‌ها را به‌خارج پرواز می‌دهد و مانع از جلب سرمایهٔ داخلی و خارجی می‌شود دولت جز ایجاد ثبات و امنیت کدام وظیفهٔ مبرم را در دستور کار خود دارد؟ هنگامی که یک حرکت ناسنجیده تا این حد بازتاب دارد که مؤسسات پژوهشی بین‌المللی ریسک سرمایه‌گذاری در ایران را آنچنان برآورد می‌کنند که امکان سرمایه‌گذاری ولو با دورنمای یکساله را در ایران مستحیل می‌نماید و به‌این طریق ضریب ریسک سرمایه‌گذاری را در ایران بالا برده‌اند چرا باید دولت را مشوق و عامل بی‌ثباتی معرفی کنیم؟ بنده با صراحت عرض می‌کنم هیچ‌کس به‌اندازهٔ دولت از ایجاد تشنج متضرر نمی‌شود و دامن زدن به‌تشنج نتیجه‌ای جز کُند کردن روند توسعهٔ سیاسی و اقتصادی ندارد و لذا دلیلی وجود ندارد که دولت خود بخواهد تشنج ایجاد کند و یا به‌آن دامن بزند.

۲. نمایندگان محترم معترض در این زمینه علی‌القاعده باید این سؤال را مطرح می‌کردند که چرا به‌تجمعات گروهها و احزاب سیاسی قانونی که با مجوز وزارت کشور برگزار می‌شود حمله شده و به‌تشنج کشیده می‌شود. آیا علت تشنج و تنش، صدور مجوز از سوی وزارت کشور است؟ یا گروههای غیر قانونی و آشوب‌طلب که موجد و موجب ناامنی هستند؟ راستی چرا هیچ‌گاه برخی اجتماعات خاص به‌آشوب

کشیده نمی‌شود، اما هر گاه که سایر گروهها درصدد طرح قانونیِ خواسته‌های خود برمی‌آیند از سوی عده‌ای خاص مورد تهاجم قرار می‌گیرند. آیا ایجاد تنش و تشنج در نمازهای جمعهٔ تهران و اصفهان ارتباطی با صدور مجوز توسط وزارت کشور داشته است؟

۳. بعضی از نمایندگان محترم می‌پرسند که چرا وزارت کشور جواز فعالیت سیاسی گروهها و دستجات قانونی را می‌دهد؟ این سؤال به‌آن می‌ماند که چرا وزارت بازرگانی درصدد تهیهٔ ارزاق مردم است اگر نان برای مردم ما مهم است آزادی هم مهم است. وظیفهٔ وزارت کشور است که تمام ظرفیتهای سیاسی قانون اساسی را محقق کند و برنامه‌های اعلام‌شدهٔ ریاستِ محترم جمهوری را پیش ببرد. اگر اجرای تمام و کمال قانون اساسی تشنج‌آفرینی است باید برای ترمیم قانون اساسی فکر شود. ما انتظار داشتیم استیضاح‌کنندگان محترم از ما بپرسند که برای اصول و فصول برزمین‌ماندهٔ قانون اساسی مثل قانون شوراها چه چاره‌ای اندیشیده‌ایم؟ و چرا در تحقق آن تعلل می‌کنیم؟ نه آن‌که برای اجرای قانون اساسی مورد استیضاح و سؤال قرار گیریم. از همهٔ اینها گذشته وظیفهٔ رسیدگی به‌ناامنیهای اجتماعی به‌عهدهٔ قوهٔ قضائیه و ضابطین آن است.

۴. به‌نظر نمایندگان محترم استیضاح‌کننده، دولتی که پشتوانهٔ اکثریت قریب به‌اتفاق مردم را با خود دارد چرا باید دست به‌ایجاد تشنج بزند؟ دولتی که شعار رئیس جمهورش دعوت همگان به‌گفت‌وگو و نفی هرگونه روشهای خشن و غیر قانونی در دو عرصهٔ داخلی و بین‌المللی است آیا منطقی است که خود ایجادکنندهٔ تشنج باشد؟ از سوی دیگر مگر دولت چه زیانی از فضای آرام و مسالمت سیاسی دیده است که بخواهد فضا را متشنج کند، دولتی که به‌خدا اتکال و به‌مردم اتکا دارد قطعاً از آرامش سیاسی سود می‌برد و می‌تواند اهداف و آرمانهای خویش را محقق سازد و لکن در جامعه افرادی هستند که موفقیت دولت، مطلوب آنها نیست و برای عدم موفقیت دولت ممکن است دست به‌هر کاری بزنند و همگان باید نسبت به‌اَعمال این دسته که در نهایت نتیجه‌ای جز تضعیف نظام اسلامی ندارد هوشیار باشند و با آن مقابله کنند.

اجازه دهید من از بُعد دیگری نیز به‌این موضوع بپردازم. امنیت از مقولاتی است که برداشتهای مختلفی از آن می‌شود و تا تصور واحدی از این مفهوم پیدا نکنیم ممکن است تبادل نظر و گفت‌وگو در خصوص آن با دشواریهایی همراه شود. حفظ حدود و

مرزهای سرزمینی نوعی امنیت است، دفاع از مرزهای ایمان و عقیدهٔ مردم از مؤلفه‌های امنیت است، تأمین آتیهٔ نسلها ایجاد امنیت و اطمینان خاطر می‌کند. دورنگری و ثبات در حوزهٔ اقتصاد، امنیت سرمایه‌گذاری را موجب می‌شود، گسترش خدمات مربوط به‌تأمین اجتماعی امنیت و جمعیت خاطر ایجاد می‌کند. دورنمای یک زندگی شرافتمندانه و انسانی مستلزم امنیت شغلی و امنیت قضایی است. مشاهده می‌کنیم که مفهوم امنیت در زمینه‌های بسیاری اشتراک لفظی داشته و در ذیل آن معانی گوناگونی مندرج است. گزارش توسعهٔ انسانی متعلق به‌سال ۱۹۹۴ تهیه‌شده توسط سازمان ملل در این‌باره اشعار می‌دارد امروزه اکثر مردم بیشتر از ناحیهٔ نگرانیهای مرتبط با زندگی روزمره احساس ناامنی می‌کنند تا از ترس وقوع یک حادثهٔ فاجعه‌آمیز جهانی، امنیت شغلی، امنیت از حیث درآمد، امنیت از بابت سلامت، امنیت زیست‌ـمحیطی، ایمنی از جرایم و جنایات و غیره... اینها نگرانیهایی هستند که در ارتباط با امنیت انسانی در سراسر جهان به‌ظهور می‌رسند، ملاحظه می‌کنیم که امنیت در بیرونی‌ترین سطح آن مترادف با امنیت نظامی و انتظامی شمرده می‌شود و در لایه‌های عمیقتر باید سایر اَشکال امنیت و تأمین و طمأنینه و جمعیت خاطر را مد نظر قرار داد. لذا وزارت کشور در بهترین حالت می‌تواند با استفاده از ابزارهای قانونی خود نوعی امنیت که عمدتاً لایهٔ بیرونی آن است را برقرار نماید و تنها هنگامی امنیت با همهٔ ابعاد آن به‌بار خواهد نشست که بتوان در عرصه‌های اقتصادی، قضایی، سیاسی، فرهنگی و عقیدتی به‌استانداردهای واقعی امنیت دست یافت. شاید از آن‌رو امنیت را نعمتی مجهول دانسته‌اند که همگان از ریشه‌های آن آگاه نیستند و نمی‌دانند امنیت ظاهری اگر بخواهند پایدار و مداوم باشد مستلزم برقراری چه انواعی از امنیت در اعماق ساختارهای اقتصادی و اجتماعی است.

یکی از مهمترین ریشه‌های امنیت وفاق عمومی میان شهروندان و نخبگان بر سر اصلی‌ترین مصالح ملی است. تنها در صورت تحقق چنین وقایعی است که هر شهروندی سرنوشت خود را پیوسته به‌سرنوشت دیگران می‌بیند و افراد و گروههای سیاسی طرق همکاری و در عین حال رقابت مسالمت‌آمیز با یکدیگر را کشف می‌کنند. به‌این معنا امنیت حلقهٔ آخر زنجیره‌ای است که حلقه‌های اولیهٔ آن‌را مدارا و همپذیری و اصلاح ذات‌البین و اتفاق بر اصول مشترک تشکیل می‌دهد و به‌تعبیری ابتدا باید دارالسلامی تشکیل شود تا بتوان آن‌را به‌دارالامان ارتقا داد. مثلاً هنگامی

مجلس، آرامش خواهد داشت که فراکسیونهای آن به‌شیوهٔ تفاهم و تضارب آرا و تعاطی افکار در مورد مقولات کلی و بر سر منافع و امنیت ملی به‌توافق رسیده باشند و چارچوب قواعد مسالمت‌آمیز سیاسی را زمینهٔ رقابت و مشارکت و پیشبرد برنامه‌های خویش قرار دهند.

از دیگرسو برای تأمین امنیت از طریق مردم و تقلیل هزینه‌ها و عوامل اجرایی و اداری باید رابطهٔ میان شهروندان و دولت را تحکیم کرد و در یک کلام مشروعیت و مقبولیت دولت را در انظار توده‌ها ارتقا داد. در نظامهای استبدادی به‌لحاظ شکاف دولت و شهروندان آنچه مهم است صرفاً امنیت دولتمردان است در حالی که در نظامهای مردمی آنچه حائز اهمیت می‌باشد امنیت اجتماعی به‌مفهوم آزادی عمل شهروندان در استفاده از حقوق و مزایای مصرح در قانون اساسی در کنار امنیت دولت است. اگر بپذیریم که صلح و امنیت پایدار در جهانِ معاصر، تابع میزان مشروعیت دولت است و شاخص افزایش مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی به‌افزایش مشارکت همگانی در تعیین سرنوشت خویش بستگی دارد و نیز بپذیریم که افزایش مشارکت جز با دامن زدن به‌رقابت قانونمند و عاری از خشونت میسر نیست و لازمهٔ چنین رقابتی آزادی شهروندان در انتخاب سیاسی خویش است آنگاه براحتی می‌توان فهمید که امنیت فرآوردهٔ مهم آزادی است و بر این توهم نادرست که آزادی بیشتر را باعث ناامنی می‌داند، خط بطلان می‌کشد.

با این مقدمه به‌پاسخ سؤال استیضاح‌کنندگان محترم می‌پردازم. از نظر بنده هیچ‌گاه شرایط امنیتی کشور تا به‌این حد مستحکم و بنیادین نبوده، چنان‌که در مقدمه ذکر شد اگر امنیت واقعی تابعی از مشروعیت نظام باشد که هست، حضور ۳۰ میلیونی مردم در انتخابات ریاست جمهوری نشان داد که میان شهروندان و دولتمردان پیمان و پیوند وثیقی که از بهمن ۱۳۵۷ برقرار گردیده همچنان برقرار است و شکاف بین دولت و ملت که در کشور ما سابقه‌ای تاریخی داشته است به‌نحو قابل توجهی ترمیم شده و این احساس مردمی که دولتمردان را از خود می‌دانند به‌نحو شایسته‌ای افزایش پیدا کرده است. از این‌رو اگر هم در ظواهر امر علائم و آثاری از ناامنی و ارتکاب به‌جرایم و تخلفات مشاهده شود باید به‌آن به‌عنوان پدیدهٔ عارضی و گذرا نگریست و این اطمینان را داشت که مهمترین مؤلّفهٔ امنیت ملی یعنی مشروعیت نظام و دولتمردان و سیاستها بعد از انتخابات هفتمین دورهٔ ریاست جمهوری کاملاً تقویت شده است. دامن

زدن به‌این توهم که دولت جناب آقای خاتمی در برقراری امنیت توفیقی نداشته است این گمان را تقویت می‌کند که نکند جریانات مرموزی برای ایجاد جنگ روانی و نتیجه‌گیریهای بعدی اکنون می‌خواهند به‌هر شکل ممکن فضا را آلوده کنند، شاخصهایی که می‌تواند بیانگر وضعیت نسبتاً مطلوب امنیت باشد عبارت است از کاهش تنشهای قومی، منفعل شدن مخالفان و معاندانی که به‌دنبال براندازی بوده‌اند، منفور شدن دشمنان قسم‌خوردهٔ جمهوری اسلامی ایران بر اثر ارتقای منزلت ایران در انظار جهانیان، پیدایش حس مشترک میان شهروندان که همهٔ اینها برای پیشبرد برنامه‌های دولت زمینه‌های سازنده و مهمی هستند و از علائم بهبود استانداردهای امنیتی کشور می‌باشد.

در شرایطی که یکی از مسائل مهم اقتصاد ایران بیکاری است و اقتصاد ما قادر نبوده با همان سرعتی که به‌جویندگان کار افزوده می‌شود فرصتهای شغلی ایجاد کند و در شرایطی که موقعیت استراتژیک ایران در منطقه ایجاب می‌کند که مدیریت عالی کشور در هدایت میهن اسلامی چالشهای احتمالی آینده را در نظر بگیرد و با توجه به‌ضرورت انکارناپذیر حضور گسترده‌تر مردم در همهٔ عرصه‌ها و از جمله فعالیتهای اقتصادی باید توجه داشت که توسعهٔ سرمایه‌گذاری بخش خصوصی بدون ثبات سیاسی و اصلاح ساختارهای اجتماعی و اقتصادی تحقق نمی‌یابد. اما برقراری ثبات سیاسی موکول به‌رعایت حقوق افراد و هدایت تحولات سیاسی به‌سوی چارچوبهای قانونی و تن دادن به‌حقوق مردم و گروههای اجتماعی است، از اینجاست که نقش فعالیتهای اجتماعی و سیاسی در چارچوب اصول قانون اساسی و برنامه‌های رئیس جمهور محترم در ایجاد امنیت روشن می‌گردد. عملکرد وزارت کشور در این مدت همه در چارچوب توجه به‌همین حقوق و ایجاد امنیت پایدار از همین طریق بوده است. نمونه‌ای از توفیق این برنامه را می‌توان در تغییرات گزارش گزارشگر ویژهٔ حقوق بشر در اثر مساعدت وزارت کشور مشاهده کرد. به‌اعتراف سفارت جمهوری اسلامی ایران در سوئیس مساعدت به‌موقع وزارت کشور در ارسال اخبار و دلایل مقابله با ناقضین قانون باعث گردید تغییرات قابل توجهی در لحن و دیدگاه گزارش نمایندهٔ حقوق بشر به‌وجود آید که بعد از ۱۵ سال دستاورد جدیدی برای جمهوری اسلامی ایران محسوب گردید. در پایان همین گزارش آمده است مساعدت وزارت کشور باعث گردید چهرهٔ جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان طرفدار نقض آزادی بیان و

نقض حقوق بشر به‌مدافع حقوق بشر و آزادیها تغییر یابد که منشأ تغییر دیدگاه برخی از کشورها در کمیسیون حقوق بشر گردید. این گزارش مبیّن بذل توجه وزارت کشور و دولت جمهوری اسلامی به‌تشنج‌زدایی در داخل و خارج و بالا بردن سطح و جایگاه بین‌المللی نظام و ارتباط آن با امنیت کلان آن می‌باشد. توجه دولت جمهوری اسلامی به‌مفاهیم آزادیهای سیاسی و اجتماعی و ارتباط تنگاتنگ این آزادیها با امنیت عمومی نظام را می‌توان از زاویهٔ دیگری هم مورد توجه قرار داد. به‌استناد گفته‌های رسمی، تقویت نقشِ نظارتی مطبوعات به‌کاهش جرایم و تخلفات در جامعه منجر شده است. در این گزارش نقشِ سازندهٔ مطبوعات و ابعاد اطلاع‌رسانی آنها به‌عنوان مصداق تلاش برای ارتقای ضریب امنیت ملی محسوب شده است. درهرحال نگاه دولت به‌امنیت، یک نگاه کلان، درازمدت و همه‌جانبه‌نگر است. (رئیس: شما امروز بعدازظهر یک ساعت تمام صحبت فرمودید، یک ساعت و ۱۸ دقیقه هم صبح صحبت کردید، در کل ۴۲ دقیقه وقت دارید).

والسلام علیکم و رحمة‌الله.

رئیس: متشکر، آقای دعایی بفرمایید.

سید محمود دعایی: سلام علیکم و رحمة‌الله، بسم‌الله الرحمن الرحیم.

«اللهم اهدنا من عندك و افض علینا من فضلك وانشر علینا من رحمتك».

حقیقتش این است که خودم را شایسته نمی‌دیدم و نوعی تردید داشتم که وقت عزیزان را بگیرم. همان‌طور که شب گذشته مواجه شدم با یک ازخودگذشتگی و بزرگواری که یک عبد صالح خداوند انجام داد. ما دیشب دعوت داشتیم در مسجدِ سَلمان که نشستی داشته باشیم با برادرمان جناب آقای نوری و جمعی از اعضای هیأت دولت و در رأس آنها جناب آقای دکتر حسن حبیبی تشریف داشتند. من ایشان را به‌عنوان یکی از بندگان پاک و مخلص و صمیمی خداوند می‌دانم، عبد صالحی است و حرکتی که ایشان انجام داد، احساس کردم که وظیفه داریم، اگر که اعتقادی هست و اگر نفوذ کلامی هست و اگر احساس مسؤولیت و رسالتی هست ما هم انجام بدهیم. آقای دکتر حبیبی از شخصیتهای پاک و نازنینی هستند که هیچ شائبهٔ قدرت‌خواهی و جاه‌خواهی و مال‌خواهی ندارند. روز گذشته علی‌رغم این‌که مصیبت‌زده بودند و در جلسهٔ ختم برادر همسرشان شرکت کرده بودند بلافاصله از مجلس ختم به‌مسجد سلمان آمدند، با این‌که مرسوم است مردم بعد از این مراسم

به‌منزلشان می‌روند و مراسم ویژه‌ای است که مراجعه می‌شود و به‌هرحال پذیراییهایی هست و مسائلی از این قبیل...، ولی ایشان تشخیص داد که در یک موقعیت حساسی بیاید و با نمایندگان، صمیمی و صادقانه صحبت کند. فضای خیلی خوبی را به‌وجود آورده بودند، جناب آقای نوری توضیحاتی دادند، برادرانی از امضاکنندگان متن استیضاح سؤالاتی داشتند و مسائلی را مطرح کردند و نقطهٔ آغازی بود بر یک ارتباط تنگاتنگ و گرم و صمیمی بین دولت و مجلس و خوب طبیعتاً نقطهٔ پایانی بود بر یک جدایی و دوئیت و به‌هرحال افتراقی که متأسفانه ثمره‌اش حرکتی بود که امروز انجام شد.

من هم فضای مجلس دیشب و هم فضایی که امروز حاکم بر مجلس بود را فضای امیدبخشی می‌بینم. ما، هم نمایندگانمان و هم دولتمان، رشد خودشان را نشان دادند، صداقت و صمیمیت و احساس مسؤولیت و تعهد خودشان را به‌جامعه و آرمانهایشان نشان دادند. با صراحت آنچه در دل داشتند، هر ابهامی که وجود داشت عرضه کردند و شخصیتی که مخاطب بود، با تحقیق، با درایت و مستنداً پاسخهای لازمی را داد که هنوز هم البته زمینهٔ ارائهٔ بعضی نکات مبهم و پاسخهای مناسب هست که من مطمئنم ختم آن، ختم به‌خیری خواهد بود.

بیش از یک سال است که جامعهٔ ما متحول شده، شرایطی برایش به‌وجود آمده در سایهٔ رهنمودهای مقام معظم رهبری فضای آزاد و بازی ایجاد شده و مردم توانسته‌اند بر سرنوشت خودشان مسلط باشند، تصمیم بگیرند و ارادهٔ خودشان را حاکم بکنند.

در جریان انتخابات هفتمین دورهٔ ریاست جمهوری مردم با شرایط ویژه‌ای مواجه شدند که به‌هرحال انتخاب کردند. بعد از انتخاب ما مواجه بودیم با صحنه‌های جالبی از گذشت، فداکاری و ارائهٔ منویّات مذهبی و آرمانی و اسلامی خودمان. پیشاپیش آن رئیس محترم مجلس ما بود که به‌عنوان رقیب انتخاباتی، برادر ارجمند، حاج آقای ناطق گفت که رقابت گذشته، رفاقت آغاز شده و این رفاقت را تا الآن به‌شایستگی این عزیز ما خوب نشان داده.

در جریان رأی اعتماد کابینهٔ جناب آقای خاتمی، در جریان بودجه و در جریان ادارهٔ امروز مجلس و من مطمئنم که سرانجام این مجلس هم هرچه خواهد بود، به‌نفع جامعهٔ ماست و باعث سرافرازی و آبروی امت ما، مجلس ما، جامعهٔ ما.

برادران! سیدی با این مردم خوب، صاف و روراست صحبت کرد. یکسری

امیدهایی را به‌این مردم داده، یکسری آرمانهایی را ابراز کرده، مردم باورش کرده‌اند، به‌او رأی داده‌اند و او رئیس جمهور شده. رهبری این نظام او را تأیید کرده، تنفیذ کرده، به‌او خوشامد گفته، ابراز خوشوقتی کرده. رقیب او با او رفیق شده، جامعه به‌او امید بسته و او برای تحقق آرمانهای خودش، افرادی را انتخاب کرده. به‌اعتقاد خودش...

علی موحدی ساوجی: تذکر آیین‌نامه‌ای دارم.

رئیس: جناب آقای دعایی! الآن هم من می‌خواستم تذکر بدهم منتها می‌خواستیم که کلام ایشان منعقد بشود بعداً! (دعایی: خیلی تشکر می‌کنم) عرض می‌شود حضرتعالی هم حقیقتاً بیایید در همان موضوع و متن استیضاح (دعایی: دارم می‌رسم) ببینید موضوعات مشخص است جناب آقای دعایی (دعایی: چشم، چشم، من آن موضوع را خدمتتان عرض می‌کنم) اگر بیایید روی موضوع، موضوعات را من خدمتتان... (دعایی: الآن می‌رسم به‌وزیر کشور) ببینید ایجاد تشنج در جامعه یک موضوع است، انتصابات یک موضوع است، عملکرد خلاف قانون و عُرف یک موضوع است، کاهش وضعیت امنیتی یک موضوع است، تأخیر و توقف در اجرای وظایف قانونی یک موضوع. شما اگر محبت کنید در موضوع صحبت بکنید متشکر می‌شویم.

سید محمود دعایی: به‌فضل الهی. به‌هرحال این سید برای پیشبرد اهداف خودش، برای عمل به‌وعده‌ای که به‌مردم داده بود، افرادی را انتخاب کرد که در این مسیر کمکش کنند. پیشاپیش آن افراد جناب آقای حاج شیخ عبدالله نوری بودند. ایشان با سوابق بسیار روشنی که در قانونمداری، در مدیریت، در درایت و مهمتر از همه در تقوا و تدیّن داشتند، ایشان را انتخاب کردند، خوب طبیعتاً در جهت جاافتادگی این کابینه، در جهت جاافتادگی این دولت، در جهت تحقق یکسری افکار و آرا و اهداف جدیدی که جامعهٔ ما هنوز آن‌را تجربه نکرده بود، تنشهایی به‌وجود بیاید. اینجاست که باید تدبیر داشت، اینجاست که باید مقاومت داشت و شهامت داشت و درست از عهدهٔ کار برآمد.

طبیعی است که واکنشهایی را در جامعه به‌وجود بیاورد و طبیعی هم هست که عناصری در درون مجلس شورای اسلامی به‌دلیل سوگندی که یاد کرده‌اند و وفایی که به‌مردم دارند، نگران باشند و این نگرانیها در سؤالاتی بروز بکند، در مسائل دیگری

بروز بکند و در نهایت به‌عنوان استیضاح مطرح بشود که امروز ما داریم این استیضاح را بررسی می‌کنیم و به‌این نکته می‌رسیم.

چیزی را که من می‌خواهم اینجا عرض کنم این است که برادران! در شهریورماه گذشته بود که کابینه مطرح شد، به‌این برادرمان اینجا رأی اعتماد دادیم. امروز ایشان را بعضی از دوستان ما زیر سؤال بردند به‌دلیل تعهدی که دارند و نگرانیهایی که دارند و بحق هم هست و طبیعتاً باید پاسخهای لازم را بشنوند. مجدداً رأی‌گیری آغاز خواهد شد و ما ناگزیر هستیم در آنچه در گذشته تصمیم گرفته‌ایم تجدید نظر کنیم.

من یک خاطره‌ای را نقل می‌کنم و شما را توجه می‌دهم به‌رعایت یک اصل اخلاقیِ شرعی. مرحوم آیت‌الله بروجردی ـ رضوان‌الله تعالی علیه ـ که یکی از مراجع بزرگ وقت بودند، نماینده‌ای داشتند. این نماینده‌شان باب طبع نشده بود، به‌ایشان فشار آوردند که شما حُکمی را که به‌ایشان دادید پس بگیرید. زیاد فشار آوردند. ایشان فرمودند که من اگر باور کنم که در اثر پس گرفتن این حُکمم این شخص به‌آن موقعیت و مقامی که قبل از گرفتن حُکم از من بوده برمی‌گردد من این کار را می‌کنم اما نگران این هستم که اگر این حُکم را پس بگیرم، این شخص از هستی ساقط بشود.

برادران! تنها مسألهٔ آقای نوری مطرح نیست، ما با برخوردی که با جناب آقای خاتمی و دولتش در این مجلس کردیم داریم تجدید نظر می‌کنیم. (عده‌ای از نمایندگان: خارج از موضوع است) ما در ابتدای امر... (همهمهٔ نمایندگان)

رئیس: آقای دعایی! ببینید زیبنده نیست مجلس به‌دست شما متشنج بشود اصلاً این بحث را شما قطع کنید، شما بیایید روی موضوعاتی که هست و می‌خواهید صحبت کنید، دانه به‌دانه روی موضوعات صحبت کنید.

سید محمود دعایی: من در رابطه با سوابق و شخصیت برادرمان جناب آقای نوری می‌خواهم صحبت کنم. اگر می‌توانم در این زمینه صحبت کنم، ادامه بدهم. (رئیس: روی موضوع صحبت کنید) ببینید! موضوع برخورد با شخصیت ایشان داشته، شخصیت ایشان زیر سؤال رفته، ایشان را به‌عنوان عنصری که خدای ناکرده تعهد ندارد، عنصری که پایبند به‌موازین نیست، عنصری که تابع گروهک معدوم مهدی هاشمی است، این‌طوری در خلال صحبتهایشان مطرح کردند آیا من می‌توانم از ایشان دفاع کنم؟

رئیس: حالا عرض می‌کنم، ببینید آقای دعایی! بحث کرده‌اند، حالا آن بحثی که

حضرتعالی می‌فرمایید در رابطه با اصفهان و نجف‌آباد و اینهاست دیگر. آن بحثی که شد سؤال کردند مسائل و جریانات اخیر اصفهان، نجف‌آباد، عدم توجه و پیشگیری لازم توسط وزارت کشور، بعد گفته‌اند که از شما سؤال شده بود عناصری که وابسته به‌آن گروه هستند، در دستگاهها هستند، چقدر به‌این توجه شد، نشد. شما در این رابطه می‌توانید صحبت بکنید (دعایی: پس توضیح می‌دهم) اما این‌که خود ایشان را ظاهراً من نشنیدم کسی بگوید که ایشان جزو آن باند یا آن گروه یا اینها وابسته به‌آن گروه، کسی ایشان را معرفی نکرد. به‌هرحال این توضیح را اگر شما می‌خواهید بدهید، بدهید.

سید محمود دعایی: من فکر می‌کنم در این زمینه یکسری مستنداتی هست که خود ایشان ارائه دادند، دوستانی هم که بعد از من صحبت خواهند کرد یا وقتی که خود ایشان خواهند داشت، به‌آن خواهند پرداخت. من به‌نکتهٔ اساسی‌تر اشاره می‌کنم و آن شخصیت قابل اعتماد و شخصیتی که به‌هرحال در دورانی که فتنهٔ مهدی هاشمی مطرح بود، خود ایشان یکی از تیرهایی بود که... (رئیس: بگذارید خودشان صحبت کنند، من دارم جلسه را اداره می‌کنم، بفرمایید) من احکامی را که برادرمان آقای نوری از اول انقلاب تا به‌الآن دریافت کرده‌اند را ذکر می‌کنم تا شخصیت ایشان را از خلال آن احکام بفهمیم.

رئیس: ببینید آقای دعایی! اینها دومرتبه خارج از موضوع می‌شود.

سید محمود دعایی: اگر خارج از موضوع می‌شود، من نمی‌خواهم تخلف کنم، عذر می‌خواهم. اگر شما تشخیص می‌دهید که ادامهٔ صحبت من باعث تشنج مجلس می‌شود و خدای ناکرده خارج از ضوابط است، من کنار می‌روم.

رئیس: خیلی متشکر می‌شویم، حالا که آقای انصاری هم هستند و صحبت می‌کنند.

دعایی: به‌هرحال من امیدوار هستم که برادران در یک لحظهٔ آزمون دیگری هم به‌آقای خاتمی و به‌مردمی که به‌آقای خاتمی رأی داده‌اند، وفاداری خودمان را نشان بدهیم. والسلام علیکم و رحمة‌الله.

رئیس: متشکر، خیلی ممنون. خوب آقای انصاری بفرمایید.

مجید انصاری: بسم‌الله الرحمن الرحیم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. مٰا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ اِلاّٰ لَدَیْهِ رَقیبٌ عَتیدٌ.[۱]

با سلام و صلوات به‌ارواح طیبهٔ انبیا و اولیا و شهیدان و امام شهیدان و با عرض تسلیت به‌همهٔ همکاران گرانقدر و ملت شریف ایران به‌مناسبت مصیبتهایی که در ماه صفر جهان اسلام و انسانیت را تا ابد عزادار کرده است. (رئیس: ۲۷ دقیقه مجموع وقت است، تنظیم بفرمایید) با توضیحات جامع و کاملی که جناب آقای نوری وزیر محترم کشور در جلسهٔ صبح و امروز عصر در پاسخ به‌موارد استیضاح داشته‌اند، تصور می‌کنم چندان نیازی به‌توضیحات بنده نباشد، اما دو مطلب را جناب آقای نوری گذرا از آن عبور کردند و چند موضوع جزئی که در محدودهٔ وقت به‌آن می‌پردازم.

دو سه نکتهٔ جزئی مقدماتی که خارج از موارد استیضاح هم نیست آن است که اولاً ادارهٔ وزارت کشور با همهٔ وزارتخانه‌های دیگر تفاوت اساسی دارد و مدیریت در آنجا با نگاهی دیگر باید مورد ارزیابی قرار گیرد. بسیاری از خواسته‌های متضاد در آنجا تمرکز پیدا می‌کند که وزارت کشور باید با تدبیر و زیرکی خاص تا آنجا که مقدور است، خواسته‌های نمایندگان محترم مردم، ائمهٔ محترم جمعه که سنگربانان امنیت، آرامش و استقرار فکر و فرهنگ جامعه در کشور هستند و همچنین خواستهٔ مردم کشور را تأمین بکنند و در بسیاری از موارد تأمین خواستهٔ همهٔ این عزیزان در یک حوزهٔ جغرافیایی خاص، در یک حوزهٔ سیاسی میسر نیست.

بنده یک سال معاونت پارلمانی وزارت کشور را عهده‌دار بودم و قبل از آن هم دو دوره در مجلس، دقیقاً اقتضای خواستهٔ نمایندگان که عمدتاً برخاسته از خواست مردم و در جهت منافع مردم است، از یک‌سو و مشکلات تأمین همهٔ نظرات نمایندگان محترم از سوی دیگر را بالعیان آنجا لمس کرده‌ام. کراراً اتفاق می‌افتاد که در استانی یا در شهرستانی یا در منطقه‌ای برای نصب مدیری وزارت کشور با پیشنهادات متفاوت و بعضاً رودررو از سوی نهادهای محترم مردمی و اجتماعی‌ـسیاسی مواجه می‌شد که تلطیف و هماهنگی بین آنها بسیار دشوار بود.

مسأله‌ای در صحبت عزیزان مکرر مطرح شد که جناب آقای نوری به‌آن اشاره‌ای داشتند که ایشان نسبت به‌خواست مجلس و نمایندگان بی‌اعتنا است. بنده به‌عنوان

---

۱. ق، ۱۸.

یک شهادت شرعی در آن دورانی که معاونت پارلمانی ایشان را در دور قبل وزارت کشور عهده‌دار بودم و هم‌اکنون نیز با ارتباطات و تماسهایی که دارم، نه‌تنها این مسأله رد می‌شود، بلکه در مقایسه با دیگر وزارتخانه‌ها، وزارت کشور ارتباط بیشتری را به‌لحاظ ماهیت کار با مجلس و ائمهٔ جمعه و دیگر نهادها دارند. تعداد ملاقاتهایی که در همین مدت به‌طور دسته‌جمعی یا فردی با نمایندگان محترم بوده است بدون انجام یک گزینش ویژه، گواه این مطلب است.

با همهٔ مشغلهٔ سنگین وزارت کشور اختصاص یک روز از هفته برای ملاقات نمایندگان محترم و استماع نظرات و پیشنهادات آنها و احیاناً انتقادات، نشانی از همین واقعیت است.

مسأله‌ای را عزیزان مطرح کردند و من دیدم که در جامعه و در روزنامه‌ها هم به‌این موضوع دامن زده شد، بحث رفتن به‌منزل شهردار تهران و بردن آن هدیهٔ معنوی.

اولاً آن هدیه که به‌عنوان یک میراث ملی و موزه‌ای مطرح شد، این‌گونه نیست. برادرانی که مکه مشرف شده‌اند، در امر حج سابقه دارند، در مجلس هم کم نیستند می‌دانند که هدیه کردن قطعه‌ای از پردهٔ کعبه از سوی بسیاری از مسؤولین سعودی متناسب با ملاقاتهایی که با آنان صورت می‌گیرد، انجام می‌شود و همه‌ساله هم دو مرتبه پردهٔ خانهٔ کعبه با آن عظمت که تعویض می‌شود، این پردهٔ خانهٔ کعبه را تقطیع می‌کنند، همین‌طور من الآن نگاه می‌کنم احساس می‌کنم به‌برخی از برادران از این قطعهٔ پردهٔ کعبه هدیه شده است که اینجانب هم از این هدیه بی‌نصیب نبوده‌ام. انشاءالله که دیگران هم برخوردار بشوند، یک قطعه تبرکی است، مردم عادی هم دریافت می‌کنند. شما ببینید اول سال در شرایطی که همهٔ خانواده‌ها سرشار از امید و شادمانی بوده‌اند، خانوادهٔ یکی از مدیران موفق کشور و خدمتگزار کشور بازداشت شده. من اصلاً وارد ماهیت قضایی پروندهٔ شهرداری نمی‌شوم، آن بحث قضایی دارد، رسیدگی خواهد شد و همهٔ مردم و مسؤولین تابع قانون هستند. اما مسؤولان بالاتر ایشان، یعنی جناب آقای نوری که وزیر کشور هستند و شهردار تهران هم زیر نظر ایشان است، در شرایطی که آن پرونده (اطلاع دارید همهٔ شما و داریم که) یک پروندهٔ معمولی نبوده است که در دادگاه مطرح شده باشد و در یک محیط آرامی رسیدگی شده باشد. به‌شدت بحث، بحث مطبوعات (یحیوی: مطالب ایشان ربطی به‌موضوع ندارد) (رئیس: اجازه بفرمایید، دقیقاً بحث وارد موضوع است، بفرمایید) خوراک

مطبوعات بود، به‌شدت متهم شدند، هتک حیثیت شدند و یک خانوادهٔ خدمتگزار زجرکشیدهٔ نظام از این رهگذر که قبل از صدور حکم و قبل از رسیدگیها به‌شدت اینها در جامعه ملکوک و آزرده‌خاطر شدند و حالا هم سرپرست آن خانواده، بزرگ آن خانواده در بازداشت است و قرار است به‌پروندهٔ او رسیدگی بشود. آیا اگر رئیس آن دستگاه، جناب آقای نوری که علاوه بر مسؤولیت وزارت کشور، روابط عاطفی داشتند، روابط قبلی داشتند، روابط خانوادگی داشتند، آشنا با هم بودند، در یک حرکت عاطفی‌ـاخلاقی‌ـاسلامی در آغاز سال رفتند احوالپرسی یک خانواده، این یک حرکت غیر شرعی است، یک حرکت غیر قانونی است و باید به‌این جرم مثلاً محاکمه بشوند و مورد بازخواست...؟ نمی‌دانم.

مسألهٔ امنیت را مطرح کردند، من حقیقتاً به‌عنوان یک شهروند ایرانی که مسائل را امروز شنیدم و به‌عنوان یک نمایندهٔ مجلس، اغراق بسیار فراوانی در مسائل امنیتی بود و تصویری از گفتار عزیزان، از ایران ما به‌وجود آمد که کسانی که از ایران خبر ندارند و در خارج مرزها هستند، ممکن است فکر کنند امروز ما در آستانهٔ یک انفجار و جنگ تمام‌عیار داخلی هستیم. من نمی‌خواهم عین عبارات عزیزان را بخوانم، البته یادداشت کرده‌ام. تعبیر این‌که ایران را با این ترتیب به‌سمت یوگسلاوی سابق یا لبنان سوق داده می‌شود، تعبیر این‌که شرارت و امنیت و قاچاق و امثال اینها... بیداد می‌کند، در یک‌چنین بستری سرمایه‌گذاری میسر نیست، کار میسر نیست و تصویر به‌شدت ناامیدکننده و مأیوس‌کننده‌ای از کشوری ارائه دادند که مدعی هستیم باثبات‌ترین کشور به‌لحاظ پایداری ارکان این نظام که بر دوش آحاد ملت است، ایران است، این تصویر منصفانه‌ای از ایران نیست و تصویر منصفانه‌ای هم از مدیریت کلان کشور از جمله وزارت کشور نیست. ما امروز به‌لحاظ امنیت در وضعیتی هستیم که کشورهای دشمن ما، کشورهایی که به‌وسیلهٔ دشمن ما قبلاً تحریک شده بودند، جامعهٔ اروپا و دیگران به‌خاطر ثبات و امنیت در این کشور، مسابقه گذاشته‌اند برای نزدیک شدن، مسؤولین عالیرتبهٔ آنها دارند به‌ایران می‌آیند، اقداماتی که در ظرف ۲۰ سال گذشته نبوده در پرتو تلاش مردم و رهنمودهای مقام معظم رهبری و اقدامات دولت، اینها یکی بعد از دیگری دارد جلوه‌گر می‌شود و امروز ایران به‌عنوان کانون ثبات منطقهٔ خاورمیانه مطرح است.

امروز امریکاییها منفعل شده‌اند به‌خاطر ثبات و اقتدار ملت ایران. انفعال دولت

امریکا در برابر فشار افکار عمومی و اقدامات امنیت‌گستر دولت که در پرتو مشارکت دادن مردم به‌وجود آمده است یک دستاورد بزرگ است. چرا شکر نعمت نکنیم؟!

ما یک کشوری هستیم که دنیا می‌بیند بعد از همهٔ آن ماجراها، ۳۰ میلیون نفر این مردم تجدید بیعت با انقلاب می‌کنند و رأی مجدد به‌نظام و روحانیت و اسلام می‌دهند و بعد از ۳۰ میلیون رأی شما آخرین مراسم حضور مردم را در صحنه دیدید، در نهمین سالگرد رحلت حضرت امام ـ سلام‌الله علیه ـ گویی که سال اول رحلت است. همان اشک، همان آه، همان سوز، همان گداز، همان عاطفه، همان عشق، همان شور و در این فضای وحدت‌بخش و مستحکم به‌لحاظ امنیت، کجای دنیا می‌توانند چنین امنیتی تأمین کنند؟ یک جمعیت دریایی میلیونی، تمام مقامات این مملکت از رهبر فرزانهٔ انقلاب گرفته، رئیس محترم جمهور، رئیس محترم مجلس، رئیس محترم قوهٔ قضائیه، همهٔ ارکان نظام در آن فضا اجتماع می‌کنند، قوی صحبت می‌کنند، مواضع می‌گیرند، با دنیا حرف می‌زنند. این ناامنی است که در کشور ماست یا امنیت است؟

اصل بیست و ششم و بیست و هفتم قانون اساسی را من یادآور می‌شوم. برادران و خواهران! ما در اینجا به‌حالت اجتماع سوگند یاد کردیم روز اول که پاسدار حریم قانون اساسی باشیم. در اصل بیست و ششم و بیست و هفتم تأکید بر آزادیهای مردم می‌کند، تأکید بر آزادی اجتماعات، راهپیماییها بدون حمل سلاح به‌شرط آن‌که مخل به‌مبانی اسلام نباشد می‌کند.

اگر وزارت کشور شما در جهت اجرای قانون اساسی مجوزهایی صادر کرد، گروههایی هم اجتماع کردند، حالا چون هنوز این مسائل نهادینه نشده افراد و گروههای ناشناختهٔ بی‌هویتی که هیچ گروه سیاسی مسؤولیت عملکرد آنها را نپذیرفته، احیاناً در جایی اخلالی ایجاد کرده‌اند، آیا این جای سؤال، از وزیر کشور دارد؟

جا داشت امروز از وزیر کشور سؤال کنیم چرا در جهت تحقق سایر اصول حرکت جدی نشده و از سایر وزرا. اگر قرار بر این باشد که یک اجتماعی را عده‌ای به‌هم بریزند و بعد این مستند استیضاح بشود در هرجایی ممکن است این اتفاق بیفتد.

راجع به‌سایر وظایف وزارتخانه‌ها، اگر وزارت راه در جایی راهی می‌سازد، اشرار آمدند پل را منفجر کردند، ما باید وزیر راه را استیضاح کنیم که چرا شما پل ساختید که اشرار آن‌را منفجر کنند؟

خوب اجازهٔ اجتماع قانونی داده شده، انصار حزب‌الله، دیگران همه اطلاعیه دادند

گفتند حمله به‌تجمع دانشجویان در پارک لاله، حمله به‌تجمع دانشجویان در جلو دانشگاه تهران و جاهای دیگر کار ما نبوده و همه محکوم کردند. شما از وزارت اطلاعات سؤال بفرمایید، البته من می‌دانم وزیر محترم اطلاعات به‌طور جدی دنبال این هستند. ببینید! عناصر مشکوکی که در راهپیمایی قانونی مردم برای اولین‌بار شخصی گاز اشک‌آوری می‌اندازد چه کسی است؟ آن‌را شناسایی بفرمایید. کسانی که نمی‌خواهند بگذارند چهرهٔ آزاداندیش اسلام ناب و قانون اساسی و رهبر فرزانهٔ انقلاب ما و نظام ما به‌جهان عرضه شود، آنها را شناسایی کنید، استیضاح کنید. ما در یک شرایط امنیتی بسر می‌بریم که رهبر بزرگوار انقلاب ما چهار ساعت دانشگاه تشریف می‌برند، در یک بحث صمیمی با دانشجویان می‌نشینند صحبت می‌کنند، ایشان مشوق انجام کارهای حضور جوانان در دانشگاهها در فعالیتهای سیاسی هستند. دو سه سال پیش (یادم است) ایشان با عتاب و خطاب فرمودند، خدا لعنت کند کسی یا کسانی که بخواهند دانشگاهها غیر سیاسی باشند. ایشان همواره منادی سیاسی شدن دانشگاهها و حضور دانشجویان در صحنه بودند. حالا اگر در یک‌جایی اشرار آمدند، شرارت کردند که ما نباید از اصل خیر آن موضوع بگذریم. بنده از پشت این تریبون اعلام می‌کنم که به‌فضل پروردگار، ایران امن‌ترین کشور منطقه و به‌عقیدهٔ من امن‌ترین کشور جهان است، چون تکیه بر اعتقاد عامهٔ مردم دارد. این کشور، تمامی ملت به‌استثنای انگشت‌شماری ضد انقلاب که ممکن است گوشه و کنار باشد به‌نظام پایبند هستند و از امنیت و تمامیت ارضی خودشان دفاع می‌کنند. از وزیر کشور هم ما تشکر می‌کنیم که در این باب گام برداشتند.

دو مطلبی را که خواستم به‌آن بپردازم یکی بحث نصب و عزلهاست که در همهٔ صحبتها تعبیرات بسیار تندی راجع به‌نصب و عزلها بود. بعضی از برادران گفتند همه را از دم تیغ جناح‌گرایی گذراندند، بعضی از برادران فرمودند، عدم شایسته‌سالاری، بعضی فرمودند، باندبازی، بعضی فرمودند از بین بردن تجارب و امثال اینها...

من آمار مفصلی تهیه کردم که احتمالاً فرصت نمی‌شود ولی اجمالاً اشاره می‌کنم.

اولاً در استانداران از ۲۸ استان کشور در آغاز دولت جدید، استان تهران به‌دلیل فوت استاندار تغییر حاصل شده، استان اصفهان و آذربایجان شرقی به‌علت انتصاب استانداران محترم سابق به‌عضویت در هیأت دولت، استانهای جدیدالتأسیس قزوین و گلستان جدید بودند استاندار می‌خواستند، استاندار استان کرمان به‌سمت معاون وزیر

امور خارجه چون منصوب شده بودند، می‌بایست کسی جای او تعیین بشود، در یکی از استانها، استاندار به‌دلیل فقدان صلاحیت که از سوی وزارت اطلاعات اعلان شده بود می‌بایست تغییر پیدا بکند و در اینجا ما از آقای نوری تشکر می‌کنیم که به‌این امر قانونی توجه فوری کردند. شش نفر از استانداران که منصوب شده‌اند از استانداران دولت قبلی بودند که مجدداً از آنها استفاده شد و پنج نفر از آنها هم بنا به‌ضرورت درواقع جابجا شدند. هفت نفر از استانداران جدید سابقهٔ استانداری دارند، هفت نفر از استانداران قبلاً معاون استاندار بودند که ارتقا پیدا کردند و یکی از آنان قبلاً مسؤولیت وزارت معادن و فلزات، استاندار محترم که قبلاً وزیر بودند، دو تن از استانداران قبلاً سمت مدیر کلی ستادی در وزارت کشور داشتند، شش نفر از استانداران نیز قبلاً مسؤولیتهای مهم اجرایی در حد معاونت وزیر داشته‌اند و از این مجموعه ۸۵/۵ درصد دارای مدرک کارشناسی ارشد هستند، ۳ نفر دکتری و ۱۷ نفر با مدرک کارشناسی و ۱ نفر با مدرک کمتر از کارشناسی از حیث تحصیلاتی هستند.

احکام فرمانداران را فرمودند که تغییرات خیلی وسیعی بوده، من فقط یک مقایسهٔ سریع می‌کنم. در ده‌ماههٔ اول وزارت برادر عزیزمان جناب آقای بشارتی وزیر سابق کشور ۲۷۰ مورد تغییر فرماندار و بخشدار داشتیم. در ده‌ماههٔ اول وزارت جناب آقای نوری ۲۹۷ مورد بوده که ۴۰ مورد آن فرماندار و بخشدار جدید هستند، یعنی فرمانداریها و بخشداریهای جدیدی که ایجاد شده‌اند و باید نصب کنند. بنابراین تعداد تغییرات بخشداران و فرمانداران در ده‌ماههٔ اول مسؤولیت آقای نوری کمتر از ده‌ماههٔ اول مسؤولیت جناب آقای بشارتی بوده، به‌گواهی این آمار که اسامی و موارد آن ضمیمه است.

سوابق مدیریتی را در اینجا عزیزان مطرح فرمودند و تأکید کردند که آقا! تجربه‌ها از بین رفته، بومی نیستند، وزارت کشوری نیستند و علم لازم را بخشداران و فرمانداران در کار ندارند. شما عنایتی به‌این آمار بکنید، از میان منصوبین جدید ۱۴۳ نفر دارای سابقهٔ فرمانداری و بخشداری هستند و ۶۷ نفر دارای سابقهٔ مدیریت در ستاد وزارت کشور هستند، یا استانداریها یا شهرداریها... به‌عبارت دیگر ۷۰ درصد از منصوبین جدید از پرسنل مجرب و باسابقهٔ وزارت کشور هستند، در حالی که در ۲۲۹ مورد قبلی زمان جناب آقای بشارتی ۶۳ درصد دارای سابقهٔ وزارت کشوری بودند.

سابقهٔ تحصیلی؛ ۷۱ درصد از منصوبین جدید دارای مدرک تحصیلی لیسانس،

فوق لیسانس و دکتری هستند، در حالی که از ۲۲۹ نفر قبلی (این مربوط به‌بخشداران و فرمانداران قبلی است) فقط ۵۳ نفر دارای مدرک تحصیلی لیسانس و فوق لیسانس بودند و منهای دکتری، بقیه کمتر از لیسانس بودند. این هم از حیث تحصیلات.

از لحاظ بومی بودن؛ یکی از شاخصهای انتخاب اصلح این است که بومی باشد و منطقه را بشناسد. از ۲۹۷ انتصاب، ۷۶ درصد، یعنی ۲۲۸ مورد بومی استان مربوطه هستند که از میان آنها ۴۱ درصد متولد همان شهرستان یا بخشی هستند که در آنجا مسؤولیت پیدا کرده‌اند. در حالی که در گذشته ۶۳ درصد از مسؤولین، بومی استان بوده‌اند و ۲۸ درصد بومی شهرستان. پس در شاخص بومی بودن هم ملاحظه می‌فرمایید آمار جلوتر از دورهٔ قبل است.

سابقهٔ ایثارگری؛ در دورهٔ قبل از بین منصوبین کنونی ۳۷ درصد دارای سابقهٔ ایثارگری هستند و در این دوره ۶۳ درصد هستند. یعنی ۳۱ نفر جانباز و دو نفر آزاده که این مجموعه ملاکهای ارزشی هستند. به‌لحاظ ارزشی و جبهه‌ای و به‌لحاظ سابقهٔ مدیریت. لازم می‌دانم یک نکته هم اینجا عرض بکنم که بین دوم خرداد که انتخابات ریاست جمهوری بوده تا تعیین دولت جناب آقای خاتمی، از این تعداد فرمانداران و بخشداران که عرض کردم ۷۹ موردش در این فاصله نصب شده بودند. یعنی در این فاصله دوسه‌ماهه ۷۹ نفر از قبلیها عزل شده بودند و افراد جدیدی جایگزین آنها شده بودند! حالا من نمی‌دانم چطور این موضوع آن موقع مورد سؤال واقع نشد که چرا این اقدام صورت گرفت.

در خصوص شهرداران لازم می‌دانم عرض بکنم، تعداد این شهرداران کشور ۶۸۳ نفر که ۶ شهر دارای سرپرست هستند، ۴۹۱ نفر از این شهرداران هنوز هیچ تغییری نکرده‌اند و افراد قبلی هستند، یعنی ۷۱/۹ درصد. صبح آنچنان جوّی اینجا ساخته شد که گویا حتی مأمورین نظافت شهرداریها، بخشداریها و دهداریها هم عوض شده‌اند! این آماری است که بنده دارم عرض می‌کنم. تعداد ۱۲۱ نفر شهردار جدید در شهرهایی که جدید هستند نصب شده است. تعداد ۷۱ نفر هم از شهری به‌شهر دیگری منتقل شده‌اند. بنابراین تغییرات را با کسر نمودن این آمار ملاحظه می‌کنید کمتر از ۲۰ درصد است که من به‌تفکیک تمام استانها و شهرستانها، این جدول را دارم. سابقهٔ عملکردی شهرداران و همین مسألهٔ ملاکهای بومی بودن و ارزشی بودن اینها در شهرداران مطرح است.

رئیس: شما سه دقیقه وقت دارید.

من در خصوص مسألهٔ امنیتی موضوع مهمی داشتم که از آن می‌گذرم، چون وقت گذشته است. نکته‌ای که مهم بود و من به‌خاطر آن پشت این تریبون قرار گرفتم بحث نجف‌آباد و مسائل اصفهان بود. من صبح خدمت ریاست محترم مجلس عرض کردم (البته پیشنهاد من بی‌موقع و دیر داده شده بود) اگر این امکان وجود می‌داشت، صبح قبل از جلسهٔ علنی یا در فرصت دیگر در یک جلسهٔ غیر رسمی علنی دوستان این موضوع مطرح می‌شد، یکی دو ساعت بحث می‌شد، حقایق بسیار مهمی برای نمایندگان محترم روشن می‌شد. حداقل حساسیت حقیر و همکاران محترم را در موضوع آقای منتظری و مسائل ایشان می‌دانید. کسانی که از دورهٔ سوم مجلس هستند، مستحضر هستند. نطقهای بنده، نامه‌ای را که تهیه کردیم و از آن روز تا امروز من در این خصوص موضعم به‌دلیل آشنایی کامل به‌مبانی تصمیم‌گیری امام در خصوص آقای منتظری ثابت و روشن بوده و امروز هم بر همان مواضع استوار هستم. سرِ این قضیه اگر احساس خلافی بر آنچه تشخیص من است و تشخیص می‌دهم امام بر آن مبانی عمل کردند، حتماً بدانید مقاومت می‌کنم و به‌اندازهٔ سرِ سوزن عقب نمی‌نشینم. با علم به‌این موضوع از مجموع صحبتها که درست است جناب آقای نوری متهم نشده‌اند، اما صحبتهایی که عزیزان کردند، این القا را نشان می‌داد که چون فرماندار نجف‌آباد مقلد آقای منتظری است، چون باند فاسد مهدی هاشمی در آنجا شرارت کرده‌اند و وزارت کشور برخورد نکرده، چه نشده، چه نشده... العیاذ بالله این مطلب که جناب آقای نوری یا با آنها همدست یا لااقل در برابر شرارت آنها بی‌تفاوت هستند.

من در پیشگاه خدا و این مجلس باید این شهادت را عرض کنم و از رئیس محترم مجلس هم اجازه می‌خواهم این شهادت را عرض کنم چون در جهت پاسخگویی به‌همین شبهه است، آقای نوری به‌گواهی اسناد و مدارکی که ما داریم از بانیان اولیهٔ متلاشی کردن باند مهدی هاشمی قبل از برخورد امام بودند. اگر فرصت می‌بود و آن جلسه می‌بود من اینجا مدارک را ارائه می‌کردم و به‌یک نمونه اشاره می‌کنم. خود مهدی هاشمی فاسد و معدوم در نامهٔ معروفی که آن زمان نوشت و کسانی که این موضوع را تعقیب کرده‌اند و می‌دانند، نامهٔ معروف به«نامهٔ مثلث» شد، در آن نامه اهانتهای غیر قابل گذشتی را به‌مقام معظم رهبری که رئیس جمهور بودند و

به‌جناب آقای هاشمی رفسنجانی و مرحوم حاج احمدآقا کرد و معتقد بود این مثلث تشکیل شده، چه بکنند. آن موضوع نامهٔ مثلث مربوط به‌مهدی هاشمی اینجاست. در آنجا اراجیفی گفته و معتقد است که اینها چه کردند... و اتهامات عظیمی زده، می‌گوید کمیتهٔ همکاری-اجرایی آن مثلث خیالی و کذایی مرکب هستند از آقایانی (اسم برده) از جمله آقای نوری، ابراهیمی و آقای هادی و چند نفر دیگر. در همان موقع اینها یک مراسمی در اصفهان برای بزرگداشت شهید محمد منتظری گذاشتند و اعلام کردند که سخنران مهدی هاشمی است. در همانجا آن مراسم را جناب آقای نوری و جناب آقای هادی (به‌گواهی مدارکی که هست) به‌هم زدند و درواقع تغییر دادند، مراسم مردمی برگزار شد به‌نام مجموعهٔ نهادها و آقای دکتر هادی هم در آنجا سخنرانی کردند، البته فردا بلافاصله مهدی هاشمی علیه ایشان مدارکی جعل کرد و استنشاداتی داد که در تاریخ هست و من وارد آن مقوله نمی‌خواهم بشوم. (رئیس: وقت شما تمام شد).

جناب آقای نوری در قضیهٔ آقای منتظری آن معضلی که پیش آمد، رابط مرحوم حاج احمدآقا و حضرت امام بودند که بروند و پیغام بیاورند، پیغام ببرند، آن نامهٔ معروفی که نهایتاً با تدبیر و اصرار آقای نوری از آقای منتظری گرفته شد که خطاب به‌امام که شما به‌پروندهٔ مهدی هاشمی رسیدگی کنید، ولوبلغ ما بلغ. عبارتها و جمله‌ها مال ایشان بود و حضرت امام بعد از این‌که آن نامه رسید، فرمودند، من امشب در نماز آقای نوری را با نام دعا کردم، یا دعا می‌کنم. حالا عرض کردم، هم وقت نیست، هم ممکن است شائبهٔ خروج از موضوع را داشته باشد، اما این شهادت تاریخی را من در خانهٔ ملت خواستم عرض کنم. کسانی که بانی متلاشی شدن یک باند فساد بودند، خیلی ظلم است امروز متهم بشوند به‌مداهنه و سازش با آن باند. در اینجا نامه‌ای هم هست، البته فرماندار نجف‌آباد نوشته‌اند بنده مقلد حضرت امام هستم، در آن دوران که صحبت از باند مهدی هاشمی می‌شد بنده در جبهه (در کردستان) بودم و مجروح هم شدم و برادر دو شهید هستم و به‌شدت این مسائل را رد کردند.

«وَ لاٰ تَقْفُ مٰالَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ ٱلسَّمْعَ وَٱلْبَصَرَ وَٱلْـفُؤٰادَ كُـلُّ أُولٰـئِكَ كٰـانَ عَـنْهُ مَسْؤُلاً».[1] امیدوارم که در قیام قیامت در محضر خداوند متعال و این شهیدان بتوانم آنچه از روی درد و سوز و انجام تکلیف در اینجا عرض و ادای شهادت کردم،

---

۱. الاسراء، ۳۵.

جوابگوی صحت آنها باشم. با تشکر از همهٔ همکاران محترم، حضار گرامی، استیضاح‌کنندگان محترم که آنان نیز از سر دلسوزی مطالب را مطرح فرمودند، امیدواریم این نشست و این گفت‌وگو هم به‌اصلاح (احیاناً) پاره‌ای از مشکلات که طبعاً در امور اجرایی است، بینجامد که خواهد انجامید. اثرات این استیضاح و تذکرات طبعاً این مسائل خواهد بود و انشاءالله با رأی مجدد قاطع مجلس به‌این شاگرد فرزانهٔ امام و رکن رکین انقلاب، (که البته چون خارج از موضوع بود) جناب آقای دعایی نتوانستند آن احکام را بخوانند، بنده هم یک بغل آورده بودم از اول تا آخر بخوانم که موفق نشدم، انشاءالله مجدداً این سرباز در سنگر وزارت کشور به‌دیده‌بانی و دفاع از تمامیت ارضی کشور بپردازد. والسلام علیکم و رحمةالله

عده‌ای از نمایندگان: احسنت، احسنت.

رئیس: متشکر، آقایان استیضاح‌کنندگان دو نفر فرصت دارید، حداکثر هرکدام یک‌ربع، مجموعاً نیم ساعت صحبت داشته باشید و بعد هم نیم ساعت جناب آقای نوری فرصت دارند. جناب آقای کامران بفرمایید.

حسن کامران دستجردی: بسم‌الله الرحمن الرحیم

البته من از اول بنای صحبت نداشتم. منتها بحثهای اصفهان و نجف‌آباد که پیش آمد و خوب، خیلی هم گذرا رد شد و اصولاً مواردی هم که در این مدتی که بنده نماینده شدم و تابه‌حال به‌آن رسیده‌ام، برخورد داشته و بحث بنده بیشتر براندازی است، اصلاً کاری نه به‌این دسته دارم و نه آن دسته. یعنی مواردی که بنده به‌آن رسیده‌ام، چون ارادت من به‌حاج‌آقا خاتمی از زمان ارشاد بوده و همان ارادت هم حفظ است، کمااین‌که آقای دکتر حبیبی تشریف دارند، آن دفعه هم که استیضاح وزیر محترم معادن و فلزات بود و بنده صحبت کردم، عرض کردم ارادتم به‌حاج‌آقا هاشمی است و همچنان هم این ارادت وجود دارد. لذا بحثهایی که بنده دارم بحثهایی است که اولین‌بار در شورای اداری استان بعد از نمایندگی شرکت کردم و بعد از عید بود. وقتی من شرکت کردم، خوب، از مردم اصفهان تشکر کردم که اهل ولایت هستند، متدین هستند و بعد هم هفتهٔ امر به‌معروف و نهی از منکر... و بعد گفتم مردم نجف‌آباد آدمهای خوبی هستند، آدمهای متشرعی هستند و عرض کردم که مسائل این شهر از خارج هدایت می‌شود، دست خارجیها در کار است. دیدیم یک نفر در تهِ شورای اداری گفت، سیاسی شد! گفتیم بابا! ما که از خط و ربط حرف نزدیم، از ولایت حرف زدیم،

کجای این سیاسی بود؟ گفتند، صلوات! گفتیم خوب، تا شب صلوات بفرستید، اشکالی ندارد! (حضار صلوات فرستادند) البته ما در آن جلسه سه‌تا صلوات تقاضا کردیم و آخریش را گفتیم برای طول عمر مقام معظم رهبری صلوات (حضار صلوات فرستادند)... (رئیس: اینها جزء وقتتان حساب می‌شود، اگر بخواهید ده‌تا صلوات هم می‌فرستیم!) بعد در آن جلسه ما اصرار کردیم این چه کسی بود؟ به‌استاندار محترم اصفهان هم عرض کردم، در جلسهٔ شورای اداری دوتا رئیس ندارد! لذا با سماجت ما، دیدیم فرماندار محترم فلاورجان بلند شد. خوب، ببینید! این چشم‌انداز شورای اداری ماست که درواقع یک فرماندار در حکومت ما خودش در شورای اداری، وقتی که ما از ولایت دفاع می‌کنیم این حرف را می‌زند! بعد پسوندش آمدیم در هفتهٔ معلم با حاج‌خانم شرکت کردیم که من نوارش را هم اینجا آورده‌ام. در آن جلسه خوب، هفتهٔ معلم بود، این نوارش است (هرکس هم دوست داشت می‌تواند بیاید گوش بکند) استاندار محترم اصفهان خوب راجع به‌هفتهٔ معلم باید صحبت می‌کردند، ناگهان پرداختند به‌این‌که حرفهای فرماندهٔ کل سپاه، برابر با حرفهای امیرانتظام به‌یک اندازه به‌امنیت کشور لطمه زده! که ما خیلی متأسف شدیم که چرا...

عده‌ای از نمایندگان: در موضوع نیست.

رئیس: آقایان! گوش بدهید، بحث استاندار و فرماندار اصفهان و نجف‌آباد است و در موضوع است، بفرمایید.

کامران دستجردی: بعد برای خود ما سؤال بود، متولی استان چرا باید این کار را بکند؟ تا این‌که برای راهپیمایی دفاع از ولایت، خوب در همهٔ شهرها این کار انجام شد، بنده خودم حضور داشتم، هر چه نگاه کردم که استاندار اصفهان تشریف دارند یا نه؟ گفتند نیستند، البته گفتند ایشان تشریف بردند فرماندار گلپایگان را معرفی کنند، حضور ندارند. خوب، بافت مذهبی مردم اصفهان هم حفظ شده، حالا هم اصفهانیها حرفهای بنده را دارند گوش می‌کنند. با همهٔ سلائقی که دارند، یعنی این بافت مذهبی حفظ شده، حساس بودند که استاندار شهر کجاست؟ یا وقتی که آقا آن پیام را دادند و خوب، همه آمدند، یعنی فتنه را آقا خاموش کردند. یعنی به‌آنجا انجامید که آقا پیام دادند! والّا ما باید خودمان حل می‌کردیم، یعنی مسؤولین امنیتی باید حل می‌کردند که به‌آنجا نکشد. خوب، وظیفهٔ استاندار این است که ستادی تشکیل بدهد، این مراسم را پُربار بکند. باز بنده خودم شاهد قضیه بودم، ایشان پایان کار تشریف آوردند یعنی

زمانی که به‌خطبه‌های نماز جمعه وصل شده بود، در صورتی که این یک بحث امنیتی است، یک بحث ملی است و یک بحثی است که به‌هرحال پسوند داشته که به‌اینجا ختم شده.

بعد در خود شورای اداری گذرا یک تشکری از مردم و رهبری شد، اصلاً باز نشد که این بحث چیست؟! از خود حاج آقای نوری هم توقع بود که انبوه مردم اصفهان که در میدان آمده‌اند، هم به‌اعتبار این‌که خودشان اصفهانی هستند و هم به‌اعتبار این‌که وزیر محترم کشور هستند و پاسبان، سرباز و سپاه هم درست است که امنیت ایجاد می‌کند، ولی امنیت واقعی را خود مردم ایجاد می‌کنند و در این میدانی که ۱۲۰هزار مترمربع است و مردم هم پُر بودند، گرچه بعد، بعضیها آمدند و گفتند سرباز آورده‌اند یا از اطراف آورده‌اند نه، مشخص بود، محلات اصفهان را بنده آشنا هستم و به‌روستاهایش هم آشنا هستم، چون محله به‌محله رفته‌ام و می‌دانم خود مردم شهر بودند و میدان پُر بود خوب، باید یک تشکری می‌شد. یعنی برای این پیام امنیتی که درواقع یک حلقهٔ مهمی بود باید این کار می‌شد. اما شما می‌بینید که این نشد. زمان آقای جهانگیری خوب. ایشان استاندار بود یک مشکلاتی برای نجف‌آباد درست شد. اینها آمدند یک تدبیر کردند، گفتند آقای دکتر سعادت فرماندار بشود، دکتر سعادت هم اصفهانی نیست، کرمانی است و فعلاً هم رئیس دانشگاه آزاد است و یک مقطعی هم نمایندهٔ ارزشها بود. ایشان آمد وقتی که متولی شهر شد، اصلاً این بحثها نبود. اولین تعویض آقای موسوی استاندار، تعویض آقای دکتر سعادت بود و بعد هم یک آدم بومی آورد، حالا جانباز، اخوی دو شهید... گرچه ما در این دستگیریهای نجف‌آباد جانباز هم داریم، خانوادهٔ شهید هم داریم. اصلاً اصفهان و نجف‌آباد یک شهر پُرشهید است، یک شهر پُرجانباز و پُرآزاده است. امام ــ رحمة‌الله ــ فرمودند: «در کجای دنیا استانی مثل اصفهان پیدا می‌کنید؟!» اما وقتی که فرماندار محترم منصوب شدند از دو روز بعد تلکسهای ویژه فرستاده شد، (باز می‌توانید اینجا بیایید و نگاه بکنید) و در این تلکسها که تلکس ویژه هست، همیشه ایشان گفته است که شهر ملتهب است، جنگ مسلحانه می‌شود، حتی وقتی که مردم در آن جریان تیم فوتبال ابراز احساسات کردند، در این تلکس است ایشان فرمودند نه، حزن و خوف گونه‌ای است که مردم به‌این احساسات هم پاسخ نداده‌اند. خوب، وقتی هم که ایشان تشریف می‌آورند اصولاً افرادی می‌روند به‌ایشان خیر مقدم می‌گویند مثل آقای غلامعلی رستمی داماد آقای

منتظری، مثل آقای حیدرالفتاح یا این‌که نشستی که بستگان درجه‌یک و دو آقای منتظری با ایشان داشتند یا بازاریهایی که با ایشان نشست داشتند و بعد هم نتیجهٔ این نشستها که در واقع می‌شود با تاریخ ذکر کرد، اولین نشست ۱۳۷۶/۸/۲۹ بوده است و بعد هم عمویشان که در بازار هستند آن دعوت را به‌خانهٔ داماد آقای منتظری پیشنهاد می‌کنند و بعد هم در ۱۳۷۶/۹/۱ باز قرار با آقای حرّی می‌گذارند، بعد هم ۱۳۷۶/۹/۱۶ سرِ سه‌راه نجف‌آباد قرار می‌گذارند، بعد هم ۱۳۷۶/۹/۲۰ با آقای نادی ملاقات داشتند، بعد هم با آقای سلیمان‌نژاد در بازار دعوت می‌شوند و بعد هم با آقای نصراللّهی (که حالا بازداشت شده‌اند) به‌هرحال می‌گوید شما در جلسهٔ ایثارگران می‌روید ببینید چیست؟ مجموع اینها که زیاد است، اطلاعات ما را هم هیچ‌کسی نداده است؟ نه اطلاعات داده، نه سپاه داده، نه بسیج داده، منابع مردمی ما داریم. اگر آن دفعه هم در استیضاح وزیر معادن (یادتان باشد) ایشان می‌گفتند که اینها را اطلاعاتیها داده‌اند. نه! خوشبختانه مردم کف شهر که ما می‌رویم آن‌قدر می‌آیند اطلاعات می‌دهند که نمی‌دانیم چه‌کار بکنیم! لذا این هم مواردی هست که با عدد رقم وجود دارد... پس بحث سوم، ورود ایشان است. در شهر پخش می‌شود، جلسات گذاشته می‌شود. وقتی هم که جلسات گذاشته می‌شود، یک بار در تاریخ ۱۳۷۶/۸/۲۷ بخشی از این اطلاعیه‌ها و شبنامه‌هایی که پیش می‌آید... بعد می‌بینند در سطح شهر پخش نیست که در واقع من اینجا نمونه‌هایی از این اطلاعیه‌های آنها را آورده‌ام یعنی شبنامه‌هایی که پخش شده، بعد اینجا بحث می‌شود که چطور شده هنوز در شهر پخش نشده اما فرمانداری می‌نویسد یا می‌گوید که قرار است در عین حال این اطلاعیه امشب پخش بشود. مثلاً یکی از آنها اطلاعیهٔ اناللہ و انا الیه راجعون است. یا این‌که کمکهای مالی که به‌مؤسسات شده مثل کمک به‌صندوق بقیةاللہ، به‌اتحادیهٔ شهر و بعد هم جشنی که اینجا اشاره شد، یکسری شکایت می‌کنند. آنهایی که شکایت می‌کنند خود نجف‌آبادیها اینها را می‌شناسند و صدای من را هم گوش می‌کنند. خود فامیل آقای حرّی است، خود حاج محمد ایزدی است، آقای ستاری و حاج آقای مرتضوی است که اینها هم در واقع متقاضی می‌شوند که آقا! همین مراسمی که هست مثل جشن سد معبر است. پس پیام بعدی هم در شهر... اصولاً وقتی بسیج، سپاه، امام جمعه، دوستداران انقلاب می‌آیند می‌گویند نه، تنش می‌شود، معنی این کار در نجف‌آباد چه شد؟ معنای آن این است که یعنی مذاکره با نظام بشود. مذاکره با نظام یعنی برخورد نشود. در تشییع

جنازهٔ شهدای نجف‌آباد باز مصوبهٔ شورای تأمین بود که آقا! بعد از نماز جمعه تشییع بشود. خوب، اینها به‌ورزشگاه ریختند و چندتا جنازه را هم بردند! وقتی که اوضاع شهر دست استانداری است، دست فرمانداری است، چهارتا نگهبان نمی‌گذارند که این چهارتا جنازه را نبرند! همان نگهبانان با همان وضعیت... ما که بحث از ضریب امنیتی می‌کنیم (رئیس: سه دقیقت وقت دارید) عملکرد امنیتی و عملکرد ما طوری است که علت وجودی این بحث را از بین می‌برد. لذا شما ببینید که جنازه‌ها هم جدا تشییع می‌شود و یک شیخی در آنجا اعلام می‌کند، یادتان نرود ۲/۲۵/ در میدان امام! که بعد در میدان امام هم بیایند چه‌کار بکنند؟ آن کنند که... آقا حساس می‌شوند در هیأت دولت هم به‌خود حاج‌آقا نوری می‌گویند، حاج‌آقا نوری! شما با آقای دری پا جلو بگذار! خوب، اصفهانی هستی، آن هم نجف‌آبادی هست! (حالا این را من تعبیر می‌کنم) حاج‌آقا قبول نمی‌کنند. بعد می‌گویند آقای جهانگیری قبول کند. آقای جهانگیری و آقای دری هم که می‌آیند مجموعه را جمع بکنند، وضعیت طوری می‌شود که مقام معظم رهبری پیام می‌دهند. خوب، ببینید! شکل امنیتی و اندازهٔ امنیتی به‌گونه‌ای است که رهبری وارد می‌شود! ما هم یک طبقه‌بندی امنیتی نداریم! اصولاً طبقه‌بندی امنیتی چگونه ایجاد می‌شود؟ من مثال ساده‌ای بزنم. فرض کنید اگر فرماندار ما در ابوموسی ناشیگری کند، تنش منطقه‌ای می‌شود. یک فرماندار! بله، تنش، منطقه‌ای می‌شود! شما می‌بینید مجموعهٔ جریانات اصفهان و نجف‌آباد که به‌هم قفل شده و به‌هم مربوط است، براندازی به‌گونه‌ای می‌شود که رهبری وارد می‌شوند و بعد هم ما می‌آییم راحت از آن می‌گذریم.

ای کاش یک جلسهٔ غیر علنی باشد چه حاج‌آقا رأی بیاورند و چه نیاورند، بحث آن جداست که ما در جلسهٔ غیر علنی بعضی چیزها را پوست‌کنده بگوییم، بدون تعارف بگوییم. بالاخره فرض کنید همین کتابی که سیاه چاپ کرده و مذاکرات مهدی هاشمی را در آن آورده (یعنی بازجوییهایش) بالاخره بعد دوستانش را معرفی می‌کند، می‌گوید مجموعهٔ ما این‌طور بود، به‌گوش آقای منتظری می‌رساندیم. مثلاً راهکارهای ما این بود، یا مثلاً بگوییم این کتابها را در کشور جمع‌آوری بکنند یا این‌که بگوییم نه، بسیار خوب است. از طرفی راجع به‌اطلاعات هم گفته‌اند نظرش را گاهی داده است. گفته است، فرماندار نجف‌آباد ناتوان است و سابقهٔ وی در دفاع از آقای منتظری هست، بافت مدیریتی ناسالمی که بعد از آمدن فرماندار شکل گرفته است (می‌گویند

این را گویا اطلاعات به‌وزارت کشور رسماً نوشته است) (رئیس: وقت حضرتعالی هم تمام شد) قدرت گرفتن هواداران آقای منتظری در نجف‌آباد و دلیل... فرماندار، عدم حضور مسؤولین بلندپایهٔ استان هنگام بحرانها در محل مأموریت، عدم برخورد با عناصر محرک مؤثر در ایجاد تحصن و اعتصاب از سوی آن و بعد هم در شورای امنیت ملی، ولو این‌که ابلاغ نشده، بحث شده، اطلاعات اصفهان را خواستند، وزیر اطلاعات را... خودتان بحث کرده‌اید، گفتید بابا! حداقلش این بومی است! جایی دیگر ببرید. گرچه ما از این بومی مسأله داریم. بنده یک موارد ریزی اینجا دارم همه هم مستند است (رئیس: وقتتان گذشت) که می‌تواند این را به‌ما بگوید که یک‌مقداری نسبت به‌مسائل عمق و وسع بیشتری بدهیم، یک نگاه دیگری بکنیم. آن‌طور هم مطرح نکنیم که نه، مسائل دیگری است. به‌هرحال من عذرخواهی می‌کنم. مجدداً از دولت خدمتگزار بویژه حضرت ریاست جمهور تشکر می‌کنم. و صل الله علی محمدٍ و آل محمد (حضار صلوات فرستادند).

رئیس: متشکر، جناب آقای باهنر حداکثر یک‌ربع وقت دارید، بفرمایید.

محمدرضا باهنر: بسم‌الله الرحمن الرحیم

من ابتدا به‌بعضی از مباحثی که مطرح شد مجدداً اشاره‌ای می‌کنم و نهایتاً هم انشاءالله جمعبندی از مجموعهٔ بحثهایی که استیضاح‌کنندگان محترم داشتند بکنم.

ببینید! ما در مورد شهرداری... برادر عزیزی که صحبت کردند، تأکید کردند که ما اصلاً وارد این مقوله که جرمی اتفاق افتاده، نیفتاده، ایشان متهم است، نیست، مجرم است، نیست، وارد این بحث نمی‌شویم. برادر عزیزمان تصویر کردند که آقایان آمدند و این مقوله را از راه ایجاد التهاب و تشنج حل کرده‌اند. یعنی جناب آقای نوری، صبح می‌فرمایند که من نمی‌دانم این حرفهایی که می‌گویند من زدم یا نزدم! خوب، من نمی‌دانم واقعاً روابط عمومی وزارت کشوری وجود ندارد، این صحبتها را جمع نمی‌کند، تیتر روزنامه‌ها نمی‌آورد، اگر مسألهٔ مهمی بود و خلاف بود، موظف نیست تکذیب بکند، چگونه است؟ روزنامهٔ جامعه ۱۸ فروردین ۱۳۷۷ می‌گوید که من نمی‌توانم مراتب تردید خود را از کفایت و صلاحیت دست‌اندرکاران این پرونده ابراز کنم.

فرض کنید که ایشان اصلاً این اعتقاد را هم داشته باشند. در جایگاه وزارت کشور مصاحبه و صحبت بکنند و زیر علامت سؤال ببرند یا این‌که می‌گویند که رادیوهای

خارجی خیلی حرفها را می‌زنند، خوب ما حرفی نداریم! خبرگزاری رویتر موقعی که ایشان مصاحبه کرده‌اند لید خبر و رأس خبرش این بود که وزیر کشور امروز در یک مورد نادر، عالی‌ترین ردهٔ قضایی کشور را به‌باد حمله گرفت. خوب، متن صحبت هم هست، روزنامه‌های ایران هم گفتند، مردم هم از رسانه‌های داخل دیدند، از تلویزیون دیدند، از روزنامه‌ها خواندند. ما فرض می‌گذاریم این‌که ایشان به‌این نتیجه رسیده‌اند که آقای شهردار خلاف حق بازداشت شده‌اند، ما می‌گوییم در این جایگاه راه قانونمداری و قانونی زندگی کردن و قانونی کار کردن این است؟ برویم مصاحبه کنیم، صحبت بکنیم، ستاد تشکیل بدهیم، راهپیمایی، تشنج، نمایشگاه، چیزهای دیگر و این حرفها... که مثلاً آقای شهردار آزاد بشود خوب، راههای دیگری هم هست. واقعاً راه قانونی دارد، بگردید راه قانونی را پیدا کنید. یک موقع است که رئیس یک گروه سیاسی است، می‌خواهد بیاید صحبت بکند، میتینگ بگذارد، سخنرانی بگذارد، خوب حالا آن یک بحث دیگر است. اما وزیر کشور که مسؤول امنیت کشور است، براساس استراتژی «فشار بیاور، چانه بزن و به‌نتیجه برس» اقدام می‌کند. بحث ما این است، والّا بحث این‌که حالا آقای شهردار مجرم است یا نیست، دادگاه خودش این را قضاوت می‌کند.

آقای نوری فرمودند که، صبح ما شهردار را معلق کردیم! خوب، آقای شهردار را هم ملت در دادگاه دیدند که از ایشان سؤال شد، شما آیا معلق شده‌اید یا نه؟ گفت من خبر ندارم. بالاخره یک حکمی که در مورد کسی صادر می‌شود اولین روش اداری این است که به‌خودش ابلاغ می‌شود. بالاخره یا ایشان واقعاً خبر نداشت، محرمانه عزلش کردند که کسی خبردار نشود یا این‌که اگر عزل شده و این حکم اجرا شده، قاعدتاً در رسانه‌ها می‌آمد و چیزهای دیگر.

و بالاخره بحث این است که ایشان در صحبتهای متعددشان اعلام کردند که آقا! قوهٔ قضائیه موقعیت ندارد، مردم طرفدار قوهٔ قضائیه نیستند، اگر رأی‌گیری بکنیم این‌طور می‌شود، اگر نکنیم این‌طور می‌شود! واقع قضیه، قوهٔ قضائیه آقای یزدی و فلان آقای رئیس دادگستری و فلان قاضی نیست. قوهٔ قضائیه پناهگاه و ملجأ مردم است. یک مقام عالیرتبهٔ قوهٔ مجریه بیاید و به‌مردم بگوید آقا! به‌این قوهٔ قضائیه شما امید نداشته باشید، ما می‌گوییم این حرکات تشنج‌آمیز و التهاب‌آور است. والّا آدم می‌تواند نظر داشته باشد، می‌تواند راههای قانونی را برود و پیگیری بکند، بحث ما این مقوله‌هاست.

یا در مورد امنیت شهرها، ایشان فرمودند «ما که بحثی نداریم»، ما هم اینجا داریم، حالا دیگر این بولتنهای وزارت اطلاعات است، عزیزان می‌توانند بیایند نگاه بکنند و آماری را که جناب آقای نوری خواندند، از بولتنهای وزارت اطلاعات است. حالا اگر ستاد امنیتی وزارت کشور گفته نخیر، امسال وضع خیلی بهتر از سال گذشته شده، من نمی‌دانم! من حداقل در جیرفت، کهنوج، کرمان، ایرانشهر و آنجاها را خبر دارم که ظرف سه سال با کمک نیروهای انتظامی و لشکر ثارالله کرمان و منطقهٔ جنوب شرقی کشور، ظرف سه سال آنجا را پاکسازی کرده‌اند، بسیاری از اشرار آمدند یا پناهنده شدند، امان‌نامه گرفتند یا کشته شدند یا فرار کردند و منطقه امن شد. خوب بروید از مردم منطقه بپرسید، منطقه امن شد. این‌که جناب آقای نوری تحلیل می‌کنند که آقا! بیکاری، اشتغال، بازارهای مرزی، طالبان و چیزهای دیگر و این حرفها، اینها که امسال اتفاق نیفتاده؟! بحث ما این است که آمار و ارقام ناامنیها در سطح کشور بالا رفته، عدد و رقمش را هم داریم، جدولهایش را داریم، دیاگرامهایش را داریم، هر کس می‌خواهد بیاید ببیند. اگر وزارت کشور بعضاً خبر ندارد یا خبر به‌آن نمی‌رسد یا با نیروی انتظامی قهر است و خلاصه اطلاعات همدیگر را نمی‌توانند خوب پردازش و رد و بدل بکنند، آن یک بحث دیگر است. اطلاعات مجموعاً این است که ناامنی زیاد است.

جناب آقای نوری می‌فرمایند نه، الحمدلله همه چیز امن و امان است، مشکلی هم نداریم و اگر یکسری مشکل است به‌خاطر بیکاری، بازارهای مرزی، طالبان، کردستان و چیزهای دیگر و این حرفهاست. خوب، این اتفاقات از ۲۰ سال گذشته تابه‌حال نیفتاده؟ آمار و ارقام این مسائل مخصوصاً در استانهای جنوب شرقی کشور به‌شدت ظرف امسال بالا رفته، البته ما عدد و رقم اعلام نکردیم، ولی بعضی از درصدها را که اعلام کردیم بیشتر منابعش اطلاعات است.

نکتهٔ بعدی که در رابطه با بعضی از استعلامها، ایشان فرمودند ما استعلام کردیم و عمل کردیم. شاید نامه‌اش اخیراً خدمتشان رسیده باشد در طی استعلام مجددشان از وزارت اطلاعات، وزارت اطلاعات اعلام کرده نه آقا! در مورد استانداران هیچ استعلامی از ما کتبی نشده است. شفاهی هم که استعلام شده در مورد ۱۰ نفر سؤال شده، ۲ نفر را قطعاً ما گفتیم منفی است و مصلحت نیست اینها مسؤول بشوند و ۱۸ نفر دیگر را اصولاً سؤال نکرده‌اند نه شفاهی، نه کتبی! این نامه‌ای است که وزارت

اطلاعات برای آقای وزیر کشور فرستاده و انشاءالله که دستشان رسیده.

نکتهٔ بعدی، بحث این‌که آدم پشت تریبون بیاید و بگوید آقا! من نمی‌دانم این حرفها چیست، من خبر ندارم و یک چیزهایی می‌گویند و از این حرفها، خوب، واقع قضیه پاسخ دادن به‌مسائل... اینها را که دیگر روشن است. ما در متن استیضاح‌مان روشن نوشته بودیم. «عدم استعلام از وزارت اطلاعات» خوب بود جناب آقای وزیر کشور می‌آمدند و می‌گفتند آقا! این نامه، این شماره، این تاریخ، این بحث، ما این کارها را کرده‌ایم. ما می‌گوییم این نامه را وزارت اطلاعات چند روز قبل فرستاده که آقا! این استعلامها را نکردید! یا مثلاً در رابطه با همین جریان نجف‌آباد، اولاً کمیسیون مربوطه در شورای امنیت بارها و بارها گفته‌اند که آقا! ادامهٔ وضعیت موجود خوب نیست. وزارت اطلاعات رسماً نوشته فرماندار نجف‌آباد ناتوان است و تنها راه‌حل مشکل نجف‌آباد دوتا شرط دارد: یکی این‌که مدیریت سیاسی یعنی فرماندار نجف‌آباد زود تغییر بکند، مدیریتهای دیگری که از قبل ایشان منصوب شده‌اند تغییر پیدا بکند و نهایتاً این‌که در آنجا با عوامل تحریک که تعدادشان هم خیلی محدود هستند برخورد تند بشود. این بالاخره نظر مقامات امنیتی کشور است، در کمیسیون سیاسی-امنیتی شورای امنیت هم بحث شده و قاعدتاً به‌بعضی از اینها باید عمل می‌شد و می‌شد اینجا استناد کرد که ما به‌این بحثها مثلاً عمل کردیم.

در رابطه با عزل و نصبها؛ سؤال کردند، جناب آقای انصاری بحث مفصلی کردند که منصوبین مثلاً ۱۵ درصد، ۳۰ درصد (من دقت نکردم) جانباز یا ایثارگر هستند، خوب بود که معزولین را هم می‌گفتند! ما فقط بحثمان همین‌جاست که معزولین چند درصدشان این‌طور بودند؟ منصوبین چند درصدشان این‌طور بودند؟ ما می‌گوییم آقا! استاندار محترم سیستان و بلوچستان که من خدمتشان نرسیدم، برادر بسیار خوب، متدین و انشاءالله مدیر قوی اجرایی! ایشان یک روز در وزارت کشور نبوده، حالا استان سیستان و بلوچستان را با همان تعاریفی که آقای نوری فرمودند، آنجا مشکل طالبان را داریم، مرز را داریم، قاچاق را داریم، چیزهای دیگر را داریم، جناب آقای استانداری که یک روز در وزارت کشور نبوده می‌خواهد آنجا برود و مشکلات سیاسی، اقتصادی، امنیتی، قاچاق مواد مخدر، افاغنه و... و... و... همهٔ اینها را حل بکند، بحث ما اینجاهاست. یا در رابطه با همان بحث توسعهٔ سیاسی و چیزهای دیگر، واقع قضیه بحث ما این است. حالا یک وزیر عوض بشود... من خودم در سخنرانی و

بحث در رابطه با رأی اعتماد گفتم که رئیس جمهور قطعاً باید وزرایی را انتخاب بکند که هم‌نگرش با خودش باشد، این حق طبیعی است. اما واقعاً پُستهای سیاسی مملکت هزار و هشتصد و خُرده‌ای است؟ یعنی دهدار، بخشدار و... و...

برادران پیشنهاد کرده بودند که قبل از استیضاح بیاییم ما مذاکره کنیم، گفتیم آقا! اگر الآن ما بخواهیم مذاکره بکنیم، فقط در مورد سرایدارها و مثلاً کارمندان کارگزینی در ادارات فرمانداری و اینها می‌توانیم مذاکره بکنیم! بقیه که رفته‌اند، چیزی تـهِ آن نمانده است! این بحثها، این مباحث را جلو می‌آورد و طبیعی است که باید یک‌مقدار عزیزان دقت بکنند و اگر عزیزان هم رقمی دارند، آماری دارنـد، بـحثی و صـحبتی دارند...

یک نکته‌ای را که جناب آقای نوری بسیار روی آن تأکید داشتند، بحث بسـیار مهمی هم هست و واقع قضیه باید در این مملکت باز بشود (رئیس: شما چهار دقیقه وقت دارید) مسألهٔ توسعهٔ سیاسی است. بحث توسعهٔ سیاسی، بحث آزادیـها، بـحث این‌که مخالفین بیایند حرفهایشان را بزنند، این بحثها واقع قضیه نشاط سیاسی ایجاد می‌کند، شادابی به‌وجود می‌آورد، تحرک ایجاد می‌کند و مردم احسـاس مـی‌کنند در سرنوشت خودشان دخیل هستند، در حاکمیت دخیل هسـتند، جـزو تـصمیم‌سازان مملکت هستند، اینها بحثهای خوبی است و واقع قضیه تحفه‌های خوبی است که مقدار زیادی از این تحفه‌ها را من قبول دارم. یعنی واقعاً بعد از روی کار آمدن جناب آقای خاتمی رئیس جمهور محترم بحثهای نویی در جامعه مطرح شد و خیلی از این بحثها هم واقعاً بحثهای خوبی است و باید استقبال شود و این فضا باز بشود. اما ببینید! بحث و صحبتی که ما داریم، می‌گوییم آقا! اولاً توسعهٔ سیاسی یک‌مقداری بر عهدهٔ وزارت کشور است، یک مقداری بر عهدهٔ وزارتخانه‌های فرهنگی است و چیزهای دیگر... اما در توسعهٔ سیاسی حداقل ما سه‌تا توقع داریم. این تعریف علمی آن است، قانونی آن است، عرفی آن است که اولاً مردم درکشان از توسعهٔ سیاسی نظام بالا برود، تولای مردم نسبت به‌نظام بالا برود. یعنی اگر حکومت رو به‌توسعهٔ سـیاسی مـی‌رود بـاید تولای مردم را نسبت به‌نظام بالا ببرد. و مسألهٔ سوم هم این است که مشارکتهای مردم را باید در صحنه‌های سیاسی بالا ببرد. خیلی خوب، یک انـتخابات آقـایان بـرگزار کردند. (یعنی کلاً وزارت کشور) انتخابات میان‌دوره‌ای تهران، نسبت شرکت‌کنندگان را هم دیدیم، متأسفانه خیلی بد بود، خیلی کم بود. آقایان آمدند از قبل هم گفتند، بعد

آن هم گفتند آقایان! اصل قضیه‌اش نظارت استصوابی است. نظارت استصوابی مگر در مجلس پنجم نبود؟ ۲۵ میلیون نفر مگر پای صندوقهای رأی با نظارت استصوابی نرفتند؟ من اصلاً وارد بحث نظارت استصوابی نمی‌خواهم بشوم، مگر نظارت استصوابی زمان انتخابات ریاست جمهوری نبود؟ مگر ۳۰ میلیون نفر وارد انتخابات نشدند؟

بحث این است که آیا با تبلیغات و چیزهایی... بله می‌شود، معاون وزیر کشور بگوید آقا! این استصوابی چیز خیلی بدی است، وزیر کشور هم بگوید چیز خیلی بدی است، دیگران هم بگویند چیز خیلی بدی است، بعد هم می‌خواهید مردم بیایند پای صندوقهای رأی در انتخابات شرکت بکنند؟ خوب معلوم بود در تهران ۴ میلیون‌نفری، نمی‌دانم یادم نیست ۲۰۰ هزار نفر مثلاً می‌آیند شرکت می‌کنند. بحث این است که توسعهٔ سیاسی چیست؟ واقعاً این تظاهراتی که بعضاً انجام می‌شود، اینها مشروعیت نظام را بالا می‌برد یا مشروعیت نظام را زیر علامت سؤال می‌برد؟ همان گروهی که جلو دانشگاه تهران مجوز گرفتند، آمدند همسو شدند با رادیوهای خارجی و گفتند مهمترین چالش این مملکت این است که باید انتخابات رهبری با رأی مستقیم باشد، بعد هم شعار دادند، راهپیمایی کردند، همانها ۱۵ روز، یک ماه بعد از آن در پارک لاله دوباره مجوز گرفتند! خوب اگر قرار است مجوز بدهیم که یک‌عده بیایند به‌زیر پوشش دروغین حمایت از دولت، بگویند مرگ بر مجلس، مرگ بر قوهٔ قضائیه، یک‌عده هم بیایند زیر پوشش دروغین حمایت از مجلس بگویند مرگ بر دولت، مرگ بر قوهٔ قضائیه، خوب توسعهٔ سیاسی این است؟ اگر توسعهٔ سیاسی این است که من فکر می‌کنم با این وضعیت معلوم نیست سنگ روی سنگ بند بشود و موضوع حل بشود.

و آخرین نکته. در رابطه با سؤالات نمایندگان هم که حالا بحثهای مفصلی بود، یک نفر سؤال کرده در مجلس، در کمیسیون رفته، خیلی خوب این بحث رفته در روزنامه‌ها، بالاخره نماینده‌ها می‌روند مصاحبه می‌کنند و صحبت می‌کنند، خیلی مسائل هم این روزها در روزنامه‌ها می‌رود دیگر! (دیدید که گفت‌وگوی محرمانه مثلاً فرماندهٔ سپاه هم می‌آید در روزنامه‌ها، صاحب روزنامه هم می‌گوید ما از هرجا بتوانیم خبر درمی‌آوریم. حالا من نمی‌دانم قانون آن چیست، مقررات آن چیست، آن یک بحث دیگر است) اما بعد از این، سه نمایندهٔ دیگر سؤال کردند، جناب آقای نوری می‌گویند من در کمیسیون نمی‌آیم و بعد هم صحبت حضرت امام را می‌خوانند که آقا

باید ببینیم این می‌خواهد نقد بکند یا می‌خواهد انتقامجویی بکند. چون آقای نوری تشخیص دادند که سه نفر بعدی می‌خواهند انتقامجویی بکنند، بنابراین گفتند ما مجلس نمی‌آییم.

اگر استنادتان به‌صحبت امام این است، این‌طوری می‌خواهید بهره‌برداری بکنید، اما من می‌خواهم بگویم منِ باهنر بد، دو نفر از همکاران دیگر من هم می‌خواهند انتقام‌کشی بکنند. شما که نمی‌توانید به‌جرم من، ۵ نفر نمایندهٔ بعدی را هم که می‌خواهند سؤال بکنند... (رئیس: وقت شما تمام شد، حالا یک دقیقه هم چون به‌بقیه دادیم به‌شما هم می‌دهیم) نهایتاً بحثمان این است که توسعهٔ سیاسی که آقایان می‌فرمایند، باید در جهت تحکیم مبانی نظام باشد، هرج و مرج ایجاد نکند. اگر خشونتی فکر می‌کنید در جامعه ایجاد می‌شود، باید با قدرت قهریه، با خشونت برخورد بشود. این‌که هر روز بیایند بگویند آقا آنها را زدند، آنها را زخمی کردند، بعد هم بگویند ما نمی‌دانیم چه هستند، دیگران بروند بگیرند. می‌گوییم خوب آقای وزارت کشور! شما که مجوز دادید، امنیت اینها را هم برقرار کن. می‌گویند آقا! یک‌عده اهل خشونت هستند، خوب آنها که اهل خشونت هستند چه کسانی هستند؟ بگیرید آنها را، ۴ نفر آنها را دادگاهی بکنید. دوتا دادگاه علنی بگذارید، معرفی بکنید به‌قوهٔ قضائیه که آقا اینها آمده‌اند خشونت کرده‌اند ما هم معرفی کردیم و عمل نشده. و نهایتاً این جمله را من عرض کنم خدمتتان که اگر قرار باشد این آزادیها و این بحثها به‌اینجا کشیده بشود، مخالفتها بیاید به‌درون حاکمیت، وزیر کشور علیه قوهٔ قضائیه، قوهٔ قضائیه علیه دیگری، آن علیه دیگری، اینها برخورد افکار نیست! حاکمیت در درون خودش که نباید دعوا داشته باشد، اختلاف داشته باشد و بله به‌اینجا هم می‌رسد. رسانه‌ها همین ظرف سه‌چهار روز گذشته نمایندگان مجلس را، آنهایی که استیضاح می‌کردند را منافق خوانده‌اند گفتند اینها ظهور نفاق است، گفتند اینها کودن هستند، گفتند اینغا مغزشان‌تر است و همهٔ این حرفها را به‌نماینده‌های مجلس زدند که حالا از یک حق قانونی استیضاح خودشان صحبت بکنند. ما می‌گوییم این جوّ، جوّی نیست که این کشتی را به‌یک پایگاه امن رهنمون باشد. این درگیریها، این توسعهٔ سیاسی بی‌حساب و کتابی که تازه توسعهٔ سیاسی نیست، توسعهٔ هرج و مرج است، این زیربناهای حکومت را سست می‌کند و مشکل ایجاد می‌کند و واقع قضیه تغییر یک وزیر قطعاً یک دولت مقتدر را نمی‌تواند تحت‌الشعاع قرار بدهد.

آقایان ۲۴ استاندار، ۳۰ استاندار عوض کردند هیچ‌طور نشد، حالا در ۳۰ وزیر یک وزیر مثلاً عوض بشود، قاعدتاً معلوم نیست مشکلی پیش بیاید. دولت بحمدالله مقتدر است و ما هم بعد از رأی عدم اعتماد به‌ایشان، در مورد یک وزیر خوب کشوری که انشاءالله معرفی خواهند کرد به‌توافق می‌رسیم و انشاءالله رأی قاطعی به‌وزیر جانشین خواهیم داد. والسلام (عده‌ای از نمایندگان: احسنت، احسنت)

رئیس: متشکر، آقای نوری بفرمایید. شما نیم ساعت وقت دارید.

عبدالله نوری (وزیر کشور): بسم‌الله الرحمن الرحیم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلىٰ مُحَمَدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ (حضار صلوات فرستادند) «وَ سَدِّدْنی لِاَنْ اُعارِضَ مَنْ غَشَّنی بِالنُّصْحِ وَ اَجْزِیَ مَنْ هَجَرَنی بِالْبِرِّ وَ اُثیبَ مَنْ حَرَمَنی بِالْبَذْلِ وَ اُکافِیَ مَنْ قَطَعَنی بِالصِّلَةِ وَ اُخالِفَ مَنِ اغْتابَنی اِلی حُسْنِ الذِّکْرِ وَ اَنْ اَشْکُرَ الْحَسَنَةَ وَ اُغْضِیَ عَنِ السَّیِّئَةِ».[۱]

خوب بحمدالله بحثهای خوب و زیادی شد و در طول این چند ساعت نکات مختلف و متعددی مطرح شد. من باز از این فرصت استفاده می‌کنم و این جمله را خدمت عزیزان استیضاح‌کننده مطرح می‌کنم که حداقل جا داشت مطالبی که در اینجا مطرح شد یک بار از وزارت کشور سؤال می‌شد که آیا این‌گونه بوده یا نبوده، آیا این‌طور عمل شده یا آن‌طور عمل شد، و از یک تریبون آزاد در آخرین لحظات بحث استیضاح نسبت به‌افراد مختلف، مسائل مختلفی گفته بشود و جمعبندی هم بشود.

یک نکته‌ای در صحبت یکی از استیضاح‌کنندگان محترم صبح بود و الآن هم جناب آقای باهنر این را به‌شکل دیگری تکرار فرمودند، من خواهش می‌کنم این موضوع را روشن کنید چون به‌نظر من این اهانت به‌هر دو طرف است، نه‌تنها برای دولت، بلکه برای نمایندگان، فرق نمی‌کند. صبح در صحبت یکی از نمایندگان محترم مطرح شد که جناب آقای مدرسی می‌گفتند بیایید با هم صحبت کنیم ببینیم چه کسی را باید عوض کنیم، چه‌کار کنیم. ایشان هم‌الآن گفتند که پیشنهاد مذاکره کرده‌اند. سندهای آن هم مشخص نیست چه هست، مثل بقیهٔ سندهایی است که اینجا مطرح شد، مشخص نیست چه کسی با چه کسی خواسته مذاکره بکند. حالا یک‌دفعه اینجا از تریبون مطرح می‌شود که این‌طور وانمود بشود که ما مثلاً پشت این قضیه دنبال این

---

۱. صحیفهٔ سجادیه، دعای بیستم.

هستیم که مشکلی حل بشود که مثلاً من بمانم یا کسی بماند. فکر می‌کنم عزیزان خودشان به‌وجدان خودشان که مراجعه کنند براحتی به‌این نتیجه می‌رسند که **من اهل معامله نیستم** و در این راستا اشتباه می‌کنند و اگر کسی هم این مطلب را گفته که من مطمئن هستم که این حرفها، حرفهایی است که به‌درد همین نیم ساعت می‌خورد بعداً هم اگر بعد از رأی کسی مراجعه کرد می‌گویند خوب نمی‌دانیم سند آن چه بود و که بود و قضیه تمام می‌شود. از آن فقط برای نیم ساعت می‌شود بهره‌برداری کرد.

کمااین‌که در رابطه با جریاناتی که در ارتباط با استانداران گفته شد، حالا مثلاً مثال زدند استاندار فعلی سیستان و بلوچستان ایشان در وزارت کشور، چقدر سابقه داشته است؟ خوب استاندار قبلی سیستان و بلوچستان جناب آقای حجتی که ظاهراً اینجا نشسته‌اند و مورد تأیید و تشویق و تکریم تمام مسؤولین عالیرتبهٔ کشور قرار گرفته‌اند در دورهٔ مسؤولیتشان در سیستان و بلوچستان، چه مسؤولیت قبلی در وزارت کشور داشته‌اند؟! این‌طوری که نمی‌شود مسائل را جمعبندی کرد مثلاً با یک مثال این‌طوری! تازه حالا اگر شخص دیگری بود ولو صفر کیلومتر بود ولی بعضی از نقطه‌نظراتی که شاید بعضی اعتقاد دارند را عمل می‌کرد، آن‌وقت مشکلش حل می‌شد؟

در ارتباط با بحث جریانات اصفهان که الآن اینجا مطرح شد، من دوباره خدمتتان عرض می‌کنم، بعداً هم آمادگی دارم در کل ببینید واقعاً خیلی دور از انصاف است که در یک‌چنین مباحثی ذهنیتی برای مردم عزیز ما و یا نمایندگان محترم در ارتباط با اشخاصی که شاید خیلی راحت نشود این نسبتها را به‌آنها داد، بخواهد به‌وجود بیاید. صحبتهایی را برادرمان اینجا مطرح کردند که گفتند البته سندهای آن‌را بخواهید یا آمارهای آن‌را بخواهید یا تاریخ آن‌را بخواهید یا نمی‌دانم مستندات آن‌را بخواهید، همه را می‌توانیم ارائه بدهیم، یک جلسه‌ای بگذارید ارائه بدهیم؟ خیلی خوب من هم همین ادعا را می‌کنم، حتماً یک جلسه‌ای بگذارید تا ارائه بدهیم. شروع کردند آمار، برای همین‌که ذهنیتها را روی آن بتوانند تأثیر بگذارند ۸/۲۹، ۹/۱، ۹/۱۶، ۹/۲۰، انتصاب ایشان، ملاقاتش با چه کسی، چه... حالا اصلاً اینها برای چه گفته می‌شود؟ حالا چه از آن می‌خواهد نتیجه‌گیری بشود؟ یعنی که مثلاً فرض بشود که نمایندگان محترم با همین چهار تاریخ که گفته شد فوراً یک جمعبندی می‌کنند که لابد پس یک جریان عجیبی در دستگاه مثلاً استانداری اصفهان یا فرمانداری نجف‌آباد وجود دارد.

اگر واقعاً برادر عزیز! شما اطلاعی داشتید، فکر نمی‌کنم با من مشکل داشتید، خوب می‌آمدید به‌من می‌گفتید. همین امروز می‌گفتید، دیروز می‌گفتید، خوب چرا اینها را از تریبون مجلس آمدید می‌خوانید؟ می‌آمدید می‌گفتید که یک‌چنین آماری وجود دارد، یک‌چنین اطلاعاتی من دارم که این اطلاعات را دیگران ندارند و بعداً هم این‌که پسرعمویش این‌طور، دخترعمویش این‌طور، کجایش این‌طور، خوب آقای فرمانداری که الآن نیست! من الآن هم باز اینجا تکرار می‌کنم من هیچ دفاعی نمی‌خواهم بکنم که مثلاً یک فرماندار مشخص حتماً صد درصد کارهایش مورد تأیید است. شهامت این را هم دارم که اگر تخلف داشته، نه عزلش بکنم، او را به‌دادگاه بفرستم. اصلاً این چه بحثی است که گفته می‌شود؟ مشخص بشود که این تخلف را داشته، با او برخورد بشود! ولی نه این‌که با هو، با جنجال، با جوّسازی بخواهیم همه چیز را در اختیار بگیریم، این‌که نمی‌شود!

ببینید! این بحثهایی که در این جلسه مطرح شد، مجموعهٔ اسناد آن‌را من خدمتتان صبح هم گفتم، اینجا هست، نظریهٔ اطلاعات هست، تشکر اطلاعات از... یا این‌که تعبیری که مثلاً اقداماتی که توسط فرماندار و ریاست آموزش و پرورش انجام شده کار خوبی است. ببینید! چه کسی این را گفته، اینها گزارشات اطلاعات است که به‌ما داده شده یا راجع به‌استانداری، باز آمده‌اند در صحبتهای مختلف، من باید در این شب از جناب آقای استاندار تشکر بکنم و قاطعیت ایشان باعث اقتدار نظام و عزت نظام گردیده، یا همین بحثی که صبح مطرح فرمودند که در یکی از اسناد استیضاح، یکی از بندهای استیضاح مطرح شده که شورای عالی امنیت ملی مصوبه داشته، صبح که ما گفتیم که آقا! اگر مصوبه‌اش هست بیاورید، خود شورای عالی امنیت ملی تکذیب کرده! حالا گفتند اطلاعات یک‌چیزی گفته، آخر این‌طور که درست نیست، یعنی ببینید! اینها به‌ضرر چه کسی است؟ من نمی‌دانم، خوب اگر واقعاً حرف مستند است خوب روی همان بایستید، اگر هم مستند نیست چرا یک‌دفعه بعد از دو ساعت یک‌دفعه می‌گویید اطلاعات گفته؟ حالا ما بگوییم کجاست گزارش اطلاعات؟ خوب همین کافی است برای این‌که یک جلسهٔ دیگر عقب بیفتد، بگوییم خوب قضیه تمام، دیگر تمام شده است. من صبح اشاره کردم باز هم تکرار می‌کنم که در رابطه با جریانات اصفهان، عزیزان! اگر بنا باشد این‌طور با افراد برخورد کنیم، چیزی نمی‌ماند! یک چوب دیگر لازم است! یعنی اگر بنا باشد شما با کسانی که از دوران مبارزه و

انقلاب با امام بودند و همه اینها را می‌شناسند، این‌طور بخواهید عمل کنید چیزی تهِ آن نمی‌ماند! بعد بیایید بگویید یک کتابی نوشته‌اند، یک جمله گفته‌اند، کجا یک ما شنیدیم یک‌چنین مطلبی را گفتند، کجا یک رفتیم یک‌چنین چیزی را می‌گفتند، اطلاعات ما هم اطلاعات مردمی، این هم جملهٔ قشنگی شد یعنی هر چیزی قرار باشد سند نداشته باشد می‌گوییم اطلاعات مردمی است. این هم خودش یک شیوهٔ جدیدی است، به‌جای این‌که بگوییم فلان مطلب مستند وزارتخانهٔ فلان، می‌گوییم اطلاعات مردمی، یعنی چه؟ یعنی حالا پس سندش کجاست؟ می‌گوییم دیگر نمی‌دانیم، مردم به‌ما گفتند. خوب ریاست محترم جمهور که آمدند در همین مسائل امنیتی تشکر کردند و در نظرشان راجع به‌استانداری گفتند: «بحمدالله استاندار فاضل و محترم اصفهان چه به‌عنوان مدیر ارشد اجرایی و چه در سمت رئیس شورای تأمین استان تدبیر و توانایی خود را به‌خوبی نشان داده‌اند» این برای شما اعتبار ندارد؟ رئیس جمهور مملکت دارد نظر می‌دهد، یعنی العیاذ بالله ایشان هم دنبال یک چیز دیگر است؟ خوب پس اصلاً چیست؟ یا دبیر شورای عالی امنیت ملی که آمده نظر داده و از اقدامات قاطعانهٔ رئیس شورای تأمین استان تشکر کرده، اعتبار ندارد؟ اینها را که می‌گوییم ما خودمان از خودمان درنیاوردیم که، من فکر می‌کنم بهتر باشد که واقعاً در مسائل به‌گونه‌ای عمل بشود که انشاءالله مسائل سیر درستی را به‌خودش بگیرد و نتایج بهتری را بدهد.

بحثی شد راجع به‌امنیت سیستان و بلوچستان، گفتند نخیر (آقای نورا ظاهراً گفتند) گزارش وزارت اطلاعات غیر از این است! خوب جناب آقای بلندیان می‌گویند اتفاقاً گزارش ما اصلاً گزارش وزارت اطلاعات است! حالا بالاخره ما کدامش را بگوییم درست است؟ یعنی با یک جمله اینجا مطرح کردن که خیر! یعنی ما فرض آمدیم یک گزارش قشنگی نشان دادیم از یک طرف گفته می‌شود که شما می‌خواهید مشکل برای نیروی انتظامی درست کنید، از یک طرف وقتی ما می‌آییم می‌گوییم خیلی خوب است تلاشها و زحمات این مخلصان نظام در جهت بهبود امنیت است می‌گویند چرا این را می‌گویید؟ ما نمی‌فهمیم کدامش بالاخره درست است؟!

اشاره کردند به‌آماری که خوانده شد راجع به‌فرماندار و اینها را گفتند شما با چه محاسبه کردید؟ مقیاستان چه بوده؟ اتفاقاً مقیاس ما با همانهایی است که برداشته شدند، یعنی این‌که اینجا گفته شد که مثلاً ۷۰ درصد جبهه‌ای آمده ۳۰ درصد رفته،

اتفاقاً با همان رفته‌هاست، یعنی مقایسه دقیقاً با کسانی است که برداشته شده‌اند. اگر گفته شده تحصیلاتشان این‌قدر رشد کرده، مردمی بودن یا بومی‌بودنشان که خیلیهای آن‌را هم خود عزیزان دنبال آن بودند. چقدر وقت دارم؟ (رئیس: شما ۱۶ دقیقه وقت دارید) من یک مطلب دیگری هم جناب آقای باهنر مطرح کردند که من صبح مطرح کردم که چرا موارد ریز نشده؟ من بحثم همین بود که به‌اصطلاح اگر مصاحبه‌ای بوده یا سخنرانی شده یا عزل و نصبی بوده اگر مورد ذکر می‌شد ما اینجا با دست پر می‌آمدیم، نه این‌که وجود ندارد. می‌آمدیم می‌گفتیم این سخنرانی متنش این است از آن هم یا دفاع می‌کردیم یا می‌گفتیم اشتباه شده، اگر اشتباه بود که من الآن که اینجا خدمت شما هستم در صحبتهای خودم که تا الآن داشتم هیچ اشتباهی را تا الآن به‌ذهنم نمی‌رسد. الّا این‌که یک‌وقت موردی را بیایید تذکر بدهید بگویید که اشتباه شده، این‌که ما در یک جا نقد را بگوییم خوب است، در یک جایی نقد را بنابر دیدِ خودمان یک تفسیر جدیدی روی آن بگذاریم بگوییم معنی آن حمله است، من حالا این را نمی‌فهمم خوب حالا اینها یک نظرات خاصی است که مطرح می‌شود. من برای این‌که بیش از این وقت نمایندگان محترم مجلس را نگیرم، واقعاً احساس می‌کنم که در شرایط فعلی و در دنیای کنونی و در انقلاب اسلامی ما که انقلابی دینی است ما باید به‌گونه‌ای حرکت کنیم که انشاءالله به‌حول و قوهٔ الهی جاذبهٔ دین بتواند در قلوب تمام نسل انقلاب ما رسوخ کند. عزیزان! شما در کشوری هستید که بیش از $\frac{2}{3}$ جمعیت آن شناخت از قبل از انقلاب ندارد و این خیلی نکتهٔ مهمی است یعنی شما بیش از ۴۲ میلیون جمعیت کشورتان ۳۰ سال به‌پایین هستند یعنی یا در روز اول انقلاب ۱۰ سالش بوده، یا هنوز به‌دنیا نیامده بوده، این نسل، قبل از انقلاب شما را ندیده تا مقایسه بکند بگوید قبل از انقلاب این عیبها بود و الآن بحمدالله این محاسن پیدا شده، او شرایط امروز را با شعارها، با ضابطه‌ها، با مطالبی که شما ارائه می‌دهید مقایسه می‌کند. نگذاریم در شرایط فعلی کشور این نسل از دست ما برود، تمام حرف ما این است. ما اگر امروز بحث توسعهٔ سیاسی مطرح می‌کنیم، بحث دفاع از آزادی مشروع مطرح می‌کنیم، بحث دفاع از قانونمند شدن را در جامعه مطرح می‌کنیم، بحث حقوق مردم و حاکمیت ملی را مطرح می‌کنیم، به‌خاطر این است که انقلاب، نظام، حاکمان نظام پیشتازان این شعارها بشوند، این شعارها را مخالفین نظام از دست ما نگیرند، نکند خدای ناخواسته ما به‌گونه‌ای عمل بکنیم که فردا مواجه بشویم با این‌که جوانی

که باید همراه ما، همگام ما باشد طعمه‌ای برای دشمن شده، زیباییهای دین، جاذبه‌های دین، دفاع از حقوق شهروند، دفاع از قانون و قانونمداری، دفاع از تأمین آزادیهای مردم باید شعار اولیهٔ نظام و مسؤولین نظام باشد. البته من هم اعتقادم این است همان‌گونه که خشونت در برخوردها و در رفتارها می‌تواند برخورد با آزادیهای مشروع نظام باشد، بی‌بند و باری، هرج و مرج‌طلبی، اباحه‌گری و لاابالیگری هم اتفاقاً روی دیگر همین سکه است. یعنی در دو روی یک سکه شما یک سمتش خشونت را می‌بینید و در سمت دیگر آن بی‌بند و باری و سوء استفاده از آزادی که هر دو اینها می‌خواهد لطمه به‌اصل آزادیهای مشروع بزند، این ما هستیم که باید در چارچوب بهره‌برداری صحیح و درست از اسلام، از قرآن، از قانون اساسی تلاش کنیم و دیگران بهره‌برداری سوء نکنند و خدای ناخواسته ما را در دفاع از این مسائل و این موضوعات به‌موضع انفعال نکشانند. من تشکر می‌کنم از ریاست محترم مجلس شورای اسلامی که به‌خوبی جلسه را اداره فرمودند و از همهٔ نمایندگان بزرگوار و مردم شریف و عزیز و گرانقدر و همهٔ کسانی که در طول این چندروزی که بحث استیضاح مطرح بود من را قرین لطف و محبت خودشان قرار دادند. در پایان صحبتم چند نکته را اشاره می‌کنم:

این‌که ما باید پشتیبان نهادها، ارزشها و ملاکها و ضوابط باشیم، شخص می‌آید و می‌رود؛ امروز هست، فردا نیست، آن‌که برای ما ماندنی است و ماندگار است نظام اسلامی است که همهٔ ما باید پشتیبان نظام باشیم. دشمنان انقلاب هم بدانند که این اختلاف نظرها اختلاف نظرهای داخلی است، یک وقت خدای ناخواسته فکر نکنند که این بحثها ما را در مقابل جبههٔ بیرونی دچار سستی و ضعف می‌کند ما همچنان بر سر پیمانی که با اسلام و قرآن بستیم حاضریم و همهٔاین مسائل را به‌عنوان اختلاف سلیقه می‌دانیم.

در اینجا هم خدمت شما عرض می‌کنم که اگر مجلس به‌من رأی اعتماد نداد خدای را بر این‌که این بار سنگین مسؤولیت از دوش من برداشته شده شاکرم و این را علامت رحمت الهی دربارهٔ خودم می‌دانم و اگر رأی اعتماد داد دیگربار تجدید قوا می‌کنم و با عنایات الهی و با تکیه بر حمایت مردم و مجلس محترم انشاءالله در حد مسؤولیتی که دارم تلاش خواهم کرد و اینجا خدمت شما هم عرض می‌کنم که عبدالله نوری وزیر کشور بماند یا نماند انشاءالله تا آخرین لحظهٔ حیات، خود را خدمتگزار

نظام و انقلاب و رهبری نظام می‌داند و من امیدوارم انشاءالله در جهت تصاحب این پستها و مقامها بر سر خون شهیدان و اشک چشم یتیمان و آه و نالهٔ بیوه‌زنان ما نخواهیم در پستها و تصاحب مسؤولیتها دنبال تنازع و ترافع باشیم. من به‌سهم خود از همهٔ شما عزیزان تشکر و تقدیر می‌کنم. والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته.

عده‌ای از نمایندگان: احسنت، احسنت.

رئیس: متشکر، خوب با تشکر از همکاران عزیز، استیضاح‌کنندگان محترم و وزیر محترم کشور و سایر همکاران و همهٔ همکاران عزیزم که امروز انصافاً تا آنجایی که من سراغ دارم از اولین دورهٔ مجلس بودم تا الآن، امروز جزو بهترین جلساتمان بود، جلسه را شما اداره کردید با نظمی که به‌جلسه دادید و تشکر از مسؤولین اجرایی که لطف فرمودند و زینت‌بخش جلسهٔ ما بودند. از مسؤولین اجرایی تشکر می‌کنیم و از آنها التماس دعا داریم آنها تشریف ببرند. نمایندگان هم بنشینند برای این‌که ما می‌خواهیم شمارش داشته باشیم. من این توضیح را مجدداً بدهم، بر اساس اصل ۱۳۵ و تفسیر شورای محترم نگهبان رأیی که داده می‌شود رأی به‌عدم اعتماد است یعنی کسانی که طرفدار استیضاح و درواقع عزل وزیر محترم کشور هستند رأی سفید می‌دهند، روی کارتهایی که خدمتتان است نوشته شده استیضاح وزیر محترم کشور، موافقین با استیضاح در گلدان، سفید می‌اندازند مخالفین با استیضاح و طرفداران ابقای وزیر کشور کارت کبود در گلدان می‌اندازند، ممتنع هم نقش مخالف را دارد این هم مشخص باشد. ممتنع معنایش این است که آن رأی اعتماد قبلی که دادیم از آن منصرف نشدیم نتوانستیم تصمیم بگیریم. بنابراین آن به‌قوت خودش باقی است درواقع نقش کارت زرد و کارت کبود یکی است معنایش ابقاست و کارت سفید معنایش عزل است، این بیان مسأله. اگر کسی هم رأی ندهد باز مخالف حساب می‌شود. مخالف استیضاح و طرفدار ابقا می‌شود، ندادن رأی، کبود رأی دادن و زرد رأی دادن ثمره‌اش یکی است. حضار ۲۶۰ نفر، گلدانها را آماده بفرمایید کسی هم تا پایان رأی‌گیری از سر جایش تکان نمی‌خورد تقاضای بنده این خدمتگزار کوچکتان است. سفید موافق استیضاح، کبود مخالف استیضاح، ممتنع مخالف استیضاح معنا دارد، رأی ندادن هم مخالف استیضاح معنا دارد بفرمایید سریع رأی را جمع کنید.

البته جناب آقای موحدی ساوجی نامه‌ای را نوشته بودند می‌خواستند تذکر بدهند و من فراموش کردم بخوانم و بگویم که حالا جناب آقای وزیر تشریف بردند (عده‌ای

از نمایندگان: ممکن است در رأی‌گیری تأثیر داشته باشد) نه این چیزی را نـدارد و چیزی را عوض نمی‌کند فقط بحث این بود، بحث کمیسیون امور داخلی بود که ایشان اشاره کرده بودند که آنجا مطالبش پخش شد ایشان فرمودند که مطالب کمیسیونها اولاً سرّی و محرمانه نیست، بعداً هم غیر از اعضای کمیسیون، اعضای دیگر هم شرکت می‌کنند و بعد هم از کمیسیونهای دیگر هم همچنین بعضی از مسائل و مطالب بیرون رفته این‌که اختصاص به‌یک کمیسیون و اینها نیست. این نکته را خواستند بگویند که حق کمیسیون محفوظ بماند، این چیزی را جابجا نمی‌کند.

عرض می‌شود که راجع به‌چهارشنبه همکاران عزیزمان می‌گویند چون بین‌التعطیلین است تعطیل بشود. اعتقادم بر این بود که جلسه باشد چون هفتهٔ بعدش را ما تعطیلیم اما به‌لحاظ این‌که امروز خوب جلسه را اداره کردید و جایزه می‌خواهید، بین‌التعطیلین را هم با اجازهٔ اعضای هیأت رئیسه تعطیلش می‌کنیم.

عده‌ای از نمایندگان: احسنت، احسنت.

اخذ رأی با ورقه به‌عمل آمد و نتیجه به‌شرح ذیل اعلام گردید.

رئیس: نمایندگان محترم عنایت بفرمایید ۲۶۸ نفر کارت گرفتند، ۲۶۵ کار انداختند، تابلو هم ۲۶۰ بوده. ما در عین حال حضار را ۲۶۰ نفر اعلام کردیم. حالا ۲۶۰ حساب می‌کنیم، مجموع آرا هم در عین حال آن پنج‌تای اضافه را هم از هر یک از اینها حساب بکنید، در نتیجه فرقی نمی‌کند. سفید ۱۳۷ رأی، کبود ۱۱۷ رأی، زرد ۱۱ رأی.

رأی. بنابراین جناب آقای عبدالله نوری رأی اعتماد را نیاوردند و رأی عدم اعتماد به‌ایشان داده شده. (تکبیر حضار).

۶. اعلام ختم جلسه و تاریخ تشکیل جلسهٔ آینده

رئیس: ختم جلسه اعلام می‌شود. جلسهٔ بعد ما چهاردهم تیرماه، صبح ساعت ۸ دستور جلسه هم دستور هفتگی است که خدمتتان تقدیم می‌شود.

جلسهٔ ساعت ۱۷/۲۷ پایان یافت.

رئیس مجلس شورای اسلامی
علی اکبر ناطق نوری

نمایه

فرهنگ عمومی

منتشر شده است:

انتخاب نو

به کوشش عبدالعلی رضایی، عباس عبدی

قانون، قدرت، فرهنگ

عباس عبدی

مهیج ترین وقایع قرن بیستم

بوگوسلاو وُلوشانسکی | روشن وزیری

درسهایی کوچک در باب مقولاتی بزرگ

لِشِک کولاکوفسکی | روشن وزیری

شوکران اصلاح

دفاعیات عبدالله نوری در دادگاه ویژهٔ روحانیت

تاریکخانهٔ اشباح

اکبر گنجی

تلقی فاشیستی از دین و حکومت

اکبر گنجی

A Critique For All Seasons

Akbar Ganji's Conversation with Abdullah Nuri

with the text of Nuri's impeachment

in the fifth Majlis (Parliament)



Tarh-e Nō

Tehran 2000